

1

Tarikhi Kazy-Zadeh (1118)

Ms. persan, rare

بسم الله الرحمن الرحیم

کس نامهٔ انوار جلی ننویسد ؛ تا بر سر او هو العلی ننویسد ؛

کی دست قضا خامه نهد بر نامه ؛ تا نادعلی سینجلی ننویسد ؛

چون جامع مجموعهٔ ایجادی و مرتّب صحیفهٔ مبادی در تهذیب قطعهٔ مهذّبهٔ خلق و ایجاد و تذهیب سفینهٔ مذهّبهٔ مبدأ و معاد اولین صورتی که بقلم قدرت رقم صفحهٔ هستی با آن مصور ساخته کلمهٔ طیبهٔ ابداع مصطفوی و نسخهٔ مصحّحهٔ ایجاد مرتضویست که نقطهٔ دایرهٔ وجود و عنوان حقیقت هر موجود است لاجرم

سوخته فغان برآورد که من مجوا قد الحب فی احشای نیران
و لله موع علی دعوی برهان النار تحرقنی و الجسم مرتعد
و الماء یغرقنی و القلب عطشان و دران صحرای خون خوار
آتشبار ز جاجه خونین از شکوه سینه آتشین کسب کیفیت حرارت
نموده و با ارواح مطهره مقدسه بنین و بنات هاشمیه و ذراری طاهره
فاطمیه سر از کسای مصیبت بیرون آورده و قلغله در حرمان
سرادق نبوی انداخته کای مونس شکسته دلان حال ما به بین
ما را غریب و بیکس و بی آشنا به بین تنهای کشتگان همه در
خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزها به بین آن سر که
بود بر سر دوش نبی مدام یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا به بین
وان تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا
به بین یا بضعه البتول ز ابن زیاد داد کو خاک اهل بیت

رسالت بباد داد الحاصل زمانی تا آفتاب سوزان وخروشان

سر برهنه از افق مصیبت بیرون دو دیده از چشمهٔ چشم بجای آب

خون ناب می ریخت ومیگفت یا عینی جودی بالدموع فانما

یبکی الحزین بحرقه وتفجع یا عین الهاک الرقاد بطیبه

من ذکر آل محمد وتفجع وساعتی با خیل کروبیین وروحانین

که بهم اسم تعزیت با موز ند ناله واخزنا علیک یا ابا عبد الله ونوحه وا اسفا

علیک یا ابن رسول الله بماتم زدکان این قبهٔ نیلکون رسانیده از نایچه

سینهٔ سوزان آواز جان کداز بر میخواست که یا ایها السید الکریم

حبک بین الحشا مقیم یا رافع النوم عن جفونی انت بما مر بی علیم

ودرین هنکام که مقام انخلاع از کهنه جامهٔ بدن است شعلهٔ آتش مصیبت از تار و

پود جسم ناتوان سر کشیده وبا زمرهٔ ملکیه وطبقهٔ جنیه هم آواز کردید

که بکوا جسما سیدا وتقتله شاب الشعر ولتقتله زلزلتهم

3

جلال صح

و تقتله انکشف القمر و احمرت افاق السماء من العشیه و السحر

و چون زبان نایرهٔ اندوه کوه شکوه این رزیهٔ کبری و قضیهٔ عظمی

خرمن سوز وجود ما عدا اگر دیده بلکه پرتو انگیز سرادق کبریایی شده بود

از جهات سته و حواس خمسه و ارکان اربعه و اصول ثلثه فریاد برخواست که

ای چرخ غافلی که چه بیداد کردهٔ وز کین چها درین ستم آباد کردهٔ

کام یزید دادهٔ از کشتن حسین بنگر کرا بقتل که دلشاد کردهٔ

بهر خسی که بار درخت شقاوت است در باغ دین چه با گل و شمشاد

کردهٔ چه میگویم قایمهٔ عرش اعظم اسطوانهٔ بارگاه قدم سفینهٔ نجات

اهل عالم اشرف اولاد آدم آنکه خلقش چه خلق پاک پدر

خلق او همچو خلق پیغمبر همت او ورای قبهٔ عرش نام او گستریده

در همه فرش مصطفی در راکشیده بدوش مرتضی پروریده

در آغوش نبوی جوهری ز بحر جلال یافته از کمال صدق جمال

دری از بحر مصطفی بوده صدفش پشت مرتضی بوده عقل در بند عهد و پیمانش بوده جبریل مهد جنبانش اصل او در زمین علیین فرع او اندر آسمان یقین تا ظهور تباشیر صبح دولت جبههٔ صباح سعادت را بطرهٔ اقبال و کلکونهٔ آمال تزیین داده درهٔ بیضا و قبهٔ والا که بعلو رفعت بر علیین سبقت جسته و بسمو منزلت با عرش برین برابری نموده نمایان گشته و غلغله در قوافل ارواح و رواحل اشباح انداخته طایر جان ناتوان که سالها دران آستان قدسی مکان آشیان داشته از قفس غالب فغان در داد که

رسیدم اینک انجا یکی روزی دیده ام اورا درین منزل بسی

ببر کبر دسر کبر دیده ام اورا آه واشوقاه الی سیدی و مولای ابی عبد الله صلوات الله بر داشته درین مقام که از کثرت صفوف ملایکه طریق وصول بان کعبهٔ ارباب قبول از حیز سهولت بیرون می نمود

لاجرم از پیکر بشریّت و لوازم جسمیّت منخلع گشته و کهنه جامهٔ بدن خود

دریده و چون جان از دیدهٔ مردمان خود را بال قدسیان عرش

مکان بسته بآن عتبهٔ قبهٔ ولایت و روضهٔ رضیّهٔ هدایت رسانید

و چون پیمانهٔ اعتقاد از مدامهٔ مراد لبریز شد زبان حال شکر باین

مقال ترنّم پذیر گشت که   دیدم رخت از غم سر مویی نماند

جز بندگی روی تو رویی نماند   با دل گفتم که آرزویی در خواه

دل گفت که هیچ آرزویی نماند   و بعد از طی این مقام بمراسم

زیارت قیام نموده از رگهای جان آواز برخواست که السّلام

علیك یا غریب فاطمة الزّهرا السّلام علیك یا من

فجعت له المروة والصّفا السّلام علیك یا أبا الحسن

الرّضا السّلام علیك أیّها المفجوع بالحزین والمذبوح

الطّعنین والمقطوع الوتین منغص الخدّین بحزو الوجه

دامی الوریدین تربت الخدین باکی العینین المقتول
یوم الاثنین ریحانة رسول الثقلین ابا عبد الله الحسین ع
السلام علیک یا قتیل الظماء ویا غریب الغرباء واسیر
الکربا ومسلوب الرداء والمذبوح من القفا ومسبی النساء
ومحروق الخباء المخضب بالدماء واحزناه علیک یا بن
محمد المصطفی السلام علیک یا مصباح الدجا وسفن النجا
والرجی والمرتجی السلام علیک یا من نحره منحور
وصدره مکسور وراسه علی القفا مشهور السلام علیک
یا من دمه غسله وقطنه شیبه والتراب کافوره و
نسج الریح اکفانه والقنا الخطی نعشه وقلوب من
والاه قبره ورحمة الله وبرکاته وبعد از عرض این کلمات وطی
این عبارات سمند بیان را پای سکون از پیش رفته وطوطی زبان را

آه آتشین راه نفس گرفته وخاشاک جسم ضعیف را صرصر مصیبت بر

باد داده وپیکر جسمانی در لجهٔ آب دیده سرگردان شده با دل گفتم که ای

بریده زبان چه میگویی وطریق ماتم زدگی چه می پویی درد دریایی که موجهٔ

نوح کشتی صبر وسکون در هم شکسته وطوفان افغان عنان مصابر

از ید موسی کلیم در ربوده وذورق وجود نبوی بگرداب اضطراب افتاده

ولنگر شکیبائی محرمان حریم بارگاه احدیّت از وصول بقعر لجهٔ عمیقهٔ آن قاصر آمده

ومقدّسات تتق غیبی را مقنعهٔ اصطبار از سر فتاده وپیردکیان سرادق

لاریبی برین سقف زنگاری عصابهٔ نیلوفری بسته واز ماتم سرای

افلاک فریاد واحسیناه ووا مظلوماه بساحت رفعت احمدیّت

رسیده تو را چه قدر که در چنین واقعهٔ فضولی نموده وبکبای

من تشبّه بقوم فهو منهم در آمده خواهی که در خریطهٔ این طبقهٔ عظیم

منخرط گردی بس مناسب آنکه دست اعتصام بحبل المتین تولّا

این رود دان قدسی مکان استوار ساخته ولالی شفاعت در سلک

ضراعت انسلاک داده واز راه استغاثه در آمده بافتتاح

ابواب استشفاع استظهار نمایی که ای خشت آستان

تو تاج سر فلک خاک درت شدن سبب عزت و علا است

پیچیده ام رخ از همه ذرات کاینات روی امید من همگی جانب شماست

بارشحه سحاب شفاعت ایا شفیع بنشان غبار معصیتم روز

باز خواست چون دیده اعتقاد بسرمه مراد مکحل گشته روح سکیره

بر معارج تدقیقات ازلیه عروج نموده ومسامع قلبیه از سبحان

جوامع ملکیه بالتقای معانی خفیه سبحان الذی اسری پر آوازه

شده وزمین دل از پرتو شعاع قنادیل منوره مقدسه حسینیه

کمشکوة فیها مصباح گردیده وبزجاجه خاطر باقتباس انوار معارف

از شجره طیبه وادی ایمن محبت این خاندان رفیع البنیان بیت

مظهر معاني دقيقه يكاد زيتها يضئ ولو لم تمسسه نار نور علي نور شده

ذوق زيارت بعضي از مشاهد مقدسه و مراقد منوره مطهره واقعه

در دار السلام بغداد تازيانه ابلق اعتقاد گرديده بعد از وصول آن

ديار خجسته آثار كه مصدوقه جنات تجري من تحتها الانهار است

وتشرف به تقبيل عتبه عليه وسده سنيه وروضه بهيه كاظميه وجواديه

عليهما الصلوة والتحيه بصحبت حاكم آن بلاد كه از مزرع معرفت خوشه

و در راه طلب توشه يافته بود اتفاق افتاد و بعد از تكرار مجالست

كه رافع پرده حجابست روزي بقصد آنكه صفحه تحقيق حرفي از مسايل

دينيه و امور مختلفه مليه مرتسم گردد حواشي خلوت خانه مصاحبت را

بعلماي آن ديار تزئين داده و ميدان سخنوري را باب دجله

صافيه ملايمت و انصاف از غبار تيره مكابره و اعتساف مصفي

ساخته و جولانگاه سمند مباحثه را بر ارباب مناظره اتساع داده و درين

هنگام غنچهای نوادر سخنان که در بستان محبت خاندان نبوت
از گلبن طبیعت نمایان گشته بنسایم زواید التفات صاحب مجلس
که این بکینه بان اختصاص یافته بود شگفتن آغاز کرده وزنچه مساهله
و مداهنه که واهمه هیچوصله دست و پای تحقیق مقام را بآن بسته
و در زاویهٔ تقیّه محبوس گردانیده بود بزور بازوی رسوخ اعتقاد
و توسّل بشفعای یوم المعاد ازهم گسسته و در فتح ابواب ساخته
که نوعی از محاربه است اقتفای آثار شاه ولایت پناه نموده سبقت
آن جماعت ملحوظ بود و بر سر میدان سخنوری سینه را سپر سهام
مرمیهٔ کلام مختلفهٔ ایشان نموده متر صّد این بود که ناگاه یکی از فقه جوپان
قلیل البضاعه که در زمرهٔ علمای انجا انخراط یافته بود ابتدای
کلام کرده زبان طعن و توبیخ بابطال خصوصیّات مذهب شیعه
گشوده پیر عقل بجواب آنطفل مکتب دانش رخصت نداده

بترتیب مقدمات بعضی از مطالب می پرداخت تا آنکه از ناصیه

احوال حاضرین چنین مفهوم شد که مکر تقاعد از مبارزت و تحاشی

از مناظرهٔ وی بنابر قوت سخنان او و ضعف معارضهٔ این

طرف است بنابرین آتش غیرت شعله فروز گردید و تیغ کلام

از نیام انتقام بیرون آورده جواهر نفیسهٔ تحقیق باین طریق در رشتهٔ

تدقیق انتظام یافت که اگر کسی را پردهٔ شکوک و اوهام غشاوهٔ

دیدهٔ معرفت شده گمان وی آن باشد که رخنهٔ قصوری در حصن

حصین این مذهب یافته موجب جرات وی بر تخریب این بنای

عالیست این صورت بنابر قلت بصیرت و این حکایت مستدعی

انواع حیرتست بنابرین بنده مجملی از اصول و فروع این مذهب

بیان نماید اگر عیبی و مثلبتی که پسندیدهٔ خواطر زکیهٔ علما نباشد

ظهور یابد صحیفهٔ مباحثه را باقرار حقیت مذهب مخالف ارتسام

داده سپر مخالفت از کتف مناظره انداخته سالک مسلک
ایشان گردد و بر تقدیر عکس سهام مختلفهٔ سخنان متفرقه که در
جعبهٔ مباحثه بآن استظهار دارند از نصول اعتبار و اعتماد
خالی ساخته من بعد راکب مرکب جد و انکار نباشند
درین مقام سامعهٔ معنی از سخن آرای کلام وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ
تَکُنْ تَعْلَمُ باستماع طریق تکلّم ارشاد یافته و دیباچهٔ مجموعهٔ
مطلوب را بتحریر این کلام تزیین داد که اوّل اعتقادیات
این طایفه اذعان بمدلول کلمتین است مع التلفّظ بهما
و در اثبات اینمعنی احتیاج برهانی نبوده فرق مختلفهٔ اسلامیه را
درین مقام سمند مجادله بطی السیر می نماید و بنابرین اسلام
طبقهٔ حقهٔ اثنا عشریه بصحّت پیوسته چون نزد مخالفان
تفاوتی میانهٔ اسلام و ایمان منظور نظر ملاحظه نشده بصفت

ایمان نیز اتصاف پذیرند و باقی اعتقادات که مذکور شد می باید

اگر رخنه گر ایمان تواند بود از طومار عقاید اخراج شده بکلک انصاف از

جولانگاه گزاف باز داشته با آنچه در دیباچهٔ کلام قرار یافته معترف گردد

و اگر منافی حقیقت اعتقاد نبوده صحیفهٔ ایمان این طایفه بتوقیع

قبول عامهٔ برایا موقع باشد بهتر آنست که شمشیر زبان درازی را

در نیام افحام و الزام گذاشته پیرامون این قسم از تشنیعات نشوند

و از جمله امور مختلفه عقاید اسلامیه که معظم منازعات طرفین است

این معنی است که بعد از آنکه آفتاب وجود مصطفوی در حجاب سحاب

انک میت و انهم میتون مختفی شده طایر روح پرفتوحش بحظایر

قدس پرواز نماید ناچار است از شخصی کامل عادل عامل عالم که بسمت

خلافت آنحضرت موسوم گشته در اجرای احکام شرعیه قیام بمقام

وی نموده حدود ملیه از نقص زیاده و نقصان محفوظ ماند

وعقیدهٔ اهل سنت آن است که شخص مذکور یعنی آنکه از جانب الهی

منصوص و از طرف رسالت پناهی منصوب باشد چون مسند

خلافت بنابر تعیین و اختیار امّت بوی تفویض یابد از جهت

لازم الاطاعه است و اعتقاد ما آنست که چون خلافت رسالت

پناهی فی الحقیقة نیابت الهی است مناسب آنکه حق جل و علا

او را از سایر امّت بخلعت ارتضا امتیاز داده و این منصب عالی

بوی تفویض نموده منشور خلافت او را بتوقیع انّا جعلناک

خلیفة فی الارض موقّع سازد و حضرت رسالت نیز او را بمنزلهٔ

نفس اقدس دانسته و برطبق فرمودهٔ الهی نیابت خود بوی عنایت

فرموده بزواید الطاف نبویه من بین سایر البریّه ممتاز گردد و آنچه

درین مسئله طومار عقیدهٔ اثنا عشریّه بآن صورت ارتسام پذیرفته

چون از احتمال تنافی میانهٔ آن و ایمان مقرّر مسلّم بر ایشان

معرّا و مبرّا است ازین جهت خللی بحصن حصین اسلام و ایمان

ایشان راه نیافته از ثلمهٔ طعنهٔ اغیار مصون و محروس باشد و درین

مقام خلافی دیگر آنست که صحایف عقاید ما بتحریر این معنی تصویر

یافته که آنچه بوضع رتبهٔ امامت و مرتبهٔ خلافت الصق می نماید

آنست که خلیفهٔ رسول در عامهٔ اخلاق حسنه و نعوت مستحسنه

و علم و حلم و شجاعت و عصمت و ذکا و فطنت و امثال آن که

بان اعتبار استحقاق نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی

تحقّق پذیر است بر حاشیهٔ مماثلت مرتبهٔ نبوّت متمکّن گشته

و متخلق باخلاق الله و اوصاف رسول الله بوده و از ما عدا

نهایت امتیاز پذیرفته باختصاص حالات نبویه متخصّص کرد

تا صحیفهٔ خلافت را بحلیهٔ فاحکم بین الناس بالحق متحلّی و از رقیمهٔ

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون منجلی تواند ساخت

و قوانین مقرره استمراریهٔ اهل خلاف اقتضای خلاف اینمعنی نموده

اعتبار اوصاف مذکوره ننموده اند درینصورت باوجود اغماض از

ابطال آنچه معتقد ایشان است ببدیههٔ عقل مقتضای عقاید

اثناعشری که آن حکم بثبوت اوصاف معینه و نعوت مستحسنه است

نظر بخلیفهٔ رسول الله قدحی در بنیان ایمان این زمرهٔ حقه نمود

منافی اصول اعتقادیهٔ هیچ فردی از افراد ذوی العقول نخواهد بود

چه ظاهر است که هر که منع صفات مذکوره نموده شخص معرا از حقایق

موصوفه را مستحق رتبهٔ خلافت داند اگر امور مذکورهٔ متنازع فیها

تحقق یافته مسمی باسم خلیفه متصف بصفات مذکوره باشد

بالبدیهه اولی بامر خلافت بوده احسن از دیگری خواهد بود و ظاهر است

که قبول بعدم اشتراط اوصاف مذکوره مستلزم اشتراط

عدم آن نیست و درینصورت تحقق امور مذکوره مقتضی اولویت است

بلا نزاع بنابرین باجماع بنی آدم میانهٔ آن و اصول اعتقادیهٔ ما تنافی
نبوده و خللی در بنیان ایمان ننموده بصحت اشتراط آن قایل باشد
که در مجلس سوم ذکر یافت خلاصهٔ آن اینست که صحیفهٔ
عقیدهٔ اثنا عشریه بلوحهٔ تنزیه و تقدیس آلهی تزیین گشته و از
ارتسام اسناد قبایح بحق عز اسمه یا رضای وی بصدور آن از
خلایق ساذج افتاده و مشکوة اصول اعتقادیهٔ این طایفه از بروق
لوامع انوار فیض آثار مصباح لازم الفلاح متوقده از شجرهٔ مبارکه زیتونه
منزهه از نقص استیضاح آن باذهان متدنسه بشئوم قبایح شرعیه و فضایح
ملیه مقتبس گردیده افعال الله نزد ایشان معلل باغراض صحیحه عایده
بمکلفین و افعال صادره از عباد بعضی بحسن و بعضی بقبیح اتصاف
پذیر گشته ذات پاک احدی از آلایش آنچه غبار ظلم و قبیح پذیرد
منزه و مبرا است و جوهر حقیقه معنی همین است که خواجه افضل الدین محمد

کاشي روح الله روحه العزيز در سلک بيان کشيده هفتاد دو
فرقه در راه مي پويند هريک سخنان مختلف ميگويند سر رشتهٔ
حق بدست يک طايفه است باقي بخوش آمد سخني ميگويند
و اعتقاد اهل سنّت آنست که افراد کثيرهٔ غير محصوره قبايح حاصله
من الازل الى الابد که در اقطار ارضيّه سمّت صدور يابد تمامي
آن از حضرت الوهيّت صدور يافته مصدر مجموع ذمايم و قبايح است
و مفاسد مترتّبه برين امر بسيار است که از انجمله عدم امکان اثبات
نبوّت است چه ظاهر است که مدار ثبوت اين امر بر ظهور معجزه است
باين معني که چون شخصي از اشخاص دعوي پيغمبري کند در مقارن دعوي
خود اظهار معجزه نمايد يعني فعل خارق عادت بر دست او ظاهر گردد
که نظر بصدور آن فعل از او عقل صحيح حکم بصحّت دعواي وي نمايد
و آن فعل را مصدق قول وي دانسته اقرار به نبوّت بر آن تر تب

یابد چون طریق ثبوت این امر منحصر در اظهار خارق عادت است

وظهور آن بر دست کاذب بحکم عقل قبیح است وقبیح بر الله تعالی

روا نیست ازین جهت دعوی نبوت وی مقرون بصحت نگشته

محکوم بصدق وثبوت است وبر تقدیر جواز فعل قبیح از الله تعالی

اثبات این مدعا از امور ممتنعه نموده ارسال رسل وانزال کتب وقوانین

شریعت باسرها وحجتها از دایرهٔ صحت خارج بوده مجرد اعتبار موهبت

وتوضیح مقام آنست که خارق عادت صدور یافته بر دست مدعی

نبوت یا فعلیست از افعال الله که در انوقت بر دست او ظاهر ساخته

تا دلیل صدق او گردد یا فعلیست از افعال آن شخص که باظهار آن

مثبت مقصود خود است وبر تقدیر اول اگر مدعی نبوت کاذب

بوده چهرهٔ مدعای او از گلگونهٔ صدق خالی باشد باید که حق جل وعلا

اظهار آن معجزه بر دست او نموده آن مدعی از اثبات مدعا عاجز

عاجز گردد والّا اغوای مکلّفین بقبیح وجهل واطاعت کاذب که

اقبح القبایح است نموده باشد وبر تقدیر ثانی باید که الله تعالی

صرف الخالت ازاو نموده نوعی فرماید که از اظهار صدق مدعا او را

تعجیز نموده باشد چه ظاهراست که ارتکاب فعل قبیح یا رضا دادن بقبیح

باقدرت تامه بر منع ازان اقبح است وچون قبیح بر الله تعالی من

جمیع الوجوه صورت صحت ندارد پس اظهار خارق عادت دلیل

صدق مدّعی رسالت باشد وبر تقدیر جواز قبیح بر الله تعالی ثبوت

آن غایت تعذّر دارد چنانچه در نهایت ظهور است دیگر از مفاسد

مترتّبه بر جواز قبیح از الله تعالی آن است که اگر حق سبحانه وتعالی

در صحرای محشر که محل مجازات ومکافات وزمان ظهور درجات

ووصول بر جنّات عالیات وغرفات نامیات ومثوبات مأموله

ومأمولات موعوده است وباید که بر طبق مدلول انّ الّذین

۱۲

آمنوا و عملوا الصّالحات کانت لهم جنّات الفردوس نزلاً

عامّة ماصدقات مفهوم آیهٔ شریفه را بجواعید صادقه فایز گردانیده

مضمون صدق مشحون خالدین فیها لایبغون عنها حولا را

ازپس پردهٔ امکان بجلوه گاه وقوع و بروز کشاند و بتحقیق

مراتب علیّه و مقامات بهیّه را با علی منازل مختصّه بایشان

رساند تبدیل این مرتبه بمراتب متضادّه متنافیه نموده طبقهٔ انبیا

و اولیا و ائمّه اخیار و ابرار علیهم السّلام را بدرکات جحیم اشاره

نموده کفره و فجره و ظلمه و فساد و من یحذو حذوهم را و غرفات

نامیات اختصاص فرماید نعوذ باللّه من سیّأات الاعمال و الاقوال

وظاهر این قسم از بنی آدم محابا از لاطایلات کلام و اندیشه از تشنیعات

خواص و عوام ننموده تابع اهوای مهلکه و آرای موبقه اند مذکور است

که در زمان ابوالعباس خلیفه زندیقی دعوی تعدّد آله می نمود گفتند

بجنات صح

باینکه چون نزد اهل سنّت افعال صادره از عباد اعم از قبیح و حسن
تمامی از حق تعالی صورت تحقّق می یابد ظاهر است که در لحظهٔ
واحده کثیری از افعال حسنه وقوع یافته در همان لحظه افعال کثیرهٔ
مقسّمه بقبیح نیز صورت می بندد و معلوم است که امور متکثّرهٔ
متنافیّه در لحظهٔ واحده از شخص واحد ممتنع الوقوع است بنابر این باید
که فاعل متعدّد بوده یکی مصدر امور حسنه و دیگری فاعل مواد قبیحه باشد
و نیز عدم انفکاک شرّ نا محدود من الازل الی الابد و همچنین صدور
خیر غیر معدود ازلاً و ابداً مفید آنست که فاعل امرین مذکورین
خیر بالذّات و همچنین شر بالذّات نیز باشد و شخص واحد لذاته
متّصف بامور متباینه نتواند بود پس ناچار است از دو شخص که
یکی فاعل خیر و دیگری موجد شر باشد و آنچه فقهای اهل سنت در زمان
ابو العبّاس زندیق مذکور را بآن مجاب ساخته اند آنست که فاعل

خیر و همچنین فاعل شر اگر مانع صدور اثر از یکدیگر توانند بود پس

هیچ کدام مستقل در تأثیر نبوده منافی وجوب وجود ند و اگر

مانع نبوده هر کدام استقلال در امر مذکور داشته باشند

مستلزم عجز کل واحد است و بر واجب الوجود روا نباشد

این دلیل با آنکه فی نفسه از اثبات مدعا قاصر است موافقت با آداب

نیز ندارد چه ظاهر است که بحث زندیق الزامی ایشان است که

از فرض صدور افعال از الله تعالی لازم آمده و بدین تقدیر رد

مذکور و متشدد بشقی از آن شدن مخالف آداب و خارج

از قانون مناظره است و هو اعلم بحقیقة الحال و این حکایت

از اول مباحثه دوم تا اینجا موافق مضمون کلمات مذکوره در مجلس

حاکم بغداد است و از تتمه مباحثات اصول اعتقادیه است که

مذکوریت یافته و بغیر از آن در آن مجلس بنوعی تحقق یافت که

مخالفین را راه نفس تنگ شده و چهرهٔ متلوّنه بالوان مختلفه مصبغه

بصبغ عداوت خاندان رسالت از یرقان الزام وافحام زعفرانی

گشته وزبان مخالفت پیمان از زهراب خصومت آلود دهان

متورّم گردیده ودیعهٔ نفاق پیشه از میل مجادله بی نور مانده قدام

اقدام ایشان بر مباحثات عنادیّه به تیغ مهابت وحمایت حقیّهٔ

صاحب مجلس قطع شده ومحرّر سطور عنان بیان از صوب مجملات امور

اعتقادیّه بجانب ذکر واجبات شرعیهٔ فرعیه انعطاف داده

وکیفیت وکمیّت نماز وروزه وحج وغیرها من افعال الواجبه و

اشاره بمواد محرمه از شرب خمر وزنا ولواطه وسفک دماء محقونه

وامثال آنرا بوجهی در جریدهٔ تقریر منخرط ساخت که بنیان بیان آورین

مذکورین از تطرق شائبهٔ ثلمه ابطال واختلال مصون بوده اکثر

معاندین باشارات وحرکات داله بر حقّیت مطلب تبادر نمود

مقرون

مقرون بقبول حالی خالی از مشقّت مقال و محنت قیل و قال

گردانیدند و چون مجلی از اصول و فروع معتبره مقول علیها که از

مدلول کریمهٔ هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق حکایت نمایند گران منوّر

مشکوة ایمان گشته سامعین هنگامهٔ مباحثه بتحسین آن تلقّی نمودند

یکی از حضّار مجلس که شجرهٔ خبیثهٔ عقیدهٔ فاسده اش در مغرس

مخالفت خاندان رسالت غرس یافته بود خنجر زبان را بزهر آب

مجادله و ممارات آب داده گفت وقتی از مزرع اعمال و کشت زار

آمال بهره ور توان گشت که خرمن اعتقادات را از نایرهٔ عصیان

وطغیان دور داشته و چهرهٔ احوال را از آلودگی بغبار بغض

اصحاب رسول الله تنزیه داده و از سب ایشان اجتناب نموده

بمراعات مدلول لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت

الشجرة بر جادهٔ محبّت آن طایفه راسخ می بودند تا در زمرهٔ ایمانیان

منخرط گشته مرجو الاجر والثواب می‌شدند و بنابر عکس این صورت لاف
اطاعت شریعت و مراعات لوازم ملت قرینهٔ قلت بصیرت است
چون مضمون این کلام بمنزلهٔ آتشی بود از گریبان جان شعله کشیده
لاجرم ترک تقیه نموده و دست از جان شسته و از خود گذشته
صفحهٔ اعتراض او را بتحریر این جواب محرر ساخت که این حکایت یعنی
جرأت نمودن در سب اصحاب امریست از قوانین قدیمه و طرق
غیر مستقیمهٔ اهل سنت که بنابر اظهار عداوت اهل بیت نبوت زبان
طغیان بآن آلوده ساخته‌اند اگر دیگری نیز درین مسلک حرکت
نموده باشد از تتبع آثار بدعت آن جماعت خواهد بود و بنابرین
در افشای این راز پردهٔ دعوی دین و ملت و سترهٔ غوغای
متابعت سنت و جماعت را بدست اهتمام خود پاره نمودن و مکنون
مختلفهٔ اهل سنت را که در پس پردهٔ خفا اختفا یافته برعامهٔ خلایق

ظاهر گردانیدن است وشاهد این سخن آنست که در روزگار

نزار از حکومت معاویهٔ ملعون وتوابع او که خرمن ایمان یعنی دعاان

ظاهری او بدین اسلام باتش بغی وعدوان سوخته گردیده وعلم

مخالفت شاه ولایت برافراخته ونایرهٔ ضغینهٔ جاهلیت افروخته

وشمشیر جسارت از نیام شقاوت بیرون کشیده وبر مطنهٔ

ناکسین وسهم عند ربهم میدان محاربه را از اغبار ظلمت آثار

کفر وطغیان تیره وتاریک ساخته بر طبق من شرح بالکفر صدرا

فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم مغضوب غضب الهی

وسخط رسالت پناهی شده وتیغ زبان را بزهراب سب وعدوان

آب داده وبدودهٔ کدورت دودمان ولایت چهرهٔ کفر ذاتی را

ظلمت فزوده وبمقتضای فحوای یا عمار تقتلک الفئة الباغیه

تقتل کثیری از اخیار خصوصا عمار جرأت نموده ودر لیلة الهریر

جمعی از نفوس زکیه و ذوات قدسیه که از انجمله هزار و هشتصد نفر
از اصحاب بدر بودند چنانچه در تاریخ مسعودی مسطور است شربت شهادت
چشانیده و بگفته و فرموده وی منابر اسلام را بسبب آن حضرت از پرتو
نور ایمان تخلیه نموده تا زمان حکومت عمر عبد العزیز باین امر شنیع قیام می نمودند
و صاحب کشاف با وجود نهایت تصلب تخفف در تفسیر خود
بتقریب ذکر این قضیه و بیان مدلول کریمه اِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَ الاِحسانِ
وَ اِیتاءِ ذِی القُربی چنین افاده نموده که وَ لَعَمری اِنَّها کانَت فاحِشَة
وَ مُنکَراً اَو بَغیاً ضاعَفَ اللهُ لِمَن سَنَّها عَذاباً وَ نَکالاً وَ خِزیاً اِجابَةً
لِدَعوَةِ نَبِیِّهِ وَ عادِ مَن عاداهُ و معلوم است که در زمانی که دخان آتش
فتنه و فساد چهره اعتقاد اهل عناد را تیره گردانیده و ظلمت فزای
قلوب قاسیه ایشان گردیده بود کسی را از اهل قبله در استحقاق
خلافت آن حضرت تاملی نبوده باجماع علمای امت آفتاب ثابت

نبویه از مطلع ولایت مرتضویه طلوع نموده پرتو انگیز فضای دلهای
منتسبین ایمان شده بود و با وجود این حال و اذعان اهل سنت
بحقیقه این مقال علماء این طایفه خصوصاً شارح مختصر و فخر الدین
رازی در حاصل محصول قبایح صادره از معاویهٔ ملعون و تابعین را
جمله اجتهاد نموده با آنکه اجتهاد در مقابل نص الهی و تصریحات رسالت
پناهی ثمرهٔ کفر و نفاق است بنابرین او را از جادهٔ عدالت نیز
منحرف ندانسته و در زمرهٔ فسقه منخرط نگردانیده اقوال منتجهٔ کفر و شقاق
و اعمال مسببهٔ ظلم و نفاق که از ان سرشتهٔ عداوت دودمان
ولایت صادر گشته صورت جواز داده زبان از طعن و لعن او بسته اند
و درین معنی از صاحب توفیقی ذکر یافته که

داستان پسر هند مگر نشنیدی   که از او بسر اولاد پیمبر چه رسید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست   مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت

پسر او سر فرزند پیمبر برید   بر چنین قوم تو لعنت بکنی شرمت باد

لعن الله یزید و علی آل یزید   و طرفه اینکه روایت صحیحهٔ مشهوره

یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و همچنین حدیث لا یحبک الا مومن

و لا یبغضک الا منافق را معتبر و مصحح دانند و احمد بن موفق مکی خوارزمی

اخطب الخطبا در کتاب خود ذکر نموده از رسول رب العالمین از

رب العزت که فرموده اقسمت بعزتی و جلالی ان ادخل النار

من عصی علیا و ان اطاعنی و ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی

و جامع مجامع دانایی حکیم سنایی در ضمن اشعار آتیه اشاره بمعویه

نموده   پس تو گویی که علم و حلم و وقار   بود با عادت معاویه یار

بغی پروردن از علیمی نیست   علی آزردن از حکیمی نیست   دور

دور اند در جزا و سرشت   باغیانش ز باغهای بهشت   آنکه بر

مرتضی برون آید   نزد عاقل حکیم چون آید   آنکه ز ابلیس حیله جو عذر

او خود ابلیس را چه داند قدر   جانب هر که با علی نه نکوست

هر که باشد منش ندارم دوست   هر که چون خاک نیست بر در او

گر فرشته است خاک بر سر او   و ظاهر است که هر که از علمای

دین نبوی بعد از مراعات شرایط استنباط مدعی مردودیت

ابو بکر و اقران وی بوده و اولا در ظهور عدم استحقاق خلافت

خلفای ثلثه اجتهاد نموده و ثانیا بر جوازست ایشان استدلال

نموده و این معنی از براهین واضحهٔ مستنبط از مدلولات قرآنی

و روایات نبوی بر وی ظهور یافته و مظنون بلکه معلوم وی گردد

که در خلافت نبوی که بمنصوص ربانی و تعیین آسمانی حق شاه

ولایتست ابو بکر و تابعین محض مخالفت الهی و تبعیت هوی

و متابعت قول عمر خطاب و معاهدهٔ ایشان در اشتراک

این امر بشرط تقدیم اول و تاخیر ثانی جرات نموده و متصدی این امر

کردیده باوجود اینها اکر او را همچنین اقران او را ظالم و غاصب

حق مرتضوی و مخالف وصیّت نبوی دانسته و مستحق طعن و لعن

تصوّر نموده باین اعتبار ایشان را مورد لعن بیشمار سازد

بالبدیهه استحقاق ثواب او را ازین جهت حاصل شده باشد

طریق صواب مقتضی آنست که اهل اسلام انسداد ابواب تعرض

و توبیخ بر اشخاص نموده از زوایه سخنان مُستلزمهٔ سخط و غضب

لب فرو بندند و کلام شیخ عطّار درین مقام عجب مفرّحی دلکشاست

که در ضمن مکاتبهٔ لطیفه اندراج یافته   نیک مردی بود از زن با بلاست

پیش رکن الدّین اکافی نشست   پس ز دست زن بسی بگریست

زار گفت بی او یک دمم نبود قرار   نه طلاقش می توانم داد

من نی توانم گشت ازو آزاد من   زانکه جانم زنده از دیدار اوست

رونقم از نازش بسیار اوست   لیک ترک دین و سنت میکند

زانکه بر بوبکر لعنت میکند   گرچه می رنجانمش هر وقت سخت

می نگوید ترک آن شوریده بخت   نی از او یک روز بتوانم

برید   نی از او این قول بتوانم شنید   می بسوزد گر دل از او

پر خون کنم   در میان این دو مشکل چون کنم   خواجه گفت

ای مرد اگر رنجانیش   هر زمان سرگشته تر گردانیش   گر بگوئی

از سر لطفیش راز   او دگر هرگز زبان نکند دراز   گفته اند او را

که بوبکر از مجاز   ظلم کرد و حق ز حق وا داشت باز   باز کرد

اهل پیمبر از کار   کرد بر باطل خلافت اختیار   ملک

بودش آرزو بگشاد دست   نه بحق بر جای پیغمبر نشست

کس چنین بوبکر را دانسته راست   بر چنین بوبکر بس لعنت

رواست   لعنتی گو کرده ما هم میکنیم   اینچنین لعنت دمادم میکنیم

گر چنین خاین ابوبکری بود   او نه بوبکری که بومکری بود

گر چنان بو بکر را دشمن شوی		گر بدیدهٔ تیرهٔ روشن شوی

و ازینجا دانستن که هر که چراغ بصیرتش از نور حقیقت اقتباس یافته

و شمع عقیدتش از مشکوة عقل صحیح روشن گردیده داند و بیند که

غاصب حقوق اهل بیت نبوّت و طالب دنیا بترک آخرت در

جریدهٔ مستحقین عذاب و عقاب درآمده سزاوار لعن ابدی و طعن

سرمدیست و مادام که قاید توفیق عنان اعتقادش را بجانب معمورهٔ

اطاعت اهل بیت رسالت منعطف نساخته در بیابان جحود و انکار

و غصب حقوق ذریت اطهار سید ابرار گشته و راه وصول

بمقام مامول از دست داده باشد باید که با لبی خشک و درونی

تفسیده از زلال کوثر مآل محبّت آن زمرهٔ مطهّره محروم و مهموم

در فریسة السباع جنگ جویان ارباب عدوان بدخول نیران اتّصال

یابد و درین معنی از شیخ سنایی ذکر یافته		برگ بی برگی نداری

لاف درویشی مزن   رخ چه عیاران مدار و جان چه نامردان

مکن   یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیر   یا چه مردان

اندر آ و گوی در میدان فکن   هر چه یابی جز بدی آن دین بود

در جان نشان   هر چه بینی جز خدا آن بت بود در هم شکن

راه رو تا دیو بینی با فرشته در مصاف   زامتحان نفس حسی

چند باشی ممتحن   چون برون رفت از تو حرص اینک در آمد

جبرئیل   چون در آمد در تو دین اینک برون رفت اهرمن

از جمال حال مردان بی اثر باشد مکان   وز شعاع شمع تابان بی خبر

باشد لگن   اینجهان و انجهانت را بیکدم در کشد   گر نهنگ

درد دین ناگاه بگشاید دهن   با دو قبله در ره توحید نتوان

رفت راست   یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

العیاذ بالله بی سعادتی که هوای نفس گریبان ایمانش پاره نموده

وریسمان شقاوت در گردن آز و آرزو پیچیده وعنان طغیان
ابرش سرکش تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض ولا فسادا برایض نفس اماره حواله نموده کشان
کشانش بزندان حرمان وخسران کشاندلاجرم دیده جهان بینش
مقصور بر ادراک لذات حسنه شده وآیینه بصیرتش از کثرت
غبار تعلقات صوریه تیره گردیده بغیر صیقلی توفیق که استاد
هنرپیشه کارخانه محبت ذوالقربی در چارسوی معاملات دین ودنیا
به نقد خلوص عقیدت فطریه در عوالم نوریه بدست آورده
بامری دیگر مصیقل نگردد   تا هوا تازه است ایمان تازه نیست
کاین هوا جز قفل آن دروازه نیست   ومن اراد العاجلة عجلنا
له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلها مذموما مدحورا
دیگر از وجوه مقتضیه حصول ثواب بر سبب اصحاب عذاب

وعقاب آنست که چون امر امامت نزد عامهٔ اهل سنّت الّا ما شذّ
از مسایل فرعیّهٔ شرعیّه معدود گشته داخل اصول اعتقادیه نیست
از ینجاست که بمجرد بیعت عمر با بی بکر و بیعت عبدالرحمن بعثمان
لعنهم الله جمیعاً ایشان را خلیفه نام نهاده اند و بنابرین در مسئلهٔ
فرعیّه که طایفهٔ از علماء اسلام در صحّت و فساد و غث و سمین
آن بذل جهد نموده و از مدلولات کتاب و سنّت و دلایل
عقلیّه و دیگر وجوه معتبره استنباط عدم استحقاق ایشان
نموده باشند و جواز لعن ایشان مترتّب براین قسم از اجتهاد شده
باشد درین هنگام مقتضیّات تفکرات و اجتهادات ایشان
بر تقدیر موافقت آن بما فی نفس الامر مستلزم حصول دو نوع
از ثواب است چنانچه رای جمهور مخالفین است اگر از مقولهٔ خطا
بوده مخالف ما فی نفس الامر باشد بنوعی واحد از ثواب که متفرع

بر اصل اجتهاد و بذل جهد ایشان است فایز باشند و علی ای
حال امری که باعتراف مخالف مجتهد دران علی التقدیرین
باستحقاق ثواب اتّصاف پذیر است چگونه از انجهت
مستحق طعن و توبیخ تواند بود   که من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوهٔ رندی و مستی نرود از پیشم   زهد رندان نو آموخته
رامی بدهیست   من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم   مضمون
حکایتی که در آخر مجلس بعبارتی شایسته در رشته تقریر کشیده
شد آنست که از امور مقررهٔ میانهٔ اهل سنّت اینست که
دشمنان اهل بیت اعم از بنی امیّه و بنی مروان و بنی عبّاس تمامی از
اهل صلاح و تقوی و عدالت بوده اعمال و اقوال صادره
از یشان که مسبب از کفر جبلّی ذاتی و عناد جهمی قلبیست
بتاویلات باردهٔ بعیده مأمول گردانیده که دارو گفتار قبیحهٔ

آن طایفه را از شوایب منقصت و مثلبت پاک دانسته بجهت
ایمان طبقهٔ ضالّه مضلّه قایل باشند و اگر شخصی نظر بامور خارجه
از قانون دین نبوی که آن جماعت مصدر آن گشته اند بنوعی
که منتهی بقتل اولاد نبوی و سبی ذراری مصطفوی گردیده
بحرفی که فی الجمله مستلزم اهانتی شود متنطق گردد و او را از جهت
مستحق قتل دانسته بوجوب اهلاک وی فتوی دهند و بر اهل
ادراک خفایی ندارد که تفاوت بین الصورتین به ثبات عدالت
معاندین خاندان نبوّت و اهتمام در قتل قایلین عدم استحقاق
ایمهٔ ضلال غیر اظهار ضغاین قلبیه زمان جاهلیّت و تصریح به عداوت
خاندان نبوّت و ولایت که معدن اسلام و ایمان و مخزن
عرفان و ایقان اند امری دیگر مفرق آن نتواند بود و قال الله
تعالی و من یکفر بالایمان یعنی بولایه علی فقد حبط عمله و هو فی

الاخرة من الخاسرين   گر بدر ميزی و سامنزل تو   ور گوش اگر

سرشته باشد كل تو   چون مهر علی نباشد اندر دل تو   مسکين تو و

سعيهای بيحاصل تو   و هر عاقل ميداند كه فرق ميانهٔ ذريت پيغمبر

و طبقهٔ كفار و اشرار و اهل آزار اهل بيت اطهار بمساهله در امور

قادحه در اعتبار آنند و دمان عالی مكان و مراعات جانب دشمنان

آن خاندان اظهر و اين براهين داله بر كفر و عصيان است و

ازينجهت است كه با وجود آنكه پيغمبر صلعم در چند موضع مروان لعين

و فرزندان او را لعن كرده و اخراج از مدينهٔ مطهره نموده بطريد

رسول الله موسوم گشتند عثمان ايشان را تكريم تمام كرده و بمدينهٔ

مطهره آورده ميگفت كه والله ما نفيت عن المدينة الا بغيا فالحمد لله

الذی اعادك اليها زعما و شكی نيست كه اين عبارت از عثمن

اوضح دلايل داله بر كفر اوست و شيخ علاء الدوله از ابو سعيد خدری

روایت می نماید که پیغمبر صلعم در عید افتتاح نماز کردی و مروان

مراد لالت بتقدیم خطبه می نمود گفتم که این الابتداء بالصلوة

گفت قد ترک ما تعلم گفتم والذی نفسی بیده لاتاتون بخیر مما

اعلم و ازینجاست که شیخ در فلاح گفته که ان المروان الحمار

کان اجهل من الحمار بشرایع الایمان وقد جعل الایمان

وسیلة الوصول الی الامارة لا القربة الی الله والی رسوله

ومن یذهب مذهبه حجوشه ومذهب معویه یحشرون

معهم ولا نصیب لهم من شفاعة النبی صلی الله علیه وآله

و از ابن بابویه منقول است که وهل یظن ره وفهم ان النبی طرد

الحکم وابنه مروان ولعنهما وهو مومنان واذا لم یکن

مومنا فما الموجب الذی دعی عثمان الی رد هما وهما

کافران لکنه یعصب لرحمه رحمه الجاهلیة فی قلبه

وَلَمْ یُفکّن فِي دِینِهٖ وَکَانَ مِنَ الَّذِیْنَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالیٰ فِیْهِمْ

اِذْ جَعَلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ

و چون ایواو استرداد ایشان بمدینه بنابر محبّت عثمان است که سبب

عود ایشان بان بنیان قدسی مکان است پس مصدوقهٔ کریمه

لاتجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادّون

من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباوهم او ابنائهم او

عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان بوده نظر به

مفهوم مخالف بلکه بمفهوم موافق نیز ایمان بخدا و رسول ازو مسلوب است

و قاضی در شرح دیوان ذکر نموده که در شرح صحیح بخاری مسطور است

که سلاطین بنی امیه لعنهم الله در اثنای خطبه سبّ جمعی که مستحق

آن نبودند می نمودند و چون مردم از نماز عید فارغ می شدند

جهة اینکه استماع خطبه نشود متفرّق می گشتند پس ایشان

23

تاخیر صلوة نمودند تا مردم توقف نموده باستماع خطبه قیام

نمایند و علماء اهل سنّت بعد از ذکر این قسم از حکایات و غلیظ

تر ازین نیز لب از مطاعن این قوم فرو بسته و تمامی قبایح

صادره ایشان را عین مصلحت دانسته بحسن اطوار تسمیه نمایند

وما هذا الّا عداوة لاهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه

علیه وآله واشتراك السّابقین مع اللّاحقین فی ذلك

الامر لعنهم اللّه واخزاهم وحشرهم جمیعا فی زمرة

مشایخهم الماضیة فی تابوت فی الدرك الاسفل من

النّار دانسته شد که عمدهٔ متمسک مخالفین در صدد بحث این بود

که چون آیه شریفه لقد رضی اللّه عن المؤمنین افاده آن می نماید که حق سبحانه

از خلفای ثلث خوشنود بوده در اظهار این امر بتاکیدات لفظیه

اشاره فرموده بنا برین باید که اهل اسلام از مخالفت مدلول قرآنی

اجتناب نموده از آنچه مستلزم اهانتی وسوء ادبی بوده باشد

محترز باشند جواب آن است که بر تقدیر ثبوت دخول ایشان

در بیعت شجره وتحت رضای الهی از ایشان اینمعنی مستلزم رضای

ابدی نبوده مقصور بر زمان بیعت مذبوره است و معلوم است

که مسمی بمسلم ما دام که بر اسلام راسخ بوده مخالفت مستلزمه

ارتداد از وی صدور نیابد مرضی الهی بوده چون بارتداد موسوم

کرده تبدیل رضا بسخط متحقق الوقوع است چنانچه ما نحن فیه

ازان حکایت می نماید وثانیا تعلیق رضا بایمان مفید انقسام

حاضرین تحت شجره بمومن ومنافق بوده غرض الهی بیان رضا

از زمره مومنین است وبمفهومها مفید عدم رضا از مطلق حاضرین

بوده منافی غرض مخالفین است والا بایستی که به لقد رضی الله

رضی الله عن الذین که صریح در عموم رضاست اتیان فرمودی

۲۷

ونظر باین قاعده ابو حنیفه از آیهٔ ان الصّلوة کانت علی المؤمنین
کتابا موقوتا استدلال بر عدم تکلیف کفار بصلوة نموده و بنا برین
چون وجود مؤمن ومنافق در تحت شجره مظنون التحقق است
وجمعی که نزد امامیّه در زمرهٔ اصحاب ایمان اندراج دارند مخالف
نیز بایمان ایشان قایل است پس منافق مجزوم التّحقق منحصر دران
جماعت بوده ازین جهت تعلیق رضا بمؤمن صحت یافته
غرض اخراج مالیس بمؤمن است والله اعلم بحقیقة الحال
درین مجلس حکایت بخلافت ابی بکر منتهی شده
بعد از ذکر بعضی از اخبار وعجز ایشان از اثبات مدّعا بوجهی از وجوه
شرعی یا عقلی بحکایت پوسیده اجماع ابواب احتجاج
بر ایشان انسداد یافته در بیان اثبات آن بروایت لا تجتمع
امتی علی الضلال وبروایت علی الخطا مستند گردیدند وجواب

آن اوّلا بمنع صحّت استناد آن بحضرت رسالت صلّی الله علیه و آله است

چه تواند بود که از موضوعات انس یا ابا هریره باشد که از اهلیّت احتجاج عاریست

چه کذب ایشان و همچنین اکثر صحابه نه بنوعی ظهور یافته که اعتماد بر امور متّصله

بایشان صورت جواز پذیرفته معتمد علیه تواند بود لاسیما در امور

دین و بیان شرایع خیر المرسلین که منوط بانواع ملاحظه و احتیاط است

و علّامهٔ نیشابوری در تفسیر خود بتقریب بیان جزئیت بسمله

و عدم آن و ذکر روایت انس در صحیح بخاری بر عدم جزئیّت

و ردّ روایت مذکوره چنین افاده نموده که انّ علیّا علیه السّلام کان

یُبالِغُ فی الجَهرِ بالتَّسمیةِ فَلَمّا کانَ زَمَنُ بنی اُمیّة بالغوا فی المَنعِ مِنَ الجَهرِ

سَعیًا فی اِبطالِ آثارِ علیِّ ابنِ ابی طالب فَلَعَلَّ انسًا خافَ مِنهُم

فَلِهٰذا اضطربت اقواله و این عبارت صریحست درین که اولا

بنی امیّه در مخالفت اقوال و افعال مرتضوی سعی بسیار نموده

ودرین امر بانس متوسّل شده واو بنا بر خوف از ایشان بکذب وافترا
بر پیغمبر صلعم وضع احادیث دالّه بر مقصود مخالفین نمودی وبنا برین بر
روایت وی در امور دینیّه اعتماد نمانده عمل بآن از طریق مراعات
قوانین شریعت بعیدمی نماید واما ابوهریره تصریحات درمادهٔ کذب
وی از غزّالی وغیره در کتب معتبره ورسایل متعدّده مذکوراست که
تفصیل آن موجب تطویل کلام است وبیان کذب مطلق صحابه
علی سبیل الاجمال بر نهجیست که فخرالدین رازی در کتاب موسوم
بمطالب عالیه ذکر نموده خلاصه انکه بامور متضادّه متنافیه منقوله
از حضرت رسالت صلعم مثل فصول اذان وکیفیت وضو ودست
بستن در نماز که بقول بعضی از امّت حرام وبقول بعضی مندوبست
وهمچنین اختلاف در جزئیت بسمله وعدم آن که نزد بعضی از فقها
محکوم به جزئیت ونزد بعضی مجزوم به عدم آنست از اخبار منقوله

از صحابه است که بحضرت رسالت نسبت داده اند و همچنین کثیری از
مسایل شرعیه که مستند باحادیث مرویه از حضرت پیغمبر است صلعم و منافی
روایات مسطوره شافی بر وجهی تحقق پذیر است که از احتمال توقیف
خارج است و این قسم از امور دلیل کذب رواة روایات مذکوره است
بنابرین اعتماد بر خبر واحد نمودن و بقول صحابه در احکام الهی مستند
شدن نهایت جرات در بارگاه احدیت است و چون این دانسته
شد باید دانست که بر تقدیر صحت روایت لایجتمع امتی اثبات
این امر نزدیک بامور مستحیله ممتنعة الوقوع می نماید چه ظاهر است که
که صفحهٔ خلافت ابوبکر بنابر مخالفت اخیار امت از ان زمان الی
زماننا هذا از تصویر اثبات حقیت و اتفاق تمامی امت ساذج افتاده
همیشه زبان طغیان اهل خلاف آلوده باین قسم لاف گزاف بوده
از اثبات مدعا عاجز اند لاسیما که مدار دعوی اجماع بر اتفاق اهل

مدینه است و اتفاق ایشان بر تقدیر وقوع نیز وکثیری از اصولیین

از درجهٔ اعتبار ساقط است و آنچه گفته اند که منکرین خلافت ابوبکر

در ثانی الحال راضی شده و حکایت مخالفت مرتفع گردیده تمامی متعلق الکلمه

شده اند مجرد دعوی بلا دلیل است و مضامین کتب و رسایل که

قریب نهصد سال قبل ازین تالیف یافته و درین امر ابطال دعوی اجماع

مبرهن گردیده از شواهد صادقه است و بنابرین احتجاج بامری که طایفهٔ

عظیمهٔ از علمای اسلام اتفاق بر خلاف آن نموده بروایات صحیحهٔ

متظافرهٔ متکاثره مؤید ساخته باشند از صورت صحت معرا بوده

محض جدال و قیل و قال است و عبارت غزالی در کتاب سر العالمین

صریحست در انکه دعوی اجماع درین امر از احتمال صحت بیرون بوده

مدعای بی دلیل است و عبارت وی در کتاب مذکور بعد از ذکر

روز غدیر و اجماع بر حقیت آن و همچنین حکایت روز رحلت حضرت

رسالت همه و عبارت منقوله از عمر که ان الرجل لیهجر ضمن تحریر یافته که

فاذن بطل تعلّقکم بالنّصوص فعدتم الی الاجماع وهذا

متعوص ایضا فان العباس واولاده وعلیا وزوجته

لم یحضر واحلقة البیعة وخالفکم السّقیفة فی مبایعة

الخزرجی و ظاهر است که عبارت مذکوره چنانچه افادهٔ ابطال دعوی

اجماع می نماید اشعار بعدم موافقت در ثانی الحال نیز ازان ظاهر است

وازینجاست که فحول علماء مخالف را موجهٔ دریای اضطراب بساحل

تعصّبات بارده انداخته بحکایت بیعت بعضی ببعضی توسّل جسته اند

چنانچه علامهٔ رازی در حاصل محصول بعد از بیان حقیقت اجماع و اختلاف

امّت در خلافت ابی بکر و ذکر عدم موافقت حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه وکثیری از صحابه به بیعت تمسّک شده و با وجود

اغماض از انکه بیعت از دلایل معتبرهٔ معول علیها نیست اگر مراد

بیعت کافهٔ امت است که مساوق معنی اجماع است و در حیّز منع است
و اگر مراد بیعت واحدی یا بیشتر است چنانچه از عبارت ایشان
ظاهر است از صورت حقیّت معرّا است و در شرح مواقف نیز چون
چهرهٔ شاهد مناظره را از گلگونهٔ اثبات حکایت اجماع بی نصیب یافته
دست توسّل از دامن آن منقطع ساخته و رشتهٔ امید را به تار و پود
و کم شکوی بیعت که انّ اوهن البیوت کبیت العنکبوت از آن
حکایت می نماید ارتباط داده و عبارت وی چنین تحریر یافته که واذا
ثبت حصول الامامة بالاختيار فاعلم ان ذلك الحصول
لا يفتقر الى الاجماع من جميع اهل الحل والعقد اذ لم
يقم عليه اى على هذا الافتقار دليل من العقل والسمع
بل الواحد والاثنان من اهل الحلّ والعقد كاف في
ثبوت الامامة ووجوب الاتباع للامام على اهل الاسلام

وذلك لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فی الدین وشدة

محافظتهم علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة

بذلك المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر لابی بکر

وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمن ولم یشترطوا فی عقدها

اجتماع من فی المدینة من اهل الحل والعقد فضلا

عن اجماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدین

جمیع اقطارها بر اهل ادراك خفایی ندارد که مضمون این عبارت

صیقلی آیینهٔ اعتقاد شده وکشف غطا از چهرهٔ پرده گی مدعای طبقهٔ امامیه

نموده بتصدیق مقاصد ایشان ناطق است چه ظاهر است که آنچه مبحوث عنه

طرفین ومقصود از مجادلهٔ جانبین است حکایت امامت وبیان استحقاق

این رتبهٔ علیه است که بزعم اهل خلاف بابی بکر متعلق است وچون از

دلایل عقلیه وحجج نقلیه که از کتاب خدا وسنت مصطفی شرع است دست

شسته وبدعوای اجماع لب کشوده حرکت المذبوحی می نمودند

وفی نفس الامر چهرهٔ این دعوی از کلکونهٔ حقیت مدعا بی بهره است

زبان قلم که مترجم حقایق مثبتهٔ الواح ملکوتیه است درین مقام مظهر مخفیات

این امر شده خصما و معاندین که باجماع متمسک بودند باعتراف عدم

تحقق آن بروجه اعم اشمل مظهر ما هو الحق شده از نفی احتیاج

باجماع که عبارت لایفتقر الی الاجماع مفید آنست و مدلول عبارت

اذ لم یهم علیه ای علی هذا الافتقار دلیل من العقل والسمع کشته

نفی تحقق اجماع صورت پذیر است و درین مقام فواید کثیره

حاصلست   آنکه دعوای خلافت ابی بکر باعتراف مخالفین از

وجوه دلایل داله بران مدعا خالی بوده حکایت اجماع مجرد اسمیست

بی مسمی   آنکه نزد مخالف انعقاد اجماع ناچار است از سندی که

اهل اجماع بان متمسک شده مصحح اجماع ایشان باشد و از نفی احتیاج

باجماع که مدلل بعدم دلیلی عقلی و نقلیست مستفاد می شود

که اتفاق بعضی از امت بر فرض وقوع از صورت سندی که

مصحح آن تواند بود خالیست   آنکه چون کتاب خدا و سنت مصطفی

و دلایل عقلیه که موجب اثبات استحقاق خلافت وی تواند بود

از حیز اعتبار بیرون بوده و مخالفین بآن اعتراف نموده ازین جهت

به بیعت پناه برده اند معلوم می شود که اختیار ابوبکر از سایر اصحاب

پیغمبر صلعم بمجرد هواری نفس و صرف عنان از دودمان نبوت بوده

محض بدعت در امور متعلقه بملت مطهره است و کل بدعة ضلالة

چون تعیین خلیفه بمجرد بیعت شخصی بدون اشارتی از جانب خدا

و رسول تحقق تواند یافت پس اگر بعضی از امت متابعت بیعت

آن شخص ننموده بدیگری بیعت نمایند و همچنین طایفه بدیگری درینصورت

احکام شریعت مختل و معطل بوده و مقتضی بمفاسد عظیمه گردیده

اطاعت کلی از دایرهٔ امکان خارج و اطاعت بعضی دون بعض
مستلزم ترجیح بلا مرجّح است اگر بیعت باتفاق معدودی از
امت مقتضی وجوب اطاعت گردیده مقتضای آن موافق نفس الامر
بوده عند الله تعالی صحیح و معتمد علیه نماید اتفاق کثیری از اخیار و اهل
حل و عقد اقطار و وجوه صحابهٔ عالیمقدار که بر قتل عثمان وقوع یافته
صحیح و معتبر بوده بوجوب قتل وی قایل باشد خصوصا که اهل سنت را
عقیده آنست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز باین معنی
رخصت داده و عامهٔ اصحاب و جمعی کثیر از اهل مصر و شام و غیرها نیز
با اهل مدینه متّفق شده و عایشه پیراهن پیغمبر صلعم را بر سر چوب کرده در سلک
محلات مدینه فغان بر آورده میگفت که اقتلوا نعثلا قتل الله
نعثلا و مشهور است که ان جماعت در قتل وی نهایت غلظت
و حدّت نموده سه شبانروز پیراهن دفن وی نشدند و بعد از سه روز

مروان لعین متوجه تجهیز وی کشته کسی باو رفاقت ننمود و بر و نماز
نکرده و منع دفع وی در مقابر مسلمین نموده بالآخره در کورستان
یهودان مدفون کردید و مضمون صدق مشحون این مصرع که قطره
بود بدریا پیوست تحقّق یافت و ذکر این مقدار شدّت و غلظت
که از امّت در مادّه وی نقل شده نه از جهت مراعات قوانین شریعت
و رفع ظلم و بدعت و ضلالت وی بوده بمجرد متابعت هوی و عداوت
در امور دنیوی بوده که کرفتار غدغه شیطانی و مقتضیات ما رادات
نفسانی شده باشند درین هنکام بر قول و فعل و اتفاق اصحاب
در امری از امور دینی اعتماد نمودن و بر روایات ایشان عمل نمودن
از قانون عقل و نقل بیرون است و بر مخالفین یکی از دو امر
لزوم یافته که آن وجوب قتل عثمن یا عدم استحقاق خلافت
ابی بکر است اکرچه امرین مذکورین فی نفس الامر منع جمع بینهما نبوده

موافق صدق وصوابست و حاصل کلام درین مبحث بر وجه

تفصیل آنست که اصول موضوعهٔ اهل سنّت در امر خلافت

اعم از حکایت اجماع وغیره مقتضی ابطال دعوی خلافت ابی بکر است

آنکه نزد ایشان زمانه از وجود امام خالی بوده مفسدهٔ بر آن مترتب

نیست آنکه عقل را در وجوب نصب امام مدخلی نبوده

مجرد طبیعت سمع است امامت منصوص من الله نیست

آنکه پیغمبر صلعم احدی را بخلافت خود منصوب نساخته رحلت فرمود

و امور مذکوره مقتضی حکم بفساد خلافت ابی بکر بوده مجرد بدعت

و ضلالت است و وجه این آنست که بعد از آنکه منوّر کارخانهٔ ایجاد

ره نمای طریق مبدأ و معاد باستتار آفتاب نبوت در

سحاب احتجاب ظلمت انگیز کرهٔ غبراکر دیده و دیدهٔ عالمیان بی نور

و زمرهٔ آدمیان بحضور شده مرغ روح پر فتوحش بجانب آشیان

لامکانی میل پرواز نموده و لرزه در بنیهٔ ساکنهٔ زمین و زلزله
در بنای گنبد نیلگون انداخته و مقیمان سموات از خیل کروبیین
و روحانیین در لباس تعزیه رفته در چنین هنگامهٔ زمرهٔ اصحاب که مصدوقهٔ
کریمهٔ و اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم اند نه مراعات

ما اصحاب الشمال

عزت نبوت و نه ملاحظهٔ تعزیت اهل بیت رسالت و نه پیروی قوم
اسلام و جاهلیت نموده و آن وسیلهٔ حیات عالم و ذریعهٔ نجات بنی آدم را
که زبان سکان زمین و آسمان را این معنی در قالب بیان بود

زباغ وصل تو جوید ریاض رضوان آب	زتاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب
بزلف و عارض و قد تو برده اند پناه	بهشت و طوبی و طوبی لهم و حسن مآب
بهار شرح جمال تو داده در هر فصل	بهشت ذکر جمیل تو کرده در هر باب
از آن دهان و از آن لب بسا حقوق نمک	که هست بر جگر ریش و سینه‌های کباب

بر بستر رحلت گذاشته

ودعوی ایمان را بطغیان عصیان تبدیل داده و سقیفهٔ بنی
ساعده را محل ظهور ضغاین قلبیه گردانیده و به تعیین خلافت ابی بکر
قیام نموده و چهرهٔ معاهدهٔ روز غدیر را بناخن الخلال خراشیده
کان لم یکن شیئا مذکورا پنداشتند و این صورت نتیجهٔ عداوت
و لازمهٔ بدعت نموده موافقت آن باصول مقررهٔ سابقه از وقوع
صحت خالیست زیرا که اقدام ایشان برین امر اگر از جهت
مراعات عدم خلو زمان از وجود امام است بنوعی که لحظهٔ اهمال در آن
از دایرهٔ امکان خارج بوده مقدم بر امور متعلّقه برحلت رسول
رب العالمین است مخالف قاعدهٔ مقررهٔ صحت خلو زمان از وجود
امام است و اگر جهت اطاعت امر ربّانی و تنصیص سبحانیست
مخالف دعوی عدم نص است و اگر موافقت ارادهٔ نبویه است
مخالف قول بعدم آنست و اگر متابعت حکم عقل است منافی

قاعدهٔ مقرّره عدم مدخلیت عقل در امر امامت است و بنا
برین خلافت نبوی و نیابت الهی که از مقتضیات عقلی و نقلی
خارج بوده امری از امور دینیه اقتضای آن ننموده باشد همانا علت
ایقاع آن منحصر در متابعت نفس اماره بوده از مقوله بدعت و ضلالت
واگر صحت این امر بنا بر حکایت اجماع است بوجوه مختلفه بطلان آن
صورت بیان می یابد آنکه صحت اجماع نزد ایشان موقوف است
بر امری که مصحح اجماع بوده ارباب حل و عقد درین امر بآن مستند
کردند و آنچه اهلیت این امر در آن ملحوظ تواند بود خارج از دایره عقل و نقل
نبوده مخالف بابتغای آن معترف است واگر سند اجماع درین امر
قیاس است یعنی قیاس خلافت ابی بکر بر امامت وی در نماز
که بزعم مخالف هنگام بیماری حضرت رسول صلعم سمت صدور یافته
این نیز باطلست یعنی صلاحیت حجیت از و مسلوب است

32

ازین جهت که قیاس نزد امامیه رحمهم الله از دایرهٔ اعتبار بیرونست

وبنابرین احتجاج بایشان درست نباشد معین علیه که امامت

ابوبکر است در نماز مجرد دعویست وکذب مدعا بوجوه مصححه

درین رساله ذکر یافته که حذرا من التکرار از تحریر آن محترز است

آنکه مقیس با مقیس علیه باید که در علت حکم که جامع بینهما است

مشترک بوده بی تفاوت باشد مثل قیاس نبید بر خمر در حکم حرمت

بنابر اشتراک علت که آن اسکار است وما نحن فیه از وجوه

شرط مذکور خالیست وظاهر است که ایشان در امامت که ریاست

در امور دین ودنیای کافهٔ مخلوقات است شرایط کثیره نموده اند

بخلاف امامت نماز وبنابرین اگر قیاس خلافت مشتمله بر صفات

معینه بر امامت نماز معرا از صفات مذکوره نمایند قیاسیست

مع الفارق سبحان الله ما اعمی قلوب هذا الخلق دلایل

خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه که از سر حد عد و احصی تجاوز

نموده و بمنزله بدیهیات گردیده و کتاب خدا و سنت مصطفی

از ذکر آن ملآن است در انباب بتاویلات سمجه بارده متوسل

شوند و در ماده اپی بکر از غایت عجز و اضطرار باین قسم از گفتار

استظهار نمایند و بشومی عناد و اعوجاج طبیعت از جاده

حقیقت و حقیت بیرون رفته بطریق مهلکه منتهیه بمتابعه

نفس اماره مبتلا گردند و درین معنی از محقق رومی منقول است

انصاف بده که عشق نیکو کار است — زانست خلل که

طبع بدکردار است — تو شهوت خویش را لقب عشق نهی

از شهوت تا بعشق ره بسیار است — از وجوه بطلان اجماع

آن است که مراد از اجماع اتفاق جمیع اهل حل و عقد است یعنی اتفاق

کافه علمای اسلام بر امری از امور در عصری از اعصار و معترف اند

33

که در روز سقیفه حضرت امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه صلوات الله

علیهم اجمعین و کثیری از بنی هاشم حاضر نبوده داخل زمرهٔ بیعت ننموده اند

و در کتب ایشان مسطور است که فاطمه علیها السلام بیعت نکرده

و راضی بخلافت ابی بکر نشده و آزرده و خشمناک مقنعهٔ شکایت

بر سر و جامهٔ اذیت در بر روانهٔ خدمت سید البشر گردید و دعوی اینکه

حضرت شاه ولایت و جماعتی که در روز سقیفه از بیعت تخلف

نموده بودند بعد از ان بیعت نموده عامهٔ اصحاب متفق الکلمه

شدند مجرد دعوی و افترا و از احتمال صدق معرا بوده اجماع امامیه

بر خلاف آن متفق است و معلوم است که مطلبی که زمرهٔ عظیم

از اسلام منکر آن بوده بشواهد عقل و نقل موید شده باشد اثبات

آن از قبیل وقوع ممتنعات است آن است که تحقق

اجماع نزد اصولیین مختلف فیه بوده قایلین بامتناع را دلایل

بسیار است و با مر مختلف فیه که جانب استحاله اش رجحان یافته

تمسّک شدن قرینهٔ عجز از اثبات مدّعاست خصوصا مع وجود

انکار جم غفیر من المؤمنین و علماء الرّاسخین و بعد از اغماض امتناع

با امکان اثبات وقوع که علم شرعی بان حاصل کردد نزد کثیری از

اصولیّین از دایرهٔ امکان بیرون است خصوصا امر خلافت که

ازان زمان الی انقراض الدّهر میانهٔ اسلامیان مختلف فیه بوده

طریق ایضاح آن در نهایت اختفاست و سر اینکه علم بوقوع اجماع

نزد بعضی از علماء اصول صورت امتناع پذیرفته آنست که اثبات

آن تا بطریق احادیث که نزد فحول علمای طرفین مرجوح العمل است

نباشد بنابرین درین قسم از امور عظیمه احتیاط اقتضای ترک

بمقتضای آن می نماید و اکر بطریق تواتر مفید علم است ظاهر است

که دعوای تواتر خصوصا درین امر از شواهد صدق خالیست

نزد مخالف از شرایط صحّت اجماع عدم خلاف احدی از اهل
حل و عقد است و ظاهر اثبات این امر از قبیل ممتنعات است
اعتقاد کثیری از اهل خلاف آنست که اجماع من حیث هو
صلاحیت احتجاج نداشته بی انضمام سندی که مصحح آن است
فایده مند نیست و سندی که بآن مستظهر اند حکایت قیاسیست
که بطلان آن مبین شد و با وجود این مقدار از اختلافات کثیره
و قوادح شهیره و عدم امکان اجرای دلیلی که درین باب افاده
ظنی نماید یا بوجهی از وجوه معتبره شرعی و عقلی خلافت ابو بکر از دایره
استحاله بیرون آمده در عرصه مشکوکات قدم گذارد مجرد بیعت عمر
با دو سه کس دیگر از اقران و امثال او و اعتقاد بصحت خلافت
و وجوب اطاعت وی داشتن و نقض معاهدات یوم الغدیر را
سهل دانستن و از مواخذات روز جزا اندیشه ننمودن شنیعه

عبادت لات و عزی و اتخاذ العجل ریاست سبحان الله اگر
شجرهٔ خبیثهٔ نفس خسیس دون پرور پروردهٔ زهراب عداوت
خاندان رسالت بار آوردهٔ انواع شقاوت و ضلالت نباشد
و شمع جمع حواس ظاهری و باطنی از نور موفور عقل سلیم و فهم
مستقیم بانفاس فسردهٔ غرور و غفلت و حکایات باردهٔ موافقت
خلف با سلف اطفا نیافته و زنجیر عناد پای تفکر و تدبیر را از تردد
در هر طرفی صواب و خطا منع ننموده باشد بکدام حجت و برهان
از اقامت در فضای دلگشای روح افزای دار السرور محبت آن روشنی
بخش مشکوة امامت و خلافت امتناع نموده و با وجود وفور
ظهور اشعهٔ انوار فیض آثار حقیت متابعت آن سید ابرار و ذریت
اطهار که از عروق لمعان و جوشش کرهٔ غبرا و قبهٔ خضرا پر نور و ضیا ست
از اقتباس انوار آن محروم شده خواهد که با ستضاءت از پرتو

35

روشنی اخگری نیم سوخته یا سر کینی افروخته در بیابان ضلال و تیره

شب جهل و جدال راه وصول بمقام مأمول بر او ظاهر گردد

زهی تصوّر باطل زهی خیال محال   واز حکیم سنایی مذکور است

چون چارهٔ خویش می ندانی چکنی   موئی کم و بیش می ندانی

چکنی   در بادیه فتادهٔ بیسر و پا   راه از پس و پیش می ندانی

چکنی آری عزیز من توفیق کم و جنسیت علت ضم است یکی از علما

مسئول شده که لم مال الناس الی ابی بکر و لم عیلوا الی علی

علیه السلام قال بهر نوره نورهم و خالف جهوره

جهورهم والنّاس الی اشباههم امثل   ذرّه کاندر همه ارض و

سماست   جنس خود را همچه کاه و کهرباست   و عارفی در ضمن

نصیحت فرزند دلبند اشارتی باهل ضلال نموده که فغضّ بصرک

عن تلک الوجوه الکاشفه فاکثرهم عبدة الطبع و حرسته

الکواکب السّبع فما للمنجّم الغبی وما للکاهن الاجنّی

وسرّ محجب عن النّبی وهل نخدع بالقال لاقلوب

الاطفال وان امرء جهل حال قومه وما یجری علیه

فی یومه کیف یعرف حال السعد وبعده ونحس الفلک

وسعده وعبارت مذکوره مشتمل بر اشارات لطیفه است

اجتناب از مخالطه ومساوه وآمیزش صوری که غالب مثمر محبت و

خصوصیّت است ودر تعبیر از ان بغض بصر غایت مبالغه در انصراف

شعاع بصری از جانب رؤیت ومشاهدهٔ اجماعت است چه وجوه

کاشفه یعنی خالی از نور محبّت شاه ولایت عم وتیره بدود آتش

عداوت دودمان ولایت از صلاحیت رؤیت بیرون است

وکریمه لاتجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادّ الله

ورسوله اشاره بهمین صورتست انکه همچنانکه عبدهٔ اصنام را

عبادت لات سودمند نبوده از وصول بمقام مامول معزول است

عبدهٔ طبایع نیز معین طایفه که در مخالفت طریق نبوی بی حجتی و

دلیلی تبعیت مقتضای طبیعت وهوای نفس نمایند نازل

منزلهٔ ایشان بوده چنانچه آثار تفضّلات آلهی در روز محشر از عبدهٔ

اصنام انتفا پذیر است از عبدهٔ طبایع نیز منتفی گشته از مقولهٔ واحده اند

ودر آثار مصحّحه اشارتی باین معنی شده چنانچه در کتاب کلینی از حضرت

صادق عم منقول است که بعد از ذکر نواصب و افعال و اعمال

ایشان فرموده که لایبالی الناصب صلی ام زنا وهذه الایه نزلت

فیهم عاملة ناصبة تصلی نارًا حامیه　　گر بدر منبری و سما منزل تو

از کوثر اگر سرشته باشد گل تو　　گر مهر علی نباشد اندر دل تو

مسکین تو وسعیهای بیحاصل تو　　آنکه همچنانچه گواهی اهل تنجیم

نظر باراء فاسدهٔ خود خلایق را در ورطهٔ بیم و امید انداخته و اشکالات

هیولی را دام تدلیس ساخته از حقایق نفس الامری بعید المرمی اند

فضلای این طایفه نیز بتصویرات فاسده و تحریرات باطله و

تالیفات هالکه و قیاسات غیر صحیحه تبدیل احکام شریعت داده عوام

آن طایفه را بامور مذکوره منخدع گردانیده دایرهٔ ارباب ضلال ازان

تدویر پذیراست آنکه همچنانچه گواهن از اسرار آلهی که در پس

پردهٔ اختصاص آن محرمان سرادق احدیت اختفا یافته بی‌خبر بوده

مقتضیات جداول افکار را مشابه وحی آسمانی دانند این طایفه نیز از

اسرار عظیمه مترتبه بر امر امامت که بر طبق نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل

البشریه معبر عنه بزمرهٔ طاهرهٔ مطهرهٔ ایمهٔ معصومین صلوات الله علیهم

اجمعین است غافل بوده و در امور مسطوره در جلباب عظمت

که ید بیضای معجزنمای صباح محشر چهره کشای آن است غافل بوده

و دیدهٔ بصیرت را میل مجادله و مکابره کشیده خسر الدنیا والآخرة است

37

ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا

آنکه همچنانچه اطفال بنا بر قلت معرفت وعدم قابلیت وفقدان

مرتبهٔ تمیز بین الحق والباطل بتهدید ووعید وبیم وامید از جانب معلم

متأثر شده بمقتضای آن عمل نماید جهال این طایفه نیز بحکایات

واهیه مشتمله بر خوف ورجا که در بیان اثبات مذهبی وبطلان

مذهب دیگر شنوند طریق نجات منحصر دران دانسته از سلوک

طریق حق متقاعد کردند ولکن چون کشف غطا شده مکافات و

مجازات هرکس باندازهٔ استحقاق بترازوی اعمال وی مقرر گردد

جهل ایشان بطریق وثیق وتقلید قول علما در مقام معذرت کافی

نبوده معلم ومتعلم ودانا ونادان وضال ومضل ومدلس ومتدلس

وغاوی ومغوی وهادی ومهوی ورامی ومرمی وجاهل وکامل

واعمی وبصیر ومغمی وخبیر همگی مستحق عذاب ومورد عتاب وخطابند

و لكن تواند بود كه تفاوت ميانهٔ كامل و ناقص بشدّت و ضعف

در عذاب بوده معلّمين از جهت ضلال و اضلال و متعلّمين از جهت

ضلالت محضه مستوجب تعذيب متفاوته باشند   خدايا كسي را

كه كردد دليل   بفردوس اعلى برد محملش   چه شيطان بود رهبر

مرورا   بهر حال دوزخ بود منزلش   آنكه مقتداي طايفه را نا چار است

كه علم بمصالح و مفاسد امور متعلّقه بان قوم داشته انتظام مهام صوري

و معنوي ايشان منوط بوجود او بوده از تطرق فتور و قصور محروس

باشند و الا ثمرهٔ بر وجود وي مترتب نيافته و منافع ماسوله منتفي گشته

فايدهٔ تقدم و امامت منعدم گردد و ظاهرا غرض صاحب وصيّت

بيان حال ائمهٔ ضلالست كه بنا بر جهل و ناداني و مخالفت مدلولات

قرآني و حب جاه و رياست و لوازم حكومت و امارت و ما شابهها

من الامور الدنيويه علت مستقله ان قوم شده روزگار خود تباه و روي

امت سیاه گردانیده همگی بر طبق یوم ندعوا کل اناس بامامهم

در مجمع محشر حاضر گشته شرمندهٔ معرکهٔ قیامت باشند و از طوطی شکرستان

ثناگستری مولانا حسن کاشی آملی این نوا در گوش معنی خوش صدا است

روزی که رخت روح بدار البقا برم   با خود بگور دوستی مرتضی

برم   شیر آنکه اوست باو اقتدا کنم   نفس رسول اوست باو التجا برم

از جهل هر خسی نگزینم امام خویش   کار گزاف نیست بعقل اقتدا برم

عدلست و علم و عصمت و نص خدا و فضل   تا من پناه خویش بآن

مقتدا برم   در آیه مباهله نفس نبی علی است   پس التجای فضل

بغیری چرا برم   بینی شنوا اگرچه شنیدی تو بارها   کاب زلال

از سخنش برملا برم   میر من آنکه مار بفتویش کار کرد   من مقتدای

گزیده کجا برم   کتف نبی است عرش علی زین سبب مدام

بالای سدره رفعت او را لوا برم   بر جمله حاضر است علی و زنقش حال

زین قول کي نجاتتي از قلق کيفي برم اکرچه سبب نزول آیهٔ

شریفه ماده ایست مخصوصه چنانچه مذکوریت خواهد یافت لکن خصوص

سبب مخصص عموم قرآني نیست چنانچه در اصول مبین شده

ونظر باین قاعده ناظم منظومات مذکوره نیز نقد بیان رابکهٔ

عموم رسانیده ورایج بلاد شناکستري کردانیده واز مدلول آیه مذکوره

فهمیده مي شود که همچنانچه حق جل وعلا عالم بامور صادره از عامهٔ عباد

وشاهد حضرت رسول در یوم المعاد است صحیفهٔ کمالات مرتضوي

نیز بامیرین مذکورین ارتسام یافته چون قرینهٔ که تخصیص این معنی بزماني دون

زماني نماید یا بیکي از نشاتین دین ودنیا مخصوص کردانیده حوادث یومیهٔ

دنیویه یا صادرات وواقعات نشاءٔ اخرویه ازان بیرون تواند بود

خارج از مدلول آیه شریفه است واصل مقتضي عدم تخصیص بوده اعتبار

آن موقوف بر وجود مخصص است پس مفاد آیه شریفه مفید نیست

39

که همچنانچه حق سبحانه علوم ازلیه او احاطهٔ جمیع امور ممکنه صادره کونین

نموده علما حضوریا شاملا للامور الکلیّة والجزئیة والصور والمعنویّه

علوم حاضره جامعه امیر المومنین علیه السلام نیز بمثابهٔ آن احاطهٔ امور معلومه نموده

چیزی ازان در حیّز خفا اختفا نتواند یافت و ازینجاست که عبارت لو

کشف الغطا ما ازددت یقینا بر صاحب بصیرت وافیه و بینش

صافیه چهره کشوده ناپینایان طریق معرفت از حقیقت آن دور واز

ادراک اسرار آن مهجور اند | گر طالب راه حق شوی ره پیداست

او راست بود با تو تو گر باشی راست | وانکه که باخلاص و درون صافی

او را باشی بد انکه او نیز تو راست | در تعبیر از ذوات کثیفهٔ

ظلمانیه بذرهٔ کهنه اشارتیست بانکه چنانچه آثار و اخبار ایشان را

ماخذی صحیح و منتزعی صریح نبوده باعتبار مقتضیات آثار نجومی تاآ

نقل از طبقهٔ جنیّان انتظام پذیر است و اعتقاد بمدلولات

مقالات ایشان از دایرهٔ رخصت شارع بیرون بوده تسقیهٔ

روضهٔ شریعت از مسارع آن ممنوع است همچنان مفاد حکایات

و روایات این طایفه که از قیاس غیر معتبر و اخبار متصله بغیر سلسله

معصومین صورت داده اند مدار انتظام مقاصد بران گذاشتن

و بموجبات آن عمل نمودن از شهرستان ایمان بخارستان

کفر و عصیان انتقال نمودن و حصن حصین دین مبین را باهتمام

خود خراب کردانیدن است و مضمون کلام افضل الدین محمد کاشی

قدس سره صدای این معنی است شاید که باندیشه و تدبیر درست

خود را بدر اندازم ازین واقعه چیست کز مذهب این قوم ملالم بگرفت

هر یک زده دست عجز در شاخی سست و مقصود ازین کلام

و طول آن درین مقام این بود که حکایت اجماع که مخالفین بآن

توسل جسته اثبات اعراض فاسده بان نمایند بطلان آن بوجوه

معتبره صورت ظهور یافته معلوم گردد که چهرهٔ دعاوی کاذبهٔ آن
طایفه از صفای صحت بی بهره بوده مجرّد مدّعای بی دلیلست
از ابحاث سابقه آن است که واقعهٔ ازمنهٔ ماضیه که
محلّ خلاف علماء اسلام است و در ابطال آن جمعی کثیر از فحول
علما که مستند بدلایل شده اند وقوع آن را دلیل صحت دانسته
از مصادره بر مطلوب ملاحظه نمایند مثل حکایت بیعت که
امامیّه آن را معتبر ندانسته بر ابطال آن وجوه معتبره ذکر
نموده اند و ایشان در اثبات حقیّت آن به بیعت عمر با بی بکر
و بیعت عبد الرحمن بعثمن متوسّل شده وقوع آن را دلیل صحّت
بیعت دانسته اند و مثل حکایت عدم احتیاج بنص الهی در
خلافت رسول الله مستند ایشان خلافت خلفای ثلاثه است
که از نصّ الهی و تعیین رسالت پناهی خالی بوده درین باب

نیز بوقوع آن مدعی صحت اند و این قسم از واهیات دلیل عجز

از اثبات مدعاست تصدی امور مسلمین که بنی امیه و بنی

عباس وغیرهما بآن قیام نموده اند و نزد اهل سنت از صورت

خلاف مبراست محض مجادله است چه ظاهر است که خلافت

یا بنص الهی و تعیین رسالت پناهیست چنانچه عقل صحیح و

نقل صریح افادهٔ آن می نماید یا بمجرد بیعت است چنانچه ارای

فاسدهٔ اهل خلاف مقتضی آنست و معلوم است که مخالفین را

در اثبات مدعا سندی که بآن مستند توان شد انحصار در حکایت

بیعت یافته و اگر بیعت مستلزم ثبوت خلافت تواند بود آنجماعت

نیز مثل اول و ثانی و ثالث استحقاق تسمیه باین اسم داشته

فرق بی صورت می نماید و آنچه از حضرت رسالت صلعم نقل می نمایند

که ایام خلافت سی سال بوده بعد ازان حکومت و امارتست برتقدیر

صحت از افادهٔ مدعا قاصر است چه غرض از خلافت که مقول

قول نبوی شده خلافت منصوص است که بحضرت امیر المومنین ع

اختصاص یافته بعد از انقضای مدت مذکوره حضرت شاه ولایت

تغیر صورت داده متوجه نشأ معنویه شدند و بر اهل ادراک خفایی

ندارد که جرأت درین قسم از امور و مخالفت صریح آلهی و حایل

شدن میانهٔ تنزیلات آسمانی و میانهٔ حجج ربانی و اعتماد بر بیعت واقعاد

نیران عصیان و طغیان نتیجهٔ عداوت سلسلهٔ مقدسهٔ نبویه است

چه ظاهر است که آیات بینات قرآنی و تنصیصات سبحانی

و روایات صریحة الدلالات که از جانب رسالت پناهی در امر

خلافت مرتضوی تحقق یافته و تنزیل این امر بمنزلهٔ اعتراف بوحدانیت

الهی شده چنانچه معنا و عبارت لا اله الا الله حصنی و عبارت ولایت

علی ابن طالب حصنی من دخل حصنی آمن من عذابی است

وبنا برین انحراف از طریق انقیاد و سلوک مسلک جحد و عناد
از آثار عداوت و شقاوت بوده قرینه واضحه چه کثرت ماده و تلوث
نطفه بقاذورات منتنه فاسده ملونه از امور محرمه است و در
کلام سید العابدین سلام الله علیه ایمای بما هو المقصود واقع است
که ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده
وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده وازطرایف
اموراتکه در کتب ایشان مذکور است که حضرت موسی ع هفتاد هزار
کس از قوم خود انتخاب نموده باعتقاد رجحان بر ماعدای ایشان
بشرف امتیاز و اختصاص ممتاز و مخصوص گردیده دیگر باره از جادهٔ
اطاعت موسوی انحراف ورزیده سوختهٔ آتش طبیعت گردیدند
بنا برین عمر که سرشتهٔ ظلم و طغیان و رضیع ثدی کفر و عصیان است
باعدم فطرت و فطنت و خلو از عصمت و طهارت چگونه اختیاری

در امر خلافت واجب الاتباع بوده اطاعت وی بر کافهٔ امّت

مفترض گردد با آنکه حق جلّ و علا کسوت اختیار عبادرا از طراز

اختیار معرا ساخته می فرماید که وربّک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم

الخیرة و از انس منقول است که سألت رسول الله صلعم عن وربک

یخلق ما یشاء قال انّ الله تعالی خلق آدم من طین حیث شاء

ثم قال و یختار ان الله اختارنی و اهل بیتی علی جمیع الخلق فجعلنی الرسول

وجعل علی بن ابی طالب الوصی ثم قال ما کان لهم الخیرة ما جعلت العباد

ان یختاروا ولکن اختار من اشاء تا صفحهٔ هستی بارقام

وجود انبیا و اوصیا ارتسام یافته اختیار امّت را در استخلاف

خلف مدخلی نبوده تعیین آن بفرمودهٔ نبی و ارادهٔ الهی ارتباط یافته

اثبات امری از امور شرعی از ظهور تباشیر آفتاب ملّت

و شریعت تا غایت از رهگذر بیعت صورت نیافته از دایرهٔ

دلایل شرعیه خارجست و در کلینی و بعضی از تفاسیر نیز ذکر یافته که چون
حضرت داود عم از جانب الهی به تعیین خلیفه از اولاد خود مأمور
گشت صفحهٔ خاطر شریف آن حضرت باختصاص این امر یکی از
فرزندان عظام که خلعت احترامش بطراز زواید اعزاز والدهٔ
مکرمه اش مطرز شده بود ارتسام یافته والدهٔ او را که در بستان آرزو
از نخل باسق این عطیه اقتطاف ثمرهٔ مرادی نمود بنوید سدید این
امر بفرزند دلبند او مستبشر می ساخت و چون علم الهی بظهور این نور
در مظهر قابلیت و اهلیت حضرت سلیمن علیه السلام تعلق یافته
اختصاص وی باین منصب عالی رقم زدهٔ کلک محرران دیوان
اعلی شده بود قبل از تبادر حضرت داود عم باین امر مامور بتعویق و
تاخیر شده در حیز توقیف مرصد اشارهٔ جدیده می بود تا آنکه روزی
طومار منازعهٔ دو کس از بنی اسرائیل به تسوید دعوای حاصل باغ یکی

که از گوسفندان دیگری خسران یافته متوجه گردیده و بمیزان شریعت

و حکومت حضرت داود علیه السلام رجوع نموده حق و باطل این قضیه تا آن

سنجیده می شد و در خلال حال امر الهی از مکمن غیب ارادهٔ ظهور

نموده باین مامور شدند که بعد از اجتماع اولاد آن حضرت هر که

خاطر فیاضش بآنچه موافق ارادهٔ الله است مرتسم گشته صحیفهٔ

مرافعه را بتوقیع رضای الهی موقع سازد بخلعت خلافت و وصایت

داودی مخلع گردیده من بین سایر الاولاد ممتاز و بتفویض این امر

سرفراز گردد و از اولاد آن حضرت سلیمن علیه السلام که شمع سراچهٔ علم و عرفانش

از مشکوة حقیقت آیات و فهمناها سلیمن تنویر پذیر گشته و ضمیر

منیرش بانطباع حقیقت آن امر منطبع گردیده بعد از تفتیش

کیفیت دخول گوسفندان لیلاً و نهاراً و تحقیق آنکه هتک

پرده لیلیه شده حاصل باغ مدعی از دخول آن مقرون بنقصان

گشته فرمود که قد قضیت علیک یا صاحب الغنم باولاد غنمک

واصوافها فی عامک هذا و بعد ازان حضرت داود ع بتشریف

وحی تشرّف یافته باین خطاب مُستطاب اختصاص یافت

که ان القضا فی هذه القضیّه ما قضی به سلیمان سبحان الله

حضرت داود علیه السّلام که ساحت اراده واختیارش منور

بانوار عصمت و منزلت و قرب درگاه ربوبیّت و مشکوه نبوت

و رسالتش از استناره بانوار تجلیّات احدیّت تنویر پذیراست

بعد از آنکه علی الاجمال به تعیین خلیفه مامور گردیده لکن خصوصیّت

محضهٔ سلیمانیه ملحوظ نبوده دیگری منظور نظر اختصاص باین امر

شده بود به تنبیهات الٰهیه متنبّه گشته وارادهٔ وی در جنب ارادهٔ

ربانیّه مضمحل گردیده قامت استعداد فطری سلیمانی را باین خلعت

گران قیمت مخلّع ساخت بنابرین دریای حیرت متلاطم و سفینهٔ

عقیده بکر داب اعراض واعتراض افتاده که نزادهٔ فراش خطاب

با جهان جهان و دریا دریا بعد از مهدتی وکفر جبلّی که در زاویهٔ طبیعت

ودیعت گذاشته چگونه اراده واختیار روی در تعیین خلیفهٔ نبوی

کافی بوده چون بابی بکر بیعت نماید باسم خلیفة الله تسمیه یافته

اطاعتش بر کافهٔ امّت مفترض گردد   مفاد حکایت مذکوره

مفید آنست که هر فرد از افراد بنی نوع که باسم خلیفه وامام مسمی گردد

باید که اول منشور خلافتش بتنصیص الٰهی توشیح یافته من جانب الله

بتفویض این امر مفوض گردد   اراده واختیار نبی را من حیث

هو هو مدخلی در امر مذکور نبوده درین امر نیز مثل سایر اوامر ونواهی

مطیع فرمان واشارهٔ ربانیه است   اختیار واراده امت را

در امر مذکور اعتباری نبوده معتبر ومعول علیه نباشد   امتیاز خلیفه

از ما عدا بزیادتی علم وعرفان صورت صحت پذیرفته مادام که زنده

خاطرش بالهامات غیبیّه و ارادات آلهیّه و واردات سماویه

تزیین نیافته کیفیت احکام شریعت که بر لوح دانش و ایقان

او از اسرار الوهیّت ارقام یافته آیینهٔ ضمیرش محل ارتسام آن نشده

باشد باین رتبهٔ جلیله و مرتبهٔ نبیله فایز نتواند شد بنابرین اوراق

مغشوشهٔ مذاهب مختلفهٔ اهل خلاف که بشیرازهٔ خلافت بعضی از

جهال و معاندین ارتباط یافته مُسبّب از علل ناقصهٔ عداوت دودمان

نبوّت و ولایت یا عدم علم بلوازم مقامات علیه و درجات بهیهٔ

خلافت نبویه است و معلوم و مبین و درین رساله مبرهن گشته

که حقیقت امامت و خلافت و همچنین نبوّت و رسالت فی

نفس الامر متّحد بوده و نظر بشئون و حالات ربوبیّت بعضی

از نفوس زکیّه گاهی باسم نبی و گاهی باسم خلیفه و امام تسمیه یافته

شجرهٔ طیّبهٔ ذوات مقدسهٔ انسانیه که مظهر انوار نبوت و مصدر

آثار خلافت و امامت است از اغصان متنوعه و اثمار متحده

انتظام یافته و نظر باغراض ربانی و ارادات سبحانی و تبیین

تنزیلات فرقانی و تبلیغ نکات آسمانی آثار و مآثر نبوت

و امامت صنوان و توامان نموده ازین جهت نصوص قرآنی

موشح باسامی مذکوره مختلفه الصوره متحده المعنی گردیده بانا جعلناک

خلیفه فی الارض و بانی جاعلک للناس اماما انتظام پذیرفت

و آنچه میانه الفاظ مذکوره از عموم و خصوص مطلق یا عموم من وجه

چنانچه رای متالهین است فهمیده شود نظر باعتبار معانی متغایره است

که من حیث الظاهر در جریده ملاحظه مدلولات الفاظ اندراج

پذیرفته است اما من حیث الحقیقه المعنویه که نسب و اضافات

و اعتبارات از دایره اعتبار بیرون است نبوت و امامت

از گریبان مماثلت بلکه وحدت سر بر آورده دوبی و دوبینی رحل

اقامت بر بندد و توضیح مقام ازپیان سرّ حقیقت خاتم الانبیا

و خاتم الاولیا بر مرآت خاطر از کیا ارتسام پذیر است و آن معنی

یا از جهت تنویر بنور خلقت اصلیّه و اتّحاد روحانیّت صوری

در عالم نوریّه یا از جهت تنویر بنور خلقت اصلیه و اتحاد روحانیت

صوری در عوالم نوریّه یا از جهت اکتسا بکسای صور عنصریه است

و مقام ثانی از آیه مباهله و حدیث منزلت و دیگر روایات دالّه

بر امتزاج و اتّحاد فواید مأموله بر وجود نبی و ولی فهمیده شده و درین

رساله بوجوه مختلفه مذکوریّت یافته که ذکر آن مُستلزم تکرار

بلافایده است و کاشف مخفیّات مقام اوّل روایات

معتبره است که بعضی ازان قبل ازین در رشتهٔ تحریر انتظام یافته

و بعضی دیگر جهت توضیح مقام مکنونات و دیگر فواید متحدّده تسطیر

می یابد و ازانجمله روایت شیخ الطایفه است روح الله روحه العزیز

در کتاب مصباح الانوار از انس بن مالک از حضرت رسالت
که رشتهٔ بیان بانسلاک آن مشتمل بر جواهر نفیسهٔ عیان
وتبیان است که لما اراد الله ان یجعلنا تکلم بکلمة خلق منها نوراً
ثم تکلم بکلمة فخلق منها روحا فمزج النور بالروح فجعلنی واخی علیاً وفاطمة
والحسن والحسین فکنّا نسبّح حین لا تقدیس و در ذیل این روایت
تصریحات است بآنکه عرش اعظم از نور وجود مصطفوی و صفوف
ملائکه از نور وجود مرتضوی و طبقات سماویه وارضیّه از نور وجود
سیدة النّساء و شمس و قمر از نور وجود امام السّر والعلن ابی محمد الحسن
و بهشت و حور عین از نور وجود امام الثقلین ابی عبدالله الحسین
صلوات الله علیهم اجمعین از تنگنای عدم بفضای وجود عدم
واز فواید مندرجه در روایات مذکوره آنست که بعد از آنکه بامر الله تعالی
مرور ظلمات بر سحاب واقع شده طبقات سماویه ظلمانی گردید

وصفوف ملائکه بعویل وضجیج آمده کسائی تسبیح وتقدیس را بتار
وپود استغاثه واستشفاع استنساج داده وباشباح
مطهره وارواح متبرکهٔ منورهٔ خمسهٔ مقدسهٔ متفرعه از شجرهٔ دوحهٔ طیبهٔ شمیمه
توسّل جسته حق جل وعلا بمراعات اعزاز اسامی مقدسهٔ ایشان مسئول
ملائکه را بقبول کردانیده باخراج قنادیل منورهٔ ماخوذه از نور روح مطهر
فاطمه علیها السلام اشاره فرمود ودر بطنان عرش معلّق ساخته طبقات
سماویه وارضیه از پرتو اشراقات لمعات آن منور کردید وسرّ مکنون
واشرقت الارض بنور ربها درجهٔ ظهور پذیرفته از سکان صوامع فلکی
ندای فرح فزای فازهرت السموات بجهات ستّه رسیده ازین
جهت آن نقطهٔ دایرهٔ عصمت وطهارت ملقّب بلقب نامی
سامی زهرا کردید وچون این صورت موجب تعجب ملائکه
مقدسه کردیده از حقیقهٔ قنادیل معلّقهٔ منوره سوال نمودند حق سبحانه

ایشان را باین خطاب مستطاب مجاب گردانیده فرمود که هذا
نور اخترعته من نور جلالی لامتی فاطمة ابنة حبیبی وزوجة ولیّی واخی
نبیّی وابو حججی علی عبادی اشهدکم ملائکتی انی قد جعلت ثواب
تسبیحکم لهذه المراة وشیعتها ثم لمحبّیها الی یوم القیمه ودر بعضی از
کتاب معراج از تالیفات شیخ رحمه الله روایت معتبره مذکور است
واز الجمله از ابن عباس رضی الله عنه وتجاوز عما ترتب علیه من تخلفه
عن الحسین عم فی توجّهه الی العراق نقل نموده از رسول رب العالمین
که لباس اعزاز مرتضوی را طراز اختصاص داده ونقد امتزاج حقیقی را
بمعیار ظهور رسانیده که فمن ذا بلح نبیّی ونبیّک وانا وانت من نور
واحد وطینتنا واحده وانت احق الناس لی فی الدنیا والآخرة
وولدک ولدی وشیعتک شیعتی واولیائک اولیائی وانهم
معی غدا فی الجنه وروایت کثیره درین معنی در کتب موالف ومخالف

ذکر یافته که این رساله از سعت ایراد آن قاصر است و باید دانست

که رسالهٔ برسیّه مشحون است بروایت ابی حمزهٔ ثمالی از امام المتقین

والاخرین علی ابن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه و آبائه

الطاهرین باین عبارت که ان الله خلق محمداً و علیاً و الطیبین

من عترته من نور عظمته و اقامهم اشباحا من ضیاء نوره یعبدونه

و یقدسونه قبل المخلوقات و چون بنا بر عموم مستفاد از جمع محلی

بلام سبقت خلقت ایشان نظر بسایر مخلوقات ارضیه

و سماویه تحقق پذیر بوده حکم مذکور شامل کافهٔ امور مخلوقه است من

الازل الی الابد و لکن من حیث التبادر الی الفهم مخصوص است

بآنچه عقول بشریه احاطهٔ آن نموده از انواع فلکی و ملکی و جنی و بنی

نوع بشری من زمن آدم عم الی انقراض الدنیا بنا برین عبارت

حضرت عم دفعاً لهذا التخصیص و ارشاداً الی توضیح المقام باین عنوان

صورت بیان پذیرفته که آنطن ان الله لم یخلق خلقا سواکم بل
والله خلق الف الف عالم والف الف آدم وانت فی آخر
تلک العوالم واین تنبیهیست بینه برین که سبقت نور وجود
مرتضوی مخصوص بزمانی دون زمانی ومخلوقی دون مخلوقی نبوده
آنچه از بدو آفرینش الی انقراض الدهر بمخلوقیت اتصاف یافته همه
مسبوق بنور وجود آن حضرت بوده اختصاصه بهذا العالم او بهذه
الامه تخصیص بلا مخصص است ومؤید این است روایت ابی
الصباح از حضرت باقر علیه السلام که ان فی السماء لسبعین صنفا
من الملائکه لو اجتمع اهل الارض کلهم یحصون عدد کل صنف منهم
ما احصوهم وانهم لیدینون بولایتنا ودر روایت سعد بن عبدالله از
حضرت صادق ع مذکور است که حق جل وعلا در عرصه ایجاد که اوسع
از احاطه ادراک ذوی العقول است ببنای دو شهر یکی در طرف

مغرب و دیگری در جهت مشرق اشاره فرموده و هر یک از مدینتین

بحصاری از آهن محصور و محاط علیها گشته و بهفتاد هزار باب که مابین

هر یک فرسخی باشد موبب گردیده و اهل انجا بهفتاد هزار لغت

مختلف متکلم اند و فرموده که انا والله اعرف لغاتهم و انا الحجة علیهم

و شبیه این روایت است آنچه در رساله درة بیضا بروایت هشام

از حضرت صادق علیه السلام ذکر یافته که در جانب مشرق مدینه ایست

بجابلقا موسوم و بدوازده هزار باب از طلا که از هر بابی تا بابی فرسخست

انتظام یافته و بر هر باب برجی و هر برجی بدوازده هزار دلاور شجاع

هنرور منضبط گردیده منتظر قدوم نصرت لزوم قایم آل محمد اند و فرموده

که و انا الحجة علیهم و ازین قبیل است روایتی که در رساله نوادر الاخبار

از حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام ذکر یافته که در خلف هم

سابع طایفه موسومه بروحانیین مخلوق گردیده در زمینی از فضه بیضا

وآفتاب زیاده از چهل روز قطع آن فضا نمی نماید و در انفصا مقدار
هزار عالم است اکثر از عدد جن و انس و قلوب ایشان منوّر بنور محبت
اهل بیت رسالت صلعم بوده یلعنون فلانا و فلانا اعنی زریق و [illegible]
و در رساله مذکوره و همچنین رساله برسیّه مذکور است که ان الله من وراء
شمسکم هذه اربعین شمسا بین الشمس الی الشمس اربعین عاما فیها خلق
لا یعلمون ان الله خلق آدم ولا ابلیس قد الهم فی کل الاوقات حیار
لعنه اعدائنا ولا شک انوار مقدسه که برازخ بین الصفات الوجوب
والامکانند شعشعهٔ مصابیح مشکوة ولایت ایشان از اندازهٔ سعت
کون و مکان تجاوز نموده تعمیم آن بجمیع مخلوقات و مکونات ارضیّه
وسماویّه من الازل الی الابد تحقق یافته هرکه در بدو فطرت توفیق
ازلی اربعه طینت طیبهٔ ایشان صورت خلعت یافته و از ادناس
باطنیّه شرک و نفاق و تدین بادیان باطله و مذاهب فاسده تصفیه

پذیرفته باشد در شاه راه محبت وخلوص عقیدت بقدم مدقونیّت

وصفای طویّت سالک مسلک ارادهٔ واعتقاد شده باشد

بعداوت اعادي این دودمان ولایت مکان قیام نموده آیینهٔ

اعتقاد را بصیقلی طعن وتوبیخ این طایفهٔ هالکه تصقیل داده طریق

تبعیّت محبّین این خاندان رفیع البنیان مسلوک خواهد داشت

اگر گویي که ایمهٔ اثنا عشر صلوات علیهم الی یوم المحشر ماعدای

حضرت امیر المؤمنین من لاحق بوصیت سابق منصوب گشته وتنصیص

الٓهی در خصوص کل واحد ظهور نیافته تا خلافت ووصایت ایشان

من جانب الله سمت صدور یافته منصوص ربّاني شده باشند

وانیمعنی مخالف مقدمهٔ سابقه است که صحت خلافت ووصایت

متوقف بر اذن الٓهی است جواب ازان اولی آنست که چون

بدلایل عقلیّه ونقلیه ثابت شده وشجرهٔ طیّبهٔ عقیدت ازیّه طبقه اثنا عشریه

از زلال چشمهٔ صافیهٔ اعتقاد عصمت و طهارت خاندان نبوت

و ولایت نضرت و طراوت یافته بنا برین اقوال و افعال ایشان

موافق ارادهٔ الهی بوده بر تقدیر عدم ظهور تنصیص ربانی از شایبهٔ

غبار مخالفت ما اراد الله مصون بوده برضای الهی مقرون و متصل

خواهد بود چنانچه عبارت اصحاب کشف که در توصیف حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه تحریر یافته مشیر بآن است نطقت فیه

کلمته و ظهرت عنه مشیته فهو هو لوجوب طاعته و امتثال اوامره و نواهیه

و معلوم است که قلوب صافیهٔ ایشان که عیبهٔ علوم لدنی و معارف

یقینیست بایات بینات موافقت ارادت الهیه ارتسام

یافته مخالفت مبراست و آنچه محمد بن طلحهٔ شامی شافعی در کتاب

مطالب السؤل ذکر نموده مفید مطلوب است که ولیس علمهم

کعلوم الناس حتی یستند الی الظن المنهی عنه بل علمهم نور موروثی و حاله

ربانی نیه لایطلع علی حقیقة الا هم وثانیا آنکه در کتب معتبره مذکور است

که وصایای حضرات ایمه علیهم السلام بعضهم لبعض مسبوق بعهد آلهی

وتعیین رسالت پناهیست بر وجهی که هر کدام از ایمه اثنی عشر باسمه

وخصوصه منصوص ومنصوب من الله بوده واجب الاطاعه اند ودر

کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقلست که اترون الموصی منا

یوصی الی من یرید لا والله لکن عهد من الله ورسوله صلعم لرجل فرجل

حتی ینتهی الی امر صاحبه ودر کتاب مذکور از حضرت جواد علیه السلام

منقول است که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از نور

وجود کثیر الجودش ساحت فیض آیت مسجد کوفه تنویر یافته مجلس

هدایت شده بود که ناگاه شخصی حسن الهیاة واللباس فضای مسجد را

تصفیه فرموده ولباس اعزاز خود را لبطراز سوال بعضی از مسایل

از آنحضرت مطرز ساخته وحسن بن علی علیهما السلام باشاره مرتضویه

بجواب سوال وي ماموركرديده وآن شخص رالالی مکنونه اجوبه مستخرجه
ازدریای پیکران معارف آن حضرت بدست آمده دررشتهٔ
استفاده انتظام داده وپیمانهٔ زلال عقیدهٔ صافیه راازلجهٔ غامرهٔ ملمور
باطنیّه لبریزکردانیده ودرّ کران بهای اعتراف بوحدانیّت بساحل
زبان رسانیده کفت که اشهدان لا آله الّا الله ولم ازل اشهد بها
واشهدان محمدا رسول الله ولم ازل اشهد بذلک واشهد انک
وصي رسول الله والقایم بحجّته ولم ازل اشهد بها وبعدازان بجانب شریف
حسن بن علي علیهما السّلام توجه نموده کفت که واشهد انک وصیّه
والقایم بحجّته وعنان خلوص عقیدت بجانب درّ دریای شهادت
حسین بن علي صلوات الله علیهم انعطاف داده بهین عنوان زینت
بخش صحیفهٔ ایمان کردید ومتکلم باسامي تمامی حضرات ایمه علیهم السّلام
شده مقرون بشهادت امامت ووصایت ایشان الی امامنا

صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین کردانید و اختتام صحبت

و افتتاح انصراف از خدمت آن حضرت باین عبارت نمود که

السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته و بعد از ان منعطف

گردیده حضرت امیر مخاطباً للحسن علیهم السلام فرمود که اتعرفه یا ابا محمد

فرمود که الله و رسوله و امیر المومنین اعلم قال هو الخضر علیه السلام و بر مخمین

روایت مسطوره در کتاب کلینی منقوله از جابر عبد الله انصاری مشتمل

بر مشاهدهٔ لوحی اخضر مکتوب بکتابتی ابیض که جابر مذکور بعد از رویت

آن و استفسار حقیقت از سیدة النسا شنیده که هذا اللوح اهداه الله

تعالی الی رسوله صلی الله علیه و آله فیه اسم ابی و اسم بعلی و اسم

ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانه ابی لیبشر فی بذلک

هم من امت و منقولست که لوح مذکور معنون باین عبارت است که

بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره

وسعیره و حجابه و دلیله نزل بروح الامین من عند رب العالمین و بعد از

بیان کلمات داله بر وحدانیت و انحصار مواد خوف و رجا از بارگاه

جلال صمدیت فرموده که انی لم ابعث نبیّنا فاکملت ایامه

وانقضت مدّته الا جعلت له وصیا وانی فضلت علی الانبیا

وفضلت وصیک من الاوصیا واکرمتک بشبلیک وسبطیک

حسن و حسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابنه و جعلت

حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة

فهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجته واسامی بقیه

حضرات ایمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در طی لوح مسطور

بوده چنانچه صریح عبارت کلینی ازان حکایت می نماید و در کتاب

مطالب السئول محمد بن طلحه نیز روایتی کثیره العباره ذکر یافته مشتمله

بر حکایت معراج و خصوصیات واقعه دران شب و تعیین ایمه اثنا عشر

صلوات الله علیهم الی یوم المحشر من جانب الله بخصوص کل واحد
بتنصیص صریح که از شائبهٔ تاویلات سمجه بیرون است ودر کتاب
مقتفیت الابرار تالیفات اهل خلاف مذکور است از ابی سلمان
راعی رسول الله صلعم از ان حضرت مضمون آنکه اولین جوهر از جواهر گران
قیمت که در لیلة المعراج آن غواص دریای وحدت از لجهٔ سماویه
بکف کفایت در آورده و در خزینهٔ اسرار از رؤیت اغیار
مختفی ساخته لآلی مکنونه کلمهٔ شریفهٔ آلهیهٔ است که در حقهٔ نفیسهٔ سامعهٔ
نبویه ودیعت یافته که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و معقب
بعبارت حضرت رسالت صلعم کردیده که والمؤمنون و بتصدیق احدی
مقرون کشته که صدقت یا محمد و چون کلام مکالمت و مخاطبت
بین محب والمحبوب طی شده آنچه اهم مهمات و اعظم مرغوباتست لاسیما
حین ورود القادم من سفره ذکر احوال محبیست که بمنزیت محبت

و زوایدِ مراتب خدمت بر مسند محبوبیت جای نموده افتتاح

کلام بتحقیق کیفیات حالات او انتظام پذیر است از جهت

با وجود علم الهی بحالات مختصّهٔ مرتضویّه بالفاظ استفهامیّه که

ذریعهٔ طول صحبت واستدادِ کلام ذکر آنحضرت مزیّن اوراق

مکتوبه عنایات ازلیّه گردیده قدوم بهجت لزوم نبوی بنزل این خطاب

مستطاب معزّز و گرامی گردید که من خلقت فی امتک و حضرت

رسالت صلعم نیز بنا بر موافقت کلام الهی بکلامی اجمالی صحیفهٔ سؤال

ربّانی را تذهیب داده و از تصریح باسم شریف آنحضرت که مستلزم

انقطاع کلام است تقاعد فرموده گفت که خیر امّتی تا پردهٔ اشتباه

از چهرهٔ شاهد کلام مرتفع گردیده و مقصود الهی از حجرهٔ ابهام بصفهٔ

ظهور خرامیده از سرادق کبریایی اسم شریف علی بن ابی طالب

بسامعهٔ نبویه رسیده فرمود که نعم سیدی و مولایی و بندای بشارت

اسمائی یا محمّد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها

فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت

معی فانا المحمود وانت محمّد خاطر عاطر نبوی از تاثیرات لمعان بوارق

دهشت و حیرت باز آمده و از ورای جلالیّت صمدیّت بنوید دیگر

مستبشر گردیده که ثم اطلعت الثانیه فاخترت منها علیاً و شققت له

اسما من اسمائی فانا الاعلی و هو العلی و چون صفحهٔ نوریهٔ ضمیر منیر نبوی

بتذهیب معالم غیبیّه مذهّب گردید لاجرم مصوّر اوراق عنایات

ازلیّه اقتضاء تصویر آن باسم شریف بقیهٔ ایمه کرام علیهم السلام نموده

از صریر کلک توجّهات آلهیّه این صدا بمسامع ملکوتیه می رسید که

یا محمّد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و الایمه من ولده

من نوری و عرضت ولایتکم علی اهل السّموات و الارض فمن

قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان عندی من الکافرین

وجهت اطمینان خاطر شریف سید المرسلین و اشتعال از درجهٔ
عین الیقین بمرتبهٔ حق الیقین ارادهٔ الهی بظهور اشباح مقدّسه
وارواح منورهٔ ایشان تعلق یافته هادی التفات ربّانی عنان ملاحظهٔ
نبوی را بجانب یمین عرش انعطاف داده لوح رؤیت آن والا رتبت
بانطباع ذوات مقدسهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن الحسین
و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن
علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن صاحب الزّمان صلوات الله
علیهم اجمعین منطبع گردیده باجمعهم در خریطهٔ مشاهدهٔ نبویه منخرط گردیدند
و روایات معتبرهٔ منقوله از سیّد المرسلین درین باب زیاده
از اندازهٔ حد و احصاست و بر قلیلی از ان که در رسالهٔ فرقهٔ ناجیه
مذکور است اختصار نموده بهمان عبارت در سلک بیان منسلک
میگردد حدّثنا عبد الله بن المطلب و ابو عبد الله

احمد بن محمد بن عبد الله بن محسن بن العباس الجوهري

قال حدثنا محمد بن لاجوء اليماني عن ادريس بن زياد

الكفرثوثي قال حدثنا اسرائيل ابو يونس بن اسحق

السباعي عن جعفر ابن الزبير عن القاسم عن سلمان

الفارسي رحمه الله قال خطبنا رسول الله صلعم فقال

معاشر الناس انّي راحل عن قريب ومنطلق الى

المنيب اوصيكم في عترتي خيرا واياكم والبدع فان كل

بدعة ضلالة والضلالة واهلها في النار معاشر

الناس من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر ومن

فقد القمر فليتمسك بالفرقدين فاذا افتقدتم

الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهر بعدي اقول

قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال فلم نزل

حتّى دخل بيت عايشه فدخلت اليه وقلت بابي انت

وامّي يا رسول الله سمعتك يقول اذا افتقدتم

الشّمس فتمسكو بالقمر ما الشّمس والقمر وما الفرقدين

والنجوم الزاهرة فقال انا الشّمس وعلي القمر فاذا

افتقدتموني فتمسكوا به بعدي وامّا الفرقدان فالحسن

والحسين اذا افتقدتم فتمسّكوا بهما وامّا النجوم الزاهرة

فهم الايمة التسعة من صلب الحسين والتاسع مهديهم

ثمّ قال ع اللهم هم الاوصياء والخلفاء بعدي ائمّة

الابرار عدد اسباط يعقوب وحواري عيسى فقلت

فسمّهم لي يا رسول الله فقال اوّلهم وسيدهم علي ابن

ابي طالب وسبطاه وبعدهما على زين العابدين بن

وبعده محمد بن على الباقر علم النّبيّين والصادق جعفر بن

محمّد وابنه الكاظم سمّي موسى والّذي يقتل بارض
الغربة ابنه علي ثمّ ابنه محمّد والصادقان علي
والحسن والحجة القايم المنتظر في غيبته فانهم عترتي
من لحمي ودمي علمهم علمي وحكمهم حكمي من اذاني فيهم
فلا اناله الله شفاعتي وعن ابي امامه قال قال رسول الله
صلعم لما عرج بي الى السماء وانت مكتوبا على ساق العرش
بالنور لا اله الّا الله محمد رسول الله ايده بعلي بن ابي طالب
ونصرته به ثم بعده الحسن والحسين ورايت عليا
عليّا عليّا ثلاث مرات ورايت محمدا محمدا مرتين
وجعفر وموسى والحسن والحجة اثنى عشر اسما مكتوبا بالنور
فقلت يا رب اسماء من هولاء قد قرنتهم لي فنوديت
يا محمد الايمه بعدك والاخيار من ذريتك وعن

16

حذيفة بن اليماني اخبرنا محمد بن عبد الله قال حدثنا

ابو الحسين عيسى بن الفراد السكني المصري في سنه

عشرة وثلثماه عن ابي عبد الله محمد بن عبيد الله

بن عمر بن الاحمق بن اللاحقي قال حدثنا محمد بن

عمار السكري عن ابراهيم بن هاشم عن عبد الله بن

مروان الكرخي عن احمد بن عبد الله بن يريد بن

سلام عن حذيفة بن اليمان قال صلى بنا رسول الله

صلعم ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي

اوصيكم بتقوى الله والعمل بطاعته فمن عمل بها

فاز وغنم وانجح ومن تركها حلت به الندامة فالتمسوا

بالتقوى السلامة من اهوال يوم القيمة كاني ادعى

فاجيب واني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي

اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا من تمسك

بعترتي من بعدي كان من الفايزين ومن تخلف

عنهم كان من الهالكين فقلت يا رسول الله على من

يجعلنا قال على من خلف موسى بن عمران قومه

قلت على وصيه يوشع بن نون قال وصيي وخليفتي

من بعدي على بن ابي طالب قايد البررة قاتل الكفرة

منصور من نصره مخذول من خذله قلت يا رسول

الله كم يكون الايمة من بعدك قال عدد نقباء بني

اسرائيل تسعة من صلب الحسين عليه السلام اعطاهم

الله علمي وفهمي خزان علم الله ومعادن وحيه قلت

يا رسول الله فما لاولاد الحسن عليه السلام قال ان الله

تبارك وتعالى جعل الامامة في عقب الحسين وذلك

قوله عزّ وجل وجعلها كلمة باقية في عقبه ثم قال

انّه لما عرج بي الى السّماء ونظرت الى ساق العرش فرايت

مكتوبًا بالنّور لا اله الّا الله محمد رسول الله ايدته بعلي

ونصرته به ورايت انوار الحسن والحسين وفاطمة ورايت

في ثلاث مواضع عليا عليا عليا ومحمدا ومحمدا ومحمدا

وموسى وجعفر والحسن والحجّة يتلألأ من بينهم كانّه

كوكب دري فقلت يا رب من هؤلاء الذين قرنت

اسمائهم باسمك قال يا محمد هم الاوصياء والايمة بعدك

خلقتهم من طينتك وطوبى لمن احبهم والويل لمن

ابغضهم فبهم انزل الغيث وبهم اثيب واعاقب مضامين

روايات مذكوره شواهد عادله وحجج قاطعه وبراهين ساطعه وآيات باهره

واشارات ظاهره است برانكه امامت وخلافت ذريت طاهره

مصطفوی و عترت مطهرهٔ مرتضوی منصوص من الله و متعین من
جانب الله بوده شجرهٔ طیبهٔ حقیقش از اغصان فیض احتنان الست
بربکم قالوا بلی اقتطاف یافته و باغبان بیان و تبیانش کام جان
طالبان فواکه اذعان و ایقان را از ان التذاذ داده هادی بستان
سرای حقایق غیبی و دقایق لاریبی است قبل ازین
مذکور شد که قبل از تصویر صوری نوع انسان بصورت بشری
و هیکل عنصری امامت زمرهٔ حقهٔ اثنی عشریه بر کافهٔ امور مخلوقه لاسیما
طبقهٔ انسانیه عرض شده باقرار حقیت آن مکلف و مخاطب گشته اند
چنانچه در کریمهٔ و اذ اخذ ربک الایه بان اشاره شده و حقیقت
خلقت ذراری انسانی و اخذ معاهده از ایشان درین امر بر وجهی
که چهرهٔ شاهد این معنی بگلگونهٔ بیان اکثر مفسرین آراسته شده
آنست که قبل از انکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت

گزین نزهت سرای جنت المأوی گردد فضای دلکشای یکی
از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی مسیری هزار سال است
محلّ توقیف وی گردید تا ذریّت او من الازل الی الابد از صلب وی
بصورت مورچهٔ صغیره استخراج پذیرفته بعد از اعطای حیات و فهم
و علم که مناط اهلیّت خطاب و قابلیّت سوال و جواب است اصول
مهمهٔ دینیّه بر ایشان عرض شده و بقالوا بلی تلقی نموده معقب بکلمهٔ
شهدنا علی انفسنا گردانیدند و برین تقدیر کلمهٔ مذکوره مقول قول
ذریّت مستخرجه بوده تاکید اللعهد والمیثاق والزاما للحجة بذکر آن
تبادر نموده معترف گردیدند حق جل و علا زمرهٔ ملکی را شاهد این قضیّه
نموده فرمود که یا ملائکتی اشهدوا علی ذلک فقالوا شهدنا و تاویل
اول اظهر والسق بمقام است و مع هذا از ارتکاب حذف خلاف
اصل منزّه است و علی التقدیرین ذریت مستخرجه بعد از تصدیق

واقرار واشهاد و مراجعت بصلب آدم علیه السلام نموده در ازمنه مختلفه

واحداً بعد واحد از اصلاب آبا استخراج یابند و بنابرین هنگام

مجازات و مکافات هر که نیر اعمال وافعالش از افق طاعت شریعت

نبوی طالع شده بر جادهٔ ایمان صحیح بثبوت قدم موصوف باشد بر

فطرت اصلیه الله باقی بوده سالک مسلک توفیق است و عکس اینصورت

علامت انحراف از مقتضای فطرت و هبوط در مهوای ضلالت است

و کلام مشهور منسوب بسید الانام علیه الصلوة والسلام صدای این

مغنیست که کل مولود یولد علی الفطره الا ان ابواه یهودانه و ینصرانه

و یمجسانه و از وجوه اعتراضات مترتبه بر تاویل مذکور آنست که ظاهر

عبارت افادهٔ تعلق میثاق بذریت مستخرجه از بنی آدم نموده

بخطاب مستطاب ربانی شرف اختصاص دارند و بنابرین جمیع

اولاد آدم مشمول میثاق نبوده بعضی دون بعض تعلق پذیر است

والا بایستی که کلام الهی برین نهج انتظام یافتی که واذ اخذ ربک

من آدم من ظهره ذریته و فاضل نیشابوری ازین اعتراض

چنین جواب داده که ویمکن ان یجاب بانه تعالی یعلم ان الشخص

الفلانی یخرج من آدم ومن فلان آخر فعل الترتیب الذی

علم دخولهم به فی الوجود یخرجهم ویمیز بعضهم من بعض فثبت اخراج

الذریة من ظهور بنی آدم بالقرآن وثبت اخراج الذریة من ظهر

آدم بالخبر فوجب المصیر الیهما معا صونا للآیه والخبر عن الطعن وجواب

مذکور چنانچه ظاهر است متضمن اعتراف بورود اعتراض است ومی

توان گفت که عدم اسناد میثاق بذریت آدم و اسناد آن

بذریت بنی آدم بنا بر ظهور و تعمیم میثاق ماخوذ از ذریت بنی آدم است

که در صورت اسناد آن بذریت آدم دون ذریت بنی آدم است

و عموم مذکور خالی از مناقشه نیست چنانچه بادنی تاملی ظهور می یابد

واین جواب نیز بی غبار تکلفی نیست لکن خروج از ظاهر و توسّل
بتاویل درین قسم از امور بدون ارتکاب تکلفات متعذر است
وچون این دانسته شد باید دانست که عبارت کتاب کُلینی
افادهٔ آن می نماید که مقصود الهی از یوم المیثاق اخذ اعتراف ذریّت
آدم علیه السّلام بنبوّت خاتم الانبیا و ولایت خاتم الاولیا بوده
ومقرون بشهادت ملائکه کرام گردانیده الزاماً للحجة علیهم وعبارت مذکوره
اینست عن ابي عبد الله ع عن قول الله عزّ وجل
وکان عرشه علی الماء قال انّ الله حمل دینه وعلمه
الماء قبل ان تکون الارض او سماء او جن او انس او
شمس او قمر فلمّا اراد ان یخلق الخلق نشرهم بین
یدیه فقال من ربّکم فاوّل من نطق رسول الله صلعم
وامیر المؤمنین والائمة علیهم السّلام فقالوا انت ربّنا

فحملهم العلم والدّين ثمّ قال للملائكة هولاء حملة

ديني وعلمي وامنائي في خلقي وهم المسئولون ثمّ

قال لبني آدم اقروا الله بالربوبيته ولهؤلاء النفر بالطاعة

والولاية فقالوا نعم ربّنا اقررنا فقال الله للملائكة اشهدوا

فقالت الملائكة شهدنا على ان نقولوا غدا انا كنا عن

هذا غافلين او يقولوا انّما اشرك آباءنا من قبل وكنّا

ذرّية من بعدهم افتهلكنا بما فعل المبطلون ثم قال عليه السلام

يا داود ولايتنا موكده عليهم في الميثاق دیگر از وجوه اعتراضات

آن است که چون بوجه خطاب بعد از تحقّق حیوة وعلم وعقل است

واین معنی مستلزم حصول بنیه وجثه است اگرچه در نهایت حقارت

باشد واز اجتماع مجموع ذراری در صلب آدم حجمی ومقداری تحقق

یابد که از سعت ظهر آدم عم بیرون است وجواب این سخن غایت

نهوردارد بانکه مذکور شد که اخراج ذریّت مخصوص بصلب آدم عم

مخصوصه نبوده اعم از صلب وی و سایر اولاد اوست چنانچه در صورت

توالد و تناسل آبا و اولاد ظاهر است دیگر آنکه شاید اخراج ذریت آدم

بر سبیل تدریج و خروج واحد ابعد واحد تحقق یافته دفعه واحده نبوده

باشد و در مرتبه عود باصلاب ارواح بدون اشباح بوده بر حجمی و

مقداری موقوف نخواهد بود و نیشابوری را درین مقام افاده

اینست که واجب بان البنیة لیست شرطا فی الحیوة و العقل

فمن الجایز ان یکون کل واحد من الذر جوهرا فردا و ضعف این

جواب در نهایت قوتست چه تکلیف و توجه خطاب و قابلیت

سوال و جواب را ناچار است از تحقق بنیه و منع مجرد مجادله است

و فیه شیء لا یخفی دیگر از وجوه اعتراضات آن است که ذریت یا خود

در صورت ذر بر تقدیر عدم اتصاف بعقل و تمیز و لوازم صحت

خطاب از اهلیت اخذ میثاق خارج بوده اخراج ایشان از صلب آدم
بلا فایده است وبر تقدیر قابلیت عهد ومیثاق بایستی که درین نشاه
متذکر عهد مذکور بوده فواید مأموله بران ترتب یافتی وبر تقدیر
نسیان وعدم تذکر وعدم صحت مواخذه واحتجاج بر ایشان
میثاق مذکور از فواید محتمله بری بوده خلو افعال الهی از اغراض
صحیحه لزوم یابد وبهمین دلیل ابطال تناسخ نموده اند لکن فرق میانه
مانحن فیه وتناسخ آن است که چون ارواح افراد بشری در ابدان
دیگر بسنین دهور کثیره باقی ماند این صورت نظر بعادت مستدعی
عدم نسیان بوده بعید الاحتمال است بخلاف مانحن فیه که امر حصول
آن در اسرع زمان تحقق پذیر گشته ازین جهت احتمال نسیان
در غایت استبعاد است وآنچه از بعضی علما در بیان عدم اهلیت
تکلیف وقابلیت خطاب ذریت مستخرجه نقل شده که انهم

ادون حالاً من الاطفال ولا يتوجه التکلیف علی الطفل فکیف یتوجه

علی الذر در غایت ضعف است چه صریح آیهٔ شریفه را دلالتی واضحه ابست

بر عهد ومیثاق وتوجه خطاب واشهاد ایشان علی انفسهم وامور

مذکوره بالبدیهه از تکالیف شرعیه است وبدون شرایط صحت

آن که عقل وفهم وتمیز است صورت نه بندد بنابرین منع مذکور وهمین

قیاس مع الفارق بی صورت نماید واگر منع مذکور نظر بحجم ومقدار است

که در ذر ادون حالا از طفل است تمسک بآن از قابلیت اعتبار

بیرون است اولا بنابر آنکه امر واقعی صریح الوقوع قرآنی خارج از

دایرهٔ منع است وثانیا آنکه زیادتی در حجم ومقدار بنیه وضعف وقوت

متعلقه بابدان واجسام را دخلی در وقوع ولا وقوع تکلیف نبوده

مدار آن بر عقل وتمیز است وجمیع امور مختلفهٔ مذکوره از تفاوت قلت

وکثرت وضعف وقوت وبنیهٔ قویه وغیر آن مشمول قدرت کامله

62

ومشروط بعلم و عرفان است و ازین مقوله است واوحی ربّک

الی النّمل یا ایّها النّمل ادخلوا مساکنکم و عموم بعث سلیمانی که

شامل کافهٔ مخلوقات ارضی از ذرو اقل ازان است شاهد مقام است

وآنچه دراصل این مبحث بر پرده نشین عقل خفایی تمام داردان است

که فایدهٔ مرتّبه بر میثاق یا مقصود بر آن زمان است یا در نشاهٔ دنیویه

یا در اخرویّه صورت پذیر است و اجماع اُمّت انعقاد یافته بر آنکه

ذرّیت مستخرجه بماعدای میثاق از تکالیف شرعیّه مکلّف نشده اند

تا متضمّن فایدهٔ از فواید تواند بود و اما فایدهٔ حاصله درین عالم

کاهی صورت وقوع پذیرفتی که متذکّر آن شده رادع مکلّف از

اقتراف خطیات گردیدی و فایدهٔ اخرویه بر تقدیر تذکر ایشان

دران نشاهٔ ظاهر است که مصحح ثوابی و عقابی نتواند شد چه

موجبات ثواب و عقاب منحصر در حالت دنیویه است و مخالف

اوامر ونواهی بانسیان میثاق در دنیا وتذکر آن در آخرت مستحق زیادتی

عقابی نیست چنانچه مطیع مستحق زیادتی ثواب نتواند بود واگر

نسیان در نشأهٔ دنیویه نبوده مکلّف متذکر آن شدی زیادتی

عذاب والزام حجّت در روز جزا صحّت یافته این فایده مترتب گردیدی

وچون غایتی صحیحه که عقل سلیم حکم بآن نماید در نشأتین دنیا وعقبی

خفایی تمام دارد جواب معترض منحصر در لا یُسئل عمّا یفعل بوده در پس

پرده وخفاء الحکمة لا یقتضی نفیها محجوب است وچون این دانسته

شد باید دانست که تخصیص این قضیّه بطایفهٔ از بنی آدم دون

طایفهٔ خلاف ظاهر آیه وتخصیص من غیر مخصّص است واعتراضات

وارده بر اصل مبحث بر تقدیر تخصیص نیز وارد است وجواب

جوابست بنابرین آنچه صاحب کشاف ذکر نموده باین عبارت

که عنی بنی آدم اسلاف الیهود الذین اشرکوا بالله حیث قالوا

عزیر ابن الله و بذریاتهم الذین کانوا فی عهد رسول الله صلّی الله علیه
و آله من اخلافهم المعتدین بابائهم محل نظر است و قرینهٔ تخصیص
مفقود است و آنچه قرینه دانسته صلاحیت آن ندارد و بر تقدیر
وجود قرینه ثمره بر تخصیص مرتّب نیست لاسیّما که امر میثاق
نزد وی از امور حقیقت واقعه در نفس الامر نبوده مجرّد تمثیل و
تخیّل است و خطاب مذکور در آیهٔ شریفه و همچنین باشهاد علی انفسهم
و اقرار ایشان بزعم وی از امور فرضیّه است که در خارج از
دایرهٔ وقوع بیرون است بنا بر تخصیص و تعمیم نظر بتمثیل و تخیل
علی السّویه نموده تفاوتی ظهور ندارد حاصل کلام آنکه اقوال مختلفه
در تاویل آیه در میان تفاسیر و کتب اخبار و آثار تسطیر یافته
و حذرا من طول الکلام بر آنچه در آخر این مبحث در تفسیر نیشابوری
تحریر پذیرفته اختصار نمودن اولیست و عبارت اینست که

ولبعض العلماء فی الآیه قول ثالث وهو ان الارواح البشریه

موجوده قبل الابدان والاقرار بوجود الآله من لوازم ذاتها و

حقایقها وهذا العلم لیس مما یحتاج فی تحصیله الی کسب وطلب

وهو المراد باخذ المیثاق علیهم لکنها بعد التعلق بالابدان لشغلها

التعلق عن معلومها فرماینند کر لیستند که وار بماینند کر و پوشید

نیست که صحت این تاویل موقوف برامور خلافیه واقعه در حیز

منع است چنانچه از غایت ظهور محتاج به بیان نبوده باندک توجهی

معلوم میکردد وآنچه درین قضیه بصواب اقرب نماید آنست که

دراحادیث معتبره مرقوم کشته که غرض از ایجاد اشیا بامرها

ومعاهده یوم المیثاق آن بود که نبوت خاتم الانبیا وولایت خاتم

الاولیا وامامت ذریت طاهره ایشان که حجج الله علی عباده

وامنائه فی ارضه وبلاده اند بر عامه مخلوقات حتی الاراضی والصحاری

والوحوش والطیور وغیر ذلک عرض نموده هر که از بنی نوع انسان را
سعادت ازلی قرین حال ومآل گشته باقرار واذعان وتصدیق
چنان تبادر نموده بحقیقت آن معترف گردید در زمرهٔ سعدا
منخرط گشته سالک مسلک هدایت وارشاد بوده در طبقهٔ
فرقهٔ ناجیه داخلست واگر از اهل شقاوت بوده ساحت قابلیتش
از تنویر بانوار فیوضات غیبیه معراست شجرهٔ خبیثهٔ نفسش به
بمخالفت اهل بیت رسالت بوده در خارستان جحد وانکار
سوختهٔ آتش ادبار است واز مویدات مقام روایت منقوله از
حضرت باقر علیه السلام که در کتاب کافی کلینی ذکر یافته که شخصی از آن حضرت
سوال نموده که تسمیهٔ شاه ولایت بچه عنوان بامیر المومنین صورت
جریان پذیرفته آنحضرت در جواب سایل چنین افاده نموده که
الله سماه وهکذا انزل فی کتابه واذا خذ ربک من بنی آدم من

ظهور ہم ذرّیّتہم واشہدہم علی انفسہم الست بربّکم انّ محمّدا رسولکم

وانّ علیّا امیر المؤمنین وبرین تقدیر نبوّت نبي وامامت ولي

از جملهٔ تصریحات آسماني است که کلمات بیّنات قرآني

بذکر آن ناطق بوده لکن از محذوفات آیات محکمات ایست

که اہل عناد باخراج آن جرات نموده در زمرهٔ جاحدین اوامر

ربّ العالمین منسلک گردیده اند وبنابرین میثاق مذکور در آیهٔ شریفه

نیّر اوج اختصاص طایفهٔ مخصوصه از ذرّیت بني آدم است که از

افق استعداد زمرهٔ حقّهٔ اثنی عشریّه که معبّر عنه بفرقهٔ ناجیه است

طالع شده امتیاز این فرقه از سایر فرق اسلامیّه در یوم المیثاق

تحقق یافته از بقیّهٔ اولاد آدم ممتاز وبشرف اختصاص این عطیّه

سرافراز اند ونصّ صریح سبحاني که حضرت باقر علیه السلام از نہان

خانهٔ اسرار ربوبیّت بابراز حقایق آن منوّر مشکوة عقاید صافیهٔ

محبان آن خاندان که دیده خلاصهٔ آن کلام احدیت انتظام افادهٔ
آن می نماید که ایمان صحیح که عند الله تعالی بر ذروهٔ اعتبار تصاعد
نموده عبارت از اعتقاد بتوحید و نبوت و امامت است که در
یوم المیثاق انتظام فرقهٔ ناجیه بشرف اعطای آن بر منهج قویم
و صراط مستقیم به ثبوت قدم موصوف اند و از پنجا معلوم است که
اصل اصیل ایمان بر ارکان ثلاثه استقرار یافته که اعتقاد بعدل
و معاد از لوازم امور ثلاثهٔ مذکوره بوده انتفای آن با نتفای یکی از امور
ثلاثه مقرّر است و این نیز ظاهر شد که این عطیّه ذاتی و ازلی بوده از
شایبهٔ زیاده و نقصان و کسب حقایق آن در نشأ دنیویه عاری و بری
بوده بخزینهٔ عقیدهٔ هر که از اهلیّت استناره بآن نور خالی و ظلمانیست
از مردودان یوم المیثاق بوده ابد الآبدین و دهر الداهرین در زاویهٔ
فتربّصوا حتّی یأتی الله بامره و الله لایهدی القوم الفاسقین مستعد

وعید ولا یقبل منها شفاعة ولا یوخذ منها عدل ولا هم ینصرون است

واما حقیقت عرض خلایق بر امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه

وکیفیت قبول ولا قبول امر ولایت وامامت وابتلای منکرین

ببلایای عظیم وغیرها من الوقایع در کتب اخبار وآثار سمر از

حیطان اشتهار بیرون آورده از سر حد عد واحصی متجاوز است از الجمله

از ابوبکر شیرازی در نزول قرآن مذکور است از امیر المومنین صلوات الله

علیه که مراد از امانت در کریمهٔ انا عرضنا الامانة علی السموات والارض

امامت آن مرکز دایرهٔ ولایت است که بر جمیع اهل آسمان وزمین ووحوش

وطیور عرض نموده اند اما آسمان وزمین فقلن ربّنا لا تحملها بثواب

والعقاب لکنّها یحملها بلا ثواب ولا عقاب واز پرندگان عنقا

وبوم از شرفهٔ رفیعهٔ اذعان وایمان وتصدیق امر امامت پرواز

کرده بر قلهٔ قاف انکار وادبار استقرار یافته یکی در دریا

نهان و دیگری کنج نشین خرابهٔ خذی و خذلان است و در کتاب
غایة المطلوب ازان حضرت نقل شده که ان الله عرض
اماتتی علی الارضین کل بقعة امنت بولایتی و اماتتی
جعلها الله طیبة ذکیة و جعل نباتها و ثمرها حلوا
عذبا و جعل ماءها زلالا و کل من جحدت اماتتی
وانکرت ولایتی جعلها الله سبخا و جعل نباتها مرا و جعل
ثمرها العوسج والحنظل و جعل ماءها ملحا ثم قال
وحملها الانسان یعنی امتك یا محمد ولایة امیر المؤمنین
و امامته بما فیها من الثواب والعقاب انه کان ظلوما
لنفسه جهولا لامر ربه اذ من لم یودها بحقها فهو ظلوم
غشوم و در کتاب کلینی مذکور است عن اسحق بن عمار عن
رجل عن ابی عبد الله ع فی قوله الله جل عز انا عرضنا

الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان
یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا قال هی ولایة امیر المومنین ودر کتاب کامل الزیارات
حکایتی که دلیل حسن عقیده ومحبت خاندان رسالت باشد ذکر یافته
خلاصه آنکه سبب سکون بوم درویرانها آن است که بعد از انتشار خبر
قتل سبط سید ابرار وی کریان وخروشان شده وبسخن درآمده کفت
لاسکنت بین قوم تقتلون ابن رسول الله صلعم ودرین باب کفته شده

یا بومة قبة الخضراء قد انست   روحی بقربک اذ یستشنع البوم
ویا مثیره اشجانی بنغمتها   حاشاک ما فیک تشویه ولا شوم
زهدت فی زخرف الدنیا فاسکنکی   الزهد الخراب فمن ندمک
ندسوم   ففی خنینک فی وقت الظلام وقد   نام الانام دلیل
الشوق موسوم   ومذکور است که انبیاء سابقین در عوالم ظلمانیه

67

ونشأ صوریه مشام احساس صوری ایشان از رایحهٔ طیبه بستان

خلقت عنصری مرتضوی استنشاق نیافته و جریدهٔ ادراکات

حسیهٔ ایشان از تصویر صورت بشری آن مظهر مظاهر ربانی

خالی بوده ازین جهت در اذعان نسبت بعضی از کمالات انسانی

بآن منوّر انوار قبل از اکتسابکسای جسمانی متوقف بوده در س

پردهٔ تامل می بودند و بنابرین از مبداء فیاض تنبیهات آسمانی

مؤدّب شده مختبر و ممتحن میکردیدند و مبین مقصود است آنچه در

مناقب شهراشوب از ابی حمزه شمالی نقل شده خلاصهٔ کلام

آنکه روزی عبدالله بن عمر بقصد اقتطاف ثمرهٔ استفاده از

شجرهٔ دوحهٔ افاده امام العالمین علی ابن الحسین زین العابدین صلوات الله

علیه و آبائه الطاهرین متوجّه درگاه ولایت پناه آن محرم اسرار

الهی شده و صفحهٔ سوال را بتحریر تصویر صورت استبعاد مغشوش

کردانیده باین عبارت تکلم نمود که یابن حسین انت الذی
تقول ان یونس بن متی انما لقی من الحوت ما لقی لانه عرضت
علیه ولایت جدی فتوقف عند ما آن حضرت طومار مسئول
وی را بسواد مداد تنبیه و توبیخ و تسوید داده فرمود که ثکلتک
امک و چون این خطاب عتاب آمیز اشاره بصحت مسئول
عنه و کنایه از جهل سایل بکمالات شاه ولایت پناه است و عبد الله را
شیوهٔ غیظ و غلظت و انکار خاندان ولایت جلی و موروث
طریق مکالمهٔ پدری مسلوک داشته گفت فارنی برهان ذلک
ان کنت من الصادقین و درین حالت آن مرکز دایرهٔ ولایت
مطیهٔ معجزات باهره و کرامات زاهره که پیوسته مرکوب آن خاندان
عرشی مکان است بنزیر زین عزیمت در آورده و دیدهٔ بد ندیده که همیشه
از دیدن ماسوی در پس پردهٔ اختفا می بود در آن روز در جلباب

عصابه از اعجاز محجوب ساخته عبدالله را نیز به بستن عصابه دیگر
که شعاع بصری وی را به بستن آن مانع انعکاس گردد مامور گردانید
و بعد از ساعتی بگشودن عصابتین اشاره فرموده عبدالله را دریای
از تلاطم امواج پر آشوب گشته در آیینه ملاحظه ارتسام یافت و از
غایت دهشت آواز بر آورد که یا سیدی دمی فی رقبتک الله
الله فی نفسی و بعد ازان آن نهال جویبار امامت و کرامت الزاما
لعبدالله فرمود که اردت البرهان و ظاهر مراد حضرت ازین عبارت
آنست که ظهور این قسم از خارق عادت درین مقام قایم مقام
حجت و برهان بوده منصف غیر لجوج را زیاده برین احتیاجی نیست
لکن آن غریق دریای ضلالت چون هنوز چشم بسته عصابه
انکار بود گفت ارنی ان کنت من الصادقین تا آنکه منادی امر
و اراده آن عارف مکنونات سرادقات غیب ندای معجز انتمای

یا ایتها الحوت بسامعهٔ ماهیان دریا رسانیده ماهی عظیم جسمی سر
برآورده وبر زبان اطاعت بیان کلمهٔ لبیک لبیک یا ولی الله
جریان داده از آنحضرت بخطاب مستطاب من انت سرفراز شده
گفت انا حوت یونس یا سیدی وبعد از تحقیق حکایت یونس
سررشتهٔ سخن بآنچه مقصود آن حضرت بود منتهی شده گفت ای ابن
رسول الله حق سبحانه مناشیر رسالت انبیارا از آدم علیه السلام
تا زمان خاتم الرسل گاهی بتوقیع بعثت ونبوت موقع ساختی که
ولایت اهل بیت علیهم السلام برایشان عرض نموده هر فرد
از افراد این طبقهٔ علیه که استعداد فطرت لباس نبوت اورا
طراز محبت اهل بیت داده حین عرض ولایت تلقی بقبول
نمودی از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریدهٔ سالمین منخرط
گشتی وهر کرا شایبهٔ شوک توقیف وتامل دامن گیر شده در سلوک

این مسلک بطی السیر نمودی بتازیانهٔ تادیب ممتحن گردیده به تنبیهات
ربانی اعتبار یافتی وهمانا حرمان آدم از جنان والقای خلیل در
نیران ویوسف در چاه کنعان وبلیهٔ مشهورهٔ ایوب ومجازات
خطیئهٔ داود علیهم السّلام ازین مقوله است وچون زمان نبوت
بحضرت یونس ع منتهی گشته استاد کارخانهٔ خلقت کسوت
بعثت اورا از تار وپود محبّت واقرار بولایت اهل بیت رسالت
تنسیج داده بنزول وحی آسمانی تشرف یافت که یا یونس
تول امیر المومنین علیا والائمة الراشدین فی صلبه وحضرت یونس نظر
بعدم ظهور وجود جسمانی آن نقطهٔ دایرهٔ ایجاد وغفلت از
خصوصیّات انوار سبحانی در مظاهر انسانی وسریان نور وجود مر تقوی
در جمیع اشیا بر وجه کلّی طریق استبعاد طی نموده گفت کیف
اتولّی من لم اره ولم اعرفه درین هنگام ماهی یونس بوحی ربانی

تشرّف یافته بالتقام حضرت یونس مامور گشت و چهل روز حضرت

یونس در زوایای جوف مقرون بجوف انتماهی قرار یافته باین

کلمات مواظبت می نمود که یا من سدّ السماء بالهواء و کبس

الارض علی الماء و اختار لنفسه احسن الاسماء اثنی بالرّوح والفرج

من عندک تا زبان معذرت پیان بکلمهٔ طیبهٔ سبحانک انی

کنت من الظّالمین کشوده و بمصباح مشکوه اراده و اعتقاد

بآن موسّس اساس ایجاد توسل جسته ازان ظلمت خشیت انگیز

و محنت وحشت آمیز خلاصی یافت از غرایب مرموزات

نهان خانهٔ غیبی که هنگام ظهور آن حضرت از مشیمهٔ قدرت روی

نموده آن است که شیخ الطّایفه روح الله روحه العزیز در کتاب

مصباح الانوار از حضرت رسالت صلعم نقل نموده که حین طلوع

آن آفتاب آسمان هدایت و ولایت جبرئیل امین که از بدو فطرت

بشرف خدمت دودمان نبوّت و ولایت تشرّف یافته و از عوالم

نوریّه و ظلمانیّه اقتباس انوار خلقت و استناره باسرار معرفت

از اضاءات مشکوة هویت آن والا رتبت نموده چون قبل از

بعثت صوری و نبوّت تشریفی کاهی هبوط نموده آن خاتم

رسالت را به بشارتی آسمانی و اشارتی سبحانی مُستبشر می ساخت

روزی جهت نوید قدوم معجز لزوم آن روشنی بخش بارگاه هستی

و چراغ پیشگاه خداپرستی نزول نموده و زبان تهنیت بیان باین

عبارت داده که یا محمد تنطق الحق یقریک السلام و یهنیک بولادة

اخیک وابن عمک علی ابن ابی طالب و یقول لک هذا اوان

ظهور نبوتک و اعلان اخیک وابن عمک و وزیرک و صفوتک

و خلیفتک و من شددت به ازرک و اعلنت به ذکرک

و حضرت رسالت بعد از استماع این حکایت رشتهٔ شکرانه

الحقي را بجواهر ثمینهٔ سلوت و مسرت انتظام داده و بر حسب فرمودهٔ
احدی بسوارق انعطاف عنان عزیمت بجانب ساحت فیض
آیت ولادت مرتضوی منور آن مقام اعجاز انتظام گردید تا آنکه
جوهری عبارت جبرئیل علیه السلام خزینهٔ سامعهٔ نبویه را با بدایع جواهر نفیسهٔ
مستخرجه از دریای امر و اشارهٔ ربانیه تزیین داده باین عنوان در رشتهٔ
بیان انسلاک داد که سجف بیننا و بین النار سجافاً و امد دیدک
الیمنی فالق بها علیا حضرت نیز موافق ارادهٔ ربانیه دیگری را در امور
متعلقه بهبوط آن ماه تابان آسمان ولایت مدخل نداده دست دریا
نوالش صدف آن گوهر یکتای گران بهای لجهٔ عمیقهٔ هدایت گردیده
و بنفس نفیس آخذ آن در دریای کرامت شده عبارت بآن
حضرت درین مقام اینست که فاذا بعلی مایل علی یدی و اضع
یده الیمنی فی اذنه الیمنی یوذن و یقیم و یشهد لله بالوحدانیة و تقر

برسالتی و درین هنگام داعیهٔ دل نواز عقیدهٔ صافیهٔ داعی عارف
و عارفی صادق و صادقی واثق سبیکهٔ خالصهٔ کلام صدق
انتظام را آویزهٔ گهوارهٔ محبت صادقه گردانیده سلسله
جنبان حقایق مخفیه است که

آمد از باغ قدس دست بدست / گلی از بوی او دو عالم مست
این گرانمایه دُر که خازن جود / می فرستد بچارسوی شهود
بر کفش جای کن که گوهر پاک / جا ندارد که او فتد بر خاک
تافت نوری ز روزن اقبال / خانه از عکس گشت مالامال
عطسه زد صبح دولت جاوید / آفتاب امید ازان بدمید
آمد آن تازه گل ز غنچه برون / بصدف ماند لؤلؤ مکنون
اندران خانه از برای مراد / اینچنین شمع هیچکس ننهاد

و بعد از استشراق اطراف ستة
از اشراقات لمعات فیوضات آثار جمال ولایت و استتارهٔ

کرۀ ارضیه از انوار اظهار آن نقطهٔ دایرهٔ هدایت بخوارق عادات

از معجزات باهره و کرامات زاهره مبادرت کرده و بقراءت کتب

منزله بر آدم و شیث و صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی

و انجیل عیسی قیام نموده و بقرائت قرآن که هنوز حرفی از آن بر

صفحهٔ ظهور ارتسام نیافته بود زبان معجز بیانش باظهار آن نیز گوهر

فشان شد و کلام سید الانام در توضیح مقام چنین انتظام یافته

که ثم قرا القرآن من اوله الی آخره فوجدته یحفظ لحفظی له من قبل

ان یسمع منی حرفا و لا آیة ثم خاطبنی و خاطبته بما خاطب الانبیاء

الاوصیاء ثم عاد الی طفولیته و بدانکه اسرار نهان خانهٔ صمدانی که در

هیاکل جسمانی بنا بر مصالح خفیهٔ ربانی ودیعت یافته و نفوس

زکیهٔ بشریه مظاهر صفات الوهیت گردیده به تجلیات اسمائی و

صفاتی و افعالی اختصاص پذیرا اند غرض ازان در بعضی از زمان

ایضاح مراتب قدرت کامله و اظهار مقامات علیه و امتیاز نشأ
نبوت و ولایت از سایر بنی نوع انسان است تا بمدارج اسرار
الوهیت ارتقا یافته و از دفاین خزاین وحدانیت اصداف قلوب
والهه ملان کردانیده و از لجهٔ عمیقهٔ عجایب بارکاه ربوبیت سر بر
آورده حجج الله فی عباده و خلفائه فی ارضه و بلاده کردند و بنابرین از
خوارق عادات و عجایب واقعات که آن زمرهٔ مقدسه با بقاع
آن بر مسند مظهریت تجلیات ازلیه ممکن اند استبعاد نمودن
از منازل رفیعهٔ علم و عرفان بلکه ایمان و ایقان بمراحل بعیده
دور افتادن است لاسیما نظر بمزایای مختصهٔ ذاتی احدی الصفات
که از بدو فطرت مربای تربیت مدلی ازلی کردیده و به تسقیهٔ
زلال الفت و ترویه سلسال مودت اختصاص یافته و باکتناف
حجرات وصال و تلطفات کشف غرایب اتصال محرم سراچه

جلال و جمال گردیده و بانسلاخ لوازم حدوث و انکشاف مراسم

قدم و لوایح تجلی ذات و لوامح تدلّی صفات و تراکم طوارق اسرار

مکاشفه و انوار مشاهده مقرّب نزهت سرای وحدت و مسند

نشین مأوای احدیّت و مقتدای بارگاه شهود و مرتضای شکاه

وجود است جواهر نفیسهٔ عبارات شریفهٔ اصحاب روایت

برین وجه در رشتهٔ درایت منتظم گشته که فرفع عند حجاب

الهیبة و اسمعه اصوات الوصلة و آمنه منه و افناه

عنه و اذاقه حلاوة رحیق الرّجا من کاس البسط

و آنسه برایحة ورد الصّفا و البسه قباء البقاء و توّجه

بتاج المعرفة و حلاه بحلیة المحبّة و سقاه شراب

الشّوق و طیبه بلذایذ العشق و اجلسه علی بساط

الانبساط و تغمده بنور الصّفات و اراه جمال الذّات

فلهث في انوار كبريا ء عشقه واستنار بنور القدس

وغاب في رياض الانس فيا عجبا من كماله و واحزنا

من جماله و واشوقاه الى لقائه وطوبى لاحبائه

واوليائه وچون حكايت ولادت آن حضرت كه از عجايب اسرار

وغرايب اطوار است بنوعى كه از كتاب مصباح الانوار صفحه بيان

تحرير آن گوهر فشان است لاجرم بذكر شواهد آن از ديگر كتب وسايل

استعانت يافتن و در رشته توضيح انسلاك دادن بصواب

اقرب مى نمايد از انجمله عبارت شيخ برسيست در رساله منسوبه بوى

كه على سبيل الاجمال بان اشاره نموده كه ان امير المؤمنين

عليه السّلام لمّا ولد فى الكعبة خرّ ساجدا ثم رفع

راسه الشّريف فاذّن واقام وشهد لله بالوحدانيّة

ولمحمّد بالرّسالة ولنفسه بالخلافة ثم اشار الى

رسول الله فقال اقرأ يا رسول الله فقال نعم اقرأ

فابتدأ بصحف الشيث فقرأها حتى لو حضر الشيث

لاقر انه اعلم بها منه ثم تلا صحف نوح وصحف ابرهيم

ثم قرأ التورية والانجيل ثم قرأ قد افلح المومنون فقال

له رسول الله نعم افلحوا اذ انت امامهم ثم خاطب

رسول الله بما خاطب الاوصياء الانبياء ثم سكت

رسول الله عن الى طفوليتك وامسك و در كتاب غاية المطالب

نيز در فصل بيان مضاهات امير المومنين صلوات الله عليه

با ادريس نبي عليه السلام بولادت آن حضرت و ذكر مجملى از خوارق

عادات آن عالي درجات اشاره شده باين عبارت كه

وسمى ادريس لدراسته للكتب المنزله وعلى من

عنده ام الكتاب وكما ورد عنه في يوم الثالث

من

من ولادة جملة النبي صلعم على يده فيشهد الشهادتين

وقراء جميع الكتب اللتى انزلها الله تعالى على

انبيائه حتى لوحضروا لاقروا وانه اقراء لها منهم

وقراء القرآن جميعه وكان في السماء واز مستحسنات

امور آنست كه دركتابي از كتب مؤلفه عجميه تأليف ذكرياء بن محمد

بن محمود كماني قزويني شافعي كه ديدهٔ عقيده اش رامیل مخالفت

دودمان نبوت از ادراك مبصرات علم وعرفان ومدركات

ايمان وايقان باز داشته مذكور است از عبد الله بن عباس از

بريده بن قتيبه كه روزي مقيم مقام فيض انتظام مسجد الحرام كرديده

وبمحاذات بعضي از اركان كعبه معظمه تشرف يافته بودم كه فاطمه

بنت اسد كه دران وقت صدف دُر گران بهاي درياي ولايت

وحامله بگوهر يكتاي لجه احديت ومشكوة مصباح نور هدايت بود

بركني از اركان خانهٔ كعبهٔ منوّره استناد نموده وباقتباس انوار

حرمت محرم سراپردهٔ صمديّت ومحرم كعبهٔ محرميّت گشته بزبان مسكنت

پلن وبياني سلّمت اقران معترف بوحدانيّت الهي گرديده

وتصديق بما جاء به الانبيا نموده وحضرت خليل عم را كه باني كعبهٔ مقدسه است

شفيع آورده وجواهر ثمينهٔ تضرّع وتخشّع در رشتهٔ قويمهٔ توسّل بآن حضرت

سليل از سلالهٔ خليل انتظام داده ميگفت الهي باين خانهٔ متبركه وبحق

اين فرزند عالي مرتبه كه زمين درون اين ضعيفه مغرس شجرهٔ طيّبهٔ

وجود فايض الجود وي گشته صحيفهٔ خاطر از تاثير بوارق انوار كرامت

وولادتش بتصوير معني دلپذير واشرقت الارض بنور ربّها منوّر

گرديده وصفحهٔ عليهٔ اين شكسته باثبات مزاياي مختصهٔ او كمشكوة

فيها مصباح شده مي داند كه آيتي از آيات رباني وحجتي از حجج سبحانيست

وهنگام ورود آلام صوريه ومحن دنيويه بزلال حقايق خصال كلمات

دل پسند و عبارات ارجمند نوای اضطراب این آزرده خاطر را

اطفا داده و به تفتیش کروب این محنت زده و محو آثار غم

والم وجبر خاطر از ورود نوایب عالم قیام نموده انیس دل حزین

ومونس خاطر اند و همین است که وضع این مولود و هبوط این ستاره

مسعود با سهل وجوه صورت یافته این نیر آسمان هدایت و ولایت از

افق رحمت ورافت الهی طالع شده پرتو انگیز جهات سته و ارکان

اربعه گردد و مذکور است که هنوز مناجات آن محرم حرم و مادر اشرف

اولاد آدم اتمام نیافته بعضی از ارکان کعبهٔ مقدسه انفراج یافته و آن دعیهٔ

رضیّه و والدهٔ مرضیه باشارهٔ الهی داخل خانه گردیده و بعد از انقضای

سه شبان روز آن آفتاب آسمان اعجاز در کنار روی قرار گرفته

و از حرم محترم الهی بیرون خرامیده و جوهری تقدیرش جواهر خفیهٔ

الطاف الهیه را باین عنوان در سلک بیان انسلاک داده که حق

در ایّام ثلاثهٔ مذکوره شرایط مهمانی مسلوک داشته از اطعمهٔ
بهشت مایدهٔ ضیافت ترتیب داده ارسال فرمودی و چون
اشارهٔ ربّانیه بارتحال از خانهٔ مطهّره تعلّق یافت سامعهٔ فاطمه را
استماع این کلام بهجت نظام ذریعهٔ سرور و حبور شده که فاجعلی
اسمه علیّا فانّی علی الاعلی و هو علی المرتضی خلقته من محض قدرتی
وجعلت اسمه من اسمی وادّبته بتادیبی وجعلته عالما بعلومی و صیّرت
بیتی محلّا لولادته و هو الّذی یطهّر بیتی من الشّرک و یعظّمنی و
یکبّرنی و هو الامام الوصیّ بعد نبیّی و الجنّة جنّتی لمن یحبّه و النّار
لمن یبغضه و لم ینصره بشکر حقّه حاضران مجلس بعد از استماع
این کلام به تکبیر و تهلیل قیام نموده چون آینهٔ دیدهٔ منورهٔ مرتضوی
بانتقاش چهرهٔ مقدّسهٔ مصطفوی منتقش گردیده حیران گشته
گفت السّلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته و میل بجانب

آن حضرت نموده متوجه قراءت کلمات قرآنی شده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم

خاشعون و حضرت الصحیفه خاطر بجواب مرتسم بعبارتی یا فرخنده

الماب کبر دیده که قد افلح انک یا علی و سوره تا هم فیها خالدون

خوانده شد و بعد از ان صفحه اجوبه محمدی باین کلام مزین گشت که

انت والله امیرهم و علومهم ماخوذه من علمک و چون بنابر ضوابط

مقرره و قواعد مضبوطه بر مهد محافظت استقرار یافته دست و

پای اعجاز انتمایش معقود و مشدد دکر دیده و بحر است ذات قدسی

سماتش از حرکات رسمیه سایر موالید انسانی قیام می نمودند

مفتح طاعات خفیه خالصه اش بانفتاح معاقدان تبادر نموده

و بزبان معجز بیان متکلم شده می فرمود که یا اماه لم تعقدین یدای

و اریدان اتبصبص الی ربی و روز دیگر چون فیض رؤیت

سید البشر ذریعهٔ وصلت و موانست شاه دین پرور گردیده

چهرهٔ نورانیهٔ مصطفویه در مرآت عوارف مرتضویه انطباع یافت

عارف و معروف و عرفان سر از گریبان وحدت بیرون آورد

ازین جهت آن روز بعرفه تسمیه پذیرفت و روز دیگر دهم ذی الحجه

ابوطالب شرفه الله تعالی بزواید اکرام و انعام و جمله من خواص

عباد بخصایص افضاله و احسانه صلای عام داده و بلوازم عقیقه

قیام نموده سیصد شتر و هزار گوسفند و گاو ذبح یافته بود و این حکایت

منطبق بر مضامین عبارت کتاب مذکور بود اگر تفاوتی از جهت تفنن

الفاظ و کلمات اعتبار یافته لکن من حیث المعنی از خیانت مخالفت

مبراست و همان حرف است که   عقل در سودای او حیران بماند

جان ز عجز انگشت در دندان بماند   هست جان در کار او سرگشتهٔ

دل جگر خواری هم بخون آغشتهٔ   و پوشیده نیست که عبارت کتاب

ذکریا بن محمد مذکور مفید فواید متکثره است اول توافق آن با
روایات مذکوره از طریق اهل بیت رسالت که ارتفاع بنیان
امور واقعه متفرعه بولایت آن منظهر خوارق عادت بان منوط
بوده موئسس اساس اذعان دشمنان آن دودمان ولایت مکانست
و بر طبق الفضل ما شهدت به الاعدا اشعر علم بمدلولات روایات
مذکوره گشته اگر خارج دواید متواترات باشد از مرتبهٔ مشهورات
و مستفیضات انحطاط نخواهد داشت و ثانیا کلام صدق انتظام
و جعلته عالماً بعلومي مفید اتصاف آن عالم معالم غیبی بعلوم مختصهٔ
الهیه بوده فهرست حقایق انوار سبحانی و مجموعهٔ دقایق اسرار
ربانیست و ثالثا مصرح امامت و وصایت آنحضرت بوده این درجهٔ
رفیعه و ذروهٔ منیعه از بدو فطرت تا انتهای خلقت به تنصیص ربانی
و تصریح سبحانی بان عارف معارف غیبی و واقف مواقف

لا يبقي اختصاص پذيراست وچون اين فهميده شد بايد دانست

كه حقيقت ظهور آن مظهر غرايب صوري ومعنوي وبروز

وي از استار عوالم نوري بروجهي كه نيّر اوج تحقيق از آسمان

بيان شيخ المشايخ محمّد بن محمد بن نعمان الملقب بالمفيد روح الله

روحه ونوّر رمسه طالع گشته واز اشراقات لمعات علم وعرفانش

مشارق ومغارب ايمان وايقان تنوير يافته آن است كه در كتاب

روضة الواعظين بآن توشيح پذيرفته وبهمان عبارت كه رسلك

بيان انسلاك مي يابد بعون الله تعالى وعبارت اينست اعلم

ان اوّل من اسلم على بن ابي طالب عليه السّلام وقد

طعن قوم في هذا وقالوا انا على بن ابي طالب كان صغيرا

في بدو الامر فهذا المحال والخطاء الكبير والاخلاف

انه اول من صلّى من الرّجال مع رسول الله صلعم ولم يشكوا

78

ان الدّعوة لزمه ولم يقع الدعوة الا على مستحق معه ما

ثبت من بحر عن الرّجال الثقاه في عقدة عقله

سنّ ولد ته امّه قبل ان يسلم الى ان اسلم وروى عن

مجاهد عن ابى عمر وابى سعيد الخدرى قالا كنّا

جلوسا عند رسول الله صلعم اذ دخل سلمان الفارسى

وابوذر الغفاري والمقداد بن الاسود وعمار بن الياسر

وحذيفة بن اليمان وابو الهيثم التيهان وخزيمة

بن ثابت ذو الشّهادتين وابو الطفيل عامر بن واثلة

فجثوا بين يديه والحزن ظاهر في وجوههم فقالوا

فديناك بالاباء والامهات يا رسول الله انا نسمع

من قوم في اخيك وابن عمّك ما يحزننا وانّا

نستاذنك في ردّ عليهم فقال صلعم وما عساهم يقولون

في اخي وابن عمي علي بن ابي طالب عم فقالوا يقولون
اي فضل لعلي عم في سبقة الى الاسلام وانما ادركه
الاسلام طفلا ونحو هذا القول فقال عم فهذا يحزنكم
قالوا اى والله فقال بالله اسألكم هل علمتم من الكتب
السابقة ان ابراهيم عم هرب به ابوه من الملك الطاغى
فوضعت به امه بين اثلاث شاطى نهر تيدفق بين
غروب الشمس واقبال النهار فلما وضعت واستقر
على وجه الارض قام من تحتها يمسح وجهه وراسه
ويكثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ يوما
فامسح وامه تراه فذعرت منه ذعرا شديدا ثم
مضى يهرول بين يديها مادا عينيه الى السماء
فكان منه قال الله عز وجل وكذلك نرى ابراهيم

ملكوت السموات والارض وليكون من المؤمنين

فلما جن عليه الليل رای كوكبا قال هذا ربي الى قوله

اني بريء مما تشركون وعلمتم ان موسى بن عمران

عليه السلام كان فرعون في طلبه يبقر بطون النساء

الحوامل ويذبح الاطفال ليقتل موسى ع فلما ولدته

امه امرت بان يا جدة من تحتها وتقذفه في التابوت

وتلقى التابوت في اليم فقالت وهي ذعرة من كلامه

يا بني اني اخاف عليك من الغرق فقال لها

لا تحزن ان الله رادني اليك فبقيت حيرانة

حتى كلمها وقال يا ام اقذفيني في التابوت والقي

التابوت في اليم ففعلت ما امرت به فبقي في التابوت

في اليم الى ان قذفه في الساحل ورده الى امه بريبته

لا يطعم طعاماً ولا يشرب شراباً معصوماً وروي
ان المدة كانت سبعين يوماً وروي سبعة اشهر
وقال الله عز وجل في حال طفوليته ولتصنع على
عيني اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله
فرجعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن الآية
وهذا عيسى بن مريم عليه السلام قال الله عز وجل
فناداها من تحتها الا تحزني قد جعل ربك تحتك
سريا وهزي اليك بجذع النخلة الى قوله نسيا فكلم
امه وقت مولده وقالت حين اشارة اليه فقالوا
كيف نكلم من كان في المهد صبيا قال اني عبد الله
اتاني الكتاب الى آخر الاية فتكلم عليه السلام في وقت
ولادته واعطى الكتاب والنبوة واوصى بالصلوة

88

والزكوة في ثلاثة ايّام من مولده وكلّمهم في اليوم الثاني
من مولده وقد علمتم جميعاً انّ الله عزّ وجل ثمّ
خلقني وعليّاً من نور واحد وانا كنّا في صلب آدم
نسبّح الله عز وجل ثم نقلينا الى اصلاب الرّجال
وارحام النّساء يسمع تسبيحنا في الظّهور والبطون
في كلّ عهد وعصر الى عبد المطلب وان نورنا يظهر
في وجوه ابائنا وامّهاتنا حتّى تبيّن اسماؤنا محفوظة
بالنّور على جباههم ثمّ افترق نورنا فصار نصفه في
عبد الله ونصفه في ابي طالب عمّي وكان يسمع تسبيحنا
من ظهورهما وكان ابي وعمّي اذ جلسا في ملاء من
قريش وقد تبيّن نوري من صلب ابي ونور علي
من صلب ابيه الى ان خرجنا من اصلاب ابوينا

وبطون امهاتنا ولقد هبط حبيبي جبرئيل في وقت

ولادة علي عليه السّلام فقال يا حبيب الله الله

يقرء عليك السّلام ويهنّيك بولادة اخيك علي

ويقول هذا وان ظهور نبوّتك واعلان وحيك

وكشف رسالتك واذا ايّدتك باخيك ووزيرك

وصنوك وخليفتك ومن شددت به ازرك و

اعلنت به ذكرك فقمت مبادرا وجدت فاطمة

بنت اسد ام علي عليه السّلام وقد جاءها المخاض وهي

بين النّساء والقوابل حولها فقال حبيبي جبرئيل عليه السّلام

يا محمّد سجّف بينهما وبينك سجافا فاذا وضعت

عليًّ فتلقّاه ففعلت ما امرت ثم قال لي امدد

يدك يا محمّد فانّه صاحبك اليمين فمددت يدي

نحوامه فاذا بعلي مايلا على يدي واضعا يده اليمنى

في اذنه اليمنى وهو يؤذن ويقيم بالحنيفة يشهد

بوحدانية الله عز وجل ورسالتي ثم قال يا رسول الله

اقراء قلت اقرء والذي نفس محمد بيده لقد ابتدانا

لصحف التي انزلها الله عز وجل على آدم فقام بها

شيث فتلاها من اول حرف فيها الى آخر حرف فيها

حتى لو حضر بها شيث لاقر انه احفظ له منه ثم قراء

توريته موسى حتى لو حضر موسى اقر بانه احفظ لها منه

ثم قراء زبور داود حتى لو حضر داود اقر بانه احفظ

لها منه ثم قراء انجيل عيسى فلو حضر عيسى لاقر به

احفظ لها منه ثم قراء القران الذي انزله الله على من

اوله الى آخره فوجدته يحفظني له الساعة

من غير ان اسمع منه انّه ثمّ خاطبني وخاطبته بما
يخاطب الانبياء الاوصياء ثمّ عاد الى حال طفوليّته
فلم يجز بون وما دا عليكم من قول اهل الشّك
والشّرك بالله هل تعلمون انّي افضل النّبيّين وان
وصيّى علي بن ابي طالب خير الوصيّين وان ابي آدم
عليه السّلام لما راى اسمى واسم على واسم ابنتى فاطمة
والحسن والحسين واسماء اولادهم مكتوبا على ساق
العرش بالنّور قال الٓهي وسيّدى هل خلقت خلقا
هو اكرم عليك منّى فقال يا آدم لولا هذه الاسماء
لما خلقت سماء مبنيه ولا ارضا مدحيه ولا ملكا
مقرّبا ولا نبيّا مرسلا ولا خلقتك يا آدم فلمّا عصى
آدم ربّه سأله بحقنا ان تقبل توبة ويغفر خطيئة

باجابه وكنا الكلمات التّى تلقّاها آدم من ربّه

عزّ وجلّ فتاب عليه وغفر له فقال له يا آدم ابشر

فان هذه الاسماء من ذريّتك وولدك فحمد آدم ربّه

عزّ وجلّ وافتخر على الملائكة بنا وان هذا من

فضلنا وفضّل الله علينا فقام سلمان ومن معه

وهم يقولون نحن الفايزون ولكم خلقت الجنّه

ولاعدائنا واعدائكم خلقت النّار

مناقب الواعظين

بعضى از مضامين روايات منقوله از كتاب مصباح الانوار وروضه

وديگر كتب ورسايل مذكوره آن است كه در كتاب كلينى بروايت

زراره از حضرت باقر منقول شده كه از جملهٔ علامات امامت آنيست كه

مختون ومطهّر متولد گرديده بصوتى رفيعه باداى شهادت قيام نمايد

وجانبين پس وپيش در آيينه ملاحظه وى بى تفاوتى مترسم گشته

علی السویه نماید و مشام دفع اجتشین روایح طیبه بروز نموده همچنانچه

زمین با بتلاع نجوه نبویه صلعم مامور بوده باختفا و استتار آن در

اسرع زمان قیام نماید مقام اعزاز حضرات ائمه علیهم السلام که مستدعی

امر مذکور بوده حذو النعل بالنعل باشد و ایضا از جمله امور مختصه به نشاء

علیه امامت آنست که در وقت ولادت مرتبع نزول نموده

رباعیات و اثبات و ضواحک ظهور نیافته یکشبان روز از

انگشتان مبارکش طلای خالص فرو ریزد و در کتاب مذکور بروایت

حسن بن راشد از حضرت صادق عم مذکور است که چون اراده

الهی بظهور نور امامت از سرادق کرامت تعلق گیرد ملکی از ملائکه

باغتراف جرعه آبی از چشمه صافیه جاریه بر قوایم عرش مامور گشته

و امام سابق بشرب آن امتیاز یافته منطفه حاصله ازان جرعه مطهره

ذریعه تکون وی گردد و بعد چهل روز از استقرار وی در رحم

آنچه از الفاظ و عبارات که گفته و نوشته تواند شد تمامی ثبت کرده

جریده استماع وی کردد یعنی هنگام ظهور امامت و اختیار وی

در امور ملک و ملّت عمودی از نور محتوی بر اعمال صادره عباد

جهت وی نصب نمایند تا امور واقعه کاینات بران مظهر انوار

تجلّیات روشن کردد و در کتاب مذکور بروایت ابی بصیر از حضرت

صادق علیه السّلام در حدیثی طویل مذکور است که اذا وقع الامام

من بطن امّه وقع واضعا یدیه علی الا[illegible] رافعا راسه

الی السّماء فامّا وضعه یدیه علی الارض فانّه [illegible] کل

علم الله انزله من السّماء الی الارض وامّا رفعه راسه

الی السّماء فانّ منادیا ینادی به من بطنان العرش من

قبل ربّ العزّة من افق الاعلی باسمه واسم ابیه یقول

یا فلان بن فلان اثبت تثبت انت صفوتی من خلقی

وموضع سرّي وغيبة علمي واميني على وحيي و
خليفتي في ارضي لك ولمن تولاك اوجبت رحمتي
ومنحت جناني واحللت جواري ثمّ وعزتي وجلالي
لاعلينّ من عاداك اشدّ عذابي وان وسعت عليه
في دنياه من سعة رزقي وبعد از انقضاء خطاب ربّاني
رشته جواب از جانب امام عليه السّلام ببارگاه ملك علام حنين
اتّصال وانتظام پذيرد كه شهد الله انه لا اله الّا هو و
الملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الّا هو العزيز الحكيم
ودرين مقام از جانب الهي ابواب توجّهات صوري ومعنوي افتتاح
يافته سينه صافيه آن خازن خزاين امامت عليه علوم الهي وخزينه
عوارف نامتناهي گشته باعطاي علم اوّلين وآخرين اختصاص يابد
وزمره عظيمه مسمّيه بروح رحيل واسع الذيل ملك اسعد آن زيارت

وي نموده مقصود وبر ورطائفتين مذكورتين كرددر اوي كويد

كه قلت جعلت فداك الرّوح ليس هو جبرئيل

قال الرّوح اعظم من جبرئيل ان جبرئيل من الملائكة

وان الرّوح خلق اعظم من الملائكة عليهم السّلام اليس

بعون الله ترك الملائكة والروح وشيخ كامل عالم حسن بن

الطبرسي خصايص حضرات أيمه عليهم السّلام را ضبط نموده ودر كتاب خود

از حضرت صادق عم بر ينوجه نقل نموده اوّل تهنه از جنون دوم

كتف مباركش مرقوم رقم اين عبارتست كه وتمّت كلمة ربّك

صدقًا وعدلًا لا مُبدّل لكلماته وهو السّميع العليم سيوم بول وغايط

وي منتن نبوده حسن الرايحه باشد چهارم زمين بابتلاع او مامور باشد

پنجم مُستجاب الدّعوه باشد ششم از عروض سايه منزّه باشد هفتم

معتاب نباشد هشتم حين تولّد نكاه باسمان كند نهم فتح ابواب تكلّم

تکلم بشهادتین و اقرار بامامت امام سابق نماید دمم لوث اقلام را

ببارگاه قدسش مجال مداخلت نباشد و مضمون حکایات

و روایات مذکوره افاده آن می نماید که چون ذوات مقدسه

حضرات ائمه علیهم السلام که مظاهر امور عجیبهٔ غریبهٔ غیبیه اند قبل از

اکتساب صور بشریه و ظهور در عوالم عنصریه مظهر اسرار و معارف

سبحانی بوده آنچه در ماعدای ایشان از افراد بشری مانع تکمیل ذات

و تحصیل کیفیات صفات تواند شد از ساحت سراچهٔ حالات ایشان بعید

نموده در احوال مختلفه از بدو ظهور در عوالم نوریه باستتار و بحجب هیاکل

بشریه که اول آن خروج از اصلاب طاهرین در ارحام مطهرات است

و کیفیات مختلفهٔ تدریجیه که در رحم تصویر یافته گاهی بنطفه و گاهی بمضغه

و گاهی بعلقه و گاهی بجنین تسمیه پذیر است و همچنان احوال

مختلفه از حین ولادت تا زمان تکلیف تفاوت مقتضیات

آن واختلاف استعدادات که باعتبار آن بعقل هیولانی مستفاد

بلکه بالفعل ارتسام می یابد وهمچنین تفاوت در جودت ذهن وذکا

وفطرت وفطنت واجتهاد در کسب کمالات که نظر بضعف

وقوّت آن افراد انسانی از یکدیگر امتیاز یابند در نشأ امامت مستغنی عنها

نموده در تمامی احوال متبدّله وکیفیّات متنوّعه بشریّه از وقت ولادت

تا هنگام نهضت ببارگاه ربوبیت متحد بوده در ایام طفولیت وصبا

وکهولت وشیخوخیّت علی السّویه بوده مخازن علم وعرفان ومکامن

اسرار خدای غیب دانند وآنچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که

نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریه

اشاره بآنست وچون

معلوم ومبرهن شده که ادراک کلّیّات بجوهر گران قیمت نفس

ناطقه حواله شده قوالب انسانی واجساد ظلمانی وهیأت مختلفه

بشریه را از حالت جنین تا زمان رجوع برب العالمین در حقایق امور

چندان دخلی نیست و بر تقدیر مدخلیّت تواند بود که تفاوت میانهٔ

درجات مقرّبین و خلفای ربّ العالمین و میانهٔ سایر مخلوقات

آسمان و زمین مشروط بتحقیق امور مختلفهٔ مذکوره از سایر مکلفین و عدم

اشتراط آن در مادهٔ نفوس قُدسیّه بوده حالات علمیه و عملیه عامّه و امور

ممکنة الحصول در افراد بشریّه از بدو ظهور تا زمان تبدیل هیأت و رفع

جلباب حیات صوری در زمرهٔ مقدسهٔ ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم

یکسان بوده مختلف باختلاف سنین و شهور نتواند بود و از شواهد

این امر کلام صدق انجام آن حضرتست که حارث همدانی بخطاب

آن سرفراز و از سایر محبّین ممتاز است که   یا حار همدان من

یمت یرنی   من مؤمن او منافق قبلا   یعرفنی طرفه واعرفه

بعینه واسمه وما فعلا   وانت عند الصّراط معترضی   فلا تخف عثرة

ولا زلّا اقول للنّازحين توقّف للمعرض ذريه لاتقربي

الرّجلا ذريه لاتقربيه انّ له حبلا بحبل الوصيّ متّصلا

اسقيك من بارد على ظمائه تخاله في الحلاوة عسلا

واين عبارت در ديوان آنحضرت مرقوم ونزد ارباب روايت

ودرايت مقرّر ومعلوم است واين معني مفيد آنست كه حكايت

لوازم جسماني ومقتضيّات طبيعت انساني وكيفيات جبلّيه

عنصريّه وحالات مختلفهٔ بشريّه را نسبت بان حضرت ملاحظه كردن

واز وجود وعدم آن استبعاد نمودن قرينهٔ قلّت معرفت بمرتبت

احدي الصّفات الجامع جميع اسما وصفات است چه ظاهر است

كه عبارت حضرت من حيث العموم شامل جميع افراد مؤمن و

منافق بوده هنگام احتضار بديدار فايض الانوار المخزن اسرار

استبشار يافته مؤمنين را وسيلهٔ روح وراحت ومخالفين را

ذریعهٔ حسرت و ندامت است و معلوم است که آنحضرت ظاهرا
متجسّد بجسد انسانی و متجسّم بصورت جسمانی بوده لوازم صورت
نوعی بشری و خصایص افراد شخصی مانع از حضور آنحضرت در ساعت
واحده در جهات متعدّده است و این شاهدیست برانکه قیاس
حالات آن حضرت بر احوال افراد مخلوقهٔ بشریّه قیاسیست مع
الفارق و مؤیّد مقام است آنچه در رسالهٔ تحفة الابرار تالیف الشیخ
الکامل حسن بن علی بن محمد بن حسن الطبرسی مذکور است که طبقهٔ
انبیا و اولیا و ایمهٔ هدی همگی انوار حضرت احدیت بوده در مظهر بشر
ظاهر که دیده ملتبس بلباس عنصری شده اند و لکن صورت طبیعی ایشان
غیر هیأت ظاهری بوده ایام طفولیت و کهولت بمثابهٔ واحده بوده
و اسرار الهیه را مخازن خفیه گشته حقایق امور ربانی و دقایق اسرار
سبحانی ثبت اوراق معارف ایشان شده و بتعلیم معلّم و علمناه

من لدنا علماً فهرست معالم ایشان جامع جوامع رموز غیبی و کنوز لاریبی

بوده واقف مواقف انی اعلم ما لا تعلمون اند و کلام صدق انجام

حضرت رسالت که از عبارت لست کاحد کم انتظام یافته با نضمام

روایت متصله بحضرت باقر علیه السلام باین عبارت که نحن اهل البیت

لا نقاس بالناس ان حدیثنا اهل البیت صعب مستصعب لا یحتمله

الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان موافق مضمون

عبارت منقوله از رساله تحفه الابرار است و همچنین در رساله مذکوره

ذکر یافته که فاطمه علیها السلام چون غواص دریای قدرت کامله

ازلیه جوهر ثمینه ذات غرایب آیاتش را در خزینه محروزه بطن خدیجه

علیها السلام و دیعت گذاشته و ظهور انوار و اسرار الهیه بخلقت

پیکر اطهر وی تعلق پذیرفته منظهر عجایب صوری و معنوی و مصدر

غرایب دینی و دنیوی و ینبوع میاه عذبه جاریه صافیه ایمه اثنی عشر

صلوات الله علیهم کردانیده اظهار البعض الامور الغریبه المختفیه
فی جثتها البشریه ومیاتها العنصریه او را قوت زبان وقدرت بیان
داده تا با والدهٔ مطهره جواهر نفیسهٔ مکالمه ومسادمه در رشتهٔ نشاط
وانبساط کشیده وحقهٔ مختومهٔ بعضی از اسرار را سر کشوده
گوش گوهر کردن زبان را بلآلی کرامات بخوارق عادات تزیین داده
بدلجویی والدهٔ معظمه قیام نمودی وکتاب مذکور مشحون باسناد
این قسم از کرامات وحکایات بسایر ائمهٔ معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین کردیده مذکور است که همکی در بطون مطهرهٔ امهات
که مخازن اسرار ربانی ومکامن اسرار سبحانی است بکلمات غیبیه
ورموزات سماویه قیام نموده وبافتتاح ابواب مکالمه تبادر جسته
منور مشکوة راز ومظهر مقامات اعجاز بودند هم القوم لموا
فاستقاموا علی السوی لهم همم تسموا علی العالم الفرد

88

بحار الحيا والعلم والحلم والتقى ديار السخا والعز والشكر والحمد كنوز الصفا والعشق والصدق والوفا لهم من سماء الغيب ورد على ورد عليهم سلام الله ماهبت الصفا قبيل ايام الصبح في طالع السعد معتکفان حرم کبریا شسته ز دل صورت کبر و ریا باده پرستان شراب الست وز قدح بیخودی افتاده مست شاه نشانان بساط قدم راه نشینان رباط عدم دیده نه و کون و مکان در نظر بال نه و هر دو جهان زیر پر ملك نه و نوبت شاهی زده تخت در ایوان الهی زده و بعضی از عرفا بالهام حقایق معارف و فیضان دقایق عوارف از جواهر مخفیه در خزینه عبارت فیض آیت هبة الله فمن مثلی فی الناس شبیها که از دریای گوهر زای الفاظ شریفه آن غواص ابحار تجلیات اسما و صفات استخراج

یافته رشتهٔ بیان را بانسلاک لالی تحقیق و تدقیق منسلک

کردانیده اندکه وهذه اشارة الی امتیازه عن کافة مخلوقات

وافتراقهم عنه فی سایر صفات وبعمومها یفید اختصاصه من بین

سایر الانبیاء والاوصیا بما ازلفه الله تعالی من نعوت الکمال

وصفات الجلال والجمال بحیث لانظیر له ولاشبیه له

فی مجالی آثاره تعالی من التجلیات الاسمائیه والصفاتیه والافعالیه

وغیرها من خصایص الذات المقدسه وچون نبوت وامامت که

اعلی مراتب ممکنهٔ بشریه است بتکمیل ذات وصفات وترقی

در عالم شهود وغیبت واطلاع بر ملکوتیات وخرق حجب واستار

وصعود بر مدارج قرب وسلوک در مسالک عوالم اسرار وانوار

ومایترتب علیه من معالم الملک والملکوت ارتباط یافته وطایفهٔ

از انبیا علیهم السلام در صغر سن بی تعلیم وتعلم رسمی وافادهٔ

واستفادهٔ ظاهری بر مسند خلافت و وصایت و نیابت الهی
متمکن بوده و به تلقین ربانی ملقن گشته و بر کنوز عوالم غیب و رموز
معالم لاریب اطلاع یافته صدور صافیهٔ ایشان غیبیهٔ علوم لقنته
و مقاصد آلهیه گردیده امین بارگاه ربوبیت و معتمد درگاه الوهیت
شده بر مسند نیابت حقیقی تمکن یافته بنابرین حکایت زمان
ولادت و طفولیت را مدخلی نبوده مجرد توهم افکار غیر صحیحه و عدم
عرفان بمقامات اسرار ربوبیت است و ازینجاست که روزی
سایلی در استکشاف اسرار ربانی و استعلام آثار انوار سبحانی
که هیکل جسمانی آنمظهر غرایب صوری و معنوی خزینهٔ محروزهٔ آن شده
بود افتتاح ابواب سوال نموده باین کلام متکلم گردید که یا
امیر المومنین بما ذا نلت بما لم نیل احد غیرک من اسرار ربوبیته والانوار
الالهیته حضرت اشاره بعدم استعداد و افهام سایل نموده فرمود

که والله عندی فی بیت له غلق قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

وسوال برید کناسی از حضرت باقر علیه السلام موید مقام است

که اکان عیسی ابن مریم حین تکلم فی المهد حجة الله علی اهل زمانه حضرت

فرمود که کان یومئذ حجة لله غیر مرسل راوی گوید که قلت جعلت فداک

فکان یومئذ حجة لله علی ما ذکر ما فی تلک الحال وهو فی المهد حضرت فرمود

که وکان نبیا حجة علی من سمع کلامه فی تلک الحال وهو فی المهد راوی

گوید که جعلت فداک اکان علی علیه السلام حجة من الله ورسوله علی

هذه الامه فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وآله فقال نعم یوم اقامه للناس

ونصبه علما ودعاهم الی ولایته وامرهم بطاعته قلت فکانت طاعة

علی علیه السلام واجبة علی الناس فی حیوة رسول الله وبعد وفاته

فقال نعم ولکنه صمت فلم یتکلم ومراد حضرت ازین عبارت ظاهرا

بیان مشابهت آنحضرتست بعیسی علیه السلام که باعتبار تکلم وعدم آن

۹۵

که حجّیت عیسی علیه السّلم بنظر مستمعین دون غیرهم متحقق بوده همچنین

آنحضرت نیز مادام که اظهار خلافت و امامت ننموده امت را باطاعت

اوامر و نواهی صادره از وی مکلّف نساختی بر ایشان مؤاخذه

نبودی و بعد از ظهور این امر بوجوه مختلفه اطاعت صورت تحتم

یافته مخالفت طریق وثیق آن حضرت بهیج وجه مسموع نگشتی و حقیقة

این امر آن است که بعد از مواثیق و معاهدات یوم الغدیر امّت را

بهیج وجه حجتی نمانده ظهور خلافت و امامت آن قطب دوایر هدایت

و ولایت بنوعی طریق ثبوت و وضوح پذیرفته بود که شکوک و شبهات

و اوهام و خیالات را بساحت حقیت و صراحت وی مجال

مداخلت نمانده و درینکه عامّهٔ امّت الا ما شذ بعد از حجاب آفتاب

نبوت در سحاب انک میّت و انّهم میّتون ترک اطاعت

مقتضیات نصوص ربّانیه و تصریحات و تعینات نبویه نموده شا[illegible]

ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه منحرف گردیده ودر سنگلاخ مخالفت
اوامر الهی راه وصول بمقام مامول از دست داده رجع القهقری
نموده اند امریست که در اثبات آن شواهد نقل وعقل اتفاق نموده
این و اظهر سایر امور استدلالیه بلکه اجلای بدیهیات است چه
ظاهر است که بعد از ترصیص بنیان خلافت به تنصیص الهی و
تصریح رسالت پناهی اگر ثلمهٔ مخالفت بآن راه نیافته متروک العمل
نشدی شرفهٔ ایوان استقرار و استمرارش که بتصدیق قبول
کافهٔ برایا ارتقا یافته قریب الانهدام نگشتی وهذه حکایة وقعت
فی التبیین فلیرجع الی ماکتب بصدد بیانه من عدم الفرق بین الصغیر
والکبیر فی النبوة والامامة وبنابرین نموده می شود که از مدلول روایات
وحکایات سابقه ظاهر شد که نفوس زکیهٔ انبیا و ائمه را علیهم السلام
تفاوت سنین وشهور وایام طفولیت وغیر آن در امر نبوت

وامامت مدخل نبوده باختلاف زمان مختلف نگردد و از صفوان
بن یحیی سایلاً من الرضا علیه السلام منقول است که لا ازاناک الله
یومک فان کان کون فانی من حضرت جواد علیه السلام که
درانوقت بر مرقات ثالث از مراقی عمر عزیز استقرار یافته
بود اشاره نمود راوی را تعجب فزوده گوید جعلت فداک
هذا ابن ثلاث سنین و از حضرت بعبارت و ما یضره من ذاک
شیئی قد قام عیسی علیه السلام بالحجة وهو ابن ثلاث سنین مجاب گردید
و اسمعیل بن بریع از جواد علیه السلم نقل نماید که در تشخیص سن امام مانه
هفت و پنج سوال نموده و بکمتر از پنج نیز مجاب گردیده بلی اسرار الهیه
مستودعه در هیاکل بشریه مختلف باختلاف ماده صغیره و کبیره
نشده آثار مترتبه بر وجود ایشان من حیث الامامه در صورتین
بی تفاوت نموده علوم ربانی و معارف آسمانی و انکشاف

حقایق اشیا کما هی بر مرآت ضمیر اعجاز نذیر ایشان ارتسام یافته

موجب تحیّر مخالفان و قاصر نظران گردیدی چنانچه حکایت حضرت امام

العسکر و العلی ابی محمد الحسن صلوات الله علیه در استخلاص شخصی که

بقابلیّت خود معترف شده و دیگری را که بنا بر بعضی امارات تهمت

این امر نموده بودند نجات داده حضرت حکم بعدم قصاص قاتل

و معترف نیز نموده بنوعی که در کتب فقهیه مسطور است از شواهد

مدّعا می نماید و ازین قبیل است حکایت منقول از حضرت جواد

علیه السّلم که او نیز در صغر سن در مجلس مامون رشید یحیی بن اکثم را در مسایل

فقهیّه متعلقه بمبحث حج و صور مختلفه به تقیه بمسایل متکثره صورت

الزام داده بنوعی که مشهور و نزد ارباب روایت و درایت مذکور است

و آنچه موافق ذوق ارباب کشف و اصحاب ریاضت می نماید

آنست که استحقاق مراتب علیه نبوّت و خلافت چون بانقساع

تمام لوازم صورت و انسلاخ از ملابس بدن و انخراط از زمرهٔ
مجرّدات و بروز از زوایای مواد ظلمانیّه و ظهور در فضای عوالم
روحانیه است و همچنین اطلاع بر مقاصد الهی و کشف اسرار
غیبی و احاطه بر مغیبات و ملکوتیات و علم باحوال کافهٔ مخلوقات
حتی الحشرات و سایر الحیوانات از شرایط مصحّحهٔ این قسم از مناصب
علیه است و شکی نیست که نفس انسانی بمجرد استفاده و اکتساب
از اتّصاف باین قسم از کمالات بعید بوده تکمیل ذات و تحصیل
این نوع از صفات مقصور بر تجلّیات اسمائی و افعالی است که
نظر باستعداد متجلی له اختلاف پذیرفته سر کریمهٔ تلک الرّسل
فضّلنا بعضهم علی بعض بمنصهٔ ظهور پیوندد و بنا برین هر چند نفوس
قدسیه قبل از اکتساء کسای عنصری و تیرگی تعلق باجساد ظلمانی
بتجلّیات نوریّه مظهر عجایب صوری و معنوی گردیده و بر عوالم

ملک و ملکوت و اسرار کامنهٔ لاهوت و ناسوت عبور نموده

سر کریمهٔ و علّمناه من لدنا علما درجهٔ ظهور پذیرد تا در مرتبهٔ برزخیّت

و رجوع بدرجهٔ احدیّت جمع جبال مواد جسمانی وجدی از پرتو

اشراق لمعات آفتاب فلمّا تجلّی ربّه للجبل جعله دکّا تدکدک یافته

از شجرهٔ مبارکه وادی ایمن تذکیهٔ نفس نفیس آواز انی انا الله

شنود بمقام معرفت اقرب خواهد بود و درین مقام حالات

مختلفهٔ نطفهٔ بشریّه از استقرار رحام تا مستودع اجداث علی السّویه

نموده باندازهٔ استعداد فطری مظهر تجلّیات الٰهی گردد و شیخ

سهروردی را تحقیق آنست که قابلیّت تجلّیات الٰهیّه و الهامات

غیبیّه را تفاوت سنین و شهور و اختلاف اشخاص در ضعف

و قوّت و پیری و جوانی و زمان بلوغ و اوان طفولیّت و غیر آن

قادح قبول فیوضات و تجلّیات نبوده در عامّهٔ اوقات می

93

تفاوتیست الّا در امور اکتسابیه که باعتبار جودت ذهن و ذکا
و فطنت و استدامت مقدمات نتیجه مطلوب و غیرها من الامور
الّتی باعتبارها یختلف احوال المبتدی متفاوت نماید و در کلام
شیخ محی الدّین در فص عزیری ایمائی باین معنی واقعست
که و لمّا کانت الانبیا صلوات الله علیهم لا تاخذ علومها الا من
الوحی الخاص الالهی فقلوبهم ساذجة من النظر العقلی لقصور
العقل من حیث نظره الفکری عن ادراک الامور علی ما هی
علیه و الاخبار ایضا تقصیه عن ادراک ما لا ینال الا بالذّوق
فلم یبق العلم الکامل الا فی التّجلی الالهی و ما یکشف الحق عن
اعین البصایر و الابصار من الاغطیة فندرک الامور قدیمها
و حدیثها و عدمها و وجودها و محالها و واجبها و جایزها علی ما هی
علیه فی حقایقها و اعیانها اگرچه بمقتضای کلام صدق انجام

انا في مديحک الکن لا اهتدي   و انا الخطيب البهزني المصقع

ناطقه دربيان شمه از مناقب آن منظهر غرايب لال و عاجز از مقال است

وطوطي خوش گفتار زبان در شکرستان نعوت جمال و جلال

آن منظهر انوار کمال بلا احصي ثناء عليک مترنم لکن رغبت طبيعت

بر طبق لا يترک الميسور بالمعسور فضولي نموده و دايرهٔ هوس را وسعت

فزوده بذکر بعضي از صفات ذات احدي السماتش رطب اللسان است

که گفته اند   عرض ثنا و ذوق لقاي مبارکش   چون در قواي

ناميه پيدا کند اثر   آن در زبان خامش سوسن نهد کلام

وين در طباق ديدهٔ عبهر کشد بصر   بنابرين با نسلاک بعضي

از جواهر معاني مخفيهٔ آن در سلک بيان بسامع عليهٔ اصحاب عرفان ترا

رشک درياي عمّان ساخته رشتهٔ گسستهٔ عبارت شکسته را

از فيض ذکر نام با احترامش سر حلقهٔ عقود لآلي مکنونه مي کرداند حاصل

کلام درین مقام آنست که میزان تساوی و تفاضل سلسلهٔ
انبیا علیه السلام با ذات قدسی سمات مرتضوی که کیفیت امتحان
حجیّت احد الطرفین بر دیگری بمعیار عقل و نقل سنجیده شده کفهٔ
رجحان آن چراغ دودمان بنی عدنان درجهٔ ظهور یافته لایزال برین
منوال است و وجوه مرجّحات این امر که از اندازهٔ گفتن و نوشتن
تجاوز نموده و بخصایص و مزایای مختصهٔ سالمه از وجود معارض راجح
میگردد از انجمله مساوات با علت علل در اطلاق الفاظ داله بر
تحقیق معانی مخفیهٔ جمالیه و جلالیه است که آنحضرت بان اعتبار
بر مرقات اشتراک صفاتیه با خالق البریه ارتقا و اعتلا پذیرفته مثل
وارث و نور و هادی و هدی و شاهد و عزیز و ودود و علی و ولی
و عالم و حق و عدل و صادق و مؤمن و مبین و عظیم و غیر ذلک از
اسامی مشترکه که در کتب معتبره خصوصاً کتاب غایة المطلوب اندراج یافته

وازدقایق اعجاز مرتضوی تصریحات آلهیه است بمضاهات مرتبهٔ
رسالت وامامت ومماثلت وممازجت نبی ووصی درامور
دینی ودنیوی وعدم تفرقه درانتظام مهام ملت مصطفوی نظر
برتبتین عظیمین نبوت وولایت وهمچنین تصریح بارتقای ذات
احدی الصفات مرتضوی بمدارج علیهٔ مناسبت تامهٔ کاملهٔ
ذاتیه بینه وبین الخلایق البریه وقیام بمقام ربوبیت درامور متعلقه
باستدامت لوازم ملت ازمهر وشریعت انور وسایر مقاصد
ربانیه ازخفیه وجلیه است چنانچه مدلولات آیات بینات آتیه
اظهر براهین داله برین مطلب است وازآنجمله کریمهٔ انما ولیکم الله است
که درافادهٔ مدعا برهانی ربانی ودلیلیست آسمانی ومناقشات
مخالفین درمعنی ولی که ثمرهٔ جحد وعداوت ونتیجهٔ غیظ وغلظت است
ازاهلیت مذکوریت بیرون است وبرعاقل منصف غایت ظهور دارد

که آنچه از معنی کلمهٔ مذکوره که حق تعالی ذات احدیت را بآن اتصاف

داده از اولویت بتصرف در امور دین و دنیای کافهٔ برایا و صاحب

اختیار بودن نظر بمعاملات معاش و معاد عامهٔ خلایق و آنچه اصلح

با نتظام عالم و نظام کارخانهٔ بنی آدم است بهمان طریق نشائت نبوت

و ولایت بآن اتصاف پذیراند و درین مقام از کلام علامهٔ نیشابوری

رایحهٔ انصاف استشمام می رود که والمناقشة فی امثال ذلک

تطویل بلا طایل و همچنین کریمهٔ و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم و از بدیهیات است که اطاعت مامورهٔ مطلقهٔ شاملهٔ

جمیع مقامات اطاعت و فرمان برداری معرا از شایبهٔ ریب و ریا

چنانچه شایستهٔ درگاه ربوبیت بوده باعتبار شرایط مذکوره بمحل

قبول مرجو الوصول است همچنان ذاتین اقدسین نبی و ولی نیز بر

حسب فرمودهٔ آلهی مطاع عامهٔ عباد بوده کافهٔ خلایق در جمیع

اوقات من جمیع الوجوه مامور باطاعت و متابعت اوامر و نواهی
نبی و ولی اند حذو النعل بالنعل ولکن نزد ارباب حقیقت نبی را
در نشأ دنیویه صفت اختیار و اقتدار و مطاعیت و لوازم آن
حاصل بوده نسبت امور مذکوره بآن حضرت مخصوص ببقای
زمان تکلیف است بخلاف ولایت مطلقه که در نشأتین
دنیی و عقبی و صورت و معنی متصدی انتظام مهام کونین و فرنقین
بوده حاکم و مالک و آمر و ناهیست چنانچه شیخ محی الدین در فصوص
بآن اشاره نموده که النبوة التشریعیة ینقطع بانقطاع التکلیف
والولایة باقیة فی النشأتین و شکی نیست که مراد از ولایت باقیه ولایت
مطلقه است نه مقیده و بر تقدیر بقای مقیده بوجهی از وجوه
تجوز آثار مترتبه بر ولایت از حکومت روز قیامت و تقسیم نار و جنت
و لوازم اختیار و اقتدار بدرجهٔ منیعهٔ ولایت مطلقه اختصاص پذیراست

در روایات معتبرۀ متعیّنۀ متّصله ببارگاه نبوّت نیز مصرّح است بذکر
اختصاص انتظام هنگامۀ محشر بساقی کوثر و از انجمله روایت سابقه است
که یا علی انت دیان هذه الامه والمتولی حسابهم والموقف موقفک
والصّراط صراطک والمیزان میزانک وآیات الخلق الیک وحسابهم
علیک ومفاتیح الجنه والنّار بیدک یفعل فیهما ماشاء واصرح ازین نیز
بتفاصیل حسنه در کتب آثار و اخبار مذکور است ودر تفسیر کریمۀ الله الذی
انزل الکتاب بالحقّ والمیزان واز علی بن ابراهیم منقول است
که الکتاب علی والمیزان علی لان الامام هو میزان العباد یوم المعاد
فاذا وضعت السّموات والارض وما بینهما مقابل لا آله الّا الله فلا
تقابلها شیئ ولا یقوم بها وزن الا وضع مقابلها علی ولی الله رجحت
موازینه واین بشارتیست بانکه اقرار بولایت بمثابۀ اعتراف
بوحدانیّت بوده همچنانچه کفر و ایمان باعتبار وجود و عدم آن

تحقق پذیر است همچنان نظر بولایت نیز امتیاز یافته منکرین
ولایت بمنزلهٔ منکرین وحدانیت اند و خلاصهٔ سخن آنست که
آنچه شاهد کلام را پیرایهٔ جمال تواند بود مقتضای عقیدهٔ صافیهٔ
اصحاب کشف و تاله است که زبان حقیقت بیان معادن
صدق و یقین و امنای رب العالمین بذکر آن ناطق گشته
و لوایح انوار ایضاحش از مشکوة تحقیقات حضرات طاهرین
اقتباس پذیرفته و ثغور روضات بیان و تبیانش از نسمات
انفاس زمرهٔ معصومین ابتسام یافته و از شواهد مقام کلام شیخ
بر سیست رحمه الله که از عبارات فیض آیات مخازن اسرار
ربوبیت انتزاع نموده که الوالی فی ذلک الیوم والی کم فی ذلک
الیوم والمالک فی ذلک الیوم علی منا من الله و فضلا من رسوله
و طریق وضوح این امر بر پرده نشینان استار عقول آنست

97

که چون بتصدیق حضرت رسالت صلعم مفاتیح بهشت و دوزخ
بشاه ولایت اختصاص یافته و بامر الله تعالی تسلیم مفاتیح مذکوره
بآن مفتح ابواب حواله شده رضوان و مالک بانقیاد آن
مامور اند و شاهد عقل به ایقین است که هر کرا استحقاق اخذ
مفاتح مکانی از امکنه بوده بحیطهٔ تصرف وی گذارند درینصورت
شقوق تصرفاتش در مکان مذکور مصحّح و مجوّز خواهد بود و در کریمهٔ
او ما ملکتم مفاتحه اشاره باین معنی واقعست و در قدسیات
ورود یافته که لولا علی ما خلقت جنتی و مفاد عبارت مفید اختصاص
این امر بآن مظهر اسرار ولایت بوده ذروهٔ اقتدارش در بارگاه
ربوبیّت ارفع از مسیطر طایر دایمه بلند پرواز است و درینمعنی گفته
شده ای ذروهٔ لامکان مکانت معراج ملایک
آستانت سلطانی و عرش تکیه گاهت خورشیدی

ابر سایه بانت   طاقیست فلک ز بارگاهت   مرغیست ملک

ز آشیانت   کوثر عرقیست از جبینت   طوبی ورقی

ز بوستانت   تو گنج دو عالمی از انروی   کردند بخاک در نهانت

و در روایت مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلم مذکور است

که چون دخول طبقات بشریه در دوزخ و بهشت باشارهٔ علیه مفوّضه

صورت پذیر است فاین مالک و رضوان فرموده که مالک و رضوان

امرهما الیه خذ لها یا مفضل فانها مکنون العلم و مخزونه و ظاهر آن است

که غرض حضرت اشاره بامریت مطلقهٔ آن مرکز دایرهٔ ولایتست

بنوعی که من حیث العموم از اختصاص به نشأ بشریه تجاوز نموده

ملائکه مقربین و خدمهٔ کارخانهٔ رب العالمین نیز مشمول او امر و احکام

آن حاکم عادل نافذ الحکم اند و مؤیّد مقام است عبارت شیخ

برسی که در توصیف حضرات ائمه علیهم السلام ذکر نموده که فهم سادات

98

الاولين والآخرين من اهل السموات واهل الارضين فالكل لهم
واليهم فلهذا لا يبغي يوم القيمة ملك مقرب ولا نبي مرسل الا و
محتاج اليهم لان الله سبحانه خلق الدنيا والآخرة لهم وملكهم ولم يشرك
معهم احدا الا شيعتهم وچون اين دانسته شد بايد دانست كه مدلول
آيه مذكوره اطيعوا الله الآيه دليلي ظاهر وبرهاني باهر بلكه اول دلايل
داله بر رياست عامه بخلافت مطلقه ونيابت آلهيه وقيام بمقام
ربوبيت در امر اطاعت عامه مكلفين نظر باوامر ونواهي حضرت
امير المومنين بوده همچنانچه آفتاب عالمتاب آسمان منطوقش از
مشرق اطاعت ربوبيت ونبوت طالع گشته پرتو انگيز سرادق
كبريايي وسراچه مصطفوي است بهمان درجه از طلوع در وبام ولايت
مطلقه را احاطه نموده وبارگاه عرش اشتباه مرتضوي از استضائت
باضاءت آن مستنير شده باشتراك ولي بانبي وذات احدي

ناطق است و درین مقام نیز فشارات ارباب ممارات و مضایقه

که در مدلول اولی الامر در مطان خود ذکر یافته چهرهٔ اوراق کتب

و رسایل بتحریر آن تیره و بی نور کردیده ماشطهٔ عقیدهٔ صافیه

از ذکر مقالات فاسدهٔ آن طایفه صفایح وجوه صحیحهٔ این اوراق را

تنزیه داده و از طباع سلیمهٔ اصحاب انصاف استمداد طلبیده و

ببدیههٔ عقل متمسک شده معروض والیان خطهٔ سخنوری که ناصبان

الویهٔ هنرپروری و فضل گستری اند و متصدی تدوین دواوین

و متوجه تألیف کتب و رسل سحر آئین گشته و بعبارات انیقه و

استعارات دقیقه و کنایات و اشارات و تلویحات و تعریضات

و تصریحات و تنبیهات و تأکیدات و جزالت الفاظ و سلاست

ترکیب و غرابت معانی و حذاقت ترتیب داد فصاحت و بلاغت

داده بنوعی که روح از نهیب آنکه مکر وحی منزل است اندر فتد

بسجده که سبحان لم یزل میکردند که اطاعت الهی که منطوق
آیهٔ شریفه مقتضی آنست متعلق بامور دینیه ومواد علمیه وعملیه بوده
غرض ازان اتیان باصول وفروع شرایع ملت مطهره وقواعد
شریعت مقدسه است از واجبات ومستحبات وسایر امور حسنهٔ
مرضیهٔ درگاه ربوبیت است ومعلوم است که اطاعت رسول
که تالی اطاعت ربانیست او نیز ازین مقوله بوده متحد بالذات
ومغایر بالاعتبار اند وچون معطوف در حکم معطوف علیه بوده بین
الرسول واولوالامر در اطاعت منصوصه غیر مختصه برسول تفرقه
بی صورت می نماید بنابرین اطاعت اولی الامر نیز باید که بمثابهٔ
اطاعت رسول بوده عامهٔ مکلفین در جمیع امور دینی ودنیوی وسایر
لوازم متعلقه بنشاتین صورت ومعنی تبادر نموده سالک مسلک
اطاعت وانقیاد باشند وغرض از خلافت ونیابت رسول

تنصیص آیتیست باطاعت عامهٔ مکلّفین نظر بشخصی از اشخاص
انسانی و ازینجا ظاهر شد که مراد از اولی الامر مذکور در آیهٔ شریفه
خلیفه و نصب کردهٔ الٓهی در امور دین و دنیای کافهٔ عباد است
و چون زیرا امر و ارادهٔ ربّانیه از افق تعلّق بخلافت کافر و ظالم و جاهل
و جبان و سایر ذوات معیوبه بعیوب ظاهری و باطنی منحرف گشته
ظلمت سرای امور قبیحه از پرتو انوار مشرقهٔ آن حایل بوده طلوع این
آفتاب عالمتاب مقصور بر مشارق استعدادات اهل علم و عصمت
و تقوی و شجاعت و قرب درگاه ربوبیّت و اتّصاف باوصاف
الوهیّت بوده نظر بامور مذکوره پرتو انگیز عرصهٔ صافیهٔ عصمت و طهارت گشته
و از مطلع اختصاص و انحصار انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس
اهل البیت سطوع نموده جاحدین این معنی را مدلول کریمهٔ قل کفی
بالله شهیدًا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب میل دیده

انکار شده پابستهٔ زنجیر خذلان و خسران یوم القیمه اند و از حافظ ابو نعیم
از ابن عباس منقول است که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین اشاره بمتابعت آن مرکز دایرهٔ صدق و یقین است
و همچنین از طریق ابو نعیم از ابن عباس ذکر یافته که کریمهٔ وارکعوا مع
الراکعین امر است باختصاص اطاعت نبی و ولی چه در ابتدای اسلام
خانهٔ عبادت ربانی و کعبهٔ اطاعت سبحانی منور بنور صلوة و سجود
و رکوع صادره از ذاتین اقدسین نبی و ولی بوده دیگری از امت
پیرامون طاعت الهی و متابعت رسالت پناهی نگشتی و ایضا بروایت
ابو نعیم مذکور چون آیهٔ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریه شرف نزول یافت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بجانب شریف آن نقطهٔ دایرهٔ ایمان توجه نموده و شجرهٔ طیبهٔ
اعزاز آنحضرت را بزلال این بشارت تسقیه فرمود که هم انت

وشیعتک تاتی یوم القیمه راضین ومرضیین وتاتی خصماوک غضابا
مقمحین وآیات بینات فرقانی درین باب زیاده از حد عد واحصاست
که حذرا من طول الکلام ازان اعراض نموده بر ذکر اندکی از اخبار
فیض آثار نبوی که از طریق مخالفین ذکر یافته اختصار می رود
ابلاغا للحجه وازانجمله روایت اخطب خوارزم است از ابی ذر
غفاری از رسول رب العالمین باین عبارت که قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله من ناصب ای من عاداه وخاصمه فی الخلافه
علیا الخلافه بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله من شک فی
علی فهو کافر وبروایت اخطب از انس مضمون آنکه آفتاب آسمان
رسالت از مطلع خطاب مستطاب بجانب نیر اوج ولایت
طالع گشته وفضای دلگشای مکالمه را تنویر داده که انا وهذا حجه الله
علی امتی یوم القیمه وحدیث مشهور مذکور بر زبان موالف ومخالف

بعبارت انت اخي و وصيّي و خليفتي من بعدي و قاضي
ديني و حديثين سابقين از نصوص معتبره درين باب است
و چون بعد ازين بذکر مجملی از اخبار و آثار وارده در توضیح و تبیین امر
خلافت بلبل بنان نغمه سرای گلستان بیان است درین مقام
عنان قلم را از صوب تحریر آن انعطاف داده باظهار اشتراک
ذات و وحدت سمات ولي ياني و ذات احدی که متصدّی
بیان آن بود قیام نموده مرقوم رقم صدق و سداد مي کرداند از انجمله
آیهٔ شریفه آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا ست که بتصریح
اصحاب تفسیر آنحضرت معبر عنه بنور گردیده و نظر بتکالیف دینیه
که اعظم مراتب مقصوده از ان ایمان بخدا و رسول است آن
آفتاب آسمان شهود درین امر عدیل ذات الهي و قایم مقام
رسالت پناهي بوده چنانچه اخلال باحدهما مستلزم انعدام

ایمان است همچنان انکار خلافت و ولایت آنحضرت نیز که رکن
رکین ایمان و نازل منزلهٔ مرتبهٔ ربوبیت و درجهٔ نبوتست مستدعی
انهدام بنیان ایمان است و بالجمله امر خلافت آنحضرت ازان
اجلی و اظهر است که بتحریر عبارات و اشارات ظهور پذیرفته مرتسم
مرایای صدور صافیه گردد و لکن قلوب قاسیهٔ منغمسه درلجهٔ جحد
و انکار چنانچه در رسالت سید ابرار از استعداد فیضان انوار
ایمان بی بهره بوده بر طبق فهی کالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة
لما یتفجر منه الانهار از ارتسام معانی اذعان و ایقان بصفت حرمان
اتصاف پذیر اند درین امر نیز که با درجهٔ نبوت صنو ان و توامان است
بهمان عنوان در بادیهٔ عصیان و طغیان سراسیمه و حیران اند و از شواهد
ظهور خلافت آنحضرت بر عامهٔ مکونات زمین و آسمان روایتیست
که در کتاب خرایج الجرایح از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که لما فرغ

على من وقعة صفين وقف على شاطى الفرات وقال

ايّها الوادي من انا فاضطرب وتشعشعت امواجه

وقد نظر النّاس وقد سمعوا من الفرات صوتاً

اشهد ان لا آله الّا الله وانّ محمّد رسول الله صلّى الله

عليه وآله وانّ عليّا امير المؤمنين حجّة الله على خلقه

وازين قبيل است روايت قنبر رحمه الله باين عبارت كه قال

كنت مع مولاي على عليه السّلام على شاطى الفرات فرع

قميصه ونزل الى الماء فجاءت موجة فاخذت

القميص فاذا بها تق بهتف يا ابا الحسن انظر عن يمينك

وخذ ما ترى فاذا منديل عن يمينه وفيه قميص

مطوّى فاخذه ولبسه واذا فى جيبه رقعة فيها مكتوب

هديّة من الله العزيز الحكيم الى على بن ابي طالب عليه السّلم

هذا قميص هرون بن عمران كذلک واورثناها
قوماً آخرين وشهادت فرات باميرالمومنين آنحضرت ماخوذ
از شهادت جبرئيل عليه السّلام بوده به تنصيص آلهی ملقب باين
لقب عالی گشته چنانچه قبل ازين نيز فی الجمله مذکوريت يافت ودرين
مقام از طريق مخالفين توضيحاً للمرام مرقوم ميکردد بروايت ابو الحسن
فقيه محمد بن احمد بن علی بن حسين بن شاذان عن ابی عباس قال
كنّا جلوساً مع النّبي صلّى الله عليه وآله اذ دخل علي
بن ابي طالب فقال السّلام عليک يا رسول الله
قال وعليك السّلام يا امير المؤمنين ورحمة الله
وبركاته قال علي وانت حی يا رسول الله فقال نعم
وانا حي وانّك يا علي من ربّ بنا امس يومنا وانا
وجبرئيل في حديث فقال جبرئيل عليه السّلام ما بال

امير المؤمنين مر بنا ولم يسلم لبسرنا و رددنا عليه
فقال علي يا رسول الله رايتك و وحيه استخليتما
في حديث فلم اذهب ان اقطعه عليكما فقال النبي صلى الله
عليه وآله انه لم يكن دحية وانما كان جبرئيل فقلت
كيف سميته امير المؤمنين فقال كان اوحى الله الى في
غزوة بدر ان اهبط على محمد ومره ان يامر امير المؤمنين
علي بن ابي طالب ان يجول بين الصفين فان الملائكة
يحبون ان ينظروا اليه وهو يجول بين الصفين
فسماه الله تعالى من السماء امير المومنين فانت يا علي
امير من في السماء وامير من في الارض وامير من
بقي فلا امير قبلك ولا امير بعدك فانه لا يجوز
ان يسمى بهذا الاسم من لم يسمه الله تعالى مخفي نماند

که عبارت مذکوره برهانی ساطع وحجتی قاطع ودلیلی ظاهر ونویدی

باهر وآیتی ربانی وبشارتی سبحانی واشارتی نبوی وروایتی

مصطفوی بلکه بمنزله بدری رخشان وآفتابی تابان است که از

مطلع اختصاص یا علی انت منّی بمنزلة هارون من موسی طالع گشته

وبروج مرتفعه قدر ومنزلت آن عالی رتبت از پرتو اضاءت آن

مستضئ گردیده وطبقات فلکی وملکی وعنصری وما فیها وما بینهما

باستناره از مشکوة ولایت آن منوّر انوار کانّها کوکب دری توقد

من شجرة مبارکه گردیده ولمعات اشراقات امامت وخلافت مطلقهٔ

منصوصهٔ مفوضهٔ کاملهٔ شاملهٔ جمیع ازمنهٔ ماضیه واستقبالیه محیط کافهٔ

افراد مخلوقهٔ سماویه وارضیه من سایر الانواع والاصناف والاشخاص

من الازل الی الابد گردیده واز تاثیرات بوارق عنایات ربانیه

شاملهٔ مشارق ومغارب علوی وسفلی نفس قدسی وهیکل عنصر شش

کہ معبر عنہ بعالم کبیر است مصباح زجاجۂ ذات عجایب سماتش اقتباس

انوار تکمیل و تفضیل نموده بر وجهی کہ مرآت معارف صافیہ

و عوارف وافیۂ اصحاب توفیق و تحقیق برجحان میزان تفضیل

و ترجیحش بر عامۂ ما سوی اللہ خصوصاً طبقات انبیا و اولیا

علیہم السلام مرتسم گشتہ کافۂ این زمرۂ علیہ الا ما خرجہ الدلیل

مشمول تفضیل آن بدر آسمان تعظیم و تبجیل اند ذلک فضل اللہ

یوتیہ من یشاء و از امور واقعۂ غریبۂ عجیبۂ مشتملہ بر ظهور خصوصیات

واقعہ بین اللہ و بین ولیہ کہ در لیلۃ المعراج از سرادق جلال احدی

سامعۂ شریفۂ نبویہ اصغای آن نموده اینست کہ یا محمد بلغ علی بن

ابي طالب مني السلام واعلمه انه حجتي بعدك على

خلقي به اسقي عبادي الغيث وبه ادفع عنهم السوء

وبه احتج عليهم يوم يلقوني فاياه فليطيعوا ولامره

فليأتمروا عن نهيه فلينتهوا لاجعلنّهم عندي في مقعد

صدق عند مليك مقتدر واز عجايب روايات صحيحه

در كتاب كليني از علي بن حمزه منقول است كه سأل ابو بصير

اباعبدالله عليه السّلام وانا حاضر فقال جعلت

فداك كم عرج رسول الله صلعم فقال مرّتين فاوقعد

جبرئيل موقفا فقال لهُ مكانك يا محمّد فلقد وقعت

موقفا ما وقفه ملك قط ولا نبي ان ربّك يصلي فقال

يا جبرئيل وكيف يصلي قال يقول سبّوح قدوس

يا ربّ الملائكة والرّوح سبقت رحمتي غضبي فقال

اللّهمّ عفوك عفوك فقال الله تبارك وتعالى يا محمد

قال لبّيك ربّي قال من لامتك من بعدك قال الله

اعلم قال علي بن ابي طالب امير المؤمنين وسيّد المسلمين

و قايد الغرّ المحجّلين قال ثم قال ابو عبد الله عليه السلم

لابي بصير يا ابا محمد والله ما جاءت ولاية علي من

الارض ولكن جاءت من السماء مشافهة و ظاهر است

كه اين اظهر و اين براهين داله بر مطلوب است

صفات لازمهٔ امامت كه لسان غيبي بيان امام دين و دنيا علي

بن موسى الرضا عليه التحيه والثنا بذكر آن مبين حالات و كمالات سلسلهٔ

عليه ايمه عليهم السلم است برين وجه سمت بيان پذيرفته كه ان الله

عزّ و جل لم تعبث نبيّه حتّى اكمل له الدّين و انزل

عليه القرآن فيه كتاب الله و من ادّ كتاب الله

فهو كافر انّ الامامة اجل قدرا و اعظم شانا و اعلى

مكانا و امنع جانبا و ابعد غورا من ان يبلغها النّاس

بعقولهم او ينالوها بارائهم و يقيموا اماما باختيارهم

ان الامامه خص الله ابراهيم الخليل عليه السلام
بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثه وفضليه شرفه
بها فقال اني جاعلك للناس اماما قال الخليل ع
ومن ذريتي قال الله تعالى لا ينال عهدي الظالمين
فابطلت هذه الاية امامه كل ظالم الى يوم القيمة
وصارت في ذرية الاصفياء الذين اتاهم الله العلم
والايمان لقوله جل وعز وقال الذين اوتوا العلم والايمان
لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهو ولد
على عليه السلام خاصه الى يوم القيمة فمن اين يختار
هولاء الجهال ان الامامه هي منزلة الانبياء وارث
الاوصياء وخلافة الله وخلافة الرسول صلعم ومقام
امير المومنين وميراث الحسن والحسين ان الامامه

١٠٥

الدين ونظام المسلمين وصلاح الدّنيا وعزّ المؤمنين

واسّ الاسلام النّامى وفرعه السامى الامام البدر

المنير والسّراج الزّاهر والنّور السّاطع والنّجم

الهادى فى غياهب الدجى الامام الماء العذب

على الظماء والدّال على الهدى والمنجى من الرّدى والدّليل

فى المهالك من فارقه فهالك الامام الدّاعى الى الله

والذّاب عن حرم الله المطهّر من الذّنوب المبرّا

من العيوب فمن ذا الذى يبلغ معرفة الامام ويمكنه

اختياره هيهات هيهات فاين الاختيار من هذا

واين العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا الظنون

ان ذلك يوجد فى آل الرّسول صلوات الله عليهم

كذبتهم والله انفسهم ومنّتهم الاباطيل فارتقوا

من تعاصعبان امو اقامة الامام بعقول جايرة بايرة
ناقصة واراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم
الله انى يؤفكون لقد صعدوا صعبا وقالوا افكا وضلوا
ضلالا بعيدا ووقعوا فى الحيرة اوتركوا الامام عن
بصيرة وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم
عن السبيل وكانوا مستبصرين اغبوا عن اختيار الله
واختيار رسوله الى اختيارهم والقرآن يناديهم وربك
يخلق مايشاء ويختار ماكان لهم الخيرة من امرهم
سبحان الله تعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان
لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون
لهم الخيرة من امرهم لح فكيف لهم اختيار الامام
والامام عالم لا يجهل داع لا ينكل معدن القدس

والطّهارة والنسك والزهاده والعلم والعباده مخصوص
بدعوة الرّسول ونسل المطهّرة البتول لامغمز فيه
في نسب ولاداته ذو حسب في البيت من قريش
والذروه من هاشم والعترة من الرّسول والرّضا
من الله عزّ وجل شرف الاشراف والفرع من عبد
مناف نامي العلم كامل الحلم مفروض الطّاعة عالم
بالسّياسة قايم بامر الله ناصح لعباد الله حافظ لدين الله
وان العبد اذا اختاره الله عزّ وجل لامور عباده
شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهم
العلم الهاما فهو معصوم مؤيد مسدد من الخطاء
والزيل يخصه الله بذلك ليكون حجّته على عباده
شاهده على خلقه وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

والله ذو الفضل العظیم پوشیده نماند که روایت مذکوره

اختصاریست از عبارتی کثیر الفایده طویل الذیل که بر محل احتیاج

اختصار یافته مدلول سطور فیض حضور سر اولا مفید علم است باینکه

خلیفه الله و نایب رسول الله صلعم باید که بصفات مذکوره اتصاف یافته

وبآن اعتبار از سایر مخلوقات ممتاز گشته بر مسند اختصاص نعوت

مذبوره متمکن گردد و ثانیا افادهٔ آن می نماید که صفات و حالات

وکمالات موقوف علیها امر امامت از خصایص معیّنه و نعوت متعیّنهٔ

سلسلهٔ علیّهٔ ذرّیت طاهرهٔ نبویّه است که در بدو فطرت از مبداءِ

کل بآن ممتاز از ما عدا شده و مستحق خلافت رسالت پناهی

ونیابت الهی گردیده بخصوص اسم امامت که احسن اسامی مستعمله

درین مقام است تسمیه پذیر اند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء

وچون این دانسته شد نموده می شود که بمقتضای فحوای

108

انا في مدیحك الکن لا اهتدی　　وانا الخطیب الہهزری المصقع

ناطقه در بیان مناقب آنمظهر غرایب ومظهر عجایب لال وعاجز

ازمقال کشته وطوطی خوش گفتار زبان در شکرستان نعوت

جلال آن نقطهٔ دایرهٔ کمال وجمال به لا احصی ثناء علیك مترنم

گردیده لکن رغبت طبیعت برطبق لا یترك المیسور بالمعسور

فضولی نموده و دایرهٔ هوس را وسعت فزوده بذکر بعضی از

صفات ذات احدی السماتش رطب اللسان است که گفته اند

حرص ثنا وشوق لقای مبارکش　　کرد در قوای نامیه پیدا کند

اثر　آن در زبان خامش سوسن نهد کلام　　وین در طباق دیدهٔ

عبهر کشد بصر　بنابرین بانسلاك بعضی از جواهر معانی مخفیهٔ

آن در سلك بیان مسامع علیهٔ اصحاب ایمان را رشك

دریای عمان گردانیده رشتهٔ گسستهٔ عبارت شکسته را از ذکر فیض

نام با احترامش سر حلقهٔ عقود لآلی مکنونه میکردانند و از انجمله تقریر بعضی

از خصایص متعینه است که بنابر مظهریت تجلیات اسمائی و صفاتی

از مبداء فیاض باعطای آن مخصوص است چنانچه حکایت ثابت بن

افلح از شواهد این قضیه است خلاصه آنکه شبی از شبهای ظلمانی

که راه دیدن بر چشم جهان بین پوشیده و جنود ظلمت بر اطراف

ممالک شعاع بصری شبیخون آورده و سیاه پوشان کمین گاه

غلبهٔ نوم متاع ادراکات قوافل حواس ظاهری را غارت نموده

در چنین هنگامهٔ اسپی گران قیمت که در سیر لیل و نهار بر سمند گرم

رفتار فلک سیار سبقت جستی چنانچه شاعر گفته که جهان

نوردی کامروزش ار برانگیزی بعالمیت رساند که اندرو فرداست

از ثابت مذکور در ظلمت خفا اختفا یافته آن مرد حیران سراسیمه

و سرگردان روی طلب ببارگاه عرش اشتباه پادشاه ملایک سپاه

آورده

آورده ودر استکشاف مطلوب بآن کاشف کروب توسّل
جسته بحصول مأمول مستظهر بود وچون ضمیر الهام پذیر آن شمس منیر
وبدر مستنیر خزینهٔ اسرار کامنهٔ ارض وسما بوده با حتوا بر امور صادره از
کاینات ارتسام پذیر است بعد از وصول ثابت مذکور بآستان
ملایک مکان وقبل از تشرّف بشرف ملازمت آنحضرت وعرض
حاجات بر سکّان عتبهٔ علیهٔ آن والا رتبت بر یدّ عنایت آن مظهر
خارق عادت محرک اتیان قنبر بمامور به شده باستقبال
سایل آمل روان گردیده وهي را از جانب آن حضرت مستبشر
گردانیده صحیفهٔ استبشار را بتسوید این نوید تحریر داد که یا ابن الأفلح
الحق فرسک وجدة من عون بن طلحه السعدی واز مقامات تظهور علوم
غیبیهٔ آن مسند نشین بارگاه سلوني عمّا دون العرش روایتست که
مرقوم رقم اهل درایت گشته ورابطهٔ استنادش بالفاظ عذبهٔ مستطابهٔ

آن چشمهٔ عزیزهٔ صافیه اتصال یافته باین عبارت که لا یموت

معویة حتی تعلیق الصلیب فی عنقه و ثبوت مدلول صحت مشمول

کلام صدق انتظامش از روایت احنف بن قیس و ابن شهاب

زهری و اعثم کوفی و ابو حیان توحیدی که در کتب معتبره مسطور گشته

غایت ظهور دارد چه عبارت ایشان مشتمل بر ذکر معویه در حین احتضار

و صلیب در گردن بدار البوار است و مناسب مقام است آنچه

بعنوان روایت از ابو ذر رحمه الله منقول است که بمعاویه خطاب نموده

که سمعت رسول الله صلعم یقول انک یموت علی غیر ملته و از جمله

امور غیبیه حکایت عورتی کوفیه است که پنهاو بین زوجها

منازعه شده نزد آنحضرت آمدند و حضرت بعد از ملاحظهٔ مدعای

مدعای طرفین برجحان جانب زوج امر فرموده آن عورت را

از مخالفت شوهر منع فرمود و آن غافله از کیفیات حالات مرتضوی

بالفاظ

بالفاظ ناپسندیده تبادر جسته وآنحضرت کظم غیظ نموده

فرمود که الله اکبر قال رسول الله صلعم لاتنقصک یا علی من النساء

الا السلقلقیه آن عورت طریق استغاثه مسلوک داشته

گفت وما السلقلقیه یا امیرالمومنین فرمود که التی تحیض من دبرها

بعد از استماع این کلام بلجهٔ عمیقهٔ شرمندگی فرو رفته ومقنعهٔ خجلت را

بزلال دموع ساکته تنظیف داده واز چشمهٔ صافیهٔ انابت بتطهیر

آن پرداخته گفت صدق رسول الله وابن عم رسوله اخبرتنی

لشیٔ سوی یا علی لا اعود الی نقصک ابدا حضرت فرمود که

تبدیل شیمهٔ فاسدهٔ وی بسجیهٔ حسنه مستدعی دفع مرض معهود

بوده حق جل وعلا تحویل ممرح غیر معهود بمسلک متعارف نموده

مثل سایر النسا خواهد بود فحول الله تعالی طمثها وظاهرا ابن

حماد باین قضیهٔ اشاره   ولقد قضی فیها رد وه قضیة

فیها عجایب مثلها لایسمع جاءته امراة تخاصم بعلها فقضی علیها

بالذي هو اورع قالت قضیت بغیر حق قال لا ماسلفع

ما مهسع ما قردع فهناک دلّت لا تلتث فاثنی في اثرها

رجس لسم تتبع وازانجمله خبر دادن از واقعهٔ کربلا و شهادت سید

الشهدا مذکور است که حضرت براء بن غارب خطاب نمودن

فرموده که یا براء تقتل الی الحسین وانت حي لاتنصره و بعد آن

حادثه گویند که پیوسته براء مذکور متاسف بوده گفتی صدق اللّٰه

امیر المؤمنین و مشهور است که وقت توجه آنحضرت بصفین طرف

کربلا مظهر انوار تجلیات وي شده هر طرف یمینا و شمالاً توجه نمودی

و زلال دموع ساکنه بر صفحهٔ جبههٔ منیره انحدار داده فرمودی که و اللّٰه

نیزلون ههنا و یقتلون ههنا و همچنین از آنچه بعد از رحلت حضرت

رسالت صلعم بظهور رسید وقوع یافتی مثل فتح قسطنطنیه و صقالبه

واندلس وحبشه ونوبه وغيرها وخبر ازهلاکو بر خليفه بغداد و اراده

دهاوسی ورازی بتمامی ان اشاره فرمود ودر ديوان منظوم

منسوب بان حضرت اشارتی بقضيهٔ عظيمه و رزيه مخيمهٔ کربلا نموده

حسين اذا کنت في بلدة غريبا فعاشر باداابها

فلاتمرحوه لاوزارها ولاتضحرن لاوصابها کانّی بنفسي

واعقابها وبالکربلاء ومحرابها فتخضب منا اللحی بالدماء

خضاب العروس باثوابها اراها ولم يک رای العيان

واوتيت مفتاح ابوابها مصايب ماتنک فی ان ترد

فاعدلها قبل منسابها سقی الله صاحنا صاحب

القمه والناس فی دابها هو المدرک الثار لی ما حسين

بلی لک فاصبر لاثقابها لکل دم الف دم دما تقصر

في قتل اخرابها حسين فلاتضجرن للعراق فدينا ک

انصحت لنحر ابهما   واز کلمات بینات ش در آمدن هلاکوست که

ان ملک بنی عباس من خراسان تقل و من خراسان یذهب واخذ

المقول الملک منهم و ببرکت شهرت این روایت میانهٔ علما و مجتهد ین

آن روزگار بلدهٔ طیبهٔ حله و مشهدین شریفین از آسیب عبور ترک

سالم بوده سکنهٔ آنجا از غلغلهٔ او نجات یافته دامن امنیت ایشان

آلودهٔ غبار آن وحشت نگردید و سبب استخلاص سکنهٔ آن دیار

از تیرگی دخان متصاعده از اشتغال نایرهٔ آن داهیهٔ عظمی آنست

که بعد از ورود ترک ببغداد و قبل از فتح علما و مشایخ حله مثل شیخ

سدید الدین و ابن ابی العز رحمهم الله نامهٔ متضمن طلب امان از فتنهٔ

مطویهٔ آن زمان بجانب هلاکو فرستادند و وی از ارسال

نامهٔ مذکوره منتج گشته باحضار ایشان فرمان داد زمرهٔ علما ازین جهت

متخوف گردیده شیخ سدید الدین رحمه الله متوکلا علی الله متوجه بغداد گشت

و بعد از

وبعد از تلافی جانبین صفحهٔ سوال هلاکو بصحت تعجب در لباس اعتراض
مصور گشته گفت کیف اقدمت علی المکاتبه قبل الظفر شرح صحیفهٔ
اجوبهٔ حسنه را بتهذیب این لطیفه مهذّب ساخته فرمود که فاتح ابواب
مُغیّبات وعالم بظواهر ومخفیّات و واقف رموز سموات امیر المومنین
علیه السّلام والصلوة از فتح ونُصرت عسکر ظفر آیت این پادشاه
عالیجاه خبر داده وجواهر زواهر حقیقت این حکایت را باین عنوان
در رشتهٔ بیان منسلک ساخته که لا یمرّ بمدینته الا فتحها ولا ترفع
له آیة الا نکسها الویل لمن ناواه وبعد از استماع این کلام وظهور
امارات نصرت فرجام هلاکو منشرح الصدر گردیده وطومار اجلال را
بخاتم یمن واقبال توشیح داده بترحیب وترخیب ایشان اشاره
فرموده بامن وامان ساکنان الخطهٔ مبارکه فرمان فرمود وتفصیل
این قضیّه از عبارت علامه رحمه الله که کتاب کشف الیقین

بآن موشح گشته انکشاف پذیر است وعبارت اینست لما وصل

السّلطان هولاکو الی بغداد وقبل ان یفتحها هرب اکثر

اهل الحلّة الی البطایح الّا القلیل وکان من جملة القلیل

والدی رحمه الله والسید مجد الدین ابن طاوس

والفقیه ابن ابی العز فاجمع رایهم علی مکاتبة السّلطان

بانّهم مطیعون داخلون تحت الایلیه وانفذ وابه

شخصا عجمیّا فانفذ السّلطان الیهم فرمانا مع شخصین

احدهما یقال له تکلم والآخر یقال له علاء الدّین وقال

لهما ان کانت قلوبهم کما وردت بکتبهم یخرجون

الینا فلمّا حضرما بین یدیه وکان ذلک قبل فتح بغداد

وقبل قتل الخلیفة قال کیف اقدمتم علی مکاتبتی والحضور

عندي قبل ان یعلموا ما ینتهی امری وامر صاحبکم

ولکن

١١٣

وكيف مامنون فقال له والذى انّما اقدمنا على ذلك

لانا روينا عن امامنا على بن ابي طالب عليه السّلام

انّه قال فى بعض خطبه الزورا وما ادريك الزورا ارض

ذات اثل يشيد فيها البنيان ويكثر فيها السكان ويكون

فيها قهارم وخزان يتخذها ولد العباس موطنا ولزخرفهم

مسكنا يكون لهم دار لهو ولعب يكون بها الجور الجائر

والحيف المحيف والايمة الفجرة والقراء الفسقة والوزراء

الخونة يخدمهم ابناء فارس والروم ولا يامرون بينهم بمعروف

اذا عرفوه ولا ينهون عن منكر اذا انكروه يكتفى الرّجال

منهم والنّساء بالنّساء فعند ذلك الغم العميم والبكاء

الطويل والويل العويل لاهل الزّورا من سطوات الترك

وما هم الترك قوم صغار الحدق وجوههم كالمجان

المصونة لباسهم الحديد جرد مرديقدمهم ملك باسل

من حيث بدء ملكهم جهوري الصوت قوي الصولة

عالي الهمة لها من بمدينة الا فتحها ولا ترفع له رايته

الا نكسها الويل الويل لمن ناداه فلا يزال كذلك حتى

يظفر فلما وصف لنا ذلك ووجدنا الصفات فيكم

رجوناك فقصدناك فطنت قلوبهم وكنت لهم فرمانا

باسم الذي رحمه الله فطبت منه قلوب اهل الحلة

واعمالها واز غرايب امور غيبيه مشتمله بر اظهار اسرار ومكامن اخبار

حكايت مخدرهٔ حجرهٔ معرفت وطهارت وبرگزيدهٔ پردگيان سراچهٔ عفت

وخدارت پرو آثار بضعهٔ نبويه خوله ملقبه بحنفيه كه از قبيلهٔ مالك

نويره است وابوبكر ابي قحافه با جمعي از معاندين ومنافقين بنابر

شقاوت ذاتي وكفر جبلي وخروج از قوانين ملت مصطفوي

و استشفاي وجاهات خاطر او و متابعان که از عدم اطاعت مالک
در روز سقیفه سانح گشته بود اخذ زکوة را وسیله ساخته و بمحاربه و مقاتله
آن طایفه جرات نموده و از مواخذهٔ یوم حساب محابا ننموده حکایت
بقتل رجال و سبی نسوان و ذراری منتهی شده حنفیه نیز از جمله
نساء سبیه گردیده درج درگران بهاي دریای ولایت گردید
و تفصیل این قضیه بر وجهي که کتاب غایت المطالب بذکر آن موشح گشته
آنست که روزي یکي از ضالین بیابان شبهات بارده ابرش
سرکش زبان را در میدان طغیان جولان داده و گوی تشکیک
بصولجان امتحان درآورده در مجلس شریف حضرت باقر علیه السلم
مدعي رضا و خشنودی حضرت امیر المؤمنین از افعال و اعمال ناپسندیده
ابوبکر بود معلل بانکه مراهٔ سبیهٔ وي در خریطهٔ حبالهٔ آنحضرت منخرط
گشته این معنی صورت آراي شاهد اذعان و قبول تصرفات

وى در امور دين و دنياى كافهٔ عبا داست حضرت باقر عليه السلم

بيان قضيهٔ مذكوره را بجابر انصاري كه جليس آنمجلس عالى ومحفل متعالي

بود اشاره فرموده وى سررشتهٔ اعتقاد را بجواهر ثمينهٔ صدق وسداد

انسلاك داده گفت كه حنفيه بعد از آنكه مسبيه شده بود متوجه ضريح

لازم الترويح نبوي شده بعد از قيام بوظايف صلوة وسلام وانقطاع

دموع منحدره از چشمهٔ طاهرهٔ عيون صافيه در لباس ماتم زدگان

محنت ديده باواز جان گداز از طغيان وعصيان امت شكايت آغاز

كرده برين منوال تظلم سگال بود كه السلام عليك يا رسول الله

وعلى اهل بيتك سبيتنا سبي الكفار وماكان لنا ذنب الا الميل

الى اهل بيتك وبعد از طي اين مقال متوجه باصحاب شمال

گرديده وجوهر معاني را پيرايهٔ بيان داد كه ايها الناس لم سبيتمونا

وقد اقررنا بالشهادتين زبير از طغيان لسان شعله فروز نيران

عون

عصیان کشته صدور افعال ذمیمهٔ اصحاب را معلل بمنع زکوة
نموده حنفیه وی را با دحیهٔ صالحه مجاب کردانیده و بکریمهٔ لا تزر
وازرة وزر اخری لکدکوب الزام و افحام ساخته چون سنان زبان
طرفین جراحت خاطر جانبین را فزوده و اخکر عناد دم بدم افروختگی
نموده زبیر در بعضی از تحمل نایرهٔ عجز از اجوبهٔ اعتراضات حنفیه
بشوارب مطایبه توسل جسته کفت که جراحات خاطر نسوان غم
بمرهم نوازش دکران اندمال نیابد حنفیه مقنعهٔ سکون و وقار را
برشتهٔ حسن مکالمه ارتباط داده و عصابهٔ اجوبه را از تار و پود کنایه
و تعریض با آنکه معدوم القرین و الکفو ست تنسیج نموده و بعد ازان صعود
بر مدارج تصریح نموده و صورت اهلیت ازدواج از صفحات حالات
غیر ذات وحدت سمات شاه ولایت محو نموده کفت که
مخبر حالات واردهٔ ایام ماضیه و امور واقعه حین ولادت و ساعت

خروج من از بطن ما در قابلیت تزویج با من منحصر در وی بوده از
ما عدای شخص مذکور مسلوب است و در خلال حال آن مرکز دایرهٔ
جمال وجلال و واقف مواقف حال و استقبال روشنی
بخش ساحت جواب و سوال گردیده فرمود که یا خوله مادرت ام
مخاض بنا بر شدت حالات مختصهٔ آن وقت متوجه درگاه الهی شده
باین کلام متکلم گشت که الهی سلمنی من هذا المولود سالما کان
او هالکا و چون فقرات ادعیه و استغاثات والده ام مسبوق
و مصدر بنجات و سلامت تو انعقاد یافت از تهمت عقدهٔ
حمل در همان ساعت انحلال یافته و بعد از نزول بلا فاصله کلمهٔ
طیبهٔ شهادت بر زبان تو جریان یافته بکلام صدق انجام لا اله
الا الله محمد رسول الله متکلم شدی و بما در خطاب نموده گفتی که یا اماه
لم تدعن علی و عما قلیل سیملکنی سید و یکون لی منه ولدا

116

سیّداً و مادرت عبارت مسموعه را بر لوحی از نحاس نقش نموده
در مکان وضع حمل مدفون ساخت و هنگام رحیل از دار غرور
بحفظ آن وصیت نموده چون سیلاب ضغینهٔ دیرینه
منحدره از رواسی جبال قلوب قاسیه با نهدام حیطان امن و امان
و انثلام بنیان والامکان محبّین خاندان رسول آخر الزمان در
یافته و طایفهٔ نویریّه مقهور و مغلوب اعادی گردیده بذور موفور
کینه و کدورت که در شوره زمین طغیان و عصیان بتلخ آب
مخالفت دودمان بنی عدنان تنمیه یافته و حاصل آن در
مصارف معیّنه که عبارت از نهب اموال و سبی نسوان و قتل
رجالست صرف گردیده و ثبت دفاتر الدنیا مزرعة الآخرة شده
و ذخیرهٔ روز بازار یوم لاینفع مال ولابنون گشته و بخازن خزینهٔ
و من اراد العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا یصلها

نه بود ما ند جور او دیعت گذاشته و در خریطۀ من قتل مؤمنا متعمداً

فجزاءه جهنّم خالداً منخرط گشته مصدوقۀ ذلک هو الخسران المبین گردند

حاصل کلام آنکه آن عالم معالم دین و دنیا و امروز و فردا حنفیه را

از آنچه حین ولادت از وی سمت صدور یافته عنوان صحیفۀ

حالات و کمالاتش بوقوع آن مُهذّب و مذهّب شده بود اورا

خبر داده و از لوح منقوش بنقوش امور مذکوره که باز وی حنفیه محل

استقرار آن شده بود بذکر آن حیرت فزای خاطر حنفیه شده

موجب زیادتی علم و عرفان وی گردید و چون بالحاح بعضی از منافقین

که دران مجلس جهت امتحان اخبار مرتضوی از لوح منقوشه

بنقوش موصوفه حاضر شده بودند اشارۀ مرتضویّه بگشودن لوح مذکور

تعلُّق یافته در مرآت ملاحظۀ حُضّار بصورت توافق و تطابق

ارتسام یافت و این معنی موجب خجلت جماعه مذکوره گردیده همگی

۱۱۷

باین کلام متکلم شده‌اند که صدق رسول الله حیث قال انا مدینة العلم
وعلیّ بابها راوی گوید که بعد از ظهور امور مذکوره وکشف ما هو المسطور
ورفع ترفع حجاب از چهرهٔ مخدرات معالم غیبیه مرتضویه وانقشاع
غمام از چهرهٔ منیرهٔ آفتاب حالات وکمالات حنفیه حضرت او را
بمنزل اسماء بنت عمیس فرستاده بعد از آمدن اخوان وی و اسعد آن
از ایشان بشرف از دواج آنحضرت تشرّف یافت و از جملهٔ
امور غیبیه حکایت مشهورهٔ دهقان است ومجملی از آن اینست که
وقت توجّه آنحضرت به نهروان طایفه از اهل این استقبال
موکب جلال آن مظهر تجلیّات جمال نموده یکی از ایشان که به تمور
خان بن شاسور تسمیه یافته بود واصل وی از دهاقین فرس است
بعد از تقبیل رکاب ظفر انتساب آنچه از تاثیر نجوم سیاره در
بروج اثنی عشر در خزینهٔ علوم دهقان استتار یافته بود در رفع جلباب

حجاب آزان نموده بعرض رسانید که بنابر مراعات لوازم وکالت
بعضی از اجرام سماویه که درین اوقات منافی حصول اغراض اصحاب
ایمان می نماید اگر تاخیر امور مطلوبه نموده مراجعت فرمایند بصواب اقرب
می نماید حضرت تبسم فرموده وعقد لالی مکنونه از حقهٔ یاقوتی ظاهر
گردانیده وبدهقان خطاب نموده فرمود که اوراق صحیفهٔ معلومات
تو بصور مختلفهٔ حوادث یومیهٔ واقعه در آخر برج میزان بکمیت طلوع
اسد وکیفیت ثوابت وسیار وحقیقت مسافت فلک دوار ومطالع
ومراجع وقدر شعاع نجوم مضیه وغیرها ارتسام یافته یا پرتو انوار حقایق
امور مذکوره بر ساحت علمیات تو نتافته دهقان حیران بعجز
معترف شده وحضرت اعادهٔ سوال نموده ووی را بشرف خطاب
مستطاب اختصاص داده فرمود که خبرداری از اشتغال پادشاهی
ملک چین از شخصی بشخصی وازانفراج برج ماچین واحتراق منازل

جلتشه

حبشه وخمود آتشکدۀ فارس وفرو رفتن چاه سرانديپ وويران شدن

حصار اندلس وانهدام منارۀ هند واعمی شدن راهب عموديه

وهلاک پادشاه افريقيه وسقوط شرفات قسطنطنيه دهقان گفت

لا اعلم لي بذلک يا مولای حضرت تجديد افاده فرموده زبان

غيبی بيانش که طوطی شکرستان سلونی عن طرق السموات است

قفل خفا از عيبۀ مدعا برداشته جواهر زواهر معانی دقيقه را در رشتۀ

بيان انسلاک داده فرمود که هل علمت انه قد سعد في هذا اليوم

اثنان وسبعون الف عالم في کل عالم سبعون الف عالم بعض في البر

وبعض في البحر وبعض في الجبال والرياض وبعض في العمران والغياض

دهقان گفت که لا اعلم لي بذلک يا مولای حضرت فرمود که ميدانی

که قران مشتری وزحل در عقرب ليس وظهور شعاع مريخ در سحر واتصال جرم

او وتربيع قمر دليلست بر استعداد هزار هزار پسر درين روز تا صباح وموت

هزار هزار دیکر در همین شب و روز و بدخول سعد بن معده خارجی که از
جواسیس معویه ملعون بود اشاره نموده فرمود که و هذا فی جملتهم و آن
ملعون از جملهٔ هالکین موعود از اشارهٔ مرتضویه بجانب وی توهم
اینکه امر بقتل او نموده خواست که در زوایای کریز مختفی کردد پای
ادبارش از پیش رفته و نکهبان اجل کریبان جانش را کرفته در قید
مالک دوزخ مقید ساخت و بعد از توجه حضرت بنهروان و استیصال
خارجیان و فتح و نصرت و کثرت غنیمت دهقان را تعجب فزوده و
ابواب تحیر کشوده کفت لیس هذا العلم مما فی ایدی الناس هذا علم
نازله من السماء و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلعم
و انک علیا ولی الله پوشیده نیست که هر که از مشرب اعتقاد
قطرهٔ چشیده و از مدامهٔ محبت شاه ولایت جرعهٔ کشیده داند
که این قسم از علوم غیبی در رشتهٔ اکتساب بشری از امکان انسلاک

۱۱۹

بری بوده مجرد لمعات انوار ازلیت که از مشکوة عوالم ربانی بر

مرآت خاطر ولی تجلی یافته و بروق و رشحات عیون صافیه منشعبه از

جداول معالم سبحانیست که بر اودیهٔ قلوب مقربان بارگاه احدی

انصباب پذیرفته چه ظاهر است که صدور صافیهٔ انبیا علیهم السلام با آنکه

مخازن اسرار الوهیت است باشتقاش صور معانی غیبی تصویر نیافته

این مرتبهٔ علیه بذات احدیت اختصاص پذیر است و تجاوز از

حدود ممالک علوم الهی در نشاء مرتضوی یا بواسطه شدت مناسبت

و قابلیت مظهریت یا بارتسام صور اشیا در اجسام لطیفه است

که مرآت ملاحظهٔ ولیست چنانچه موافق مدلول روایات معتبره است

یا بالهام و تجلی و ما شابهها که از فیاض مطلق بر مجالی آثار ربوبیت فائض است

و کریمهٔ عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول

من حیث الظاهر بملاحظهٔ من تتالی چنانچه زعم بعضی است مفید اختصاص

این عطیهٔ برسول است و مستلزم انتفاي آن از سر حلقهٔ
سلسلهٔ ولایت جواب اولاً این تواند بود که مراد از غیب
درین مقام نه علوم غیبیهٔ مختصهٔ ذات ربوبیت است بلکه
مراد احکام مخفیهٔ الهیه و مایترتب علیها من المقاصد الشرعیة التکلیفیه است
که بطریق وحی بطبقهٔ انبیا علیهم السلام اختصاص پذیراست و بنا
برین معنی مدلول آیهٔ شریفه و مفاد روایات داله بر اختصاص این
امر بخاتم الاولیاست و محتاج بتاویل انتفا پذیراست و ثانیاً تواند بود
که مراد از رسول نه معنی مصطلح شرع باشد بلکه اعم ازان و از هر که تبلیغ
اوامر و نواهی الهي نموده و علم بما انزل الله بوحي از وجوه متصوره
حاصل نموده اقوال و افعالش مطابق امر الهي باشد اگر گویی که تعمیم
مذکور منافي دعوی تخصیص این عطیه بنشاه ولایتست چنانچه
قبل ازین مذکوریت یافت گوئیم غرض نفی تخصیصست که مدلول

آیه

آیهٔ شریفه افادهٔ آن نموده مخصوص مرتبهٔ نبوت می نمود و بر تقدیر

دعوی تخصیص به نشاء ولایت تعمیم مستفاد از تنکیر لفظ رسول

مسلوب القدری نماید چه ظاهر است که بعد از ظهور و وضوح اختصاص

امری بامری اگر عمومی بنوعی از انواع معتبر فهمیده گردد عموم مذکور برافت

تعمیم نمانده مدار آن بر اعتبار مخصّص و عدم اعتبار آنست و درین

مقام امور مخصّصه که ظاهراً اختصاص صفت مذکوره به نشاء ولات

نماید بسیار و زیاده از شمار است و چون ذات احدی الصفات

مرتضوی و وجود کثیر الجود مصطفوی بمنزلهٔ نفس واحده بوده صفات

و حالات و کمالات و آنچه در مراتب ممکنهٔ بشریّه که بتفویض ربانی

بآن مفوّض شده اندبی تفاوت نموده از حکایت مباهله و دیگر

روایات معتبرهٔ مصححهٔ معنویّه ظاهر و پیدا و روشن و هویدا اگر دیده

تعمیم و تخصیص و اطلاق و تقیید و جمع و تفریق و ماهی و توهی

ودوبیی و دوبینی از روزن حدقهٔ خاطر بیرون رفته اگر وصفی از
صفات یا نعتی از نعوت مفید اختصاص آن بدرجهٔ نبوّت یا مرتبهٔ
ولایت باشد از مقولهٔ الفاظ مترادفه است که موجب اختلاف ذات
و تفاوت معنی تواند بود و از جملهٔ امور ظاهرة الاختصاص بدرجهٔ ولایت
کریمهٔ انّما انت منذر و لکل قوم هاد و در بعضی روایات معتبره ذکر یافته
که و علی لکلّ قوم هاد و همچنین در روایات وارد گشته که باز
هر مرتبهٔ از مراتب کمالات صوری و معنوی که ختم سلسلهٔ
نبوّت بآن مخصوص است مرتبهٔ دیگر به نشأهٔ ولایت نیز اختصاص
پذیراست چنانچه میفرمود که یا علی انا صاحب الوحی و انت صاحب الالهام
و همچنین مفاد آیهٔ شریفهٔ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم
و من عنده علم الکتاب که باتفاق مخالف و موالف بر قایل
کلمهٔ لو کشف الغطا انتساب یافته و علم بما انزل الله باختصاص

الهی

الهی مخصوص بآنحضرت گشته نظر بآن از سایر مقربان بارگاه
احدیت ممتاز است و در صدر ذکر یافت از سید الشهدا و خامس
اصحاب الکسا و ثالث ایمه الهدی صلوات الله علیه ما دامت
السموات العلی و الارضون السفلی که از والد بزرگوار و اصل
اصیل وجود صوری آن عالیمقدار از کیفیت تعلق علم
آن دانای منزه از آلودگی بلاف و گزاف بجبل مشهوره بکوه
قاف سوال نموده فرمود که یا ولی الله العلم ما وراء قاف
آنحضرت فرمود که علم لا یصل الیه احد غیری و انا المحیط بما وراءه
کعلمی بدنیاکم هذه و انا الحفیظ الشاهد علیها و از مؤیدات
و تتمات مرام حدیث منسوب بسید الانام است علیه الصلوة
و السلم که مخاطبا الی اخیه و وصیه و خلیفته من بعده فرموده که
ان الله خلق من نور قلبک ملکا و کله باللوح المحفوظ فلا یحفظ

هناك غيب الا وانت واكرچه بقيه حضرات ائمه اثني عشر

صلوات الله عليهم تمامی عارف کنوز ربانی وواقف رموز

آسمانی وعالم معالم عوالم علوی وسفلی اند لکن مراتب علوم

مرتضوی بدرجات متصاعده بروجهی مرتب گشته که محیط طرفی

وجوب وامکان است وچون این فهمیده شد باید دانست که

آیه شریفه قل کفی بالله الآیه که مذکوریت یافت وهمچنین کریمه

عالم الغیب فلا یظهره علی غیبه الآیه بمنطوقهما افاده اختصاص

علم بمدلولات قرآنی وتنزیلات آسمانی باآنحضرت نموده وعلوم

غیبیه الهیه نیز بعلم اختصاص ربانی برلوحه معالم دینی ودنیوی

آن کاشف رموز صوری ومعنوی ارتسام یافته وبملاحظه

حیثیه لوکشف الغطا ومراعات مکنون رب زدنی علماً

من حیث الظاهر تفضیل طرف ولی در آیینه خیال انتقاش

پذیر است

۱۷۲

پذیراست اما مضامین عبارات سابقه رفع توهمات حاصله

از ظواهر آیات و روایات نموده همان حکایتست که

بود ندیکی علی و احمد در دیدهٔ احولان دو آمد و در روایتی

طویل منسوب باآن مرکز دوایر غیوب و غیوب الغیوب که سلمان

رحمه الله بشرف خطاب آن تشرف یافته مذکوراست که

یاسلمان اما قرات قول الله عزوجل حیث یقول عالم الغیب فلا یظهر

علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول سلمان گوید که فقلت

بلی یا امیرالمؤمنین قال انا ذلک المرتضی من الرسول الذی اظهره الله

تعالی علی غیبه وانا العالم الربانی الذی هون الله علیه الشداید

و شیخ برسی در تفسیر تتمهٔ آیهٔ شریفه که فانه یسلک من بین یدیه

ومن خلفه رصدا است از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل نموده

که الرصد التعلم من النبی صلعم وقوله من بین یدیه معناه تلقی فی

قلبه الا الهام لتعلم النبي انه قد بلغ رسالات ربه واحاط علی ما لدیه
من العلم واحصی کل شيء عدداً فال علمه بما کان وما یکون من
زمن آدم الی یوم القیمة ومن یموت موتا ومن یقتل قتلا ومن هو من
اهل الجنة ومن هو اهل النار ومناسب مقام است روایت وهب
بن منبه مضمون آنکه موسی علیه السلم در لیلة الخطاب هر حجر و مدر که
در کوه طور ملحوظ ملاحظهٔ آنحضرت گشت تمامی را بذکر بنی هاشمی و صیادی
آن حضرت مشاهده نموده ولباس کالمه را طراز تعجب داده گفت
الهی لا اری شیئاً مما خلقت الا و هو ناطق بذکر محمد و نقباءه
بجواب مستطاب ربانی سرفراز گشته شنید که یا ابن عمران خلقتهم
قبل الانوار و جعلتهم خزانة الاسرار یشاهدون انوار ملکوتی و جعلتهم
خزانة علمی ولسان حکمتی ومعدن سری وجعلت الدنیا والآخرة
لاجلهم موسی بعد از استماع این کلام و ملاحظهٔ مقامات اعزاز سند الانام

بالتماس

N258

بالتماس انخراط در زمرهٔ امت خاتم الانبیا فتح ابواب سوال نموده

وشجرهٔ امیدواری در معرض قبول باری عرض داده مقیمان

شادروان کبریای ساحت فیض آیت سوالش را باشعهٔ انوار

وصول بمقام مامول تنویر داده باصغای این ندا مستبشر گشت

که یا موسی اذا عرفت محمداً واوصیائه وعرفت فضیلتهم و آمنت

بهم جاءت من امته واز لطایف امور آنکه کثیری از کتب معتبره

علماء اهل سنت مشحون است بخبر منقول از حضرت رسالت صلعم

که در جواب سوال سایل از مصدق مقال ومن عنده علم الکتاب

فرموده که مقصود الهی از ذکر کلمهٔ شریفه مذکوره ذات بابرکات

شاه ولایت انتسابست وایمعنی مستلزم صحت قول تکفیر

خلفای ثلث وتابعین من نحذ وخذوهم وعامهٔ مخالفین خاندان

نبوت و دودمان ولایتست الی انقراض الدهر ووجه دلالت

آنکه علم کتاب مستدعی علم بجمیع شقوق کلام است از مجمل و مبین

و عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماول

بروجهی که علم بما انزل الله و ما اراد الله حاصل کرده مقاصد ربانی

و ارادات سبحانی از تنزیلات آسمانی در جیب علوم وی

مندرج گردد بنوعی که از حدود ظنون متاخمهٔ علم که تحصیل آن نزد

کافهٔ علماء اسلام سمت وقوع یافته متجاوز گردد تا بدرجات علوم

ثلاثه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین رسیده اختصاص

آن بمرتبهٔ ولایت مستحسن عقل نماید چه ما حصل علوم مذکوره از امور مشترکه

بین جمهور العلما نموده مزیتی و فضیلتی از نسبت آن بذات وحدت

سمات سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق

الارض فهمیده نمیشود و چون مقصود از مدلول علم بکتاب فهمیده

شد باید دانست که بنا بر قاعدهٔ مقرره سلوک در معرض بیان

مفید حصر است و قاعدهٔ عدم جواز تاخیر بیان از وقت حاجت علم

بکتاب منحصر در آن عالم معالم الهیه است و این معنی مستلزم

انحصار حکم بما انزل الله و بما اراد الله بوده جالس مسند احکام

الهی از سابقین و لاحقین من عداه علیه خصوصاً و عموماً از حلیهٔ

امکان اجرای احکام شریعت نبوی موافق ما انزل الله بوده دامنه را

خالی بوده احکام صادره ازوی مخالف ما اراد الله بوده از

توصیف بموافقت ما انزل الله مبراست و من لم یحکم بما

انزل الله فاولئک هم الکافرون قبل ازین

بروایت معتبره از اهل بیت علیهم السلام مذکور شد که نحن اسرار الله

المودعة فی الهیاکل البشریه بنابرین آنچه از امور عجیبه غریبه صادره از

نشاء ولایت صدور یافته از احیای اموات و علم بمغیبات

و اطاعهٔ عامهٔ مخلوقات حتی الجن و السباع و البهایم و الحشرات

وهمچنین تشکل باشکال مختلفه در ازمنهٔ ماضیه و اوان ظهور در صور عنصریه
وتصویر بصورت جسمانی بعد از انقطاع روح انسانی از پیکر
بشری و امثال این قسم از امور غریبه صحیح تمامی از مقولهٔ اسرار آلهیه مودع در
هیاکل بشریه است ومخفی نماناد که ظهور خوارق عادات که آن حضرت
مظهر آن شده واز دایرهٔ امکان مخلوقات تجاوز نموده موجب
حیرت بلکه ضلالت ذوی العقول شده بود ازین جهت ممیز
عقل در تمیز آثار خالقیت از اطوار مخلوقیت عاجز آمده در آیینهٔ مشتبه اند
بعضی از عقلا بنوعی که فوق رتبهٔ امکانیه تواند بود از تمام یافته سالک
مسلک غلو گردیدند و همانا ابن الشهیفی باین معنی اشاره نموده که
احیاؤک الموتی وعلمک مخبرا　بالغایبات غدرت فیک
لمن غلا　وظاهر آنست که چون معرفت ذات احدی الصفات تش
از دایرهٔ قوت بشریت تجاوز نموده و امور صادرهٔ متجاوزه از حدو

ادراک

ادراک انسانی ضمیمهٔ آن کردیده اصناف مخلوقات علی اختلاف
الطّبقات در بادیهٔ شکوک واوهام سررشتهٔ حقیقه از دست
داده بر طبق آنکه همه را بهره قال و قیل آمد حال کوران و حال
فیل آمد بدلالات بعضی از الفاظ و عبارات اکتفا نمودند
و درین معنی کفته اند الواصفون المحدّثون غلوا وبالغوا
فی غلاک واعتذروا وکیف لایعتذرون وابی پیروا
و رسول رب العالمین ابواب وصول بمقام مامول السّداد
داده میفرماید که یا علی لایعرفک الّا الله وانا زهی عالی مکانی که
سریر ستایش ذات وحدت سماتش مُستقر مدحت خدا
و رسول بوده جواهر زواهر مفاخر ثنای بی منتهایش با نحصار
انسلاک در رشتهٔ دانش الهی و رسالت پناهی منسلک کشته
فضول عقول را مجال هوس و جواسیس خیال را مقام دست رس

نبوده بعجز معترف کردند ای کفته لطف حق بخودی خودت ثنا

ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا اما همین بس است که زبان خامه

به نشر شمهٔ از شمامهٔ روایح اوصافش دماغ جان را معطر ساخته

بذکر بعضی از القاب همایونش استسعاد یابد چه وصف آن

لب و دندان کند زبان قلم عجب مدار که آبحیات زاید ازو

و درین باب بعضی از احباب لآلی تحقیق در رشتهٔ نظم انسلاک

داده اند که جوهری بد که جز خدا و رسول کس ندانست قدر

آن جوهر ذات او داده شرع را زینت نام او کرده عرش را

زیور گر بود کشتی تفکر را بادبان آسمان پهناور کافرم

گر کند بسیصد قرن از محیط کمال او معبر و بهتر آنکه درین هنگامه

بر گفتار حسان بن ثابت که متضمن اعتذار در مدح آن عالی مقدار است

اختصار نماید قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصده

قلب

قلب لا اقدم فی مدح امرا   صل دو اللّه الی ان عبده

والنبی المصطفی قال لنا   لیلة المعراج لما صعده   وضع الله لظهری

یده   فاحس القلب ان قد برده   وعلی واضع اقدامه

فی محل وضع الله یده   و باید دانست که انحصار معرفت الهی در

نبی و ولی که عبارت لا یعرف الله الا انا و انت مفید آنست در نشاء

نبوت ازان جهت می نماید که چون در لیلة المعراج بر معارج سبحان

الذی اسری بعبده لیلا عروج نموده و چون جان از دیدهٔ مردمان

نهان سبک سیر گردیده و بمنزل مشاهدات عجایب علویات

از مهمان سرای لنریه من آیاتنا عجبا اختصاص یافت

با قفس غالب ازین دامگاه   مرغ دلش رفت بآرامگاه

مرغ آلیش قفس پر شده   قالبش از قلب سبکتر شده

چون گل ازین پایهٔ فیروزه فرش   دست بدست آمده تا ساق عرش

هم سفرانش سپر انداخته شد بال شکسته شد و پر انداخته شد

پرده نشینان که رهش داشته شد هودج او یکتنه بگذاشته شد

رفت بدان راه که همره نبود این قدمش زان قدم آگه نبود

دران شب خزّان خزاین افلاک مفاتیح کنوز غیبی و رموز لاریبی

و معارف الهی و عوارف نامتناهی که بقفل اختفا از سکنهٔ

لوح و قلم و زمرهٔ بنی آدم مقفّل بود به پردهداران حجرات قلبیّهٔ

نبویّه سپردند تا درجات رفیعهٔ ربّ زدنی علما و یقینا راطی

نموده بتجلیّات انوار ذاتی مسند نشین سراچهٔ وصال و محرم

خلوت خانهٔ اتّصال گردد پرده برانداخته دست وصال

از در تعظیم سرای جلال دیدن آن پرده مکانی نبود

رفتن آن راه زمانی نبود چون سخن از خود بدر آمد تمام

تا سخنش یافت قبول سلام وازین جهت تمام آثار انوار عظمت

N27

ربوبیت و عجایب امور فلکی و ملکی و اجرام علوی در مرآت مشاهدهٔ
نبوی ارتسام نموده باصغاء کلام ملک علام و تمکن بر مسند
قاب وقوسین و اطلاع بر معالم کونین که موجب ازدیاد معرفت
ذات رب المشرقین والمغربین است امتیاز یافته پیمانه پرداز نفحانهٔ
اصحاب راز گردید و شیخ نظامی رحمه الله درین معنی فرموده
خورد شرابی که حق آمیخته جرعهٔ آن در دل ما ریخته لب بشکر خندهٔ
بیاراسته امت خود را همه درخواسته واما انتقاش صور
مذکوره در آیینهٔ ملاحظهٔ مرتضوی بنابر فتح ابواب سماوات و کشف
جلباب حجاب و رفع حجاب تجلیات انوار رب الارباب بر ان
عالم اسرار و فاتح ابواب است که لمعات اشراقات آن بعضی
در لیلة المعراج و برخی در غیر آن بر ساحت معالم الحضرت تافته
و روایت شیخ طوسی قدس سره که از ابن عباس نقل نموده و شیخ

نظامی رحمه الله در رساله فرقهٔ ناجیه ذکر نموده مُثبت مدعاست و مضمون
روایت حکایتیست که از سر حلقهٔ سلسلهٔ نبوّت متضمّن اعزاز
شاه ولایت در بارگاه احدیّت است خلاصه آنکه آنچه حضرت رسالت پناه
از رب العزّت بآن امتیاز از ماسوی یافته باعتبار هر عطیّتی نمونهٔ
بشاه ولایت کرامت شده چنانچه بازاء نبوّت خلافت و در برابر
جوامع الکلم جوامع العلم و در مقابل کوثر سلسبیل و در عوض
وحی الهام و در تخصیص نبوی باسرای لیلة المعراج فتح ابواب فلکیات
و رفع حجب مانعه از ملاحظهٔ امور عجیبهٔ علویات ازان واقف رموز
سلونی عن طرق السموات بنوعی که دران شب بعد از صعود
نور وجود خواجهٔ لولاک قرب و بعد مسافت یکسان نموده
و آفتاب جلال نبوی از مشرق رؤیت مرتضوی طالع گشته و روشنی
صباح جبههٔ منیره مسندنشین سراچهٔ انما و پرتو انگیز عرصهٔ مشاهدهٔ

صاحب رازثم دنی فتدلّی کرد دیده منظور نبوی در ملکوت سماوی
عین ملحوظ مرتضوی بود و این قسم از غرایب امور نسبت بلیغ
عمیقهٔ اسرار عجیبهٔ مخفیهٔ مودعه دران سر الاسرار و نور الانوار
قبیل نزول قطره بدریاست و در عبارت احیا ایمایی بما
هو المقصود واقع است که جمیع اقطار ملکوت السموات والارض
سد ان العارف یتبوء منها حیث شاء من غیر الحاجة الی ان
یتحرک الیها بنفسه و جسمه و شخصه فهو من مطالعة جمال الملکوت
فی جنة عرضها السموات والارض بدانکه راوی حکایت گوید
که اولین گوهر که از کلمات احدیت در رشتهٔ سامعهٔ رسالت
انعقاد یافت این بود که یا محمد انظر الی تحتک و بعد از اتیان
آنحضرت بمامور به فرموده که نظرت الی الحجب قد انخرقت و الی
ابواب السماء قد فتحت فنظرت الی علی و هو رفع راسه

الیّ وکلّمته وکلّمنی ربّی عزّ و جلّ یعنی حجب حایله بین المحب والمحبوب
برخواسته والواب آسمان افتتاح یافته وسر مبارک شاه
ولایت که آفتاب طالعه از برج هدایتست از افق توجه بجانب
حضرت رسالت صرّ ارتفاع پذیرفته وحقهٔ مختومهٔ مودعهٔ اسرار
ربّانی باذن الله تعالی بینهما مفتوح گشته بمضامین آن تکلّم می نمودند
وخلاصهٔ مکالمهٔ الهی با حضرت رسالت پناهی تنصیص خلافت
و وصایت شاه ولایت واعلام این امر بآن عالی رتبت است
که یا محمّد انّی جعلت علیّاً وصیّک و وزیرک وخلیفتک من بعدک
فاعلمه فیها هو یسمع کلامک وعبارت حضرت درینمقام چنین انتظام
یافته که فاعلمته وهو بین یدی ربّی عزّ و جلّ فقال یعنی امیر المؤمنین
قد قبلت واطعت وچون نشان عالیشان خلافت نبوی
بتوقیع فرمان الهی وقبول مرتضوی موقّع شد نزول این بشارت

انزال فی

از افق نهمت املاک و افلاک سر کشیده صنوف ملائکه به
تهنیت سید البشر قیام نموده مقیمان شادروان احدی بتحیت
و سلام بران امام ایام و خلیفه سید الانام مامور گشته بامر مذکور
تبادر جسته و حملهٔ عرش نیز اسعدان نظارهٔ آن مظهر انوار نموده
و سر از غرف افلاک بیرون کرده از پرتو انوار آفتاب جمالش
کسب کیفیت تنویر مشاعل فلکی می نمودند و بعد از هبوط آفتاب رخشان
جمال بیزوال سید دو جهان آنچه از بستان اسرار آفریدگار اقتطاف نموده
بود چون بعنوان ارمغان بان واقف آشکار و نهان در میان گذاشت
آن عالم معالم غیبی نیز مهر خفا از عیبهٔ مکاشفه بر داشته بلا برا از
بر بیز حقایق معلومهٔ نبویه حیرت فزای خاطر مرتضوی گشت و عبارت
حضرت رسالت در بیان حقیقت این حکایت برین منوال است
که فلما هبطت جعلت اخبره و هو کحرفی به فعلمت انی لم اطا

منوطیا الا وقد کوشف لعلی ابن ابی طالب عنه حتی نظر الیه
و همانا شیخ عطار که منور مشکوه گفتار فیض آثار راست اشاره
باین قضیه نموده مصطفی با حق تعالی راز گفت مرتضی
با مصطفی آن باز گفت مصطفی گفتا که با حق راز من
مرتضی گفتا که با حق ناز من و ببعضی دیگر نیز از نکات مخفیه که بر
زبان اهل کشف و تحقیق جریان یافته و شاهد معنی را پیرایه بیان
داده انداشارتی نموده که مصطفی را جبرئیل آید به پیش
مرتضی را حق نخواند پیش خویش مصطفی رفته بمعراج آله
مرتضی دیده هم از ماهی بماه و مضمون این بیت خبر و مدلول روایات
مذکوره است طابق النعل بالنعل و آنچه شیخ مذکور در کتاب موسوم
بمظهر العجایب از اوصاف ذات وحدت سمات آنمظهر
انوار ذات ذکر نموده غالب آن منطوی بر مضامین صحیحهٔ صادقه

روایات

روایات منقوله از سلسلهٔ نبوت و ولایت بوده مشحون
بصدق و صواب و مقرون بتصدیق مضمون سنت و کتابست
اما انحصار معرفت نبی و ولی در حضرت احدی اظهر و ابین از انست که
بذکر حجت و برهان تبیین کرده چه ظاهر است که حقیقت خلقت
انسان در عوالم نوریه و انتزاع ان از نور مطلق ذات منزه
مقدس و نعوت مستحسنه و صفات معینه و اختصاص بامور
مخصوصه در بارگاه احدی که خارج از حیز ادراکات ملکی و بشری آن
منحصر در مبدع وجود و موجد کل موجودات و کلام حضرت صادق
و باقر علیهم السلام امرنا صعب مستصعب که لا یحمله نبی مرسل و لا ملک
مقرب اشاره باین معنی است و همچنین است روایت منقوله
از انحضرت که ان الذی ظهر للملائکة المقربین فی معرفة آل
محمد صلعم قلیل من الکثیر لا یحصی و از مناسبات مقام روایت شیخ

بر بیست از صاحب کتاب بشارة حاصل آنکه روزی مستوجب

اشد عذاب وعقاب عمر بن خطاب داخل مسجد نبوی بشده چون

ساحت فیض آیت آن مسجد را از نور وجود نبی وولی منور یافت

خواست که اوراق صحیفه صحیحه راست گویی ابو ذر غفاری را که

بشیرازه تصدیق نبوی ارتباط یافته بمداد اسناد کذب بوی که

مستلزم تکذیب حضرت رسالت است مغشوش گردانیده

وسر جعبه نفاق صمیمی قدیمی گشوده بر می سهام کدورات مخفیه

قیام نماید بنابرین کهنه کمان ضغینه دیرینه چنگ عیب جویی در آورده

گفت یا رسول الله ابو ذر که ممدوح مدح نبوی گشته کلام صدق

انجام حضرت رسالت درباره وی بعبارت اصدقکم لهجة ابو ذر

جریان یافته حالا که حقیقت جلوس نبوی و کثرت ووحدت

مجلس شیر نقش از ابو ذر سمت سوال می یافت چهره جواب را

بناخن تکذیب خراشیده کفت فی المسجد و عنده رجل
لا اعرفه وامیر المومنین که درین وقت جالس مجلس رسالت است
در رشته معارف وی نه بوجهی انسلاک یافته که شبهه و شکوک را
مجال مداخلت تواند بود حضرت رسالت صلعم فرمود که صدق
ابوذر او هو رجل لا یعرفه الا الله و رسوله و کلام شیخ عطار
در کتاب مظهر العجایب مشیر باین قضیه و امثال ویست

مظهر سر عجایب شاه ماست   پرتو نور خدا همراه ماست

این کتب یک شمه از نام او   دنیی و عقبی همه یک جام او

هیچ میدانی که اسرار خدا   از که شد پیدا بکه آمد ندا

هیچ میدانی که طور و نور کیست   پرتو انوار حق بر طور چیست

هیچ میدانی که در معراج کیست   با محمد هم سر و هم تاج کیست

زینهار از من شنو این پند را   دور کردان از خرد مند را

رو تو از پیوند دوران دور شو   ورنه باشی همچه ایشان دور رو

از جمله امور غیبیه منسوبه بآن مخزن اسرار راز روات
اصبغ بن نباته است مضمون انکه وقتی از اوقات اشارهٔ علیهٔ
مرتضویه بنهوض از کوفه بمداین شرف صدور یافت و آن آفتاب
آسمان هدایت نیز بنفسه المقدسه روانهٔ آن صوب گردیده روشنی
بخش مسیر ایشان گشته فیوضات لازمهٔ ذات وحدت سمات
احاطهٔ جهات سته نموده بشرف تسمیهٔ ملازمت آنحضرت تشرف
یافتند و از انجمله عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و جریر بن عبد الله
البجلی با پنج نفر دیگر از منافقین سعادت خدمت و رفاقت
آن نور پاک و نفس نفیس خواجهٔ لولاک از دست داده و بشقاوت
ازلی و وسیلهٔ تخلف ایشان گردیده عنان عصیان و خسران
بجانب خورنق که از حوالی و جوانب کوفه است گردانیده باصطیاد

سوسماری

سوسماری سرگرم شدند و چون دخان آتش نفاق و شقاق که از کانون
سینهٔ پر کینهٔ ایشان طغیان نموده مانع دیدهٔ بصیرت آن ناپینایان
طریق معرفت شده بود بر طبق لهم اعین لا یبصرون بها از ادراک
آثار انوار تجلیات غیبیه و واردات نوریه باز آمده اظهار الضغان
قلوبهم با آن سوسمار صید شده که جنسیت علت ضمیمه شده بود بیعت نمودند
و او را مسمّی بامام و خلیفه و وصی سید الانام گردانیده روانهٔ مداین گردیدند
و روز جمعه که الجامع مجامع عوالم غیب بر منبر مسجد مداین بکلام اعجاز
انتما مفرح خواطر مصاقع خطبا گردیده بود آن ملاعین داخل مسجد شده
بزعم آنکه مکر اخفای قبایح صادره از ایشان سودمند بوده و در پس پردهٔ
نفاق استتار یافته همان باظهار صفای عقیدت در جریدهٔ اصحاب
داخل خواهند بود و چون نزدیک و دور و غیبت و حضور و آشکار
و نهان در آینهٔ ملاحظهٔ آن مظهر انوار یکسان نموده افعال و اعمال

وظاهر و باطن و وفاق و نفاق و غیرها من الاخلاق الحسنة والذمیمه

وکیفیات حالات و کمالات افراد کاینات علی ما هی علیه فی نفس الامر

رقم زد کلک معارف آن حضرتست بعد ازانکه علوم مرتضوی احاطه

اعمال قبیحهٔ صادره ازایشان نموده نقیرا وقطمیرا در مرآت معالم آن مخزن

اسرار الهی صورت ارتسام پذیرفته بود مقامات حلم و کظم و غیظ و عفو

از جهال و عدم رضا بانهتاک استار معایب ناس مانع اظهار قبایح

ایشان شده لکن بدخول امورهٔ مستوره واقعه ازایشان در جریدهٔ

علوم آن عارف معارف لوکشف الغطا علی سبیل الاجمال اشاره

نموده فرمود که ان الله تعالی یقول فی کتابه العزیز یوم ندعوا کل اناس

بامامهم وانا اقسمت بالله لیبعثن یوم القیمة ثمانیة نفر بهذه الاسم

اماهم ضب ولو شئت ان اسمیهم لفعلت وآن مردودان بیگانه

ازدین و مطرودان درگاه رب العالمین سر خجلت بجیب حیرت فروبرده

ازمسجد

N33

از مسجد بیرون رفتند سبحان الله ما اعمی قلوب هذا الخلق کاهی بباد
نخوت اخگر شقاوت را اشتعال داده وخرمن سوز مزرع ایمان
کردیده بسوسماری بیعت نمایند وکاهی بخاکستر کلخن نفاق وشقاق
دیدهٔ بصیرت را از ملاحظهٔ اشعهٔ انوار فیض آثار تجلیات الهی
باز داشته به بیعت شیطان واخوان واعوان وی مسند خلافت
نبوی آنحضرت را به پسر ابی قحافه اختصاص داده واو را مسمی باسم
خلیفه کردانند چنانچه روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله
عنه مبین آنست حاصل آنکه چون نیر فلک رسالت صلعم در مغرب انک
میت وانهم میتون غروب نموده اصحاب را صحیفهٔ اعتقاد بسواد
مداد افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم تسوید یافت هنوز سیلاب
دیدهٔ انور ساقی کوثر در تغسیل جسد مطهر شافع محشر انقطاع نیافته بود
که طوفان خلاف اطراف مدینهٔ مطهره را محیط کشته وسفینهٔ ایمان

ونیابت صلعم

ارباب طغیان بگرداب عصیان فتاده سلمان فارحمه الله باقلیلی از

اصحاب بر طبق مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها

نجی ومن تخلف عنها غرق ازان مخاطرهٔ عظیم نجات یافته چون

صورت بیعت بعضی از اصحاب را بعرض حضرت امیر صلوات الله

علیه رساند جوهری کلام حقیقت نظام آن حضرت جوهر کیفیت

حال را برین منوال در رشتهٔ سوال انسلاک داد که هل تدری

من اوّل من بایعه علی منبر رسول الله صلعم سلمان گفت بشر بن سعد

وابو عبیده بن جراح وعمر خطاب وسالم فرمود که هل تدری اوّل

من بایعه حین صعد علی منبر رسول الله صلعم سلمان گفت رایت شیخاً

کبیراً متوکئاً علی عصاء بین یدیه سجّادة شدید التشمیر صعد اوّل من

صعد وهو یبکی ویقول الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رایتک

فی هذا المکان وبا ابی بکر بیعت نموده از مسجد بیرون رفت حضرت

فرمود

فرمود که هل تدری من هو سلمان گفت ما ادری من هو ولقد سیأتنی
مقالته کانه شامت بموت النبی صلعم حضرت فرمود که ذاک ابلیس
لعنه الله و اطلاع حضرت بر بیعت شیطان قطع نظر از اندراج آن
در تحت علوم شامله آن واقف اسرار و نهان از اخبار نبوی نیز
خاطر اقدس مؤکد بآن شده بود چنانچه عبارت منقوله از الحضرت مفید
مرام است که اخبرنی رسول الله صلعم انه لو قبض ان الناس یبایعون
ابا بکر فی ظله بنی ساعده بعد ما یختصمون ثم یاتون المسجد فیکون اول
من بایع علی منبری ابلیس فی صورة رجل شیخ مشمر یقول کذا و کذا
و همانا ابتهاج ابلیس بآن ضلالت و سبقت بر سایر اقران در امر
بیعت معلل بآنست که چون روز غدیر کتاب دیوان احدی نشان
عالیشان خلافت شاه ولایت را بطغرای غرای یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک موشح ساخته و بتوقیع منیع الیوم

اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی موقّع گردانیده منادی بارگاه

رسالت ندای فیض انتمای من کنت مولاه فعلیّ مولاه فهذا علی

مولاه بسامعهٔ ساکنان منازل سماوی و حاضران محفل نبوی رسانیده

غلغلهٔ الا فلیبلّغ الشّاهد منکم الغایب جهات ستّه را پر آوازه

ساخت شیطان پیدین طیلسان نفاق در کردن و جبّهٔ مکر و حیل

در بر و عمّامهٔ کینهٔ دیرینه بر سر و ردای ریا و مرا بر دوش و نعلین

دو روییْ در پا و زنّار آزار اخیار بر میان و عصای فتنه در دست

و سبحهٔ زرق و سالوسی بر قلنسوهٔ عجب و خود بینی استقرار داده

و صیحهٔ یا ویله بگوش مردهٔ و ابالسه رسانیده همگی نزد وی حاضر آمده

از اضطراب او در سوال و جواب سوال نموده در جواب ایشان

باین عنوان تکلّم نمود که فعل بهٰا النّبی فعلا ان تمّ لم یعص الله ابدا

و مایوس از تصرّف در مزاج افراد انسانی شده متفرق گردیدند

N38

تا روز رحلت نبوی صلعم چون اصحاب بر طبق الذین کفروا اولیائهم

الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات سر هتک پردهٔ

رفیعهٔ اسلام ظاهری جرأت نموده رجع القهقری اختیار کردند

وحکایت روز غدیر وتسلیم امر خلافت بامر الهی بحضرت امیر

وقبول قول سید المرسلین بعبارت سلموا علیه بامرة المؤمنین را

کان لم یکن شیئا مذکورا دانسته وعلم عصیان بپرچم طغیان معلم

کردانیده وعنان مطایای کفر ذاتی به بیابان ملت سابقه انعطاف

داده مصدوقهٔ فعادوا الی الخلاف الاول کردیدند این قضیه وسیلهٔ

انفراج هموم شیطان واعوان وانشراح صدور ایشان شده

پایهٔ بغی وعدوان ابوبکر را بسقت بیعت بلند کردانیدند ودر کلینی

بروایت جابر از حضرت باقر ع مذکور است که صرخ ابلیس صرخة یطر

فجمع اولیائه ثم قال اما علمتم ای کتب لآدم من قبل قالو نعم قال

آدم نقض العهد ولم یکفر وهؤلاء نقضوا العهد وکفروا بالرسول ثم

قال لهم اطربوا لایطاع الله ابداً حتی یقوم امام وبروایات معتبره

مذکوراست که روزی آفتاب جمال سیّد عالم ازمشرق هلال طالع

گشته محزون واندوهگین ازحجرهٔ بهشت آیین بیرون فرموده این صورت

مصوّر صور آلام صوری ومعنوی مُرتضوی گشته بی اختیار

مصدر این قسم ازگفتار گردید که مالی اراک یا رسول الله کئیباً حزیناً

آنحضرت مرآت حقیقت جواب را بصورت استبعاد

انتقاش داده فرمود که کیف لااکون کذلک وقد رایت فی

لیلتی هذه ان بنی تیم وعدی وبنی امیه یصعدون منبری هذا یردون

الناس عن الاسلام القهقری فقلت یا رب فی حیاتی

اوبعد مماتی فقال بعد موتک ودرکتاب کشف المحجوب ثعلبی

و زمخشری

نقلست بروایت منقوله ازسید المرسلین صلعم که رایت فیما

یری الناس کان القرده او اولاد القرده یصعدون منبری

وینزلون قال فما اولئک قال بنی امیه و در روایت دیگر لفظ

خنازیر اضافه شده که القرده والخنازیر و در معنی بین الروایات اتحادیست

و همانا اختصار بر قرده و خنازیر اشاره به تیم و عدی و ماشابههاست

چنانچه خفائی ندارد و منقولست که بعد از ذکر روایت سابقه

حضرت صلعم می فرموده که لولا انی اکره ان یقال ان محمدا استعان

بقوم حتی اذا ظفر بعدوه قتلهم لضربت اعناقهم و این روایتیست

واضحه الدلاله بر ارتداد امت بعد از حضرت رسالت صلعم و اینکه

صعود بر منبر نبوی اگر مستلزم خروج اصحاب از دایرهٔ اسلام و دخول

در زمرهٔ کفره نبودی حضرت را ارادهٔ قتل ایشان مرکوز طبع شریف

نشدی منقح صافیهٔ سینهٔ بی کینهٔ وی باشتغالش صورت این قسم

از امور مرتسم نگشتی و ایضا مشعر است بانکه تقاعد شاه ولایت از جادهٔ

ایشان نه از مقولهٔ اتّصاف انجماعت بوصف ایمان یا عدم جواز

اراقه دمای آنطایفه یا رضا بافعال و اعمال ایشان است بلکه بنا

بر حکم و مصالح خفیّه و رفع مفاسد متصوّره و لزوم انقراض طایفه موسوم

باسلام و تنفّر طباع مردم و عدم رغبت طوایف مختلفه در خریطهٔ

مسلمین و امثال آنست و بنابرین صفحات اوراق و اجزای کتب

و رسایل که مخالفین مغشوش ساخته اند و از عدم معارضهٔ آن حضرت با اهل

ضلال استدلال بر صحت اعمال و افعال ایشان نموده اند بطلان

آن نهایت ظهور دارد و چون قبل ازین تحریر یافت که خلافت حضرت

بتنصیص آن ارادهٔ اخذ حقوق واجبی داشته عدم مجادله و منازعه

من حیث الظاهر یا بنا بر عدم اعوان و انصار است چنانچه عبارت

حضرت در شقشقیّه بان مشعر است که و طفقت اریای بین

ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیا نابنا بر وصیت نبویّت

حنا ۹۶

1378

چنانچه اشاره بآن شد بنا بر دفع بعضي از مفاسد متصوّره است که علّت
تقاعد آن حضرت شده وبنابرین آنچه قاضی میرحسین در شرح دیوان
ذکر نموده باین عبارت که تصور مکنی که مرتضی بعد از فوت نبی صلعم
خلافت میخواست ومغلوب ابوبکر بود ضعف آن در کمال
قوّتست وطرفه اینکه او وغیرا وتصریح به نقیض این مدّعا نموده اند
چنانچه وي در کتاب مذکور از مسلم واو از عایشه نقل نموده که روزی
امیرالمؤمنین عم طایفهٔ از اصحاب را طلب نموده باحضار ابوبکر نیز
بدون رفاقت عمر اشارهٔ علیه شرف صدور یافته بنا برانکه غلظت
عمري علّت مفسدهٔ نشده خللی در مقصد مُرتضوی ترتّب نیابد
وبعد از انعقاد مجلس فتح ابواب کلام بحمد وثناي ملک علام شده
فرمود که اما بعد فلم نمنعنا ان نبایعک یا ابابکر انکار الفضیلتک
ولکنا کنّا نری ان لنا فی هذا الامر حقا فاستبدرتم علینا وقرابتُ

خود بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نموده بر وجهی که ابوبکر را درون

تیرهٔ ظلمانی که از احجار کفر و نفاق و حدیدات جحد و شقاق التیام

یافته منزل جنود ابالسه و محفل خیالات فاسده شده بود از حرارت

گفتار آتشبار آنمظهر انوار زوبان یافته و بنعت رقت منعوت گردیده

و با نحدار دموع سالکه قیام نموده بآب دیدهٔ ندامت لباس غلظت

و خجلت را نظافت داده و زبان معنی را بیان اذعان بما هو الحق

ارشاد نموده سالک مسلک انصاف گردید و مضمون روایت

و حکایت منسوبه بآن والا رتبت مفید آنست که صحیفهٔ بیان را

باظهار حقیت خود و غصب و غلبه و عدوان ابوبکر در امر خلافت مرتسم

گردانیده و عدم بیعت با ابوبکر معلل بعدم استحقاق وی در امر خلافت

و ظهور استحقاق خود گردانید و جهات امور مذکوره را باسرها

و جملتها تقریر فرمود و آنچه قاضی میرحسین مذکور سابقا صحیفهٔ افاده را

بآن تسوید نموده بود از ذکر خلافت و عدم ارادهٔ آن حضرت بامر مذکور

و انتفای مغلوبیت از جانب آن غالب کل غالب بنا قضیت در

غایت ظهور و همچنین مشعر است بعدم بیعت آنحضرت با ابی بکر

وقتا من الاوقات چه عذر از عدم بیعت کاهی صورت صحت تواند

داشت که طومار خلافت ابی بکر به تزئین بیعت آنحضرت مزین گشته

بتوقیع قبول آن نفس رسول موقع شده باشد الی اصل استنکاف

آنحضرت در امر بیعت مدلول علیه عبارت منسوبه بآن عالی منزلت بوده

دعوی بیعت معرا از دلایل داله بر مدعاست کیف لا و قیام بمقام خلافت

که تنصیصات الهی و تخصیصات رسالت پناهی بر آن حضرت تحتم

دینی یافته ترک مطالبت آن که موجب مخالفت اوامر و نواهی

الهیست چگونه پیرامون خاطر خطیرش تواند شد و از ظرایف امور

آنکه قاضی مذکور در شرح دیوان از ثعلبی بروایت ابو ذر نقل نموده

که چون دست دریانوالش که بترشحات فیض آیات احسان بی پایان گشت
زار جوارح انس و جان ازان بنضرت و طراوت پیراست مزرع سوال
سایلی ازان سیراب گشته باعطای خاتم سلیمانی که از مجموع حاصل و مداخل
کرهٔ ارضیه حکایت نماید اختصاص یافته غبار مسکنت و افتقار با آستین
کرامت آن عالیمقدار ازاله یافته بر مسند غنا و استغنا تمکن یافت
حضرت رسالت صلعم را ابواب سوال بدرگاه ملک متعال افتتاح یافته
جواهر ثمینهٔ ضراعت نبوی در رشتهٔ عرض حاجات درگاه احدی بان عنوان
منسلک سلک بیان کردیکه اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب
اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری
فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا
اللهم انا محمد نبیک و صفیک اللهم فاشرح لی صدری و یسر لی امری

489

واجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشدد به ظهري فما استتم رسول الله

صلعم حتی اتی جبرئیل بهذه الآیه وهی انما ولیکم الله ورسوله والذین

آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون واز احمد

حنبل مذکور است در کتاب مذبور که حضرت رسول صلعم در انوقت

کسوت نبوت را بطراز اعزاز ولایت مطرز ساخته ولباس محبت

شاه ولایت را پیرایه استغاثه بدرگاه الهی داده ومجموعه مسؤل

له را بتحریر قبول مأمول محرر فرموده میگفت که اللهم اجعل لی وزیراً

من اهلی واخی علیاً اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک

کثیراً ونذکرک کثیراً انک کنت بنا بصیراً وهمچنین از ترمذی نقل نموده

از حضرت رسالت صلعم که اللهم ادر الحق مع علی حیث دار وددر کتاب

مذکور مسطور است که از حروف مقطعه واقعه در اوایل سور قرآنی

بعد از حذف مکررات علی صراط حق نمسکه درجهٔ ظهور می یابد

ای مُصحف آیات الهی رویت وی سلسلهٔ اهل ولایت

مویت سر حلقهٔ زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابروت

وی بی تکلّف کنایتی و عبارتی حقیقت حکایت از مدلول کلام بهجت نظام

بعضی از ما دحین سمت وضوح می یابد که گفته اند بسار ساز

قبول و بجوی راه نجات درین نشیمن ادبار و کلبهٔ آفات

ز حب طاعت شاهی که شرع پاک رسول بدوست زنده چه خضر نبی

باَبحیات بحق خالق هفت آسمان و هفت زمین بحق کعبه و

ارکان و مشعر و عرفات که بی ولایت آل رسول نیست قبول

نماز و روزه و حجّ و جهاد و خمس و زکوة و چون این فهمیده شد

باید دانست که احتجاج امیر المؤمنین ع بر ابو بکر بنوعی که در کتب و رسایل

بسط یافته اکثر من ان یحصی است و خطبهٔ شقشقیهٔ مشتمله بر عبارت لقد

تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی

ینحدر

۱۱۱۵

که شکایتیست در لباس اظهار عدوان و عصیان زمرهٔ اصحاب خصوصاً

اول ظالم ظلم آل محمّد بغصب الخلافه الظلوم الغشوم الملعون ابابکر

ابن ابي قحافه دلیلی ظاهر و برهانی باهر است با اظهار غصب حقوق

آن حضرت و بیان استحقاق مرتبهٔ عظیم خلافت که من عند الله

تعالی بآن اختصاص پذیر است و اما حکایت احتجاج آنحضرت

بنوعی که شیخ برسی ذکر نموده برین وجه است محمد بن حسن الصّفار

عن ابن عمّار عن ابي عبد الله علیه السّلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه

لما احتج علی ابي بکر و ادعی انکر دعواه و قال ما اعرف لک حقا فیما

انا فیه فقال اترضی برسول الله صلعم نبیي و نبیّک فقال ابو بکر و این

رسول الله و کیف لي به فاخذ بیده و جاء الی مسجد قبا فاذا رسول الله

جالس في القبله حقا لا مجازا فقال له رسول الله صلعم یا ابابکر عصیت

مولاک و جلست مجلس الرّساله و چون به تنبیه ننبیه نبوي ابابکر

متنبه شده خواست که بر طبق   بس است این همه کرده نا پسند
بکلی در آشتی در بند   از فضایح اعمال صادره باز آمده وعنان عصیان
از طریق اعتساف انحراف داده سالک مسلک انصاف گردد
عمر خطاب که فاتح ابواب موصله بعذاب و عقابست او را منع نموده
سد راه ایمان و معلم طریق عصیان وی گردید و آنچه موضح مقامات
مطابقت آنحضرت در امر خلافت تواند بود و اشتمال آن در غصب
حقوق مرتضوی درجهٔ ظهور تواند یافت بعضی از کلمات منظومه
منسوبه بآن حضرت است که انکار منکرین پیرامون ساحت صحت
آن نتواند شد و از انجمله اینست   لقد علم الانام بان سهمي
من الاسلام یفضل کل سهم   وفي القران الزمهم ولایي
واوجب طاعتي فرضا بعزم   کما هرون من موسی اخوه کذاک
انا اخوه وذاک اسم   کذاک اقامني لهم اماما   واخبرهم به بغدیر خم

۸۸۸

و ویل ثمّ ویل ثمّ ویل لمن یلقی الآنه غدا الظلم و ویل للذی

تشفی شفاها یرید عداوتی من غیر جرم و همچنین عبارت فیض

آیت خطبه موسومه بطالوتیه که متضمّن شکایت از اصحاب و اظهار

غصب حقوق آن والا جناب است افاده مقصود می نماید

که فرموده ایها الامة التی خدعت فانخدعت و

عرفت خدیعة من خدعها فاصرت علی ما عرفت

واتّبعت اهواءها وقد استبان لها الحق فصدّت

عنه والطریق الواضح فتنکبته اما والذی فلق

الحب و برا النسمه لو اقتبستم العلم من معدنه

وشربتم الماء بعذوبته واخذتم من الطریق واضحه

وسلکتم من الحق منهجه لتنهجت بکم السبل و بدت

لکم الاعلام واضاء لکم الاسلام فاکلتم رغدا وما عال

فيكم عايل ولكن سلكم سبيل الظّلام فاظلمت عليكم
دنياكم برحبها وسدّت عليكم ابواب العلم فقلتم
باهوائكم واختلفتم في دينكم فافتيتم في دين الله
بغير علم واتّبعتم الغواة فاغوتكم وتركتم الايمة فتركوكم
فاصبحتم تحكمون باهوائكم والّذي فلق الحبّ وبراء
النّسمة لقد علمتم انّي صاحبكم والّذي به امرتم
ووصيّ نبيّكم وخيرة ربّكم ولسان نوركم والعالم
بما يصلحكم ففي قليل رويدا يزل بكم ما وعدتم
وما نزل بالامم من قبلكم والله لو كان لي عدّة اصحاب
طالوت او عدّة اهل بدر لضربتكم بالسّيف حتّى
تولّوا الى الحقّ وتنيبوا الى الصّدق و در خطبهٔ طويلهٔ موسوم
بخطبهٔ وسيلهٔ بعد از حمد وثناى الهى وبيان منجيات ومهلكات

وتنبيهات وترهيبات واشارات وتلويحات وتصريحات و
ترغيبات ونصايح ومواعظ ووجوه مميزۀ بين الاصحاب السعادة
والشقاوة چشمۀ صافيۀ عذبۀ لسان حقايق بيانش كه زلال
معاني دقيقه دروي تعبيه يافته بروز سلسال افاده تبادر جسته
داواني سامعۀ مستمعان ازان ملأن شده بلبل گلستان
بيانش بر شجرۀ مباركۀ دوحۀ مطهرۀ افاده چنين دستان سرا
كرديده كه مراد از وسيله كه در نشأ اخرويه بخير البريه اختصاص يافته
ارفع درجات جنت و ذروۀ زوايب زلفت ونهايت غايت
امنيت است متبني بر هزار مرقاة از مراقي لؤلؤ وزبرجد وياقوت
وزمرد ومرجان وعنبر وكافور وطلا ونقره مرقاة نور وماشابهها
وبين المرقاتين مسير صد ساله اسب دونده است وباين معني
دركتب معتبره تصريحات ظاهره درجۀ وضوح پذيرفته وبعد از بيان

جلوس نبوی بر مسند قرب الهی و ذکر درجهٔ رفیعهٔ مخصوصه بنفس انفس

وذات اقدس مرتضوی و استضاءت موقف از اضاءت

نور وجود نبوی و ولی و تجلی تجلّل نور کرامت بر وجه اغتباط واقفین

اسرار قیامت و ندای مسموعه از یمین و یسار وسیلهٔ مذکوره

بعبارت یا اهل الموقف طوبی لمن احب الوصی وآمن بالنبی

العربی ومن کفر فالنار موعدة و فرموده که لا یرانا ملک مقرب و لا نبی

مرسل الا بهت و عجب من ضیاءنا وجلالتنا و بعد از ان اشاره

بخلافت خود و بنا بر رسول صلعم و ارتداد امّت و نکال اصحاب ضلال

نموده میفرماید که ان الله تعالی امتحن لی عباده وقتل بی اضداده

وافنی بسیفی جحاده وجعلنی زلفة للمؤمنین وسیفقته علی المجرمین

وشدّ بی ازر رسوله واکرمنی بنصره وشرفنی بعلمه وحبانی باحکامه

واختصنی بوصیّته واصطفانی بخلافته فی امته و بعد از ان بذکر

عبارات نبوی و وصایای مُصطفوی درین باب قیام نموده

وجواهر مقوّل قول رسالت مآب را در سلک عبارات انسلاک داده

ناقلا عن النّبی العربی میفرماید که ایها الناس ان علیّا منی کهرون

من مُوسی الا انّه لانبیّ بعدی فغفل المومنون عن الله نطق الرّسول

اذ عرفونی انی لست باخیه لابیه وامّه کما کان هرون اخاموسی لابیه

وامّه ولکن کان ذلک منه استخلافالی کما استخلف موسیٰ هرون

علیهما السّلم حیث یقول اجعلنی فی قومی واصلح ولاتتّبع سبیل المفسدین

وبعد ازان بذکر روز غدیر که آفتاب طالع از آسمان حُجّت وبرهان است

مُشد کردیده وعنایات ربّانی واصطناعات سبحانی که

دران روز بنابر تجلیات افعالی ذات بابرکات مرتضوی مظهر

آن شده وازامور صادرهٔ نبویّه نیز که دران روز سمت وقوع پذیرفته

بود خبرداده میفرماید که واخذ بعضدی حتّی رای بیاض ابطیه رافعاً

صوته قایلاً فی محفله من کنت مولاه فعلیٌ مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وکانت ولایتی ولایة الله ولاعداوتی عداوة الله
وبعد از ان رشته کلام صدق انتظام را بذکر نزول الیوم اکملت لکم
دینکم و دیگر لطایف آسمانی که از ورای استار ربانی درجهٔ
ظهور یافته بود ارتباط داده وبشقاوت دشمنان دین وجاحدین
اوامر رب العالمین خصوصاً اول وثانی اشاره نموده میفرماید
که ولئن تقمصها دون الاشقیان ونازعا فی فیما لیس لهما بحق
ورکباها ضلالة واعتقداها جهالة تتصارخان باللعنة وتتناعقان بالحسرة
مالهما من راحة ولا عن عذابها مندوحة وبمقامات عصیان وطغیان عامهٔ
اصحاب وخروج آن طایفه از دایرهٔ اسلام وترک وصایای سید الانام
وانحراف از قواعد ملت ورجوع بقانون جاهلیت اشاره نموده میفرماید
که رجعوا علی الاعقاب وانتکصوا علی الادبار وغیروا آثار رسول الله صلی

ورجعوا

ورغبوا عن احكامه وبعدوا من انواره واستبدلوا بمستخلفه
بديلا اتخذوه وكانوا ظالمين وزعموا ان من اخبار وامن آل ابي قحافه
اولى بمقام رسول الله فمن اختاره الرسول صلعم لمقامه ولئن كانوا
في مندوحة من المهل وشفاء من الاجل وسعة من المنقلب واستدراج
من الغرور وسكون من الحال وادراك من الامل فقد امهل الله
تعالى شداد بن عاد وثمود بن عبود وبلعم بن باعورا واسبغ عليهم
نعمة ظاهرة وباطنة وچون اين دانسته شد بايد دانست كه ابونعيم صاحب
كتاب حلبه نقل نموده كه كان علي عليه السلام يقول تابع الناس ابابكر
وانا والله اولى بهم مني تعميهي هذا فكظمت غيظي وانتظرت امري
والزقت كلكلي بالارض ثم ان ابابكر هلك واستخلف عمر
وقد علم والله اني اولى بالناس مني تعميهي هذا فكظمت غيظي
واشظرت امري ثم ان عمر هلك وجعلها شوري وجعلني فيهم

سادس ستته کسهم الجد فقال اقتلوا الاقل فکظمت غیظی و
انتظرت امری والزقت کلکلی بالارض حتی ما وجدت الا القتال
او الکفر بالله وهمانا این عبارت کنایه از اسباب مصححه مقاتله
طلحه و زبیر و معاویه است و اشاره بحین تقاعد از معارضه سابقین
که بنابر وجود اعوان و انصار درین مرتبه و فقدان شرایط در مرتبه
اولی است وایضا در روایت ابونعیم از عمرو بن حریث مذکور است
که حدثنی والدی ان علیا علیه السلام لم یقم مرة علی المنبر الا قال
فی آخر کلامه قبل ان یزل ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه و از
سلمه بن کهیل و مسیب بن نجبه در بعضی از رسایل مخالفین ذکر
یافته که بینهما علی ع یخطب و اعرابی یقول وا مظلمتاه فقال علی ع
علیه السلم ادن فدنی فقال لقد ظلمت عدد المدر و الوبر و در رساله
مذکوره مصححه منقوله از عبدالرحمن بن ابی بکره منقولست که سمعت

علیا

علیا عم علی المنبر یقول قبض رسول صلعم وما من الناس احد اولی بهذا
الامر منی و روشنست که مضامین مسطوره آفتابیست طالع از مشرق
مطالبت شاه ولایت در امر خلافت که پرتو انگیز فضای اذعان
و قبول اهل ایمان گشته و نزد اصحاب درایت و روایت شهرت
یافته که لایزال آنحضرت و اولاد طاهرین و شیعیان و منتسبان
اندودمان ملایک مکان از غصب حقوق آنحضرت متظلّم و متالّم
بوده کتب و رسایل مدونه درین امر شاهد حال و مصحّح این مقال است
لکن در مراتب ظهور و خفا مراعات ضعف و قوت معاندین نموده
موافق تقیه و قوانین مقرره ملیه عمل میفرمودند و پوشیده نیست که
فقرات معجز آیات و عبارات بلاغت سمات خطبه سامیه
شقشقیه و غیرها که عقود لالی مکنونه مستخرجه است از لجه غامره
فصاحت که خازن خزینه معارف آن حضرت بابراز آن توضیح

ابر نیر حقایق امور نموده دلیلیست روشن و امری مبرهن برادبار
اعقاب و ارتداد اصحاب و نقل از مدرسهٔ شریعت بمدارس
جاهلیت و سکون در مواطن غفلت و تبدیل غرف جنان بدرکات
نیران و تحویل مقصورهٔ ایمان بمستوهٔ کفر و طغیان بر وجهی که در معششهٔ
خطیئات پابستهٔ یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا شدهٔ مصدوقهٔ
اولئک الذین خسروا انفسهم گردیدند و سکون حال و ادراک امانی
و آمال ایشان در سرای مقرون بزوال معللست بانکه مستحق شدّ
عذاب و نکال گردیده با نمرود و شداد و سایر کفره و اهل جحود و عناد
محشور گردند چنانچه فقرات خطب شریفه بآن اشعار تمام دارد و چون
اطاعت حضرت امیر المؤمنین عم بر کافهٔ آدمیان بلکه عامهٔ عالمیان
با ایمان توامان بلکه عین ایمان است چنانچه در احادیث صحیحه بآن اشاره
شده که اقسمت بعزتی و جلالی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان

عصانی

عصاني وان ادخل النار من عصاه وان اطاعني وبنابرین

مراد از ارتداد عدم اطاعت و متابعت آن واجب الاطاعه است

اعم از مخالفت صریح وغیر آن و ازین جهت در طریق وثیق اهل بیت

نبوت صلوات الله علیهم حکم بارتداد عامه اصحاب شده الا قلیلی

چنانچه عبارت علامه رحمه الله در کتاب خلاصة الرجال از شواهد مدعاست

وعبارت روایت اینست که روی الکشی عن علی بن الحکم عن

سیف بن عمیره عن ابی بکر الحضرمی قال قال ابو جعفر علیه السلام

ارتد الناس بعد رسول الله صلعم الا ثلث نفر سلمان وابو ذر والمقداد

قلت فعمار قال کان حاض حیضة ثم رجع ثم قال ان اردت الذی

لم یشک ولم یدخله شیئ فالمقداد و درین معنی روایات معتبره

بسیار است و باید دانست که از زمان رحلت حضرت رسالت صلعم

الی انقراض الدهر هر که متدین بادیان باطله و متعبد بعبادت منقوله

از ملل متخالفه بوده باعتقاد استحقاق سابقین در خلافت
سیّد المرسلین صلعم از بکریّون و عمریّون و عثمانیّون و بنی امیه
و بنی مروان و بنی عبّاس و امثال و اقران ایشان مرتکب مطالبی
عبادات گشته اعمال و افعال و اقوال ایشان من حیث هو هو
صحیح و معمول علیه نموده بآن عمل نماید در زمرهٔ اصحاب ارتداد داخل
بوده بحکم بر طبق من تدین بدین الاوایل فهو من الاداب بی
تفاوتی محشور و مقهور اند و عمومات روایات منقوله درین باب
مثل من جحد و او لا تینا و مثل من انکر و لائنا و من تقدم علینا
فهو کافر مفید مقام است و از حضرت صادق علیه السلم درین مقام
نقل شده که عرف الله عزوجل ایمانهم بموالاتنا و کفرهم بها یوم اخذهم
ذرّ فی صلب آدم و ایضا از آن حضرت عم در تفسیر کریمهٔ بلی من
کسب سیئّة و احاطت به خطیئة چنین منقولست که اذا

جحد امامة امیر المؤمنین فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

وایضا از آنحضرت ع در بیان مدلول فک رقبه صحیفه تحقیق به

تسطیر افادهٔ آن عالی مرتبه باین عنوان مسطور گردیده مخاطباً

الی ابان بن تغلب که الناس کلهم عبید النار غیرک واصحابک

فان الله فک رقابکم بولانا اهل البیت ودرین معنیست از فضیل

بن یسار از حضرت صادق ع که قال ان الله عزوجل نصب علیاً

علیه السّلم علما بینه وبین خلقه ممن عرفه کان مومنا ومن انکره

کان کافرا ومن جهله کان ضالا ومن نصب معه شیئا کان مشرکاً

ومن جاء بولایته دخل الجنة وایضا از طریق اهل بیت نبوت صه

دربیان مدلول آیهٔ شریفهٔ ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد

ماتبین لهم الهدی نقد معارف حقیقیه رابسکه تحقیق مسکوک

گردانیده که فلان وفلان ارتدوا عن الایمان فی ترک ولایة

امیر المؤمنین علیه السّلام و همچنین در کریمهٔ فلنذیقن الّذین کفروا انّهم
مُفسّر مقرّ بولایت آنحضرت کردیده و ایضا اتمام آیه آتیه با دخال
بعضی از الفاظ که مذکور نیست می یابد بحضرت با قرع انتساب یافته
که ان الذین ظلموا آل محمّد علیهم السلم حقّهم لم یکن الله لیغفر لهم ولا
لیهدیهم طریقا الا طریق جهنّم خالدین فیها ابدا وکان ذلک علی الله
یسیر و روایات معتبره متحدة المعانی درین باب زیاده از حد احصا
و استقصاست لکن حذرا من طول الکلام بذکر قلیلی مشاهد
الملهم اختتام یافته ببعضی از الفاظ منظومهٔ منسوبه بشیخ عطّار
مزین اوراق کفتار است

هرچه خواهی کو تو را کردم بحل | مزین اوراق کفتار است
زانکه دارم مهر شاهی را بدل | انچه او کفتا بکو من کفته ام
من بکعبت دیکران کی رفته ام | پیر تو شاه هست و دیکر پیر نیست
در دو عالم همچه او یک میر نیست | عشق میکوید که حق پیر ارشد

زانکسی کو از یکی ناچار شد　　دین او بر حق و گفت او حق است

لیکن این معتقد مذهب ناحق است

در شرح دیوان مذکور است که چون آفتاب نبوت از مشرق

آدم عم طلوع یافت پیوسته ارتفاع یافته ظل ضلالت نقصان

می یافت و چون بحضرت خاتم علیه السلام منتهی گشت ظلّ

مذکور انعدام یافته بدرجهٔ کمال پیوست اکنون که رو بانحطاط گذاشته

در برابر مهر نبی ولییست که قیام بمقام وی نموده ضابط امور دینیّه

و ناشر حقایق یقینه باشد و چون اقرب انبیا بحضرت مصطفی

عیسی است اقرب اولیا باو که مرتضی است مقابل عیسی باشد

و ازینجهت چنانچه عیسی را بالوهیت اطاعه نمودند آن حضرت را

نیز بهمان معنی پرستیدند　　از مهر علی کسی که یابد عرفان

نامش همه دم نقش کند بر دل و جان　　این نکتهٔ طرفه بین که ارباب کمال

بل تعیینا و نصا کما لا یخفی العبد ... عفی عنه

یا بند ز بینات نامش ایمان — و این عبارت ظاهر اشاره بر رباعی

منسوب بفاضل دوانیست که گفته — خورشید کمال است

نبی ماه ولی — اسلام محمد است و ایمانست علی — گر بینه درین

سخن میطلبی — بنگر که ز بینات اسماست جلی — و پوشیده

نیست که عبارت قاضی صریحست در انکه خلافت نبوی بان

حضرت انحصار یافته و دیگری از اصحاب از اهلیت نسبت این

امر بغایت دور و بی نهایت مهجور است چه ظاهر است که چون

هر نبی را احتیاج بولییست که قیام بمقام وی نموده ضابط قوانین

شریعت باشد و باعتراف شارح مذکور اقرب اولیا بحضرت

رسالت حضرت خاتم الاولیاست پس قیام بمقام انحضرت در امور

مذکوره بوی اختصاص یافته نسبت آن بدیگری از دایره نسبت

شیء بشیء خارجست ولیس المراد بخلافة علی علیه السلام الا هذا المعنی

و معتقد اصحاب ریاضت آنست که رتبهٔ خلافت مخصوص

بذاتیست که علم بمقاصد مستخلف داشته بر دقایق امور

خفیّه وجلیّه که مستخلف را بتجلیات اسمایی وصفاتی حاصل شده

اطلاع داشته ازین جهت مستحق مرتبهٔ خلافت کردد چنانچه

عبارات ایشان بان اشعار تمام دارد که الخلیفه یجب ان

یعلم مراد المستخلف و الا لم یکن خلیفه له بلکه مدلول کثیری از

افادات آن طایفه افادهٔ اتحاد صفات مختصهٔ مستخلف

با خلیفه نموده بزعم ایشان آنچه مرات نبوت محل انتقاش

آن شده از مبداء فیاض بان اختصاص پذیراست همچنان

آینهٔ صفات وکمالات ولایت نیز مصوّر بصور مذکوره مرتسم

در مرآت نبوت کشته تغایر بینهما من حیث الاعتبار نیست و از

شرایط معتبره نزد آن طایفه اتحاد خلیفه و مستخلف در عوالم نوریه است

و در صور عنصریّه لازم آن است که خلیفه از مشکوة حالات
وکمالات آنحضرت اقتباس انوار هدایت و ولایت نموده
بر مسند نیابت و مماثلت حقیقی متمکن باشد و شکی نیست که
امور مذکوره و شرایط معتبره از خصایص ایمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم الی یوم المحشر بوده دیگری از احتمال اشتراک با ایشان
عاری و بری است و در مثنوی مولوی اشارهٔ باین معنی واقع است

چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ   چاره نبود بر مقام او چراغ
چونکه شد از پیش دیده وصل یار   نایبی باید ازو مان یادگار
چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب   بوی گل را از که گیریم از گلاب
نی غلط کردم که نایب یا منوب   گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نه دو باشد تا توی صورت پرست   پیش او یک گشت کز صورت برست
نور هر دو چشم نتوان فرق کرد   چونکه

در نورش

در نورش نظر انداخت مرد   در معاني قسمت و اعداد نيست
در معاني تجزيه و افراد نيست   نكتها چون تيغ فولادست تيز
گر نداري تو سپر واپس گريز   و در كليني بروايت عبد العزيز
بن مسلم مذكور است كه در جامع محروسهٔ مرو قايد توفيق عنان
اقبالش بجانب مجلس عالي و محفل متعالي امام عرشي مقام معصوم
مطهر علي بن موسي بن جعفر عليهم السلام انعطاف داده حاضرين
آنمكان رفيع بنيان را در حقيقت شرايط امامت و اختلاف
امت طريق مناظره اتساع يافته در استكشاف امر مذكور
بآن كاشف استار و واقف اسرار توسل جسته فرمود كه
يا عبد العزيز جهل القوم وخدعوا عن اديانهم ان الله
عز وجل لم يقبض نبيه صلعم حتى اكمل له الدين و
انزل عليه القرآن فيه تبيان كل شيء و انزل

في حجة الوداع وهي آخر عمره صلعم اليوم اكملت لكم

دينكم واتممت عليكم نعمتي الاية وامر الامة من

تمام الدين ولم يمض صلعم حتى بين لامته معالم دينهم

واوضح لهم سبيلهم وتركهم على قصد سبيل الحق

واقام لهم عليا عم علما واماما وما ترك شيئا يحتاج

اليه الامة الا بينه فمن زعم ان الله عز وجل لم

يكمل دينه فقد رد كتاب الله ومن رد كتاب الله

فهو كافر وبعد از افادات مذكوره حقايق آتيه را باين عنوان

در رشته بیان انتظام داد که امامة اجل قدراً واعظم شاناً

واعلی مکاناً وابعد غوراً وازانست که دست آلود عقول مختلفه

کردیده به پای مردی آرای ناقصه واختیار امت پیرامون سرادق

رفعت آن نتوان شد چه این درجهٔ رفیعه بعد از صعود حضرت

بخلیل

خلیل بر معارج خلت و نبوت بوی مفوض گشته و بتشریف
تفضیل آن تشرف یافته که انی جاعلک للناس اماما و لایزال
خصوص ذریت طاهرهٔ مطهرهٔ او دون سایر الاولاد که لاینال
عهدی الظالمین اشاره بآنست تخصیص پذیر گشته افادهٔ انتفاء آن
از سایر اولاد موصوفین بظلم اعم از زمان ماضی و حال و استقبال
می نماید بنابر قاعدهٔ مضبوطهٔ اصولیه که صحت اطلاق مشتق مستلزم
بقای معنی مشتق منه نیست و ازینجهت بر حسب فرمودهٔ ان اولی
الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین
امر امامت و خلافت بسلسلهٔ علیه نبویه منتهی گشته و تعین ربانیه
بنشاء علیه مرتضویه اختصاص یافته و از انحضرت باصفیای اولاد
اطهار و ذراری معصومین مطهرین انوالا رتبت که الذین اوتوا العلم
والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث اشاره بآنست

مفوض کردند وچون مضامین صدق آئین کلمات پیّنات رضویه

علیه الثناء والتحیه فرح بخش خاطر حضار کردیده صحیفهٔ ارادهٔ ایشان

بزوایدِ ایضاح مقامات امامت مرتسم کشت ایجاباً لمسئولهم

وانجاحاً لاٰمالهم مصوّر صور ارادات ایشان شده فرمود که امامت منزلهٔ

انبیا وارث اوصیا وخلافت خدا ورسول ومقام امیر المؤمنین ومیراث

حسنین علیهم السّلام ونظام مسلمین وعزّ مؤمنین واساس اسلام

وامضاء حدود واحکام است وامام محلّل ما حلّل الله ومحرّم ما حرّم الله

وداعی الی سبیل الله وحجّت بالغه وشمس طالعه وبدر منیر وسراج زاهر

ونور ساطع ونجم هادی در غیاهب دجی ودال بر هدی ومنجی از ردا

وسحاب ماطر وغیث هاطل وآفتاب مضیئه وآسمان ظلیله وارض

بسیطه وچشمهٔ غزیره وانیس مردم وپدر مهربان وبرادر شیرین زبان

ومفزع عباد در دواهی وامین خدا بر خلق وحجت او بر عباد وخلیفه

او در بلاد مطهر از ذنوب مبرا از عیوب مخصوص بعلم موسوم بحلم
نظام دین عز مسلمین غیظ منافقین متفرد دهر وحید عصر بی بدل
در مکارم بیمثل در معالم بی نظیر در فضایل من غیر طلب وکسب بل
اختصاص من المفضل الوهاب وبعد ازان میفرماید که فمن ذا الذی
یبلغ معرفة الانام او یمکنه اختیاره هیهات هیهات ضلت العقول
وحارت الالباب وتصاغرت العظماء وتحیرت الحکماء وتقاصرت
العلماء وکلت الشعراء وعجزت الادباء عن وصف شان من شانه
او فضیلة من فضایله وکیف یوصف بکله او ینعت بکنهه او یفهم شیء
من امره او یوجد من یقوم مقامه فاین الاختیار من هذا واین
العقول عن هذا واین یوجد مثل هذا اتظنون ان ذلک یوجد
فی غیر آل الرسول محمد صلوات الله علیه کذبتهم والله انفسهم ومنتهم
الاباطیل قاتلهم الله انی یوفکون وزین لهم الشیطان اعمالهم

فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله
واختیار رسوله صلعم الی اختیارهم پوشیده نیست که اگر
اختیار امت در امور متعلقه ببارگاه احدیت مطابق اراده ربانی
ومقاصد سبحانی بوده از شائبه مخالفت ما اراد الله مصون
بودی خطاب مستطاب وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم
الخیرة من امرهم وهمچنین کریمه ما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله
ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم نه بر وجه صواب نزول
یافته اراده واختیار بندگان در امور ایشان مستحسن و مرغوب
نموده نه تنبیه آسمانی درین امر احتیاج نبودی واگر مقتضیات
عقول آدمیان وآراء مختلفه بنی نوع انسان در صحت اعتقاد
ولوازم معرفت واطاعت واحکام ملت بی قصور نمودی ازین
جهت سالک مسالک دلایل عقلیه که مقتضی بتاویلات قرآن

۱۵۳

وسنّت وتغییر وتبدیل در ظواهر احکام شریعت است بمواخذات
آسمانی معاتب گشته جمیع مذاهب فاسده وملل متخالفهٔ اسلامیّه
وغیر آن که عقلای عظیم المنزله بافکار عمیقه وانظار دقیقه مرقوم
صحایف اراده واختیار داشته مرجو القبول اند تمامی صورت
صحّت پذیرفته از شوایب بطلان بری بودی وفساد امور مذکوره
بحکم بدیههٔ عقل ظاهر وهویداست رهبری جو که درین بادیه بسو
راهیست مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت وظاهرا عارف
رومی باین معنی اشاره نموده چون بحق بیدار نبود جان ما
هست بیداری چه دربندان ما جان همه روز از لگدکوب خیال
در زیان وسود ودر خوف زوال نه صفامی ماندش نه لطف وفر
نه بسوی آسمان راه سفر کرده تاویل حرف بکر را خویش را
تاویل کن نه ذکر را بر هوا تاویل قرآن میکنی پست وکژ شد

از تو معنی سنی   و بعضی از عرفا در بیان مذهب متابعت مقتضیات
افکار انسانی و تاویلات تنزیلات آسمانی چنین افاده نموده اند
که تأوّل المنصوص ترخصا و سقول علی الله تخرصا لقد هلک السایل
والمسئول ولعن القایل العامل والمعقول ای المقول و توضیح مقام
آنست که معارف عقلیّه که کافر و مسلمان و یهود و ترسا و گبر و ملاحده
و فلاسفه و دهریّه و امثال آن بمقتضیات آن متمسّک شده
بوجود الهی اعتراف نموده اند از امور مشترکه میان سایر افراد ممکنهٔ
بشریّه است و کریمهٔ ولئن سالتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله و آیهٔ و ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی که مراد از اول
حکایت حال کفره و از ثانی مقول قول عبدهٔ اصنام است با آن
شهادت می نماید و بعد از اتفاق بر اثبات ذات اکرم مخالفت
طوایف مخلوقات در صفات الوهیت و رد و قبول امر نبوت

و امامت که منشاء اختلاف دران مجرّد مقتضیات عقول
بشریه است پسندیده بوده افکار و انظار هر طایفه از طوایف
علی حسب طاقتهم وبذل جهدهم فی الامور بر نعت صحّت
منعوت بوده باندازه استعداد و ضعف وقوّت انظار
و افکار با عدم انضمام نور ایمان و اعتقاد به نبوّت و ولایت و اطاعت
مدلولات کتاب و سنّت هر فرد از افراد مکلّفین مامور بمتابعت
مقتضای عقل بودی طریق نجات منحصر در طبقهٔ واحده نبوده
مجموع فرق منقسمه بهفتاد و سه فرقه را طریق نجات مسلوک بوده
تفاوت و ترجیح بی صورت نمودی و درین مقام از بعضی عرفا
ذکر یافته که اذا تمکّنت درجة الانسان الکامل فی مقام الاستدلال
یودی من مطان الصدیه و سرادقات الجلال و الکبریا اخلع
نعلیک فان کل دلیل مرکب من مقدمتین وهما تان المقدمتان

كالنّعلين فی قدمی العقل بهما یمکن العقل من السفر من الخلق الی الحق
و من الممکن الی الواجب فاذا وصل الی النّداء الصّمدیه و بساط
الجلال الالٓهیه یؤمر بخلع هذین النّعلین فاذا قال العبد لم اخلعهما قال
لانک بالواد المقدس فمن وصل الی الوحدة کیف یلتفت الی الکثرة
و من وجد المدلول کیف یبقی مشغولا بالدلیل و بر تقدیر اعتبار استقلال
عقل سلیم در بعضی امور اگر آیینهٔ عقل از زنگ کدورت و عناد
و غبار فساد اعتقاد تصفیه یافته و به تصیقل صیقلی توفیق مُستعدّ
انتقاش حقایق اشیا گردیده در بادی النظر بعد از تخلیهٔ آن از امور
تعصّبات بارده بار تسام معانی حقّهٔ حقیقیّه عدم استنکاف از
مقتضیّات حق و انصاف مرتسم گردد و بحلیهٔ تتبّع آثار انوار را از امتیاز
نشأ مرتضوی از سایر اصحاب مُصطفوی و نصوص قرآنی و ظواهر
فرقانی و وصایای نبوی و حالات علمی و عملی و کیفیّات حسبی

ونسبی ومقامات قرب الهی وقرابت رسالت پناهی که آن
نقطهٔ دایرهٔ ولایت باتفاق مخالف وموالف بآن اختصاص
یافته متجلّی کردد حاکم عقل که معیار نقود خالصه از مغشوشه ومُمیز
امور حسنه از قبیحه است بتقدیم دیکری بر آنحضرت رخصت نداده
صحیفهٔ انحصار نیابت حضرت رسالت را دران مظهر انوار
هدایت به تسطیر سطور اذعان وقبول مزین سازد لاسیما که
مدعی خلافت دیکران از شرایط مُصحّحه واوصاف لازمهٔ امامت که در
طی عبارت منقوله از حضرات طاهرین درج یافته بلاف کزاف
شعله فروز آتش اعتساف نتواند شد مکر بواسطهٔ حصول بغض
آنحضرت که نتیجهٔ نطفهٔ حرام وآلودکی رحم برطوبت میاه نجسهٔ
متنجسهٔ بعداوت خاندان نبوّت مکان است بتقدیم دیکری
بر آنحضرت قایل کردد وموید مقامست آنچه بروایت جابر

بن عبد الله انصاري ذكر يافته خلاصه انكه كان يدور في سكك الانصار لهم متكيا علي عصاه و يقول يا معشر الانصار علي خير البشر من ابي فقد كفر يا معشر الانصار اعرضوا حب علي علي اولادكم فمن اتي فانظروا في شان امه ولا شک این نه مقامیست که حلال زاده دران متأمل باشد و درین مقام از هاتف غیب

این نوا آرام جان بینواست ... امام نصّ خدا باید و وصی رسول
نه انکسی که تو اشن نام میبری بگزاف ... یقین بدان که سلوني به از اقیلو نیست
چو ابرون روی ای خواجه از ره انصاف

و جواهر منظومه منتظمه در سلک عبارات فصیحه منسوبه بخازن خزینه کلام ابن حسام موافق مرام است

ای مهتری که کرده همه مهتران دهر ... در پیش کهتران تو اقرار کهتری
با کیمیای قدر تو مکر مخالفان ... چون معجزات و سحر کلیم است و سامری

316

شاهان ز آستانهٔ قدر تو یافتند سرمایهٔ سعادت و اقبال سروری

مجموع منزلات و کمالات کاینات موجود در وجود تو الا پیمبری

از بدو کاینات بجز ذات مصطفی از هر که بود و هست و بود

جمله بهتری بالانشین صدرنشینان سدرهٔ مسندخرام روضهٔ

فردوس اکبری و مذکور است که سلطان سنجر بن ملکشاه

سلجوقی از عارس گنجینهٔ دانائی حکیم سنائی استفسار حقیقت

حقیت مذهب ایمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم و دیگر مذاهب مختلفهٔ

باطله نموده وی در جواب سوال مذکور باین قسم از معانی مطوی

در طی کلام نظم انتظام موفق گشت یوسف مصری نشسته

با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را بر نقش آزر داشتن

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد دل اسیر سیرت بوجهل

کافر داشتن بحر و بر کشتیست لیکن جمله در گرداب خوف

بی سفینهٔ نوح نتوان چشم معبر داشتن   من سلامتی نه نوح پی

بنهایت   تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن   چون

همیدانی که شهر علم را حیدر در است   خوب نبود غیر حیدر میر و مهتر

داشتن   من چگویم تا چون تو دانی مختصر عقلی بود   قدر خاک

افزون تر از کوکرد احمر داشتن   مر مرا باری بکو نایدز روی اعتقاد

حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن   آنکه او را بر سر حیدر

همیدانی امیر   از ره معنی نیارد پاس قنبر داشتن   تا سلیمان وار

باشد حیدر اندر صدر ملک   زشت باشد دیو را بر تارک افسر

داشتن   خضر را م آور دلیلی را که بر بسته چه کلک   جاهلی باشد ستور

لنگ رهبر داشتن   جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند

یادکاری کان توان تا روز محشر داشتن   از پس سلطان ملکشه

چون نمیداری روا   تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پس

از پس سلطان دین پس چون روا داری همی   جز علي و عترتش محراب و منبر داشتن
اندران صحرا که سنک خاره خون کردد همی   و ندران میدان که شوان پشت و یاور داشتن
هست لستیان را کجا هرکز توانی یافتن   جز بجب حیدر و شبیر و شبر داشتن

اکرچه حکایت روز غدیر اظهر از اضاءت شمس منیر و بدر سیر است
واز مخالفین نیز بروایت مختلفه و طرق متعدده صورت ثبوت پذیرفته
چنانچه محمد بن طلحه شامی شافعی بعد از ذکر روز غدیر و کیفیت وقوع
آن علی سبیل التفصیل چنین ذکر نموده که و روی هذا الحدیث
من الصّحابه عمر بن الخطاب والبراء بن عازب وسعد بن ابی
وقاص وطلحه بن ابی عبید الله والعباس وابنه عبد الله والحسن
بن علي وابن مسعود وعمّار بن یاسر وابو ذر الغفاري وابو ایوب
وابن عمر وعمران بن الحصین وزید بن الحصین وابو هریره وجابر

بن عبدالله وابو رافع مولی النبی صلعم وجریر بن عبدالله وانس بن مالک
وحذیفه بن اسید الغفاري وزید بن ارقم وعبدالرحمن بن
عمر الدیلمی وزید بن سراحیل وعامر بن ابي لیلی الانصاري وغیرهم
بن حمزه ووحشی بن حرب وسعد بن عباده وعمرو بن شراحیل
وجابر بن سمره وملک بن الحویرث وابوذوب الشاعر وعبدالله
بن ربیعه ولکن بتحریر مجلی از ان مزین اوراق این رساله شده
قبل از شروع در مقصود نموده مي شود که چون تباشیر صبح سعادت محمدی
وآفتاب عالمتاب نبوت احمدي از افق عالم قدس لامع
وساطع گشت شاهد دلارای حسن وملاحت وعشق وحزن
بسرادقات اجلال جلال آنحضرت راه برده ملازم کریاس
هدایت اساسش شده هریک را محلی لایق ومقامی مناسب مقرر گشته
ونقش یگانگی از لوح قابلیت ایشان زدوده ملاحت عین

حسن و حزن عین عشق کردیده ظواهر و بواطن ایشان را پردهٔ

مغایرت فیما بین مرتفع کشت و آنچه از افراد ملاحت که در

مظاهر انبیای سابقین مختفی بود در مظهر خاتم صلی الله علیه و آله

چهره پرداز منصهٔ ظهور کردید و کلام قاسم انوار مشیر بآنست

با همه انبیا آمده در خفا ظاهر با مصطفی

و نور و ظلمت و غیرها من الامور الخارجیه و الذهنیه و العرضیه و الماضویه
و الاستقبالیه تمامی موجهٔ دریای حال و کمال انحضرت نموده
جهات سته مع ما فیها من الامور الممکنه بیک نظر من غیر تفاوت
منظور وی بوده در یک چشم زدن ملحوظ ملاحظهٔ ادراکش گردیدی
و از طرایف امور درین باب حکایتیست که محقق رومی بذکر آن
چهره پرداز پردگی اسرار است محصل انکه قبل از انکه طریق الفت میانه
او و شمس الدین تبریزی مسلوک گشته سالک مسالک آمیزش معنوی
شده باشند روزی بر سبیل استکشاف اسرار ربانیه فتح ابواب
سوال از جانب شمس الدین مذکور شده و لالی غیر منعه معانی معارف
مخفیه را در رشتهٔ استفاده انسلاک داده و طالب بیان رجحان
مرتبهٔ منصوری و بایزیدی و درجهٔ رفیعهٔ مصطفوی شده و اینمعنی موجب
اعراض و اعتراض مولوی گردیده صورت سوال سایل که متبنی بر غرضی

رضی کر

صحیح است بمعلومیت رتبهٔ نبوّت با رتبهٔ بعضی از امت بمثابهٔ دخانی

متصاعده از کرهٔ ارضی بجانب کرهٔ قمری نموده و طبقات سموات

در آیینهٔ خیالش از نقل سوال مذکور مصور بصورت انشقاق وانفلاق

گردیده و صحیفهٔ جواب را باشتقاش حسن عقیده و اعراض و آزردگی

از انچه شنیده منتقش ساخت که هیهات هیهات چه نسبت وکدام

مناسبت علّت اشتراک صفات یا احتمال رجحان ذاتی بر

ذات سید کاینات تواند بود وچون مقصود سایل ابراز حقایق

بعضی از امور مخفیه در قوالب صیغهٔ عبارات و کلمات بعضی از

اشخاص موصوفین بکشف وتاله تعلق پذیر بوده از جهت سهام مُلَم

محقّق رومی را بسپر بعضی از اشکالات وارده بر شطری از عبارات دفع

نموده و سالک مسالک تعجّب وتحیر گردیده و از تطبیق کلمات

خارقه از عادات ممکنات صادره از السنهٔ متنطقه بانا الحق وسبحانی فی

ما اعظم شانی وکلام صدق انتظام سید انام که مشتمل بر عبارت

ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک است عاجز

آمده مقیم مقام استعلام مرام بود تا پیمانهٔ تحقق از رحیق تدقیق

محقق مذکور که خمخانه پرداز مدامهٔ بطون وظهور است ملان شده

وباعتراف جرعهٔ از چشمهٔ عزیزهٔ دانش مسئول که بر زمین اذعان

وقبول سایل انصباب پذیرفته ریان وسیراب گردید خلاصه جواب

آنکه کوس قابلیت منصوری وبایزیدی بنا بر تضیق تدویر دوایر

آن اهلیت ظرفیت لجج غامره اسرار نداشته چون جوش

بر آورد ز سر بیرون شد وقلزم قابلیت محمدی علیه افضل الصلوة

واکمل التحیات سعت خمخانهٔ فیوضات غیر متناهیهٔ الٰهیه داشته

هرچند مدامات خفیات سرایر بر مصب مصطبه وجودش انصباب

یابد ساقی پیمانهٔ ذات وحدت سماتش خبر ترانه هل من مزید نسرا

١٥٨

قاسم شد از شراب ازل مست لم یزل هل من مزید

میزند از بهر باقیات و مولوی درین مقام می فرماید که یکی

از بوی دردش کامل آمد یکی از رنگ صافش ناقل آمد

یکی از نیم جرعه گشته صادق یکی از یک صراحی گشته عاشق

یکی دیگر فرو برده سبکبار می و خمخانه و ساقی بیک بار

کشیده جمله و مانده دهن باز زهی دریادل رند سرافراز

و یکی از عرفای روزگار که پیمانهٔ معرفتش از خمخانهٔ محبت اغتراف یافته

بلبل طبعش در گلستان بیان بانغمهٔ دستان سرا گردیده

چون نوبت عاشقی بمنصور افتاد و زبادهٔ کهنه در سرش شور

افتاد در گفتن راز عشق بی تابی کرد کم حوصله را شراب پر زور

افتاد و همانا نظر باین قسم از اسرار زبان شیخ عراقی مظهر بیان

معانی مخفیه در ان جامع مجامع علم و عرفان و واقف مواقف اشکار

و نهان و خازن مخازن اسرار بی پایان کردیده خورشید آسمان

جهانم عجب مدار ذرات کاینات اکر کشته مظهرم ارواح

قدس چیست نمودار معنیم اشباح انس چیست نکهدار پیکرم

بحر محیط رشحهٔ از فیض فایضم کان کریم شمهٔ از لطف کوهرم

از عرش تا بفرش همه ذرهٔ بود در پیش آفتاب ضمیر منورم

روشن بود ز روشنی ذات من جهان کر پردهٔ صفات خود از هم

فرو درم آبی که زنده کشت ازو خضر جاودان آن آب چیست

قطرهٔ از حوض کوثرم ناوردهٔ برون چه منی ور هزار قرن اینک

تو ایدری فلکا و من ایدرم و باید دانست که ثبوت غیبیت ذات

با برکات مصطفوی و مرتضوی در عالم غیب و شهادت نزد

اصحاب ریاضت بر وجهی روشن و مبرهن کشته که اکر خفاش

ظلمت سرای خواطر فاسده و ضمایر کاسده بی بسر حقیقه آن نبرده

مدعن و متیقّن ارباب جحد و طغیان و اصحاب بغض و عصیان
نگردد و از نقصان قابلیّت و عدم استعداد اهلیّت ادراک
این قسم از امور مقاصد علیه است گر نه بیند بروز شپره
چشم چشمهٔ آفتاب را چه زیان و ازین قبیل است کلام
صحّت انتظام بو دند یکی علی واحد در دیدهٔ احولان دو آمد
و انیمعنی بیمن توفیق آلهی بر آئینهٔ مکاشفهٔ اصحاب کشف و تأمّل
پرتو انداخته بعضی از عبارات لطایفه متضمّن اشارات و کنایات
و تلویحات درین امر بوده بذکر آن مزین کتب و رسایل گشته
ازین جهت مرجو الاجر و مشکور العمل اند چنانچه شیخ زادهٔ لاهیجی
رحمه الله در شرح عبارات گلشن راز که گلستان اصحاب نیاز است
بتحریر مجملی از حالات وحدت سمات انمظهر اسما و صفات تذهیب
و تهذیب صفحات اوراق کتاب مذکور نموده تا صورةً و معنیاً

باسم شارح گلشن راز تسمیه یافته در زمرهٔ ارباب راز و نیاز منخرط
گردد و عبارت مذکوره اینست که چون خورشید حقیقت محمدی
که در ملک ظهور و اظهار سیر و دور می نماید و بطریق بروز و ظهور
در مظاهر تحمّل ظاهر میگردد بمرتبهٔ استوا که زمان آنحضرت بود رسیده
چون آن نور از مشرق نبوت ظهور یافته بود در درجات مغرب از
همان نور ولایت که باطن آنحضرتست سایه گستری کرده ظلال
تعینات اولیا پیدا آمد و مشارق و مغارب برابر و در محاذی یکدیگر
گذاشته شد پس هر آینه در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا تعینی از
تعینات اولیای امّت مرحومه واقع شده که چنانچه اولا از افق شهادت
ظهور یافته بود در افق غیبت مختفی گردد و مبداء و معاد یکی شده
دور دایرهٔ کمال اتمام یابد و چون آن خورشید از استوا گذشت
و روی بجانب انحاط کثرت که زمان ولایتست نمود هر آینه در دایرهٔ

ارتفاع

153

ارتفاع و انحطاط در مقابل هر شخصي از اشخاص انبيا عليهم السلام

تعيين شخصي از اوليا واقع تواند بود و بدرجات نبوّت كه بمثابه

مشرق تصور نموده شد هيچ نبي مرسل از حضرت عيسى عليه السلم

اقرب نيست از جانب مغرب نيز كه كنايه از طرف ولايتست

مبدأ ظهور سرّ ولايت امير المومنين عليّ مرتضى صلوات الله عليه گشت

و ازينجهت حضرت رسالت صلعم فرمود كه ان عليا مني و انا منه و هو ولي

كلّ مؤمن و ايضا لكلّ نبي وصي و وارث و ان عليّا وصيي و وارثي

و ايضاً انا اقاتل على تنزيل القران و علي يقاتل على تاويل القرآن و ايضا

كفي و كف علي في العدل سواء و ايضا انا و علي من شجرة واحدة و الناس

من اشجار شتى و ايضا اوصى من آمن بي و صدّقني بولاية علي بن

ابي طالب عم فمن تولاه فقد تولاني و من تولاني فقد تولى الله

و ايضا لما اسرى في ليلة المعراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاوحى الله

تعالی الی سئلهم یا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله

وعلی الاقرار بنبوتک والولایه لعلی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از ذکر کلمات

بینات و آیات محکمات داله بر حالات و کمالات و اختصاص جلالت و رفعت

و وصایت با آن مرکز دایرهٔ ولایت ذکر بارهٔ صفحهٔ خلوص عقیدهٔ کاملهٔ را

زینت تحقیق داده میفرماید که دلیل بر آنکه علی علیه السلام مبداء سر ولایت است آنست

که سلسلهٔ جمیع کاملان اولیاء الله با آنحضرت منتهی گشته بحضرت رسالت صلعم

اتصال پذیر است   داری دل اهوای سلوک طریق حق   باید قدم

نهی بره شاه لافتی   شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد   ایزد بهل اتی

بتاکید انّما   بر تخت ملک فقر چه او شاه مطلق است   شاهان

فقر جمله باو کرده اقتدا   وصف کمال اوست سلونی ولو کشف

کس را نبود عرصهٔ این بعد انبیا   پس هر آینه امیر المؤمنین در مقابل عیسی علیه السلام

بوده دلیل این امر تساوی آنحضرت است با روح الله در مرتبهٔ فاسده طایفهٔ

صحت هم

اعظم

عظیمه از بنی آدم که چنانچه در سوابق ایام حضرت عیسی علیه السلم بمرتبهٔ الوهیت
تهمت پذیر گشت در ازمنهٔ وجود کثیر الجود آن حضرت نیز طوایف مختلفهٔ
انسانیه سالک مسالک غلو گردیده در آیینهٔ عقیدهٔ فاسدهٔ ایشان
پرتو ربوبیّت انطباع یافت و یکی از شعرای عرب در لباس نظم بآن
اشارتی نموده که   احیاءک الموتی و علمک مخبرا   بالغایبات
عذرت فیک لمن غلا   و دلیل دیگر آنکه چنانچه قرآن عزیز از زبان
عیسی علیه السّلام ناطق است بذکر و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی
بیوتکم همچنان از روات ثقات منقول است که دُرّ دریای ولایت
مُطلقه و شمع سرای خلافت محمّدیه جهت تفهیم مراتب حالات و کمالات
علمیه و معارف لدنیّه میفرموده که اگر توهّم تصوّرات فاسدهٔ امّت
دربارهٔ خیر البریّه دامن گیر بیان و تبیان معالم مخفیهٔ آنحضرت نبودی
شمار آنچه صرف ماکولات شده و بیوتات بذخیرهٔ آن مذخر گشت

خبر دادی و مدلول عبارت مذکوره منسوبه بان حضرت عین مفهوم

کلمات فوقانیه حالیه از حالات مخفیه عیسویه است و چون این تتبع دا

شد باید دانست که شیخ شبستری و شیخ زاده لاهیجی در متن

و شرح گلشن گلستان تحقیق را نزهت داده و جویبار معانی را

بغرس اشجار مثمره بیان و رشک وجنات جنان گردانیده

و عقده اشکال از مجرای زلال سلسال کلام صدق انتظام

علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل برداشته و پرتو اشعه لمعات

فیض اقتباسش مخصوص ساخت عالیه و عرصه متعالیه ولایت

اولیای امت مرحومه که معبر عنه بعلمای دین و کاملان شریعت

خیر المرسلین است دانسته عموم مستفاد از مدلول علماء امتی

که باعتبار ملاحظه جمع مضاف که یکی از مقامات و قراین تعمیم است

مخصص گردانیده رافع توهمات و اشکالات واقعه درین مقام است

و از دلایل داله بر صحت ارادهٔ اولیا از لفظ علما در شرح مذکور است
که چون تشبیه علما با نبیا افادهٔ اتحاد جهات علم و عرفان نموده
همچنانچه علوم انبیا لدنی بوده از دایرهٔ نظر و کسب مبراست علوم
علما نیز ازین مقوله نموده از شایبهٔ غبار مخالفت معرا است و این
معنی مخصوص عوارف کمل عرفا و اولیا بوده اراضی قلوب دیگران
مخیم سرادقات جلال آن نتواند شد و در عبارت شرح ذکر یافته
که زیرا که انبیای بنی اسرائیل را علوم ذهنی کشف بوده نه کسبی

علم نبود کان ز مولی واسطه ‖ آن نپاید همچو رنگ ماشطه ‖
هان مکش بهر هوا این بار علم ‖ تا ببینی در درون انبار علم ‖
همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو ‖ وز ریاضت آینه بی زنگ شو ‖
تا ببینی علمهای انبیا ‖ بی کتاب و بی معید و اوستا ‖
سر امسینا لکردیا بخوان ‖ راز اصبحنا عرابیا بدان ‖ و این معنی

بر صفایح ارباب دانش و بینش غایت نمایش دارد که شروط

مذکوره و نعوت مسطوره و کمالات و حالات مسفوره باعتراف

دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در مخازن اسرار الٰهیه و مصابیح انوار

سماویه و مفاتیح کنوز غیبیه و لوامع ثنای صمدیه ائمه عظام اثنی عشریه

و ذریت طاهره مصطفویه و اسود عراس مرتضویه صلوات الله و سلامه

علیهم باعلی درجه کمال پیرایه جمال پذیرفته مراقی اختصاص ایشان

باوصاف معینه مرقوم مصاعد مناقب مخصوصه منحصره در ایشان است

دون غیرهم من الامور المجازیة اللفظیة قال حجة الاسلام قد کان

اسم العالم یطلق علی العلماء بالله و بآیاته و افعاله فی خلقه الذین

کانت عنایتهم فی مراقبة الباطن و التفتیش عن صفات النفس

و مکاید الشیطان و عوائل الدنیا و تحصیل مقامات الدین من الورع

و الزهد و التقوی و الخوف و الحزن و التفکر و المجاهدة و التوکل

والاخلاص فلما حدث مصنفات الکلام فی القرآن الرابع وکثر
الخوض فیه بانواع الجدل اخذ علم الیقین فی الاندراس فصار
اسم المجادل المتکلم عالما واسم الفاج المزخرف کلامه بالاشعار
والقصص واعظا وصار اکثرهم فی التدریس والقضا وتولیة
الاوقاف والوصایا واموال الایتام ومخالطة السلاطین ولبس
الخز کالمعاینه علماء روزکار اکثر ایام ایشان بتدبیر حظوظ نفسانی
وتحصیل اسباب مستلذات دنیوی صرف شده سالک مسالک
اصحاب هوا وارباب ریا ومراانند از هوا تا کی رهی پیچ لم هو
ای ز هو قانع شده با نام هو آب رحمت بایدت رو پست شو
وانگهی از خمر وحدت مست شو پنبهٔ وسواس بیرون کن زگوش
تا بگوشت آید از گردون خروش پاک کن دو چشم را از موی عیب
تا ببینی باغ و سروستان غیب دفع کن از مغز واز بینی زکام

تا که ریح الله در آید در مشام   دار وی مروی کن و عنّی مپوی

تا برون آیند صد کون خوبروی   و چون باطن نبوّت محمدیه علیه الثناء

والتّحیه عین خاتم ولایت آنحضرت است و نشأ نبوت را وصف

رسالت مانع اظهار کمال ویست و چون باطن آنحضرت در صورت

خاتم الاولیا بروز و ظهور یابد اظهار آن کمال بر وجه اتم اکمل صورت

بندد و چنانچه در آن نشأ ختم نبوّت نموده درین نشأ خاتم ولایت

کردد و خاتم الاولیا همان خاتم الانبیا و باطن نبوت آنحضرت و حسنهٔ

از حسنات ویست و در نیمعنی از شیخ عراقی منقولست   بودیم

یکی دو می نمودیم   نابود شد آن نمود در بود   گویند که عشق را

بپوشان   خورشید بگل نشاید اندود   و در شرح مذبور مرقومست

که چون ختم ولایت و کمال نشأ خاتم الاولیا که مظهر تام باطن خاتم

الانبیاست تحقق پذیراست ازینجهت عبارت ماتن که بتصویر

۸۵۷

حقایق بهیه که پیمانهٔ ظهورش از رحیق تدقیقات سنیه ملان گشته

چهره پرداز صورت دلارای تحقیق مقام است که ولایت شید

بخاتم جمله ظاهر بر اوّل نقطه هم ختم آمد آخر یعنی ولایت که قیام

عبد است بمعبود در حالت فنا از خودی خود جملگی کمالات بخاتم

الاولیا که در این مقام مراد ازان قایم آل محمد است صلعم ظاهر کردد

وظهور ولایت در مظاهر مختلفه بحسب اختلافات استعدادات

وقابلیات مختلف نموده خارج دوایر انضباط است وتحقق باسما

وصفات الهی بر وجه اجمال تواند بود وچون احسن مظاهر وانسب

مجالی واظهر محال تجلی کوهر یکتای دریای خلافت ربانی ونیابت

نبوی ذات بابرکات مرتضوی بوده بنابر صرافت اطلاق وعدم

تقیّدات هویت ذات وحدت سمات نشاتین صورت

ومعنی وحالتین غیب وشهادت بی تفاوت نموده اختلافات

ازمنهٔ ماضی و استقبال و تباین هیّئه حال و مآل سبب تبدیل

احوال و تغایر صفات و کمالات و عدم اقتدار بر هیأت و اشکال

مختلفهٔ متفاوته و استبعاد در ظهور صفات متباینه و حالات

متخالفه نشده امور مذکوره معرّا از جمیع قیود و اعتبارات و مبرّا از

صور متباینهٔ واقعه در ازمنهٔ مختلفه در مرآت چشم وحدت بین

و آیینهٔ دیدهٔ عین الیقین در آمده قیود اضافیهٔ اعتباریه که او را وثاق

توهّمات فاسده بتجرید آن مرتسم گشته بزلال سلسال اطلاق و وحدت

ذات شسته گردد و در شرح لاهیجی مذکور است که کمّل را قوت ظهور

در عالم شهادت بعد از انتقال بعالم غیب صورت حصول یافته

لازم الوقوع است چه ایشان در برازخ مقید نشده و بر اطلاق صرف

باقی بوده اوان وجود در عالم شهادت با وجود حجب ظلمانی

و جسمانی از عالم غیب و اطلاق ممنوع نگشته مطلق العنان و در جمیع

١٦٨

عوالم ظاهري وباطني نافذ التّصرف باشند بنابرين در عالمِ غيب
از ظهور و در عالم شهادت نيز مانعي متصوّر نبوده فرق بين الصورتين
از صورت صحّت پر ونست و دليل بر صحت مقصود بنوعي که مفاد
عبارت اصحاب رياضت است آنست که چون غرض از ايجاد
عالم حصول معرفت يقين است و معرفت مذکور متوقف است بر
هدايت تام و ارشاد بر وجه کمال و هر يک از هدايت و ارشاد حقيقتين
منتهيتين در جميع ادوار و ازمنه بحقيقت آنحضرت اختصاص يافته
و روي انحصار پذير است و چون امور مذکوره از ظهور و بطون
و بروز و تجلّي و ولايت و نبوّت و ظاهريّت نبوّت نسبت بولايت
و باطنيّت ولايت نظر به نبوّت بلکه عينيّت امرين مذکورين
در حقيقت ذاتيّه و مغايرت اعتباري و غيرها من الامور المشترکه
بين النّبي والولي في الجمله دانسته شد بايد دانست که تفاوت بينهما

در تسمیه آنحضرت بخاتم النبوه و درشأن ولایت بخاتم الولایه بوده

آیهٔ مباهله و دیگر آیات و روایات شاهد اتحاد صفات پنهان بوده

باریک بینان راه معرفت را خار خلجان خاطری دامن گیر

اعتقاد نگشته اگر عبارات ایشان من حیث الاطلاق افادهٔ

رجحان ولی بر نبی نموده ذریعهٔ توهم حیرت زدگان پایان معارف

بی پایان آن زمرهٔ سالک مسالک صدق و یقین گردد محمول

بر عدم التفات بمدلولات کلمات مصطلحهٔ دایره بر السنهٔ

آنطایفه است یا عدم تتبع عبارات سابقه و لاحقهٔ بعضی از اوراق

کتب و رسایل که در بادی الرای منظور نظر انکار و عدم اعتبار

بوده سبب بعضی از اعتراضاتست چنانچه ابرشی سرکش عناد که

در مرتع بعضی از تعلیقات فاضل دوانی خصوصاً شرح رباعیات

راتع بوده پرورده علیق جحد و طغیان است درین مقام نیز از

مشرع بی توجهی بنقول آنطایفه آب خورده و میدان بیان را
جولانگاه اعراض و اعتراض ساخته و کمیت قلم بصهیل زیر و بم
آواز بر آورده که حضرت شیخ محی الدین قدّس سرّه در تصانیف خود
ذکر خاتم الولایه بروجهی کرده که ظاهرش ترجیح او در حقایق و معارف
بر خاتم النّبوه است و دیگر عبارات که مدلول آن قریب بهمین
معنی بوده در طی آن ابواب تشنیع افتتاح داده و دانسته شد که
امور مذکورهٔ منسوبه بآن طایفه یا از عدم ملاحظهٔ عبارات سابقه
ولاحقه است که تنقیح و توضیح مقاصد مهمهٔ آن زمره بمراعات آن
از جلباب خفا منصّهٔ ظهور یابد یا محمول بر عدم مبالات است از
ترتیب کلامی که چهرهٔ صحتش از تیرگی غبار قصور مبرّاست چنانچه
بعضی از کلمات ماخوذه از کتب و رسایل آن کرده ذی شکوه
که بر صفحهٔ تحریر تسطیر پذیر است رافع شکوک و اوهام و دافع اعتراضات

مذکوره درین مقام است و از انجمله کلمات بینات شیخ ربانی
مولانا عبد الرزاق کاشانیست در شرح نصوص که مبین فرق میانه
وصفی نبوت و ولایت و غیرها من الفواید است لا بین
الذاتین الموصوفتین احدهما بالنبوة والاخری
بالولایة فانه غیر مقصوده عندهم وان کانت العبارة
قد تبهم منها وحی الذاتین علی الاخری کما یتوهمه بعض
العلماء وعبارت اینست المرسل صلوات الله علیهم جهات
ثلاث جهة الرسالة وهی تحمل الاحکام الالهیة المتعلقة
بافعال الامم الموجبه لاصلاح معادهم ومعاشهم وهم فی
ذلک امناء لا یبلغون الا ما تحملوا وجهة الولایة وهی الفناء
فی الله یقدر ما قدر لهم من کمالات صفاته واسمائه
وجهة النبوة وهی الاخبار عن الله یقدر ما رزقوا من معرفته

فعلوم كلّ واحد منهم من جهة الرّسالة ليست الّا بقدر
ما يحتاج اليه امّة المرسل هو اليهم لا ازيد ولا انقص
لانّه انّما ارسل لسوال استعدادهم ومقتضاه فلا
يكلّفهم الّا ما يسعه استعدادهم فبقدر ما تفاضل
الامم فى الاستعدادات يتفاضل الرّسل فى علوم الرّسالة
ولهذا قال تعالى تلك الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض
اى فى علوم الرّسالة لا لانّ الرّسل علماء وبرسالة تحكم
على الوصف وبما يطوى الله عنهم بعض العلوم الّذي لا
يحتاجون اليه فى الرّسالة وتنافيهما ظاهرا كالعلم بسرّ القدر
فانّه يوجب فتور الهمّة فى الدعوة من طلب ما هو غير
مقدور ومقتضى الرّسالة الجدّ وقوّة العزم فيها وكذلك
فى مراتب النّبوّة بحسب ذواتهم واعيانهم يتفاضلون

فى العلوم والمعارف والاحكام على مقتضى استعداداتهم

الاصليّة قال تعالى ولقد فضّلنا بعض النّبيّين

على بعض ولما كانت النّبوة ظاهر الولاية والولاية

باطنها كان لتفاضلهم فى النبوة بقدر تفاضلهم

فى الولاية وايضا الولاية هو الفناء فى الله والله هو المحيط

بالكلّ وكلّ شيئ هالك الّا وجهه تقضى احاطته

بالكل وعدم انقطاع الولاية لان الكلّ به موجود و

بنفسه فان هالك وايضا الولى باق وحاد على عباد الله

دنيا وآخرة فلم يبق اسم مختص به العبد دون الحق

بانقطاع النبوّة والرّسالة الا انّ الله لطيف بعباده

فابقى لهم النّبوة العامة التى لاتشريع فيها اى الاخبار

عن الله تعالى بصفاته واسمائه وافعاله وكل ما تعرّف العبد

الحر

اليه وابقى لهم التّشريع فى الاجتهاد فى ثبوت الاحكام
وابقى لهم الوارثة فى التّشريع فقال العلماء ورثة
الانبيا فاذا رايت النّبي يتكلّم بكلام خارج عن التّشريع
كبيان التخلّق باخلاق الله وبيان قرب النوافل
وقرب الفرايض ومقام التوكّل والرّضا والتّسليم
والتّوحيد والتّفريد والفنا والبقا والجمع والفرق
وامثال ذلك فمن حيث هو ولى عارف ولهذا
مقامه من حيث هو عالم اتم واكمل من حيث هو
رسول اوذو تشريع وشرع فاذا سمعت احدا من اهل الله
يقول او ينقل اليك عنه انّه قال الولاية اعلى من النّبوة
فليس يريد ذلك القائل الا ما ذكرناه من ان النّبي
له مقام الولاية ومقام النّبوة ومقام الولاية هو الجهة

الحقانيّة الابديّة التي لا ينقطع ابدا ومقام النبوّة

ومن الجهة ملا والتي له بالنسبة الى الخلق لانه بينهم

عن الله وآياته وهي منعطفه فالجهة الحقانيّة

الابديّة اعلى من الجهة الخلقيه المنعطفه او يقول

الولي فوق النبي فانّه يعنى بذلك في شخص واحد

وهو ان الرّسول عليه من حيث هو ولي اتم من حيث

هو نبي و رسول لان الولى التابع له اعلى منه فان التابع

لا يدرك المتبوع ابدا فيما هو تابع له فيه اذ لو ادركه

لم يكن تابعا الى وغرض از طول كلام و ذكر شمّه از عبارات آن طبقه

عاليمقام جهت توضيح مرام و تنبيه بعضى از علماء اعلام است كه حسن

مروت وحقوق اخوت و احتراز از ظنون فاسده و حمل كلام بر معانى

حسنه ولو كانت ابعد المتحملات مقتضى اجتناب از ترسعات

ومقولات

وتحریفات وتوبیخات وتشبیهات وتشکیلات وانحاء

مختلفه از اسالیب اعتراضات وتشنیعات مشتمله بر اسناد

مذاهب فاسده واعتقادات کاسده بوده قبل از تعمق تمام در

تحقیق مقام وابعاد انقاد نیران غلبه بر اخوان واتصال شعبهٔ

منفرجه از انهار فایض الانوار تاویلات حسنه ومحتملات ممکنه بدجلهٔ

عمیقهٔ اغماض عین از بعضی امور محتمله الورود بر مدلولات عبارات

مرتسمه باصطلاحات قویمه وتحقیقات مستقیمهٔ علمای موقنین واخوان

مؤمنین مناسب اطوار عارفان دین دار وواقفان اسرار و

معماران جویبار انظار وافکار آنست که بر شحات بیرهٔ مترشحه از

سیلاب منحدره از شواهق قلل راسخه شبهات واعتراضات

صفحات معلومات خفیهٔ الاعلی اظهار را که مظاهر انوار غیب ومصادر

اسرار لاریب است مغشوش ومعیوب نساخته سالک مسالک زواید

تعمقات عمیقه و تتبعات انیقه باشند و همانا مولوی اشاره

باین قسم از مخاطرات و مناظرات نموده بانگ هدهد گر

بیاموزد فتا راز هدهد کو و پیغام صبا بانگ بر بسته ز بر بسته بدان

تاج شاهان را ز تاج هدهدان حرف درویشان ز نکت عارفان

بسته اند این بیحیایان بر زبان وایضا درین مقام از مولوی در

مثنوی ذکر یافته پیش بینایان خبر گفتن خطاست کان دلیل

غفلت و نقصان ماست پیش بینا شد خموشی نفع تو بهر این آمد

خطاب انصتوا گر بفرماید بگو بر گوی خوش لیک اندک گو دراز اندر

مکش چند گویی ای لجوج بی صفا این فسون دیو پیش مصطفی

صد هزاران علم دارند این گروه هر یکی علمی از انها همچه کوه علمشان

همچون شراب خوب نغز نغز نغزک بر رود بالای مغز لب ببند

ار چه فصاحت دست داد دم مزن والله اعلم بالرشاد

تتمه

چون فرق میانهٔ ولایت و نبوت فی الجمله
مرقوم رقم بیان گشت باید دانست که رشتهٔ مرتبطهٔ اتصال
روحانی مراکز ادوار نبوت با محیط پرکار ولایت در فضای دلگشای
عالم غیب و بساط کثیر الانبساط عرصهٔ لاریب بنوعی از افق جلال
وحدت بیرون آورده و طایر اختصاص صوری و معنوی ذات اقدس
بر شاخسار جویبار یحبهم و یحبونه بطرزی نغمات فیض آیات انا من اهوی
و من اهوی انا بسامعهٔ سبحه طرازان ملأ اعلی رسانیده و معمار
جویبار وحدت آثار امتزاجات ظاهریه و باطنیه کثرت اوراق مختلفهٔ
مغایرت ذاتی و صفاتی از شجرهٔ مبارکه اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بهبوب ریاح لازمه الارتیاح   من با تو چنانم ای نگار ختنی   کاندر
غلط که من توام یا تو منی   متساقط ساخته و دایهٔ دلنواز یا علی انا و انت
من شجرة واحدة من اصل واحد من نور واحد مهد عهد صبیای وحدت

بوجود فایض الجود نورین نیّرین تزئین داده بر طبق مدلول صدق مشمول

هر دو شان دُرّ یک صدف بودند   هر دو پیرایهٔ شرف بودند

از بدوّ فطرت تا اوان تبدیل صورت حوف مغایرت از صفحهٔ

هستی ایشان محو بوده علوم دینیّه و اسرار ربانیّه و حکم الهیّه و مصالح خفیّه

بین الله و بین البریّه در صورتین دین و دنیا و نشأتین عقبی و اولی

در مرآت استعدادات شمسین منوّرین آسمان نبوت و ولایت

بصورت واحده ارتسام یافته و بمناسبات تامّهٔ خفیّه بینهما و بین

خالق البریّه احدهما به نبوّت و دیگری بولایت اختصاص یافته و در

عالم شهود باین اسم از یک دیگر ممتاز گشته نفس نفیس محمدی و ذات

بابرکات مرتضوی گوهری واحده در صدف هستی صوری و معنوی

گردیده مصباح دل نورانی هریک از نورین منوّرین زجاجهٔ قلب نورانی

دیگری گردیده و سر از گریبان وحدت نشان نور علی نور برآورده

مصدوقه کلام قدسی اتسام لا یسعنی ارضی و سمائی ولکن

یسعنی قلب عبدی المؤمن شده مخزن اسرار غیب و معدن اسرار لاریب اند

و درین معنی گفته شده آن دلی کو گشت ناپروای دل

شد ز هستی غرقهٔ دریای دل آن دلی کز آسمانها برتر است

آن دلی کز بحر جان پرگوهر است وظاهرا این نوا از همان ترانه

برخواسته که ارباب ریاضت را آویزهٔ سامعهٔ مکاشفه است که بعد از

قطع نظر از اعتبارات حقیقت محبّت و محبیّت و محبوبیّت بر منظری

واحده جلوه گر شده اعتبار دوئی و دوبینی از صفحهٔ وجود حقیقی محو گردد

گفتم که گر آیی تو بدین زیبایی گفتا خود را که خود منم یکتایی

هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم هم آینه هم جمال هم بینایی

ازین جهت ولایت در نبوّت مندمج و نبوّت در ولایت مندرج

گشته حقیقت کلام نبی عین پیغام ولی و عکس نمودهٔ حقیقت واحده

موجوده بتسمیهٔ مبینّهٔ موسومه اند و آیهٔ وافی هدایهٔ یوم التّصدق یکی از
شواهد مدّعاست و از اشعار صادرهٔ مشعره بواقعات یوم التّصدق
کلام صدق انتظام حسّان بن ثابت است که بکسای نظم اکتسا
یافته ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی وکل بطیء فی الهدی
ومسارع فانت الّذی اعطیت اذ کنت راکعا زکوة
فدیتک النّفس یا خیر راکع فانزل فیک الله خیر ولایة وبینها لی
فی کتاب شرایع و در کتاب موسوم بخصایص وحی مبین مذکورست
بروایت ابی نعیم از ابن عباس که در بیان مقصود از مدلول کریمهٔ
یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا الله وکونوا مع الصّادقین صفحهٔ تحقیق را
بتحریر عبارت هو علی ابن ابی طالب محرر ساخته و از حضرت صادق عم
صفایح اوراق کتاب مذکور بتهذیب معالم آنحضرت مذهّب گشته
و صحیفهٔ افاده را بحسن کلام صدق انتظام مزیّن ساخته و در بیان تعلق

امر و اراده ربانیه بمامور به که مدلول کریمه وارکعوا مع الراکعین است
چنین افاده نموده که انهما نزلت فی رسول الله صلعم و علی علیه السلام خاصه و هما
اول من صلّی و رکع و مصنّف کتاب مذکور یعنی یحیی بن الحسن رحمه الله
که ظاهر آنست که علامه رحمه الله در کتاب خلاصه وی را برین وجه ذکر نموده
یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی ابن
ابی طالب علیهم السلم ابو الحسین العالم الفاضل الصدوق روی عن الرضا
ع و بعد از ذکر آیه شریفه بر وجه محرر مسطور چشمه افاده را بهتر برین وجه تنقیه داده
که و هذا دلیل علی وجوب اطاعة علیه السلم فی حیات النبی و مماته و الکون معه
علی حد وجوب ذلک لرسول الله صلعم من غیر فرق و ذلک مضاه لقوله تعالی
انما ولیکم الله الایه و درین معنی گفته شده علوت عن المدایح حیث
کانت اذا کان القدیم علیک یثنی و در کتاب مذکور بروایت ابی نعیم
ایضا عن ابن عباس قال اخذ النبی صلّی الله علیه و آله بید علی بن ابی طالب

ونحن بمكة وبيدي وصلى اربع ركعات ثم رفع راسه الى السماء فقال اللهم
ان موسى ابن عمران سالك وانا محمد نبيك اسالك ان يشرح لي
صدري وتحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من
اهلي علي بن ابي طالب اخي اشدد به ازري واشركه في امري قال ابن
عباس رض فسمعت مناديا ينادي يا احمد اوتيت ما سالت وحكايت يوم
الميثاق وخروج ذراري آدم ع از ظهر آنحضرت بنوعي كه در تفاسير ذكر
يافته وتسميه آن نقطه دايره ولايت باسم امير المؤمنين من جانب الله
تعالى مرارا متعدده سمت تحرير يافت ودر كتاب مذكور ايضا از طريق
اهل خلاف مرقوم گشته كه انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم ودر بعضي از نسخ
كلمه وسيدكم نيز ذكر يافته ودر كتاب سبعين منسوب بمولانا
العالم الكامل مولانا حسام الدين علامه نيشابوري از انس بن مالك
نقلست كه قال رسول الله ما نبي الا وله نظر في امته الى ان قال

وعلي

و علي بن ابي طالب نظري وهمانا مدلول كلام مولانا حسن كاشي

آملي از عبارت وافي هدايت آن حضرت ماخود گشته   مثل تو

چون شبه ايزد در همه حالي محال   ور بود ممكن نه الا رحمة للعالمين

حاصل آنكه مضامين عبارات كتب و رسايل و كلمات بينات

فرقاني و روايات نبوی معطي اشتراك نبي و وصي در ساير

مزايا و خصايص و مقامات قرب ربوبيت و غير ها من لوازم

اسرار الربوبيه و انوار الملكوتيه بي تفاوتي منعوت بنعوت مغنيه اند

رق الزجاج ورقت الخمر   فتشابها فتشاكل الامر   فكانما خمر بلا

قدح   وكانما قدح بلا خمر   وفي الجمع بين الصحيحين في تفسير قوله تعالى

قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى عن سعيد بن الجبير

القربى آل محمد عليهم السلام وعن ابي نعيم قال القربى علي وفاطمه وابناهما

عليهم السلام قال يحيى بن الحسن وهذه الآيه صريحه في وجوب مودتهم

ویدل علی وجوب طاعتهم قوله تعالی ومن یطع الرّسول فقد

اطاع الله وقال النبی من اطاع الائمة من ذرّیتی فقد اطاعنی قال

یحیی بن الحسن وهذا من اول دلیل علی وجوب الاقتداء بهم والله

والیه ذهب عمرو بحر الجاحظ فی کتابه الّذی صنعه للمأمون فی امامة

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ویکی از شعرای عرب بمدلول

آیه اشارتی نموده که اذا اوجب الرحمن فی الوحی ودّه فاین

عن الوحی العزیز الوهّاب وبنابر مقدّمات مذکوره مناسب ادب

آنست که در نسبت صفات حسنه ونعوت مستحسنه وحالات انسیه

وکمالات ملکیه بذاتین اقدسین نبی وولی زبان بیان رجحان احد

الطرفین قطع شده حقیقت تفاضل وتساوی که علم بآن از احاطه

ادراک انسانی متجاوز است مورد تمیز وتخصیص نساخته وایشانرا

در حقایق ذاتی ودقایق صفاتی صنوان وتوامان دانسته این

کلام

کلام مصداق حال ایشان داند محرمان سراچهٔ قدسي لوح
خوانان سرّ نه کرسي پادشاهان تخت روحاني غوطه
خوران بحر سبحاني شاهبازان در قفس مانده پیش بینان بار
پس مانده بار محنت کشیده چون ایّوب زهر فرقت چشیده
چون یعقوب وبنابرین عبارات واقعه در متون کتب ورسایل
اگرچه معطی اختصاص منقبتي باحد مما بوده خصوص اعتبار مدلول
لفظ مذکور تخصیص معني یکي از ایشانست لکن استعمال لفظ
مذکور درین مقام از مقولهٔ مفید اتّحاد معنی وذکر احد المترادفین است
وازین مقوله است آنچه در کتب ورسایل ذکر یافته متضمّن اعتبار
ولي که عرصهٔ قیامت بنور اختیار واقتدار ویست موهّم تفضیل
نبي بر ولي نبوده است اولا مشیر بآنست که آنچه از نبي نبی علیه السلام
درانروز سمت صدور پذیرد از جهت ولایت مختصهٔ آنحضرت بود

امر نبوّت را من حیث هی هی در امور اخرویه مدخلی نبوده مدار اختیار

مهام عباد در یوم التّناد بر ولایت مختصه است چه نبوّت منقطع

بانقطاع تعلیق است و ثانیا بر تقدیر اختصاص امور واقعهٔ آن مخطرهٔ

عظیمه و مهلکهٔ وهمیه بذات وحدت سمات مرتضوی آن نیز موجب

تفضیل ولی بر نبی نبوده تواند بود که چنانچه الحضرت در نشأ اولی خلیفه

و قایم مقام خاتم الانبیا بوده انتظام مهام عباد منوط برای عالی و ذات

متعالی آن والا رتبت است در نشأ عقبی نیز برین قیاس تارهٔ

للنیابة عن النّبی و تارة لولایته المختصة التی هی باطن النبوّة کفیل

انتظام مهام متعلّقه بان روز است و باین معنی در کتب و رسایل ارباب

شریعت و اصحاب حقیقت تصریحات کثیره و تحقیقات اثیره

بسیار است و بعضی ازان درین رساله اشاره شده و جهت

توضیح مقام بذکر شطری دیگر مزیّن اوراق این رساله است از انجمله

روایت ابن بابویه در کتاب خصال برین منوال است که عن النبی صلعم
قال اذا کان یوم القیمة نادی مناد فی السماء من بطنان العرش این
سید الانبیا فاقوم اناثم ینادی این سید الاوصیاء فیقوم علی
بن ابی طالب ویاتینی رضوان بمفاتیح الجنة ومالک بمقالید
النار فیقولان ان الله جل جلاله امرنا ان یرفعها الیک ویامرک
ان یرفعها الی علی بن ابی طالب فیکون علی قسیم الجنة والنار
وایضا از طریق اهل بیت نبوت صلعم قالوا اذا کان یوم القیمة
ولانا الله حساب خلقه وجعل امرهم الینا ودر تفسیر کریمه ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم بروایات کثیره وطرق مختلفه متصله
بحضرت صادق علیه السلام ذکر یافته که از الجمله روایت مفضل بن
عمرو است از انحضرت عم برین وجه که قال سالته من ثم فقال نحن والله
هم الینا یرجعون وعلینا یعرضون وعند ما یقفون وعن حبنا یسالون

موافق صح

ونحن السادة والقادة ومضمون مسطور عبارت شیخ برسیست که

الله الرب والملک محمد والسلطان علی فالملک یومئذ له

للمقام الاسنی والسلطان له الحکم والتصرف فالوالی فی ذلک

الیوم والحاکم والمالک فی ذلک الیوم علی منا من الله ودر کتاب

اسماء الآیات بروایت برمی از حضرت صادق عن ابی عبد الله

علیهما السلام ان النبی صلعم قال لعلی علیه السلام یا علی انت دیان هذه

الامة والمتولی حسابهم وانت الرکن الاعظم یوم القیمة الا وان

المآب الیک والحساب علیک والصراط صراطک والمیزان

میزانک والموقف موقفک مخفی نماند که مضامین مسطوره شاهی

صادق وناقلی واثق است که مصدق ذوق اصحاب حقیقت

وموافق نقل ارباب شریعت است چه هرکدام از فریقین زمام

انجام مهام یوم القیمة را منوط باختیار واقتدار آنعالی مقدار دانسته

هریک بعبارتی اشاره بمقصود نموده اند و در معنی مقصود جملگی

در مرآت موافقت بصورت واحده چهره نموده حاصل مقالات

همگی اثبات اختیار یوم القرار بآن عالی تبار است و از وجوه حسنه

درین مقام عبارت شیخ بر سیبیست بر ینوجه قد سئل الصادق علیه السلام

عن معنی قوله تعالی وان من شیعته لابراهیم فقال ابراهیم من شیعة

علی و اذا کان من شیعة الانبیا و حساب شیعه الیه فحساب الانبیا

الیه و تعویلهم فی الشهادة بالتبلیغ علیه و مفاتیح الجنة والنار بیده

والملائکة یومئذ ممتثلین لامره و نهیه منا من الله علیه و بعد از ذکر این کلام

صفحهٔ افاده بتحریر این عبارت محرر گشته که فکیف بیکرانه ولی یوم

الدین و حاکم یوم الدین و تدعی انک تحبه و بدین کلا انک من

العمین الاخسرین فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله الیک فی

ضلال مبین فهم سادة الاولین والآخرین من اهل السموات و اهل الارضین

فالکل لهم والیهم فلهذا الایبقی یوم القیمه ملک مقرب ولا نبی مرسل

و در کتب معتبره مذکور است که الاولیاء قسمان الانبیا والاولیاء

والانبیاء لیس الیهم حساب بنص الکتاب من قوله سبحانه فکیف

اذا جئنا من کل امّة بشهید واجئنا بک علی هولاء شهید فالانبیاء

شهود علی الامم والاولیا فیقتضی ان امر الموقف الی الاولیا یحکم

یوم ندعوا کل اناس بامامهم والدّفاتر کلّها مرفوعة الی صاحب الجمع

الاکبر و ذلک امیر المؤمنین علیه السلام الذی له الولایة من البدایة الی النهایة

فهو والی یوم الدّین بامر الله رب العالمین و در کتب اخبار و آثار

و تفاسیر از طرفین موالف و مخالف مذکور است که لوای حمد بعد از انکه

جمیع ملائکه کرام بحمل آن مامور گشته بعجز معترف شدند آنحضرت بحمل

آن قیام نموده باقی امور که کوثر و میزان و صراط و جنّت و نار تمامی

بآنحضرت متعلّق بوده معلوم شد که کلّیات و جزئیات صحرای محشر بامر

واشارهٔ

واشارهٔ ساقی کوثر است و متمّم مرام تفسیر کریمهٔ و ذکرهم بامام الله

فمن آمن بها فقد آمن بالله است که از حضرت صادق عم بنقل معتبر

درست شده که مراد بیوم الرّجعه و یوم القایم و یوم القیمه است و عبارت

منسوبه بصادق عم اینست و ذلک حق لان ذلک الیوم منوط

بآل محمّد فاللواء لهم والحوض لهم والشفاعه لهم والمیزان لهم والوسیله لهم

والاعراف لهم والجواز علی الصّراط لهم والمیزان لهم واهل النجاة لهم

ووقوف الخلق فی مقامی وقفوهم انهم مسئولون یعنی مسئولون عن حب

امیر المؤمنین وحشر الخلایق الیهم وحسابهم علیهم ومالک ورضوان وملائکه

العذاب مامورون لطاعتهم ممتثلون لامرهم ونهیهم وعارفی بجریان

زلال استدلال درمجرای حقیقت حال توفیق یافته و مزرع خلوص

عقیدت را از چشمهٔ صافیهٔ محبّت آنخاندان تسعیه داده و در بیان توقف

ایمان بر ولایت آن مشهور زمین و آسمان من الازل الی الابد

لالی تحقیق در سمط تدقیق کشیده میگوید که علی ولی الله من الازل

ولم یزل دلیله ان رجلاً قال لامیر المومنین انّی احبک

فقال لست کما یقول لانّ الله خلق الارواح قبل

الاجساد بالفی عام ثمّ عرضها علی فما رایتک یوم العرض

فان کنت فهو الولی الذی عرضت علیه الارواح

ویعرض علیه الاعمال ویعلم مقامها بعد الوفا ویعرض علیه

عند القیام والیه امرها فی ذلک المقام فهو ولی الارواح

وولی الاشباح وولی الادیان وولی الایمان وبعد از ذکر

حقیقه ارتباط صوری ومعنوی وانبساط بساط دینی ودنیوی میانه نبی

وولی وبیان تنسیج کسوت خلقی شان از تار وپود محبت ذاتی وامتزاج

پیکر فطری شان از صلصال معرفت وسلسال مودّت ومظهریت حقیقت

هر یک از ذاتین اقدسین که فی الحقیقه عین یکدیگر اند نظر بما انته موجودا

علوی وسفلی بنابر اشتراک درجات حاصلهٔ انسان کامل که

من حیث الکمال مستلزم سریان حقیقت ایشان از جمیع موجودات

است چنانچه صفحهٔ صحایف تحقیقات عرفا به بیان آن اتشاحش

یافته که چنانچه حق جل وعلا در جمیع موجودات بنعت سریان منعوت است

لا بمعنی الحلول المنزه ذاته سبحانه همچنان انسان کامل که عبارت

از حقیقت ذاتین کاملین نبی و وصی است بنوعی از سریان اتصاف

پذیر است چه کامل نزد ایشان ذاتیست که از خودی خود فانی و

ببقای حق باقی باشد   نیست کامل در جهان آنکس که دریا عین اوست

عین دریا هر که شد میدان که مرد کامل است   ما همه دریا و دریا عین ما

بوده ولی   ماهی ما در میان ما و دریا حایل است   چشم دریا بین کسی دارد

که غرق بحر شد   ورنه نقش موج بیند هر که او بر ساحل است   و مراد از

سریان آلهی تجلی ذاتیست که ازان تجلی تمام اشیا از کتم عدم جلوه

که فضای وجود وند و بدانکه در شرح لاهیجی مذکور است که نبی آنست

که از ذات و صفات و اسماء الهی و احکام خبر دهد و اخبار حقیقی

پیش اهل تحقیق اولا بالذات از ان عقل کل است که مبعوث است

بیواسطه بجانب نفس کل و بواسطه بسوی نفوس جزئیه و هر نبی از

انبیا از زمان آدم تا خاتم مظهریست از مظاهر نبوت روح اعظم

که عقل اول است پس نبوت عقل کل دایمی ذاتی باشد و نبوت

مظاهر زایل و عرضی حقیقت محمدی عقل اول است که عبارت

از روح اعظمست که اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله

نوری و اول ما خلق الله روحی و صورت محمدی صلعم صورتیست که روح

اعظم بتمامت اسما و صفات در وی مرتبهٔ ظهور یافته و همچنانچه نبوت

ذاتی که اخبار از ذات و صفات حضرت الوهیت است اولا

و بالذات روح اعظمست که تعبیر از وی بحقیقت محمدی شده

در آن

درآخر نیز ختم نبوّت عرضی بر صورت بر معنی آنحضرت گشته

پس اوّل بحقیقت و آخر بصورت در امر نبوّت که اخبار و اعلام است

اختصاص بآنحضرت یافته بقیّهٔ سلسلهٔ نبوّت هر یکی مظهر بعضی از

کمالات حقیقت آن حضرت اند الّا حقیقت خاتم الاوصیا

که بعبارات مختلفه توضیح آن شده که عین حقیقت احمدی و مستعد

قیام بمقام امور محمدیست صلعم و ابن فارض درین مقام از رشحهٔ صافیه

مایه از زبان حقیقت بیان خاتم الرّسل چنین ترشّح انگیز است که

وکلّهم عن سبق معنای دایر — بدایرتی او وارد من شریعتی

وما منهم الّا وقد کان داعیا — به قومه للحق عن تبعیتی

وچون حقیقت محمدی صلعم باصطلاح این طایفه مظهر اسم جامع الله است والله

علیم ذات مستجمع جمیع اسما و صفات و تمامی اسما و صفات در تحت

اسم مذکور اندراج پذیر است چه هر اسم از اسما عبارت از ذات

مسمّی باعتبار صفتی از صفاتست کالعلیم باعتبار العلم والقدیر

باعتبار القدره وعلی هذا القیاس بخلاف کلمهٔ شریفهٔ ربّانیهٔ الله

که اسم ذات جامع جمیع صفات است وازینجاست که نزد

اصحاب تحقیق اسم اعظم عبارت از کلمهٔ مذکوره است والله اکبر

همانا اشاره بآنست که معسوس گشته بنا بر انکه کلمهٔ اولی از صفات

وصحیفهٔ مسطوره بامور مظنونه بعضی که بکلمهٔ شریفهٔ لا اله الا هو الحی القیّوم

محرّر گشته آن نیز سداوت انامل حقیقت شمایل علّامهٔ نیشابوری

از صفایح اعتبار محو گردیده برینوجه که الحی هو الدراک الفعّال وهذا

لیس فیه عظمته ولانه صفته واما القیّوم فمعناه کونه قایما بنفسه مقوما

بغیره والاوّل مفهوم سلبی وهو استغناءه عن غیره والثانی اضافی

وبنا برین

183

وبنا برین چنانچه الله بحقیقت و مرتبه مقدم بر تمامی اسما بود

ظهور و تجلی وی بنسبت بجمیع اسما تحقق یافته انسان کامل که عبارتست

از حقیقت مصطفوی و مرتضویست باعتبار مظهریت اسم الله

باید که بذات و مرتبه بر جمیع باقی مظاهر مقدم باشد باعتبار اتحاد

مظهر و ظاهر و متجلی بر باقی مظاهر نیز گردد و بنا برین جمیع مراتب موجودات

که مظاهر اسماء الٰهیه اند مظهر انسان کامل بوده جمیع اشیا مشمول

حقیقت انسان کامل باشند اشتمال الکل علی الاجزا و باید دانست

که سرچشمهٔ میاه عذبهٔ صافیهٔ تحقیق و تدقیق یعنی چهره پرداز مخدرات

روایات سرایر آسمانی شیخ الشیوخ محی الدین العربی الاندلسی

الطائی زلال حقایق حقیه و دقایق مخفیه در پیمانهٔ بیان ریخته و لطیفهٔ

عمیقهٔ معانی انیقه را که از دقایق حقایق جواهر ثمینه مالامال گشته

و از بحار عظیم المقدار عجایب قرآنی انشعاب پذیر است باین عنوان

تموج بیان داده که الحضرة الالهیة جامعة للاسماء کلها

لا واسطة بینها وبین الذات فکذلك حضرة الانسانیة

جامعة لها اذا الوجود سرل من احدیة جمع الذات

الی الحضرة الالهیه وفاص فی مراتب الممکنات

علی الصورة الانتشاریه حتی انتهی الی الانسان منصبغا

بصبغ جمیع المراتب فصار الانسان برزخا جامعا

لاحکام الوجوب والامکان کما کانت الحضرت

الالهیة جامعة للذات والاسما کلها فظهر فیه ما فی

الحضرة الالهیة فکان العالم بوجوده مرآة مجلوة ولم

یبق واسطة بین الحضرة الانسانیة والذات والذات

الاحدیه واذا کان جلاء مراة العالم کان روح صورته

ودر موضع دیگر از شرح نصوص ذکر یافته که الانسان الکامل الجامع

184

للحضرات كلها اذا غاب عن مخلوقه في حضرت حسن
شهده في حضرة المثال او في اعلى منها فمثل الحضرة
النبي حفظ فيها مثل الكتاب الجامع لكل ما وقع وما تقع
فلابد وان يكون ذلك الانسان قرآنا جامعا للحضرات
كلها ولمرتبة القرآنية اي لجمعية الاحدية والاسم يعرف
ولم يمكنه غرض از طول كلام و ذكر شواهد صادقه عادله از عبارات
عرفاي عاليمقام در بيان امتزاج و اشتباك روحاني و جسماني و ارتباط
صوري و معنوي در عوالم نوريه و ظلمانيه و رفع غشاوه اثنينيت بين
النبي و الولي و اظهار اشتراك حالات و كمالات مترتبه بر وصفي
نبوت و ولايت و ظاهريت احدهما بالنسبة الى الآخر و باطنية
الآخر بالنسبة اليه آنست كه كمال انساني كه در حالتي نبوت و ولايت
درجه حصول يافته و عوالم علوي و سفلي را مناط نظام و انتظام بود

کونین و عالمین را قیام بوجود کثیر الجود ذواتین اقدسین تحقق یافته

هیأت عنصری و صورت بشری خاتم النبوه چون از صفحه هستی صوری

صورت محو و ازاله پذیرفته باطن قدسی مواطن نبوی در صورت قدسی

سریرت مرتضوی که باعتبار قیام بمقام وی معبر عنه بخاتم الولایه و خلیفة الله

و امام و نایب و وصی و وارث و غیرها من الاوصاف است جلوه

بروز و ظهور یابد آثار مآثر نبوت و رسالت تحقیقی و تشریعی ایضا در نفوس ذوات

از لوازم نظام عالم و انتظام مرام بنی آدم بوده خلافت حقیقی و نیابت

تحقیقی که من حیث الاوصاف و الشروط عین نبوت و رسالت است

الا در تسمیهٔ ذات متعالی سمات آنحضرت باسم نبی که ظاهر احکام

شریعت از اطلاق آن نظر بذات اقدس مفید ممانعت است و بنا

برین من حیث العقل و النقل و الحقیقه و الشریعه چون جمیع ازمنه اعم از

ماضی و حال و استقبال محتاج بنفس نفیس نبوی بوده مادام که ذاتی

از ذوات مقدسهٔ مطهره که مکرر ابعبارات مختلفه ذکر اوصاف و شرایط
آن نموده در نشأ دنیوی ظاهرا و غائبا بر مسند مماثلت و مشابهت
تامهٔ مصطفویه تمکن بنوده مصدوقه فهو هو بوجوب طاعته و امتثال
اوامره و نواهیه نباشد امر امّت و استمرار و استدامت قوانین
ملّت خلل پذیر شده مقضی بانهدام اساس شریعت و کریاس حقیقت
کردد چنانچه اصحاب حقیقت ظهور و بطون اوراق تالیفات و تصنیفات
ایشان مشحون بذکر این حکایت شده و صحیفهٔ افاده را درین امر
تاکید اللمقام مشوب بشوب تکرار کردانیده نسایح نفیسهٔ تحقیقات را
پیرایهٔ تاسیسات و تاکیدات و تلویحات و توضیحات و اشارات
و کنایات و غیرها من اسالیب العبارات و فنون الاستعارات
داده بشیر فیض نذیر قلم و تدقیقات منسوبه بمولوی بر طبق   چونکه
شد خورشید و مارا کرد داغ   چاره نبود بر مقامش از چراغ   سرازد بار

فیض آثار شیخ اعرابی پیرون کرده که بندای فرح فزای فما محت
الخلافه الا الانسان الکامل منزویان زوایای انتظار وانتصار
تنبیه ساخته وبه بشارت قدسی اشارت الخلیفه یجب ان یعلم
مراد المستخلف وینفذ امره فلو لم یعرفه بجمیع صفاته لم یمکنه انفاذ امره
معتکفان صوامع عقل ونقل را مستبشر ساخته نوید سدید وان
لم یکن فیه جمیع ما فی العالم من الاسماء والصفات وما یطلبه
الرعایا التی استخلفه علیها لم یکن خلیفة علیهم بگوش هوش
سکنه بلاد شرق وغرب رسانیده بروجهی که معموره ایمان
ازان پرآوازه است ومضامین مسطوره وهمچنین مدلولات وروایات
معتبره مفید آنست که تصرفات آن مرکز دایره ولایت وهدایت
نظر بامور متعلقه کارخانه خلقت من الازل من الابد برطبق قوانین
ملت زاهره تارة للنیابة عن الرسول وتارة لذاته المقدسه المنزهه

185

یوم صحه

عن التشبه والمثال صورت پذیر بوده خلیفهٔ رسول وامام انام
وامیر عباد وحاکم الناس است تفضلا من الله ودر کتب اصحاب
ذوق زیاده از اندازهٔ شمارهٔ مذکور است که خاتم الاولیا قد یکون
تابعاً للشرع فانه فی الاحکام الشرعیه تابعا لمحمد صلی الله علیه وآله وفی
المعارف والعلوم الحقیقه یکون جمیع الانبیا والاولیا تابعین له
کلهم ولا یناقض ما ذکرناه لان باطنه باطن محمد ودر فص عزیری
از کتاب نصوص منصوص گشته که اعلم ان الولایة هی الفلک
المحیط العام ولهذا لم ینقطع ولها الانبیاء العام ودر بعضی از شروح
مشروح است که الولایة هی الفناء فی الله والله المحیط بالکل وکل شیء
هالک الا وجهه یقتضی احاطته بالکل وعدم انقطاع الولایه لان الکل
به موجود وبنفسه فان هالک وفی بعض التحقیقات ان الله
سبحانه جل ان تراه العیون یوم القیمه فحساب العباد یوم المعاد

الی موالیه الذی جعلهم الله فی الدنیا قوام امره وخزّان سرّه وفی

الآخره میزان عدله لان الافعال مرجعها الی الصفات والصفات
الصفات

منبعها الذات وهم صفوة الله وصفاته فالافعال بسرّهم ظهرت

عنهم شعت والیهم رجعت فهم المنبع والیهم المرجع فمرجع العباد الیهم
الیهم

وحسابهم علیهم وچون توهّمات فاسده از اطلاق عبارات
اختصاص

امور مذکوره بحضرات ایمه علیهم السّلام خصوصًا المعمّم بالبراعة والمدر
ع

بالقناعة داده ومرتبهٔ رسالت را انسان بری دانسته پابستهٔ

زنجیر مقید و مُطلق وقید واطلاق است از ینجهت تصریحات

وتاکیدات اصحاب در کتب ورسایل تکرار یافته مزیل شوایب

شبهات وتشکیکات است چنانچه شیخ در نصوص متکثره بایضاح

مقاصد مهمه توجه نموده واسرار نبوّت وولایت ودفع تنافی و

تناقض ظاهری از عبارات را مفصلا مبین ساخته ودر فص شیثی

نیز تصریح بآن نموده که ان النبی له جهتان تبلیغ الاحکام المتعلقه
بحوادث الاکوان والاخبار عن الحق تعالی واسمائه وصفاته واحوال
الملکوت والجبروت وعجایب عالم الغیب فهو باعتبار التبلیغ
رسول وشارع وثبوته لشریعته باعتبار الانباء عن الغیب وتعریف
الحق بذاته واسمائه وصفاته ولی ونبوته بحقیقته ورسالته التشریع ونبوته
ینقطعان لانهما کمال له بالنسبته الی الخلق واما القسم الآخر فمن
مقام ولایته التی هی کمال له بالنسبته الی الحق بل کمال حقانی
ابدی والولایه لاینقطع ابدا فهو باعتبار ولایته اشرف منه باعتبار
رسالته ونبوته التشریعته فخاتم الرساله من حیث الحقیقه هو خاتم الولایه
ومن حیث کونه خاتما للولایه معدن هذا العلم وعلوم جمیع الاولیاء
والانبیاء وهو مقامه المحمود الذی یبعث فیه فاعلم ذلک حتی لاتتوهم
انه محتاج فی علمه الی غیره وان کان خاتم الاولیا تابعاله فی الحکم لما

جاء به خاتم الرسل من التشریع فذلک لا یقدح فی مقامه و لا ناقص
فانه من وجه یکون انزل کما انه من وجه یکون اعلی و چون قلم خجسته
رقم بذکر بعضی از حقایق رطب اللسان شده جهتی اتحاد و افتراق
نبی و ولی را مرقوم صحیفهٔ خلوص عقیدت گردانیده غبار وحشت آثار
مناقشات لفظیه و مباحثات جدلیه و مقامات رعونت نفس
اماره و تدلیسات شیطان ستمکاره را بزلال فیض خصال تحقیق مقام
ازاله نموده بر مرصد صدق و یقین مترصد نزول رحمات رب العالمین است
و از امور مهمه که تشبیه بران مقتضی بظهور بعضی از مخدرات سراپردهٔ
خفا بمنصهٔ بیان است و طریق تبیین آن که مسلک افادهٔ
شیخ زادهٔ لاهیجیست موطاء قدم قلم مشکین رقم شده بعد از طی
مسافت بعضی از اغراض مستلزمهٔ طول کلام معروض زمرهٔ فرقهٔ
ناجیه علیهم السلام آنکه چون مذکور شد که عامهٔ موجودات ممکنه

۱۹۸

یعنی مخلوقات کونیّه مظهر حقیقت نبی و ولی بوده حالات

و مقامات مصطفوی و مرتضوی مستدعی احاطهٔ کل بوده

حاضر و غایب و ظاهر و مستور و خفی و جلی و رفته و آمده و آینده

و دیده و شنوده با جمعها و اسرها حاضر و مشاهد بوده نمونهٔ

مدلول از مضمون صدق مشمول لایعزب عن علمه مقدار ذرّة

فی الارض و لا فی السّماء مرقوم صحیفهٔ علمیهٔ آن مخازن اسرار

ربوبیّت بوده مصطفی و مرتضی بارگاه وحدت پناه اند اینجهت

بذکر بعضی از امور مستلزمهٔ نعوت مسطوره و الفاظ دایره بر السنهٔ

آن طایفه و اصطلاحات مخفیه که مجملا در طی اوراق این رساله

ذکر یافته بتفسیر معانی مقصوده از الفاظ مزبوره موضح مقام آن

ولی الانعام است بدانکه واردات قلبیهٔ سالک که مجرد عطیهٔ

ربانیّه علّت ورود آن گشته بلا مداخلت فعلی از افعال سالک

بظهور صفات نفس و غلبهٔ آن از جانب عارف ازاله یابد
آن را حال گویند و چون صفت مذکوره معبر عنها بحال دوام
و استمرار یافته ملکهٔ سالک گشت درین هنگام باسم مقام تسمیه
پذیر است لاقامة السالک فیه و از جملهٔ الفاظ مصطلح جمع و فرق
که باعتبار تقابل بینهما مراد از ثانی احتجاب از حق است بخلق
یعنی همه خلق بینند و حق را من کل الوجوه غیر دانند و مقصود از
جمع مرتبهٔ مشاهدهٔ حق بدون خلق است و این مرتبهٔ فنای سالک است
چه مادام که از هستی صوری اعتباری سالک اثری باقی باشد
شهود حق بی خلق روی ننماید و اما جمع الجمع عبارت از شهود
خلق است باعتبار قیام بحق باین معنی که در هر ذرّه از ذرّات کائنات
حق مشاهد و ملحوظ بوده هر جا بصفتی غیر صفت اوّل ظهور پذیرد
و این مقام بفرق بعد الجمع و فرق ثانی و صحو بعد المحو نیز تسمیه پذیر است

چه بعد از وحدت صرف که جمع و محو است تنزل بمقام فرق
و صحو نموده و صاحب این مقام وحدت در کثرت و عکس مشاهده
نموده چنانچه رؤیت کثرت حاجب وحدت حقیقی وی نگردد
و برؤیت وحدت نیز محتجب از کثرت نشود و از شیخ محی الدین است
که ولولاه ولولانا ما کان الذی کانا و درین مقام از مولوی منقول
است فرق چبود عین غیر انگاشتن جمع غیرش را عدم
پنداشتن صاحب تعطیل اهل فرق دان گوندید از حق
در این عالم نشان هر که گوید هست کلی هیچ غیر در یقین اوست
مسجد عین دیر صاحب جمعست و بیشش نیست فرق
جان او در بحر وحدت گشته غرق جمع جمعست آنکه بیند حق عیان
در مرایای همه فاش و نهان صاحب این مرتبه کامل بود
زانکه این آن هر دو را شامل بود و بعد از اطلاع بر معانی مسطوره

و اصطلاحات مشهوره و ظهور جامعیت شاه ولایت نظر

بمقامات و حالات و احتوا بر جمیع صفات و کمالات ظهور

پرتو اشراقات لمعات ساطعه از آفتاب عالمتاب لو کشف الغطا

و رفع جلباب از چهرهٔ پردگیان زوایای فنا و بقا که همگی در سطوت

جلال و جمال و کمال آن علی الاعراف رجال در دایرهٔ اضمحلال اند

باید دانست که آنچه غواص ابحار معارف اصحاب کشف و تاله

بروز آن از قعر دجلهٔ عظیمه محتویه بر جواهر ثمینهٔ عوارف حقیقیه و معارف

یقینیه اختصاص یافته و در رشتهٔ ظهور و بروز انسلاک داده در شاهکان

سراپردهٔ حالات و کمالات مرتضوی را واسطهٔ تنزه و تقدس گشته

و بر مسند اختصاص بارگاه قدم و امتیاز از سایر اشخاص موجودهٔ

عالم متمکن ساخته مقبول القول و مشکور العمل اند و خازنان خزاین

اجناس عالیه و عارفان دفاین متعالیه انواع افکار و انظار صالحه

و ناقلان

190

وناقلان امتعهٔ نفیسه از چار سوی اخبار مصحّحه و آثار مرویهٔ معتبره

نیز کسای دانش و بینش را به پیرایهٔ اظهار بعضی از اسرار مودعه

در هیکل بشری آن مهبط انوار ازل آراسته ساخته و به تزیین

و تبیین خصایص متعلّقه بآن عالی منزلت کسوت کمال را

طراز اعزاز و اعتبار داده مقیم مقام لازم الاحترام الذین یستمعون

القول فیتّبعون احسنه گردیدند و از الجمله مزیّن اوراق کلام و مهذّب

صحیفهٔ صدق انتظام یعنی راکب مراکب صدق و یقین و طالب

مناقب امیر المؤمنین وهو الشیخ الورع التقی النقی الشیخ الاجل

رجب البرسی حشره الله فی زمرة ممدوحه و امامه و امام العالمین علی

قاتل المشرکین و القاسطین و المارقین و ساقی شیعته من حوض

خاتم النّبیّین یوم لا ینفع مال و لا بنون و لا یشفع احد احدا الا باذن

ربّ العالمین و چون تفنّن عبارات و اختلاف لهجات و کلمات

مقتضي تفريح خاطر وانشراح باطن وظاهر بوده نقل از زبان فارسي

بعربي احسن صور اشتقال از حالي بجاليست بنابرين آنچه رساله شيخ

مذكور بذكر آن توشيح يافته بهمان صورت اوراق اين نوشته تحرير بذكر

آن تزيين پذيراست وعبارت موعوده اينست الولي المطلق

هو المطلع على الملك والملكوت دليله قوله تعالى وكذلك

نري ابراهيم ملكوت السّموات والارض وانما اراه

بمراته انّي جاعلك للنّاس اماما فرأى ذلك بعين الولاية

لانّ النّبي قد يحجب عن الملكوت والولي لا يحجب عن الملكوت

سلوني عمّا دون العرش لانّ النّبي صلّى الله عليه وآله

ينتظر الغيب والولي ينظر في الغيب لان الولي لو جهل

لجهل من ولاه ما اتّخذ الله وليّا جاهلا قط ولو علم شيئا

دون شيئ لا جاهلا فلا بد ان يكون الولي عالما بالكلّ

ويجب

ويجب ان تعلم اهل ولايته احياء وامواتا وبعد الموت
ايضا والا لكان عالما في وقت دون وقت وهو محال
اما علمهم عند الموت فقد ورد الاثر به كثيرا قال
امير المومنين عليه السلام لحرث همدان اتحبني يا حارث
فقال نعم يا مولاي فقال لو بلغت روحك التراقي
لرايتني حيث تحب وهو اشارة الى حضوره عليه السلام
عند الموت واما علمه بهم بعد الموت دليله قوله
لاصبغ بن بنانه في تحت الكوفه يا اصبغ ان في هذا الظهر
او قال في هذه الظهره مجمع ارواح المومنين ولو كشف
لك ما كشف لي لرايتهم حلقا يتحدثون على منابر
من نور وذلك حق لان الولي اذا احاط علما بالاحيا
وجب ان يحيط بالموتى والا لامتنع الاول لامتناع

الثاني لكن الاوّل غير ممتنع فالثّاني كذلك دليله

قوله سبحانه وتعالى ولقد علمنا ما تنقص الارض منهم

عندنا كتاب حفيظ والكتاب الحفيظ هو الولي او علمه

عند الولي اجماعا شاهده ومن عنده علم الكتاب

وذلك لانّ اللّوح المحفوظ في السّماء فيه سرّ الله وهو

اسم مفعول واللّوح الحفيظ في الارض هو الولي المستودع

لغيب الله واسراره وهو اسم فاعل واسم الفاعل

اشرف من اسم المفعول لانّه موضوع لسرّ الغيب ومجهول

والولي اشرف من اللّوح واللّوح ايضا جاء للذكر فقط

بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ والولي حافظ للذكر

وعالم بلغناه وتأويله فاللّوح المحفوظ بالحقيقة هو الولي

فمن انكر علم الولي بولايته وعرض اعمالهم فقد كذب

القرآن

١٨٧

القرآن ومن كذب القرآن فهو كافر فمن انكر علم

الولي فقد كفر وكذا من خصص علمه بوقت دون

وقت وحال دون حال فقد خالف وجود الاعتقاد

وقضى للولي العالم بالجهل فيلزم من تكذيب الثاني

تكذيب الاول ومن تصديق الاول تصديق الثاني

لعدم تخصيص فيلزم اوّل تصديق ما هو كاذب او تكذيب

ما هو صادق ومن الاوّل يلزم الكفر ومن الثاني تناقض

الاعتقاد الّذي تجب ان تكون ثابتا جازما هذا خلف

لكن الاوّل صادق فالثاني كذلك واما القدرة فالولي

المطلق قدرته كعلمه وعلمه محيط بالكل فقدرته

كذلك لان قلب الولي مكان مشيته الله ولسانه

منبع حكمته يفعل ما يريد الله ويريد الله ما يفعل

واما الحكم المطلق فكما مر فلان الولاية لها الحكم من

البداية الى النهاية لان الولاية علم اليقين وعلم اليقين

لا يتغير تغير الازمان ولا ينسخ كنسخ الشرايع والاديان

ولا يختم لانه يختم ولا يسبق لانه السابق بالكون والعرض

فعهده ماخوذ من الازل ولم يزل سبحان من خلق الدنيا

والآخرة وما سكن في الليل والنهار لمحمد وولي محمد وقوله

الجنة جنة وقوله لمحمد وولي محمد هذا اللام لتمليك التخصيص

وكلم دنياء والآخرة لاهل الدنيا والاخرة لهم من غير

مشارك ولا منازع والكل عبدهم وملكهم دليله قولهم

سبحان من استعبد اهل السموات والارض بولايت

محمد وآل محمد وهذا صريح ان الكل لهم وعبيدهم

ولهم السادة والسود وعلى جميع الخلايق فالخلايق

لهم

193

لهم وعبيد هم وهم لله وعبيد حضرته والا لزم
كذب المعصوم وتكذيب الصّادق وكذب المعصوم
محال وتكذيب الصّادق موجب الكفر فثبّت
وتبيّن ان ملك الدّنيا والآخرة وملكها وحكمها
وولايتها لهم واليهم فمن انكر ان حكم الدّنيا وولايتها
لهم فقد كفر ومن صدق لهم حكم الدنيا دون الآخرة
فقد كفر ايضا للحوق الثاني بالمقدم ووجوب صدق
الثاني وثبوته بصدق الاوّل ووجوبه فمن سلم لهم
طرفا ومنع طرفا خالف اعتقاده ويعيد بما يعتقد
فقد يا ز الله بالمجازية لانّه صدق بعض ما انكر وانكر
بعض ما صدق ومن لوازم تصديقه ان ما ينكر
حرفا من فضلهم مما وجب اعتقاده فهو منكر للكل

لانّ انكار بحرف كانكار الالف لانّ من امن لكل من الكتاب
وانكر حرفا منه لم يكن مؤمنا بالكتاب لانّ اللازم له
تصديق الكلّ او انكار الكل لكن انكار الكل كفر وتصديق
الكلّ ايمان وكذا القول في آل محمد ان حكمهم حكم الكتاب
دليله قوله عليه السّلام انّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله
وعترتي اهل بيتي فانّه قد نبانى العليم الخبير انّهما لم
يفترقا حتّى يردا على الحوض وجمع بين اصبعيه قال
ولا اقول كهاتين يتفضل هذا على هذه وجمع بين المسبّابة
والوسطى فكل ما يجب لكتاب من التصديق يجب لاهل
البيت مثله فمن انكر حرفا من اقوالهم فقد انكر الكل
ومن اعتقد ان لهم حكم الدّنيا دون الآخرة بعد
ثبوت ملكهما لهم والايجاب والوجوب لزمه من

الكار

انكار الثاني انكار الاوّل ومن تصديق الاول تصديق
الثاني لكن تكذيب الاوّل موجب الكفر فالثّاني
كذلك فبان والصّح انّ لهم ملك الدّنيا والآخرة
والانكار لذلك كفر بصدق دليله والشّك فيه
شرك لوضوح سبيله والرّيب فيه ارتداد بصحّة
تاويله والتّصديق له ايمان ونجاة لتتميمه للدين و
تكميله وعلوّ مقامه وتفضيله فيقين بيان واضح
بهذه البراهين الموجبة لعلم اليقين وحقّ اليقين
انّ عليّا عليه السّلام هو المالك يوم الدّين والحاكم
يوم الدّين والي يوم الدّين بامر مالك يوم الدّين
وذلك ان الملك والتملك والحكم والتحكم امّا حقيقة
على الاطلاق من غير قيد او مجاز فمالك يوم الدّين

الرّحمن الرّحيم مطلقا هو الله الّذي لا آله الّا هو بفتح
الفاتحة بحمده وتعديد صفاته وبختمها بالتّضرع اليه
ومالك يوم الدين بالولاية والتولية على امير المؤمنين
اذ ولايته مختومة من الازل ولم يزل دليله قوله
اليس الله باحكم الحاكمين قال على بن ابراهيم في تفسيره
قال امير المؤمنين باحكم الحاكمين وفرق بين الحقيقة
والمجاز لان تسمية على بالله مالك يوم الدّين والحاكم
ذلك اليوم مجاز لانّه مالك يوم الدّين وحاكم يوم الدّين
ووالي يوم الدّين عن امر الله ورسوله فاذا قلت عليّ
مالك يوم الدّين وحاكم يوم الدين ووالي يوم الدّين
دلّ بالتضمن انّه مالكه مجازا واما اذا قلت الرّحمن الرّحيم
مالك يوم الدّين دل بالمطابقة ان مالك يوم الدّين

195

مطلقا من غير قيد هو الله رب العالمين خص عليا
هذا المقام يوم القيمة وهذا مثل ما يقول المتكلمون
الله واجب الوجود حي والانسان واجب الوجود
حي حال وجوده فاشركا في لفظ الوجود وامتازا
بالامكان والوجوب فالله سبحانه حي واجب الوجود
لذاته والانسان حي واجب الوجود لغيره فكذا اذا
قلت علي هو مالك يوم الدين والحاكم يوم الدين فهذه
لا يحتاج العقل السليم مع معرفة الحكم المقيد بالتولية
الى مرتبة اخرى كما اذا قيل فلان مالك يوم الى
ديوان العراق وحاكم ديوان العراق فلا يذهب الذهن
السليم الى انه هو السلطان ولا يحتاج الى قرينة اخرى
توضحه بل اطلاق اللفظ يدل على انه هو الوزير وصاحب

ولنعم ما قيل عاليست از آنكه علي خوانندت والا از آنكه ولي الله ست
بر وحدت خود گواه حق هست خدا بي مثل بيافريد وبي مانندت

الدفتر وكذا اذا قلت على مالك يوم الدين فلا يذهب ذهن
المؤمن الموحد العارف الى انه هو الله بل الى انه
ولي الله والولي له الحكم والولاية بامر الله الذي حكمه
وولاه وفوض اليه امره وارتضاه فواعجبا كيف يرضاه
الله وانت لا ترضاه ومن لم يرض بما يرضى الله فعليه
لعنة الله الم تعلم ان الدنيا والآخرة لهم خلقت منهم
خلقت ومن اجلهم خلقت واليهم سلمت والله غني
عن العالمين وما هو بهم ولهم ولاجلهم فهو ملكهم وملاكهم
من غير مشارك ولا منازع وثبوت ذلك من قول
المعصوم وصدقه وتصديقه واعتقاده لان من رد
على الله فقد كفر ومن رد على الحجة الولي فقد كفر فعلم
ان من انكر ولاية علي وحكمه في الدنيا والآخرة فقد

كفر

كفر ومن انكر احد الطرفين لزمه من انكار الاول

الكفر ومن انكار الثانى تكذيب الصدق ذلك المرتب

وحكم يوم الترتب ثابت لامير المؤمنين من وجوه

الاول ان ولايته مفروضه من الازل ولم يزل

دليله قوله صلعم كنت نبيا وآدم بين الماء والطين ولا

ماء ولا طين ومعناه تعيينه فى الارواح رسولا برهانه

قوله تعالى هذا نذير من النذر الاولى واخذ العهد

هناك له بالنبوة ولعلى بالولايه الثانى ان الدنيا والاخرة

ملكه وما لكه من غير مشارك كما بين الثالث ان

العطاياء الربانيه والنيابة الالهية اما بالاستحقاق

او بالتفضل وكلاهما صفتان لامير المؤمنين اما الاستحقاق

فلان الله تعالى اوحد فيه من الاسرار الالهية

والقدرة الربانية والقوى الملكية مالم يجده في غيره

واما التفضل ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء قال

الصادق عليه السلام هو علي ابن ابي طالب لان العدل

مقتضى ايصال الحق الى مستحقه ويوم الرب ملكه

ايصاله كما مر واصف اليه عوضا من حقه الممنوع في

الدنيا ملك يوم الرب وحكمه ففوض الله اليه امر العباد

جعله حاكم يوم المعاد فهو حاكم يوم الدين وولي يوم الدين

فلا ينكر هذا الحق المبين الا من ليس له نصيب من الايمان

ومن الايمان له كافر فمن انكر هذا فهو كافر فوجب على

من شم روايح حقايق الايمان استنشاق نسيم هذه

الازهار والتصديق بها والاعتقاد اذن بهذا هو الايمان

وكمال الايمان وهي النعمة والدين ومن انكر شيئا منها

ولو

ولوحرفافقد عارض رکام الکفر حیشوم ایمانه
فلیداوه بسعواط التصدیق ولکن ذلك فیمن حقق
التحقیق ومن اعرض عن واضح الدلیل فقد ضلّ
عن سواء السبیل پوشیده نماند که کلمات مسطورهٔ منسوبه
بارباب شریعت وهمچنین عبارات منقوله از اصحاب حقیقت نمزلهٔ
نخلات باسقهٔ مغروسه در بساطین فیض آئین عقیدهٔ صافیه متمرهٔ
بازهار فایض الانوار شجرهٔ مبارکه و دوحهٔ منورهٔ محبت صادقهٔ زمرهٔ
رفیعه یعنی ذریت طاهرهٔ نبویه وطبقهٔ منیعهٔ سلسلهٔ علیهٔ مرتضویه است
که اراضی طیبهٔ قلوب مطهرهٔ اصحاب حقیقت وریاضت مغرس
آن گشته وبزلال سلسال مأخوذه از چشمهٔ صافیهٔ طاهرهٔ قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نضرت پذیرفته وبساتین
خلد آیین حقایق حقیه ودقایق مخفیه ازان اهتزاز یافته وبه تربیت

دهقان شریعت طاهره وتنمیه وسقیهٔ باغبان ملت زاهره از
حیطان اذعان حاملان آثار نبوی وناقلان اخبار مصطفوی
سرکشیده واغصان فیض احتبان بستان پانش بثمرات
کثیر البرکات صفات الهی وسمات نامتناهی بارور گردیده تا
صادرین وواردین شاه راه شریعت کامله وهمچنین مترددین معمورهٔ
حقیقت شامله بتظلیل اصل اصیل اصول حقایق آن که بنور
شقایق دقایق آراسته سایه نشین عرصهٔ عریفهٔ علم وعرفان گشته
ارباب معنی وصورت واصحاب شریعت وحقیقت درین ام
سر از گریبان وفاق وکسای اتفاق بیرون آورده وغبار وحشت
آثار مخالفت فیمابین بزلال اشتراک در ادراکات مدارک
عالیه مرتفع شده وجلکی در ظل ظلیل شجرهٔ مبارکهٔ دانش وبینش
حالات وکمالات ذات احدی الصفات شاه ولایت پناه

استظلال جسته از ثمرهٔ جنیهٔ اعتراف بامور مذکورهٔ ربّانیه بهره
ور گشته طایفتین مذکورتین باسرهما واجمعها از خوان ولای منتسبان
دودمان نبوّت وولایت بمایدهٔ کثیر الفایدهٔ خلوص عقیدت
کامله وخصوص مودّت شامله ظاهرًا وباطنًا وصورتًا ومعنیًا باسهمی
اشمل ونصیبی اکمل فایز کردند چون عنوان اوراق مرقوم
بذکر بعضی از امور مسموعه معنون به بیان حکایت یوم الغدیر گشته
تاخیر آن معلّل به تسطیر تتمّهٔ از حقایق مهمّه گردیده بود الحال زبان
قلم معذرت رقم بترقیم تتمیم آن لب کشوده وپردهٔ تعویق از چهره
شاهد تحقیق برداشته حقیقة حال برین منوال است که چون مرآت
حالات نبوی چهره نمای تکمیل مراسم ایام معلومه گردیده وظایف
معیّنهٔ حجة الوداع انقضا یافت جبرئیل عم باوّل سورهٔ عنکبوت
هبوط نموده صفحهٔ دانش مصطفوی را بتحریر فیض پذیر بسم الله الرحمن الرحیم

الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن
الکاذبین ارتسام داده دربیان حقیقه فتنهٔ مذکوره سبیکهٔ معالم
نبوی باین عنوان مسکوک سکهٔ علم و عرفان شد که قد ان لک
یا محمد ان یصل الی ربک وهو یقول لک انصب لامتک من
بعدک علی بن ابی طالب اماما فهو وصی المؤتمن علی امتک القائم
فیهم بامرک وهی القصه التی ذکرت لک وان الله تعالی یامرک
ان تعلمه جمیع ما علمک من العلوم وتستودعه جمیع ما استودعک
من اسرار النبوة و در رسایل منسوبه بشیخ المشایخ محمد بن محمد بن النعمان
الملقب بالمفید رحمه الله باین عبارت مذکور است که فاقم للناس
اماما وخذ عهده ومیثاقه وبیعته وذکرهم ما اخذت علیهم من بیعتی و
میثاقی الذی واثقتهم وعهدی به الذی عهدت الیهم من ولایه

199

وليي ومولاهم مولى كل مؤمن ومؤمنة علي بن ابي طالب عليه السلم

عبدي ووصيي نبيي والخليفة من بعده ومجتبي البائنة علي خلقي مقرون

طاعته بطاعة محمد نبيي ومقرون طاعة محمد بطاعتي من اطاعه فقد اطاعني

ومن عصاه فقد عصاني جعلته علما بيني وبين خلقي فمن عرفه كان

مؤمنا ومن انكره كان كافرا ومن اشرك ببيعته كان مشركا ومن

اعتنا يقيني بولايته دخل جنته وچون معاقد عقايد اصحاب بانمه

استرجاع بسوابق ملت قرب الانحلال نموده وطومار اقرار ايشان

باذعان لوازم ايمان هنوز از معاني مختفيه مندرجه در طي كلمات معجز

آيات انا وجدنا آبائنا الآيه تحليه نيافته باقلام شرك اشطام واذا خلوا

الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزؤن مرقوم رقم شقاق

ونفاق مي نمود حضرت رسالت صلى الله عليه و آله جبرئيل را ازين معني خبر داده

نقد حقيقه حال را بمعيار اظهار سنجيده ولآلي كلمات اعجاز آيات

مع طاعته ص

را در سلک معالم امین بارگاه احدی انتظام داد که یا جبرئیل ان

قومی حدیث عهد بالجاهلیة واخاف ان یتهمونی استخلافی

لابن عمی وسفر قوا الما اعلم من بغضهم له فاذا قدمت المدینة اقمته

اماما ودر همان روز حجرهٔ مختصهٔ نبویه را از تلوث بغبار اغیار تصفیه نموده

وخزاین اسرار الهی ودفاین شرایع رسالت پناهی ومصالح خفیه ربانی

که نزد آن محرم بارگاه احدی برسم الابداع منضبط شده بود بفتح ابواب

آن تبادر نموده وصحیفهٔ دانش مرتضوی را بتصویر تمامی آن تزیین داده

جریدهٔ معالم آن حضرت بمدلول کلام صدق انتظام علمنی رسول الله

الف باب من العلم فتح الله علی عن کل باب منه الف الف

باب مرتسم گردیده سر عبارت غیبی بشارت انا مدینة العلم وعلی

بابها از ورای حلالت علوم نبوی جلوهٔ جمال پذیرفته شاهد

نهان خانهٔ سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من

طرق الارض مسندنشین بساط فیض انبساط لوکشف الغطا
کردیدمیچون عایشهٔ مردوده ازپس پردهٔ انتقالات ذهنیه سربرآورد
وطالب افشای اسرار کامنه خلوت خانهٔ مستاره بین النبی
والوصی کردیده در استعلام حقیقت آن حکایت ازحضرت رسالت
صلعم بمقنعهٔ مکابره ملتبس کشته طریق ابرام موطاء اقدام الحاح انتظام
وی کردید حضرت صلعم صحیفهٔ مدعای اورا بتحریر این عبارت اشتقاق
داد که اذا اخبرتک به فلا تجزی به احدا ولئن خبرت به احدا لتکفرن
ووی در تشیید مبانی اطاعت وعدم اذاعه واشاعهٔ آن حکایت
وبراءت ساحت کفتار وکردار از مخالفت سید ابرار بایمان
مغلظه توسل جسته وتصحیح خلوص عقیده را بعبارت ماکنت
اذیع سرا استودعتنی ایاه ارتباط داده سالک مسالک استغاثه
می بود وبعد ازآنکه طومار تکرار مقالش بانجاح امانی وامال تحریر

پذیر گشته نزول جبرئیل وامر ربانی بخلافت مرتضوی رقم زد کلک

بیان مصطفوی شده واقف مواقف صدق ویقین کشت مقنعهٔ

مصابرت بر کتمان امر مذکور پاره نموده وعصابهٔ مخالفت بر سر بسته

و همشیرهٔ معنوی ومضغهٔ منتنهٔ عمری حفصهٔ مردوده را آگاه نموده و بمشورهٔ

حاصله بینهما عمر نیز بر واقعهٔ مذکوره خبر یافته وابوبکر وجمعی دیگر از رؤسای

اهل نفاق مثل ابو عبیدهٔ جرّاح وعبد الرّحمن عوف وعثمن ومعاویه

وبقیّهٔ منافقان که سمت تحریر خواهد یافت بر حکایت مذکوره اطلاع

یافته ارای فاسدهٔ آن کروه بیدین ودشمنان دودمان سید المرسلین

باهلاک نبوی واطفای نور مصطفوی منتهی شده واقعهٔ لیلة العقبه که

مرقوم قلم حقیقت رقم خواهد شد بایقاع آن شعله فروز نیران عصیان

وطغیان کردیدند وسر مکنون ابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون

درجهٔ ظهور پذیرفت وقبل از آنکه هبوب عاصفهٔ عداوت آن طبقه

ضالهٔ مضلّه بانهدام بنیان ایمان و انقلاع بقاع شریعت رسول
آخر الزّمان تحرّک یافته مأمول زمرهٔ هالکه وقوع پذیرد کریمهٔ واذ
اسرّ النّبي الی بعض ازواجه حدیثا الآیه شرف نزول یافته حضرت
رسالت صلعم عایشهٔ مطروده را طلب فرموده وي را بخطاب
مستطاب افشیت سرّي فالله یجازیک بعملک مخاطب ساخته
و در طي مسافت منتهیه بمدینهٔ مطهّره سرعت نموده نموده چون
موضع موسوم بکراع غمیم از پرتو اشعّهٔ انوار فیض آثار قدوم نبوی
تنویر پذیر گشت بخطاب عتاب آمیز فلعلّک تارک بعض
ما یوحی الیک وضایق به صدرک معاتب گردید و بنابر انتقاش
مرآت حالات نبوت بصورت غلظت بعضي از اصحاب
و شدّت نفاق ارباب شقاق و ترصد امري جدید انجام مرام
ربّاني را بتاخیر و توقیف اولی دیده در امر مذکور متأمّل مي بود

تا انکه موضع غدیر خم مخیم سرادق جلال نبوی کشته نیر عنایات خفیهٔ

آلهیه از مشرق الهام و ارادهٔ جدیده شارق شده بنزول کریمهٔ

یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل

فما بلّغت رسالتک والله یعصمک من النّاس مستبشر کردیده

در همان ساعت شاه ولایت را بامر الله تعالی وتوکیده بخلافت

ونیابت بارکاه نبوت ورسالت اختصاص داده زمام نظام

ایام وانتظام مهام کافهٔ انام را بذات اقدس ونفس انفس آن

ولی الله ووصی رسول الله حواله نموده عامهٔ اصحاب که بروایتی

صد وبیست هزار وبروایتی هفتاد هزار وکمتر ازین نیز کفته اند تمامی

بامیرة المؤمنین بران سید الوصیین سلام نموده از سکان صوامع

قدس این نوا بمسامع جوامع انس می رسید   ای بغیر از

مصطفی نابوده همتای تو کس   بسته بر مهر تو اینز د مهر حور العین و انس

کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه چرخ را بر دست پیش آهنگ بندد چون جرس ور شکوهت را بمیزان معانی بر کشند در ره خفت کم آید بو قبیس از یک عدس ولا سالک در طریق حیرت مضیق مقاصد ربانی و مطالب سبحانی غیر از استضاءت بانوار آثار منصوص مرصوص چراغی که روشنی بخش فضای ظلمت زدای نجات تواند بود متنور بنور ظهور نگشته هر که خاکپای عرش آرش تاج سر نیافت دست چون بر کمر دتاد ستار پیند سر نیافت هر که تخم حاجتی بر کشت امیدی فکند بی درودش هیچ ندرود و زکشته بر نیافت و ظاهر و پیدا و روشن و هویدا است که اشارت غیبی بشارت عالی القدری که زیور انگشت نبوتش خاتم عصمت نگین و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین است نگاشته صفحهٔ صحیفهٔ عقیدهٔ خالصه نموده

نصب العین ضمیر منیر دین مبین باید داشت که حسن خاتمهٔ آجل و در
فاتحهٔ عاجل ملزوم مراعات مقامات وی بوده اطاعت اوامر
و نواهی پادشاهی که مستقر سریر سلطنتش کبریاس جلالت اقتباس
ولکن رسول الله و خاتم النبیین است ثبت اوراق روزنامچهٔ اللیل و النهار
باید نمود که گفته اند   گدای حضرت او باش و پادشاهی کن
مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن   و مذکور است که حسان بن ثابت
که از شعرای زمان نبوت و رسالت و از حاضرین آن مجلس عالی مرتبت است
باستیذان از خدمت حضرت رسالت نقود خالصهٔ کلام نظم
انتظام را بسکهٔ منظومهٔ آن واقعه مسکوک ساخته رایج بلاد صدق
و سداد گردانید و عبارت منظومه اینست   ینادیهم یوم الغدیر
نبیهم   بخم و اسمع بالنبی منادیا   و قد جاءه جبریل من عند ربه
بانک معصوم فلا تک وانیا   و تبلغهم ما انزل الله ربهم الیک

ولا یخشی هناک الا عادیا   فقام به اذ ذاک رافع کفّه بکف

علیّ معلن الصوت عالیا   قال ومن مولاکم وولیّکم

فقالوا ولا تبدوا هناک الا عادیا   الهک مولانا وانت ولیّنا

ولن تجدن منا لک الیوم عاصیا   فقال له قم یا علی فانّنی

رضیتک من بعدی اماما وهادیا   فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکونوا له انصار صدق موالیا   هناک دعی اللهم وال ولیّه

وکن للّذی عادا علیّا معادیا   وچون حسّان بدرج لآلی مکنونه

در درج بیان مزیّن اوراق ایمان شد حضرت رسالت صلعم

وی را بشرف خطاب مستطاب اختصاص داده فرمود که یا حسّان

لا یزال مؤید بروح القدس ما نصرتنا بلسانک واز فحول علمای

دین مبین درین مقام جویبار کلام بجریان زلال این معنی انتظام

پذیراست که وانّما اشرط رسول الله صلعم فی دعائه لحسّان لعلمه انّه

في عاقبته امره يخالف عليّا امير المؤمنين ولو علم سلامته في مستقبل

الاحوال لدعا له رسول الله صلعم علي الاطلاق كما اشترط الله تعالى

في مدح ازواج النبي يا نساء النبي لستن كاحد من النساء الي

لعلمه انه منهن من تتغير احوالها من الصلاح الذي استحقت عليه

المدح من الله حاصل كلام آنست كه ارتفاع آفتاب عالمتاب

حكايت غدير بر مدارج امر وارادهٔ الهي ورفع غشاوهٔ غمام خفا از

چهرهٔ منيرهٔ آن بانامل اظهار نبوي واشراق لمعات آن بر

معمورهٔ مسكونه ايمان واذعان كافهٔ انواع مخلوقه از ملائكه وجن

وآدميان بنوعيست كه در و بام كفر واسلام را احاطه نموده

وشرق وغرب ديار مخالف وموالف از بوارق ثبوت ووضوحش

منور گشته وجويبار بساطين علم وعرفان ازان زمان الى زماننا

هذا العرس نخلات باسقهٔ كتب ورسايل غير محصوره درين باب

مدروس

معروس گردیده واشجار فایض الانوار اشتهارش از حیطان
اخبار معتبرهٔ مصححهٔ متواترهٔ آن معنی سر کشیده بر وجهی که عامهٔ بنی نوع
انسان سایه نشین اغصان و اوراق آن است ولکن بعضی
آگاه و برخی در تیه ضلالت چه تواتر معنوی که تواتر لفظی هم از سر حد
تواتر گذشته و کلمهٔ ملفوظهٔ نبویه بلفظ من کنت مولاه فعلی مولاه
مخصوصه ۲
که بر زبان دوست و دشمن و در کتاب کافر و مسلمان آشنا و
بیگانه مشهور و مکتوب است کسی را محل تاملی یا جحد و انکاری نمانده
منکر این قضیه منکر وحدانیت الهیست و درین مقام گفتار
شیخ عطار دل نشین زمرهٔ اخیار است   بس بفرمود او
که منبر ساختند   از جهاز اشترش در یافتند   رفت بر منبر
رسول هاشمی   بود همراهش بر آن منبر علی   بعد از آن گفتا
که من اولیترم   بر جمیع مؤمنان من خود سرم   هر که او

هر که را مهر حیدر در دلش باشد درست باشد بدین ما نخست

هر که داند خود مرتضی بعد من باشد امیرش او را پیشوا باشم من

و بعد از تتبع کتب ابن عمم را ولی هم بداند مرا این دم نبی

و رسایل مخالفین درین امر و اطلاع بر کمیت و کیفیت روایات

امور واقعهٔ یوم الغدیر بنوعی که عنوان حکایت بذکر آن معنون

گشت هادی طریق عقیدهٔ صافیه بهدایت ازلیه عنان تفحص

و تتبع بجانب مسلک قویم و صراط مستقیم توفیقات جسیمه

انعطاف داده دیگر باره بمطالعهٔ کتابی از کتب مخالفین موسوم

بعجایب الموجودات تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی

مسرور و محبور گشته و در یکی از ابواب کتاب که خزینهٔ مخزونهٔ

جواهر اعتقادیهٔ زمرهٔ حقهٔ ناجیه است از ابن کثیر ذکر نموده که سعد

و طلحه بن عبد الله و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و ابن قتاده

وعمر بن خطاب وجریر بن عبد الله وابی هریره با جمعهم ناقل
حکایت واقعهٔ یوم الغدیر اند وعبارت منسوبه بجماعت مذکوره
که بطریق نقل از حضرت رسالت صلعم در کتاب مذکور مسطور
گشته اینست که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وزکریاء مذکور از فحول علماء آن طایفه است
واتفاق طایفهٔ عظیمهٔ اثنا عشریه درین امور وروایات کثیره واخبار
بثیره از جمهور مخالفین افادهٔ تواتر اخبار غدیر نموده اگر صحیفهٔ انکار
منکری وطومار جحد جاحدی مرقوم رقم شقاق ونفاق گردیده
بتصویر صور خلاف واعتساف مصور گردد از مقولهٔ فسارت
وترهات وتوهمات فاسده وتصورات کاسده وسمات شیطانی
ونزوات نفسانی وکلمات مسیلمه کذاب وماشابهها من
الاکاذیب والاباطیل است ودرین باب از شیخ برسی رحمه الله

عبارتي مخلصانه مذکور است که والشّکّ فيه شرک بوضوح

سبيله والرتب فيه ارتداد بصحّة تاويله والتصديق له ايمان ونجات

لتتميمه للذين وتکميله وعلوّ مقامه وتفضيله فالمعرض عن فضل علي والمهتات

في اسراره والمنکر لاثاره لا ينفعه ايمانه لان من الازل لم يرض ابد اکر

ولم يومن بها هناک فلا يومن بها اليوم وموافق عقيدهٔ صافيه صالحه شيخ مذکور

وساير اخوان مؤمنين کلام صدق انتظام حضرت صادق عليه السلام است

که اعدائنا مسوخ هذه الامه وما انکر ولايتنا في الامم السالفه الامن مسخ

ولارد ولايتنا الامن يؤمن بالجبت والطاغوت وما مسخ الامن

اعرض ولاته على عدعرضها عليه فمن انعم الله عليه فوجد حب علي بين

جبينه ووجد صدره منشرحا بقبول اسراره وفضايله ولم يجد الشکوک

تنازعه وتعارضه فقد طاب مولده وزکى محتده وهو طيب العنصر زاکى

المحتد غير ممسوخ ولا موسوخ ودر روايت محمد بن يعقوب هاشمي از علي

موسی رضا از حضرت موسی بن جعفر از جعفر بن محمّد از محمّد بن علی از علی
بن الحسین از حسین بن علی بن ابی طالب از رسول رب العالمین
محمّد سید الاوّلین والآخرین از امین بارگاه رب العالمین [illegible]
جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از رب العالمین جلّ جلاله وکثر افضاله
مذکور است که حضرت عزّت عزّ شانه وبهر برهانه صحیفهٔ اجلال نبی
ووصی را بتوقیع منیع تبجیل وتعظیم موقّع ساخته وکسوت رفعت منزلت
وعلوّ مرتبت ذاتین اقدسین را بطراز لازم الاعزاز اختصاص درگاه
ربوبیّت وامتیاز بارگاه الوهیّت مطرّز ساخته وبرپیان شان نبوی
وعلو مکان مرتضوی صفحات ذوات مخلوقات علوی وسفلی وملکی
وجنّی وغیرها من السموات والارضین را مرقوم رقم عطیهٔ ربانیه گردانیده
ومجموعهٔ مزایا وخصایص مختصّه بنشاه نبوت وولایت را مصدر بذکر
وحدانیّت الهیّه گردانیده که انا الله الّذی لا اله الّا انا خلقت الخلق

بقدرتي واخرت منهم انبياء واصطفيت من الكل محمّدا فبعثته

الى خلقي وخليفتي وارتقيت عليّاً فايّدته وجعلته وليّا ووزيرا ومؤدّيا بعده

الى خلقي وخليفتي على عبادي يبيّن لهم كتابي يشترفهم بحكمي وجعلتهم

العلم الهادي ومانتي الّذي اوتي منه وبيتي الّذي من دخله كان آمناً

من نادي وحصني الّذي من لجاء اليه حصّنته من مكروه الدنيا والآخره

ووجهي الّذي من توجّه اليه لم اصرف عنه وجهي وحجّتي على اهل السّموات

والارض فلمّا افبل عمل عامل الّا بالاقرار بولايته مع نبوّة احمد رسولي وبدي

المبسوطة في عبادي وهو النّعمة التي انعمت بها على خلقي فمن احبته

من عبادي عرّفته ولايته فبعزّتي خلقت وجلالي اقسمت انّه لا

شوالى عليّا عبد من عبادي الا زوحته عن البوار وادخلته الجنة ولا بعدل

عن ولايته الا من العصبة وادخلته النّار فمن نزخح عن النّار

التي هي بغض علي وموالاة عدوه وادخل الجنّة التي هي حب عليّ

207

فقد فاز لان حب علی هو النور الا انه قد سبق في علمي انه مبتلی

ومبتلی به و ازین قبیل است روایتی که در کتاب موسوم بدار النظیم

فی منقبة الائمة الهامیم ذکر شده از ابو سلمان راعی رسول الله صلعم

و وی از حضرت رسالت صلعم نقل نموده بر ینوجه سمعت رسول الله صلعم

یقول لیلة اسری اتی الی السماء قال لی الجلیل جل شانه

آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت والمؤمنون

فقال تعالی صدقت یا محمد من خلقت في امتك

قلت خیرها قال الله تعالی علي بن ابي طالب قلت

نعم قال یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتك

منها فشققت لك اسما من اسمائي فلا اذکر في

موضع الا ذکرت معي فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت الثانیة

فاخترت منها علیا وشققت له اسما من اسمی فانا

الاعلى وهو العلي يا محمّد اني خلقتك وخلقت عليّا

وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولده من نوري

وعرضت ولايتكم على اهل السموات والارض فمن قبلها

كان عندي من المومنين ومن جحدها كان عندي

من الكافرين يا محمّد لو انّ عبداً من عبيدي عبدني حتّى

ينقطع كالشن البالي ثم اتاني جاحداً بولايتكم ما غفرت له

حتّى يقرّ بولايتكم وروايت مذكوره مشتمل بر كثيري از فوايد است

لكن بر محل احتياج اقتصار افتاد و والله الهادي الى طريق الرشاد

در كتب و رسايل معتبره ذكر يافته كه چون حضرت رسالت صلّعم

خواست كه بر طبق تاكيدات آسماني مضامين فرامين ربّاني را در امر خلافت

شاه ولايت عليه السلام از مقوله شبهات و تشكيكات بيرون آورده

بقلم صحت رقم عين اليقين ثبت دفاتر خواطر غايب و حاضر

كردانند

کرده‌اند صحیفهٔ کاملهٔ امر و ارادهٔ ربانیه را بتحریر آیات ماموریه محرر ساخته

بر طبق کلام صحت انتظام کل امر ذی بال سر ورق اشارهٔ سبحانیه را

به تسمیهٔ الهی و تحمیدات نامتناهی مصور ساخته فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فی توحده و دنی فی تفرده و جل فی سلطانه و عظم فی

ارکانه و احاط بکل شیٔ و هو فی مکانه و بعد از طول کلام حقایق نظام

دقایق فرجام دران خطبهٔ سامیهٔ مشتمله بر تسبیحات و تقدیسات

الهی که ذکر تمامی آن از سعت دایرهٔ این رساله بیرون است

جواهر نفیسهٔ مقاصد نبوی در رشتهٔ تنزیه و تقدیس ساحت جلال

کبریایی انسلاک یافته زبان بلاغت و فصاحت آن سر چشمهٔ

زلال رسالت و هدایت بذکر محاردات ربوبیت تنطق پذیر گشته

می فرماید که و اشهد له بالربوبیه و اودی ما یوحی الی

حذرا من ان لا یفعل فیحل بی منه قارعة لا یدفعها

عنّى احلٍ وان عظمت حيلته لا اله الّا هو لانّه

اعلمني انى ان لم ابلّغ ما انزل اليّ في عليّ فما بلّغت

رسالته و قد ضمن لي تبارك وتعالى العصمة من النّاس

وهو الله الكافى الكريم اوحى اليّ يا ايّها الرّسول

بلّغ ما أُنزل اليك في عليّ وان لم تفعل فما بلّغت

رسالته والله يعصمك من النّاس معاشر النّاس

انّ الله قد نصبه لكم وليّا واماما مُفترض طاعته

على جميع المهاجرين والانصار والتّابعين باحسان

وعلى البادى والحاضر وعلى الاعْجمي والعربيّ وعلى الحرّ

والعبد والصّغير والكبير والابيض والاسود على

كلّ موحد ماض حكمه ونافذ امره ملعون من خالفه

مرحوم من تبعه ومن صدقه واطاعه فقد غفر الله

له معاشر الناس انه آخر مقام اقومه في هذا المشهد
فاسمعوا واطيعوا وانقادوا فان من بعدي علي وليكم
وامامكم بامر من ربكم ثم الامامة في ذريتي من ولده
الى يوم القيمة معاشر الناس لا تضلوا عنه ولا تنفروا
منه ولا تستنكفوا عن ولايته فهو الذي يهدي
الى الحق ويعمل به ويزهق الباطل ولن يتوب الله
على احد انكر ولايته ولن يغفر الله له حتما على الله
ان يفعل لمن خالف امره فيه معاشر الناس فضلوا
عليا فانه افضل الناس بعدي من ذكر وانثى
ملعون ملعون مغضوب مغضوب على من رد وتولى
هذا الا وان جبرئيل خبرني عن الله تعالى بذلك
وقال من عادي عليا فعليه لعنتي فلينظر نفس

ما قدّمت لغد واتّقوا الله ان تخافوه معاشر النّاس

انّه جنّة الله الذي ذكره الله في كتابه المجيد فقال

تعالى مخبرا عن من يخالفه يا حسرتا على ما فرّطت

في جنب الله معاشر الناس ان عليّا والطّيبين

من ولده امناء الله على خلقه وحكامه في ارضه

الا وقد ادّيت الّا وقد بلّغت الّا وقد اسمعت الا وان الله

تعالى قال وانا قلت عن الله عزّ وجل الا انّه ليس

امير المؤمنين غير اخي هذا ولا تحلّ امرة المؤمنين لاحد

غيره معاشر الناس ابليس اخرج آدم من الجنّة بالحسد

فلا تحسدوه فتحبط اعمالكم الا انه لا يبغض عليّا

الّا شقيّ ولا يتولّاه الّا تقيّ ولا يومن به الا مومن مخلص

وفي علي والله انزلت سورة العصر ان الانسان

لفي خسر السورة معاشر الناس قد بلغت ما امرت

بتبليغه حجّة على كلّ غايب وحاضر وعلى كلّ

احد ممّن شهد ولم يشهد ولدا ولم يولد الا فليبلغ

لحاضر منكم الغايب والوالد لولد الى يوم القيمة و

سيجعلونها ملكا واغتصابا الا لعنة الله على الغاصبين

الا ان خاتم الايمّة منّا القايم المهدي الا انّه الظاهر

على الدين الا انّه المنتقم من الظّالمين الا انّه فاتح

الحصون وهادمها الا انّه خيرة الله ومختاره الا انه

وارث كلّ علم والمحيط الا انّه ولي الله في ارضه وامينه

في سرّه وعلانيته معاشر النّاس من يطع الله ورسوله

وعليّا امير المؤمنين والأيمّة من ولده فقد فاز

فوزا معاشر النّاس فاتّقوا الله وبايعوا عليا امير المومنين

والحسن والحسين والائمة كلمة باقية يهلك الله من غدر

ويرحم من وفي ومن نكث فانما ينكث على نفسه

ومن اوفي بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما

وبعد از صرف عنان قلم از نحو بيان معاني تمامي فقرات خطبهٔ مذكور

نموده مي شود كه تنبيهات وتاكيدات واشارات وكنايات وتفنن

عبارات وانحاء مختلفه در اساليب كلمات معجز آيات وبيان مجملات

وتبيان معضلات ونصايح ارجمند ومواعيظ سودمند وتوعيد و

تهديد وتشييد وتشديد الفاظ شريفه ومعاني لطيفه چنانچه گفته اند

لفظ خوش ومعني ظاهر در او   آب زلال است وجواهر در او

واراءت طريق مستقيم وامتياز آن از مناهج هالكه وانحصار اهتدا

در اقتدا بآن هادي رهروان راه خدا واظهار ارتداد امت بعد از

حضرت رسالت صلعم ورجوع اصحاب بسوابق ملت وطريق جاهليت

دگفر

۲۱۱

وتکفیر اهل انکار ودوام مقام ایشان در دار البوار وعدم صحت

ایمان مخالفان وعدم تخفیف عذاب از ایشان بمثابهٔ

اهل شرک وطغیان وتصریح بصحّت لعن بران گروه بی ایمان

وبیان وجوب اطاعت ائمهٔ علیهم السّلام وختم سلسلهٔ

امامت بصاحب الزّمان صلوات الله علیهم وانتقام از طبقات

ظلم وعصیان وکثیری از اسرار خفیّه واطوار مخفیّه وزواید مفیدهٔ

مترشّحه از عیون صافیّهٔ مطویّه در طی عبارات شافیه وکلمات کافیهٔ

مندمجه در فقرات معجز آیات آن خطبهٔ نامیّه غایت ظهور دارد

وباید دانست که راوی روایت متعلقه بیوم الغدیر دیباچهٔ نسخهٔ

مصحّحهٔ امور صادرهٔ آن روز را بماء المذهّب تحقیقات صادقه

وتدقیقات واقعه تذهیب داده ولوح مجموعهٔ تنزیلات آسمانی

وتاکیدات نبوی را بتصویر دلپذیر صدق ویقین مصوّر گردانیده

که چون مصافحه اصحاب بان فاتح ابواب تحقق یافته و طوایف

مختلفهٔ امّت باندراج در جریدهٔ اطاعت احدی و متابعت

محمّدی صلعم مندرج گشته مضامین فرامین آلهی ثبت و فا تراز عان

انقیاد ایشان گشت حضرت رسالت جهت تشیید مبانی

حجّت و استحکام مقام وصایت بنصب خیمهٔ اشاره نموده بسند

نشین سراچهٔ ولایت و هدایت را بجلوس آن اختصاص داده

تمامی اصحاب و حاضرین بارگاه رسالت پناه ذکوراً و اناثاً

و وضیعاً و شریفاً بر حسب فرمودهٔ نبویه بامیرة المومنین با آن مرکز

دایرهٔ اسرار ربّ العالمین سلام نموده زوجات مطهّرات

حضرت نیز که دران سفر سعادت اثر ملازم بارگاه نبوی بودند

ایشان نیز بآن سعادت مُستسعد گردیده باذعان و قبول

و تسلیم و رضا تبادر جُستند و از ابن عباس و حذیفه و ابوذر رضی الله

212

عنهم نقلست که هنوز موضع غدیر خم مخیم سرادق جلال نبوی بود که جبرئیل ع
هبوط نموده اصحاب را به بشارت نزول این آیت مستبشر ساخت
که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
و مرویست که در آن روز جبرئیل ع مصوّر بصورت شخصی حسن الهیات
واللباس گردیده و بروایح طیّبهٔ متنزعه از گلزار لاهوت عطر انگیز هوای
فضای محبت فزای آن صحرای خلد آسا گردیده و نشاط انبساط
تمام از وجنات حالات جبرئیل علیه السلام درجهٔ ظهور پذیرفته از تاکیدات
و تنصیصات و تشییدات ابنیهٔ رفیعهٔ ملاطفهٔ ربّانیه که دست قدرت
کاملهٔ الٓهیه در ترفیع شرفهٔ منیعه و تاسیس اساس فیض اقتباس آن
اظهار ارتفاع بنیان و الامکان مرتضوی نموده بتصویر صور اتمام
احدی مصوّر گشت جبرئیل علیه السلام درین باب نقود خالصهٔ
سلوت و مسرت را مسکوک سکهٔ نامیه سر در وصول گردانیده

و در تخلیص وی از شوایب مغشوشه بوته مشتعله از آتش تحیّر
و تفکر بنز واید اشتغال نایرهٔ کلام صدق انتظام حرارت فزوده
که والله ما رایت کالیوم قط ما اسد ما اکد لابن عمه انه یعقد له عقد
الا یحله الا کافراً بالله العظیم و رسوله الکریم ویل طویل لمن حل عقده
و عمر را استماع این کلام آتشناک ساخته چون اخگری نیم سوخته
با دلی از نایرهٔ کفر و نفاق سوزان و فروشان متوجه خدمت حضرت
رسالت صلعم شده مقول قول جبرئیل علیه السلام را بر ورق عرض آنحضرت
نگاشته طومار عقیدهٔ فاسده اش بمدلول مضمون کلام بلاغت
انتظام نبوی باین عنوان ارتسام یافت که و ما ادری یا عمر
ما هذا القایل آن مطرود گم کرده راه و مردود نامه سیاه بجهل خود
معترف شده زبان معجز بیان نبوی که ترجم اسرار مخفیهٔ کلمات غیبی
و مظهر انوار مستوره مشکوة لاریبی است با براز لآلی مکنونه از حقهٔ

مخزونه

مختومه بخاتم خزان خزاین احدی گوهرفشان گشت که ذلک الروح
الامین جبرئیل عم فاتاک ان تحله فانک ان فعلت فالله
ورسوله والمومنون منک براء و بر اهل انصاف پوشیده نیست که
مقتضای فحوای عبارات جبرئیلی و کلمات اعجاز آیات نبوی مقتضی
صحت حکم بکفر و ارتداد عمر بوده مفید براءت ساحت رضا و خوشنودی
حضرت رسالت صلعم و سایر اهل ایمان از امت عالی رتبت آنحضرت
از افعال و اعمال غیر مرضیه آن سرحلقه سلسله ضلالت و شقاوت
بوده صورت استدلال اهل ضلال بر صحت خلافت اول که
معلل به بیعت ثانی بانی کفر و نفاق ابی بکر سرشته عصیان و شقاق است
از وجوه صحت خالی بوده عبارت کبیعة عمر لابی بکر و بیعت
عبدالرحمن بعثمان که نزد ایشان مثبت مدعاست از دایره
اعتبار بیرون بوده اولا از مواضع مصادره بر مطلوب و ثانیا منقدح فی

مدلول کلام وحي التئام نبویت صلعم چنانچه عبارت وافي هدایت

ایاک ان تحلّه بع مفید مرام است ومشهور است که بعد از اشتهار

کلام جبرئیل علیه السّلام میانهٔ اخیار و اشرار امّت سیّد ابرار دیگر باره

همکي بالفاظ معتبره که مجدّد عهود ومواثیق واقعهٔ آن روز است تبادر نمود

قیس بن سعد خزرجي بساتین بهشت آیین مدحت ومادحیّت آن

ممدوح رب العالمین ومحبوب خیر المرسلین را باشجار فایض الانوار

شمهٔ از بیان حالات وکمالات آن مظهر تجلیات ذات وصفات

مغروس گردانیده وبزلال کوثر مثال سلسال کلام مدحت التئام از غبار

انکار جاحدین ومعاندین تصفیه داده ومیدان عظیم البیان بلاغت را

جولان گاه سمند قدسي اشارت گردانیده وبلبل طبعش در گلستان

معاني به بیان آن داستان دستان سرا گشت عبارت ع

علي امامنا وامام لسوانا اتی به التنزیل یوم قال النّبي من کنت مولاه

فعلي

فعلی مولاه خطب جلیل وعمرو بن العاص که یکی از حضار آن محل است
با آنکه صلصال وجودش بزهراب کفر ونفاق تخمیر یافته باظهار وقایع
آن روز شاهد معنی از او پیرایهٔ نظم یافته برین وجه که بال محمد عرف
الصواب وفي ابیاتهم نزل الکتاب وهم حجج الاله علی البرایا
بهم وبجدهم لا تستراب ولا سیما اباحسن علي له فی الحرب مرتبة تهاب
فضربته کبیعته یوم خم معاقدها من القوم الرقاب اذا نادت صوارمه
نفوسا فلیس لها سوی نعم جواب ودرین باب از دعبل
خزاعي منقول است سقیا لبیعة احمد ووصیه اعنی الامام ولینا
المحسود اعنی الذي کشف الکروب ولم یکن فی الحرب عند
لقائهم ارغدا ابدا اعنی الموحد قبل کل موحد لا عابدا وثنا ولا
جلمودا ودرین باب از شعرای عرب اوراق لیل ونهار واطراف
شرق وغرب نگاشتهٔ رقم تحقیق وتتبع گشته بنوعی که ذکر

شمه ازان از سعت صفات این رساله افزون است و بآنچه از
محمد بن طلحه شامی شافعی منقول است اختصار میرود تاکید للحجه و الزاما
للزمرة و کلمات مذکوره اینست   اصغ و استمع آیات وحی تنزلت
بمدح امام بالهدی خصه الله   ففی آل عمران المباهله التی   بانزالها
اولاه بعض من ایاه   بآخر نجم ثم تحریم هل اتی   شهود بهاهی
علیه و زکاه   و احسانه لما یصدق رافعا   بخاتمه بکعبه فی حین ناداه
تا آنجا که میگوید که   فرقه یوم الغدیر و زاده   بانک مولی کل من کنت
مولاه   و فضله لما ارتقی فوق کعبه   الی سطح بیت الله تبواه الی العلی
الاعلی فعال اقدقت به   الی الارض مکسوراً فجاب ولیاه
فمن ذا یضاهی المرتضی علم الهدی   و کتفی رسول الله ارضی لرجلاه
و باید دانست که ثعلبی که از مشاهیر مفسرین فحول است صحیفه انصاف را
بتحریر توفیق ترقیم امور و اقعه متعلقه بیوم الغدیر برین وجه محرر ساخته

که سئل

سئل سفيان بن عيينه عن قول الله تعالى سئل

سائل فيمن نزلت سالتني عن مسئلة ما سالني عنها

احد قبلك حدثني جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام

قال لما قام رسول الله صلعم بغدير خم نادى للناس فاجتمعوا

فاخذ بيد علي عليه السلام فقال من كنت مولاه فعلي مولاه

فشاع ذلك وطار في البلاد فبلغ ذلك الحرث بن

النعمان الفهري فاتى النبي صلعم في ملاء من اصحابه فقال

يا محمد امرتنا عن الله ان يشهد لا اله الا الله الا هو

وانك رسول الله فقبلنا منك وامرتنا بالصلوة

والزكوة والحج وساير العبادات فقبلنا ثم لم ترض بهذا

حتى رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته عليا وقلت

من كنت مولاه فعلي مولاه اهذا شيئ منك ام امر من الله

قال لقدم

فقال والذی لا اله الا هو انه امر من الله فولی الحرث بن

النعمان یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد

حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم

فما وصل الیها حتی رماه الله بحجر فسقط علی هامته و

خرج من دبره فقتل فانزل الله تعالی سئل سائل وچون این رشته

وصحیفهٔ کاملهٔ اعتقادیه بانتقاش صورت ثبوت حکایت غدیر انطباع

پذیرفته از طریق مخالف و موالف بروایات کثیره معتبرهٔ صحیحهٔ مشتمله بر

تاکیدات و تنبیهات و تصریحات خارجه از دایرهٔ تاویلات بعیده

واحتمالات فاسده مشهور و معین و ثابت و متیقن شده اتفاق

طرفین و اجماع طایفتین الا ما شذ من اهل الخلاف والاعتساف ج

حقیقت و حقیت روز غدیر انعقاد یافته اوضح امور دینیهٔ مرتبه بر

اخبار و آثار متصله بسلسلهٔ علیهٔ نبویه است باید دانست که کتاب کلینی

زیاده

بروایت زید بن جهم الهلالی از حضرت صادق علیه السلام موشح بضمیمه از حکایت غدیر گشته محصل مضمون روایت آنست که چون ثمرهٔ شجرهٔ مغروسهٔ دوحهٔ فضای نزهت فزای غدیر خم که بانامل شریفهٔ نبویه اقتطاف یافته در ذایقهٔ اطاعت وانقیاد حضار آن جویبار فایض الانوار خوشگوار نموده وهمگی رفقای آن سفر سعادت اثر بر سر خوان قبول واذعان جای گرفته پیمانهٔ عهد وپیمان از ینابیع الطاف الهیهٔ نابعه از منبع سلموا علی علی بامرة المومنین لبریز شده عطاش بیابان ایمان ریان وسیراب گردیدند موسس اساس این کرپاس فیض اقتباس دگر باره ترصیص آن از تنصیصات ربانی وتاکیدات آسمانی وتائیدات ربانی اشاره فرموده طوامیر معاقدات ومعاهدات ایشان را بتوقیع رفیع ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم ان الله یعلم ما تفعلون موقع گردانیده در همان روز نزول آیهٔ مبارکهٔ

مذکوره چراغ دودمان ولایت را تنویر فرموده ورشتهٔ معاقدهٔ اصحاب
بآن فاتح ابواب تسدید سدید یافته بحبل متین آسمانی اتّصال یافت
ومذکور است که سبب نزول آیهٔ شریفه در آن روز اینست که چون
عامهٔ اصحاب نبوی لاسیما اول وثانی چهرهٔ دخانی از آتش ضغینهٔ
دیرینه بسلسلهٔ نبویه را از عیون صافیهٔ اطاعت شاه ولایت که از
منابع قوایم عرش عظیم انشعاب یافته تنظیف وتنزیه داده من حیث
الصّوره در جریدهٔ اصحاب اقرار بخلافت آن عالیمقدار انخراط یافته
باطناً همان بر جادهٔ نفاق وشقاق راسخ بوده وبعبادت لات ومنات
در زاویهٔ مظلمهٔ سومنات قلوب قاسیهٔ مکدّره بظلمت جحد وانکار
اشتغال داشته بتکرار مدلول کریمهٔ واذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انّا معکم انّما نحن مستهزؤن مواظبت نموده باوجود حصول
علم الیقین بلکه حق الیقین به تنزیلات آسمانی ومراسلات ربانی

217

وآيات بينات قرآني ومدلولات واضحات فقرات خطبهٔ

سامیهٔ نامیهٔ مشتمله بر مضامین محکمات فرقانیه تمامی را کان

لم یکن شیئا مذکورا دانسته واز حقایق واقعهٔ مرتبهٔ محسوسه رابر خود

تجاهل نموده وبکلمات استفهامیه طالب حقیقت امور نازلهٔ

سماویه وافعال طاهرهٔ صادرهٔ نبویه گردیده عنوان صحیفهٔ سوال

برین منوال معنون شده که آمن الله اومن رسوله یا رسول الله

واز جانب حضرت رسالت صلعم بجواب من الله ومن رسوله جواب گردیده

مقارن حال جبرئیل علیه السلام نزول نموده وصحیفهٔ معاهدهٔ امی بیعت

که از جانب عمر بعبارت بخٍ بخٍ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای

ومولای کل مؤمن ومؤمنة شده بود بتاکید سدید ولا تنقضوا

الایمان بعد توکیدها موکد گردانیده بکلام صدق انتظام ولا تکونوا

کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا مردف ساخته وبکلمهٔ

طیبه انما یبلوکم الله که صادق علیه السلام فرموده که یعنی بعلی علیه السلام

ولیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون تاکیدی جدید و تنبیهی سدید

فرموده ولکن اصحاب بنا بر معاهده واقعه بینهم مشتمله بر نقض عهود

و مواثیق یوم الغدیر که ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها کنایه از انست

تمامی آیات نازله و مراسلات موکده و ترددات جبرئیلی و تاکیدات

ربانی و تنصیصات آسمانی و تبلیغات نبوی و تصریحات مصطفوی

و معاقدات و معاهدات که کلمات منظومه عمرو بن العاص در یوم

الغدیر اشاره بانست که وضربته کبیعة یوم خم معاقدة من القوم

الرقاب تمامی را از حلیه اعتبار تحلیه نموده و کلمات تامات نبوی

که عین مقاصد ربانیست بالکلی از حیز اطاعت خارج دانسته ما ان

حکایت است که کردند آنچه کردند و از سلمان فارسی رحمه الله

ذکر یافته که بعمر خطاب نموده و ابوبکر را اشارالیه ساخته و بلهجه

218

بعجمیه متکلم کردیده که کروی ونکردی حق از میره بردی وهمانا
مولوی باین جماعت اشاره نموده از کجا این قوم و پیغمبر کجا
از جمادی جان کرا باشد رجا چون درخت است آدمی و بیخ عهد
بیخ را تیمار می باید بجهد عهد فاسد بیخ پوسیده بود وز ثمار لطف
ببریده بود شاخ و برک کل اکرچه سبز بود چون تبه شد
بیخ بر نش نیست سود ور ندارد برک سبز و بیخ هست
عاقبت بیرون کند صد برک دست وچون منظومات مولوی
منطوی بر مدلولات کلمات قرآنی و آیات بینات آسمانی
وروایات معتبره منسوبه بسلسله نبویه است بنا برین اشاره بصحت
ما ذهب الیه الامامیه نموده ومدار ایمان و سایر لوازم دینیه را بر
ابقا بعهود ومواثیق که کنایه از معاهدات ومعاقدات یوم الغدیر است
کذاشته وتصریح بانکه غرض از ایمان صحیح مراعات قواعد مضبوطه

مقرّرهٔ آن رعذاست ، اظهار اینکه خطیئات صادره از طبقهٔ

امامیّه مقرون بعفو و غفران بود مجرد سبزی برک و شاخ

که عبارت از تزئین ظواهر اعمال است بمداومت صوم و صلوة

و امثال آن از عبادات که غالب اوقات از مخالفین خاندان

نبوّت و ولایت صدور می یابد بی مراعات اصل شجرهٔ سودمند

نبوده فواید مآموله یوم الحسرة والندامه ترتّب نیابد و باین معنی از

حضرت صادق علیه السّلام بروایت ابی شبل که قبل ازین مذکور

شد ایمایی واقعست که لاینالی النّاصب صلّی ام زنا فنزلت

هذه الآیه فیه عامله ناصبه تصلی نارا حامیه و اکرازو او راق خضره

و اغصان طریّه خالی بوده من حیث الصورة یابس و بی ثمره نماید لکن

چون اصل اصیل که عبارت از عقیدهٔ صالحهٔ اثنی عشریّه است رعایت

شده و در تسقیهٔ مغرس از چشمهٔ صافیه حسن عقیده مساهله ننموده

2 19

مدار استثمار آن بر نضرت و طراوت گماشته باشد آن شجره

ببرکت تسقیه و تنمیهٔ اصل مذکور اوراق و اغصان که درین مرتبه

عبارت از امور مترتبه بر عبادات و طاعاتست ازان شجرهٔ

طیّبه نشو و نما یافته مثمر درجات و عرفات است و در باب ثواب

غیبت از کتاب کلینی در آخر حدیثی طویل مذکور است از حضرت

صادق علیه السلام بروایت عمار ساباطی که اما و الله یا عمّار لا یموت

منکم میت علی الحال التی انتم علیها الا کان افضل عند الله من کثیر من شهداء

بدر و احد فابشروا و چون لوازم غدیر بر وجهی که مجملی ازان سمت

تحریر یافت انجام پذیر شد و نیّر اقبال نبوی در طی درجات وصول

بمدینهٔ مطهّره سریع الحرکت شده حادی تائیدات آسمانی بحدی

توجّهات ربّانی طرب انگیز خاطر رهروان راه ایمان شد چهارده نفر

از رؤسای منافقین و دشمنان دودمان سید المرسلین که مدلول

ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار نکاشتهٔ جبهٔ عقیدهٔ
فاسدهٔ ایشان است مثل ابوبکر و عمر و عثمن و عبدالرحمن عوف و سعد
ابی وقاص و معاویه و عمرو عاص و ابوموسی اشعری و مغیرهٔ بن شعبه
و اوس بن حدثان بصری و ابوهریره و ابوطلحهٔ انصاری چون هنوز
قلب قلوب و کنف صدورشان از وجوع جیف منتنهٔ
صفات کفر و نفاق متلوث بلوث مخالفت ملت بیضا بوده
و بنزح ولاء بسیرهٔ اطاعت ظاهری قوانین شریعت تطهیر نیافته
بر صرافت نجاست اصلی بود ازین جهت چشم اعتبار از رؤیتهٔ
اشعهٔ لمعات آفتاب جهانتاب نبوت پوشیده و بر طبق کلام
اهل عرفان که السعید من سمع النداء فاجاب و الشقی من انصرف الحق
فارخی الحجاب بارخای استار انکار بر ابواب مفتوحهٔ اقرار از
مشاهدهٔ آثار انوار که بر در و دیوار اخیار و اشرار تافته بود محجوب گشته

ومنقلب در اودیهٔ غفلت گردیده موافق مدلول وین الهازل
بریل وهو الشیطان ینزل رسوم فریمهٔ وقباحت را بضاعت صالحه
وتجارت رابحه دانسته آراء فاسدهٔ ایشان در اخماد نور نبوت بصعود
بر عقبهٔ هر شیئ وتدرج دباب کینهٔ دیرینه وکدورت قدیمه قرار گرفته در شبی
ظلمانی بقصد اطفای چراغ خاندان بنی عدنان مقیم آن مقام
گردیده منتظر قدوم فیض لزوم موکب جلال نبوی بر مرصاد اهلاک
آن نور پاک مترصد بودند وچون صعود بر اعلی درجات ممکنهٔ قرب
بارگاه احدی منوط بتجرع کاسات مرارات مصابرت است چنانچه
گفته اند که لا وصول الی مقامات العلی الا بمقاسات البلاء
وتجرع کاسات العناء ومن طلب الدر شرب الاجاج المر حضرت
باوجود علم بمواد حیله وخدیعهٔ آن طایفه بدوافع آن نپرداخته ولباس صبر
وتحمل متبرس گشته بحذیفهٔ یمانی اشاره فرمود که متعلق بزمام ناقهٔ نبویه

کرد و عماری بسر شتافت آن اختصاص یافته چون شمع شبستان

رسالت روشنی بخش آن عقبهٔ مظلمه گردید طایفهٔ ضالهٔ مضلهٔ با نکار

دباب معهودهٔ مملوة الاحجار تباد رجسته بنوعی که از حدوث آنحادثه

قوایم قویمهٔ ناقهٔ نبویه راه ثبات قدم از دست داده و روش رهروان

طریق تمکین فراموش نموده و بخار زار آزار رسید ابرار و همان عصیان

باز کرده که ناگاه شتربان احسان بی پایان پایان ازلی بحدی

حمایت و ممانعت وی را بجادهٔ مستقیمهٔ مراعات ادب و اطاعت

حضرت رسالت صلعم رهنمون شده و توجه خاطر نبوی نیز مسکن نایرهٔ

اضطراب ناقهٔ میمونهٔ موتمنه گردیده اورا بعبارت غیبی بشارت تسکینی

یا مبارکه تسکین داده ناقهٔ مسعودهٔ مستعده بسعادت مرکوبیت

حضرت رسالت صلعم زبان معذرت بیان در استصلاح حال

خیر مآل بمجرای زلال کوثر مثال خجلت و انابت گردانیده جمال کمال

نبوی و چهرهٔ منیرهٔ استغاثهٔ معنوی را بر جای قبول معذرت پیرایهٔ
حسن مقال داد که یا رسول الله لا زلّت ید عن ید ولا رجل عن رجل
وانت علی ظهری و در بعضی از رسایل مذکور است که چون بمقتضای
لا یحیق المکر السیّئ الّا باهله مقدّمات مرتّبه و افکار فاسدهٔ اصحاب عقبه
از نتیجهٔ مقصود عقیم آمده در عقبهٔ ضیّقهٔ کفر و طغیان پابستهٔ خذلان
و حرمان گردیدند و بسیوف مسلول توسّل جسته بقصد قطع شجرهٔ مبارکهٔ
دوحهٔ مطهّرهٔ نبویه نزول نموده متوجّه حضرت رسالت صلعم گردیدند
و از حذیفه روایتیست که فلما رای القوم ان الناقة لا تسیر تقدّموا
الیها لیدفعوها بایدیهم فجعلت انا و عمار نضرب وجوههم باسیافنا
وکانت لیلة مظلمة فتاخروا عنها وقد ایسوا مما دبروه و درین مرتبه نیز
سرور انبیا صلعم بمقتضای مدلول ترک الشطط عن صدمة السخط
قفا گر لا نسلک وعرها و بحار لا سلع قعرها الا عالم عامل او بالغ کامل

شد عرام القهر علی عرم الحزم و یلتقی وینطه الحبط علی عزوم العزم فهو بر

محامل السبل و تصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل عمل نموده و درع حلم

و وقار را بر رشتهٔ مصابرت ارتباط میداد تا آنکه حذیفه اراده تحقیق

حقیقت آن واقعه نموده گفت یا رسول الله من هولاء الذین یریدون

تک ماتری حضرت درین مرتبه نیز بجواب اجمالی اکتفا نموده فرمود

که هولاء المنافقین فی الدنیا و الآخره و چون حذیفه اعادهٔ سوال نموده

گفت یا رسول الله من هولاء درین مرتبه حضرت نقل از اجمال تفصیل

نموده فرمود که فلان و فلان تا آخر اسامی جماعت مردوده و چون

صفحهٔ ارادهٔ حذیفه بتصویر زیادتی بصیرت درین امر مرتسم شده بود این

معنی ذریعهٔ بروز نجوم مضیئهٔ اعجاز نبویه از بروج علم و عرفان شده

برقی جهانتاب سر از گریبان عقبهٔ مذکوره بر آورده نقاب حجاب از

چهرهٔ دغا فی اصحاب کشوده گردید و هر یک از ایشان بر طبق

یعرف المجرمون بسیماهم در آیینهٔ ملاحظهٔ دوست و دشمن ارتسام
یافته همکی در بوتهٔ فضیحت سوخته آتش گلخن طبیعت کردیدند و دعوی
ایمان با ثبات نقیض آن بطلان یافت دعوی بسر زبان خود
وابستی در خانه هزار بت یکی نشکستی کوییٔ که بیک شهادت باز
بت رستم فردات کند خمار کاکنون مستی وکلام محقق رومی
صدای این معنی است مادر بتها بت نفس شماست
زانکه آن بت مار واین بت اژدهاست بت شکستن سهل
باشد سهل سهل سهل دیدن نفس را جهل است جهل هر نفس
مکری ودر هر مکر ازان غرقه صد فرعون با فرعونیان در خدای
موسی وموسی کریز آب ایمان را ز فرعونی مریز ودیکری از
عرفا نیز اشارهٔ باین معنی نموده تو پندار ی باین یک قول رستی
شود فرداضارت زانکه مستی مسلمان نیست از تو جز زبانت

منافق این بود کردم بیانت   نفاق ای پسر چیزی دگر نیست
زبان گویا و دل رازان خبر نیست   مسلمان گشته اکنون بکل عضو
بکل شو زانکه نافع نیست یک جزو   اگر دل با زبان یکسان
کنی تو   هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو   مسلمان حقیقت گشته
باشی   ز شرک مشرکان برگشته باشی   و باید دانست که واقعهٔ
لیلة العقبه میانهٔ علماء امامیه علیهم السلام ازان اشهر است که
آئینهٔ جمال نمای شاهد این مدّعا بغبار انکار منکری از روشنی
ثبوت و وضوح باز آمده به تصغیل ایضاح و اثبات احتیاج افتد
و کتب و رسایل که بذکر آن توشیح یافته بی اشاره بخلاف مرقوم
رقم اهل عدل و انصاف است و دعای صنمی قریش که مشتمل
بر عبارت دیاب و وجوه است اوّل دلایل والّه بر مدّعاست بنا
برین کاتب دیوان اعتقاد که طومار ارتداد ارباب عناد مرقوم قلم

صحت رقم وی است اگر از مواد متکثره که مثبت کفر اصحاب عقبه

وکذا من نجد واخذ وهم ویقتفی آثارهم من سایر مخالفین رسول الله

صلعم في وصيته لامير المؤمنين صلوات الله عليهم اغماض نموده بخصوص

این واقعه که حجتی است واضحه ستند کردد کافی می نماید باآنکه نصوص

منزله وآثار معتبره درین باب زیاده از اندازهٔ حساب است ودر

کلینی از حضرت صادق عم در تفسیر کریمهٔ فلا وربک لا یؤمنون حتی

یحکموک فیما شجر بینهم مذکور است که هو والله یعنی بعینه ثم لا یجدوا

في انفسهم حرجا مما قضیت علی لسانک یا رسول الله یعنی به

من ولایة علی عم ویسلموا تسلیما لعلی علیه السلام وبروایت شیخ الطایفه

شیخ مفید رحمه الله از زید بن علی علیه السلام منقول است که مراد از

لفظ ایمان در کلمهٔ شریفهٔ ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو في

الاخرة من الخاسرین ولایت آن مرکز دایرهٔ صدق ویقین است

و پوشیده نیست که آیتین شریفتین از دلایل واضحه بر عدم
ایمان بلکه تصریح به تکفیر ایشان شده اظهر براهین معتبره درین امراست
وظاهر است که لفظ ایمان باعتبار ترادف با اسلام چنانچه موافق
قواعد اهل خلاف است حکم بانتفاي آن مُستلزم ثبوت
کفر است و قطع نظر از ترادف بملاحظهٔ معنی اخص استلزام باقیست
وباعتبار معني اعم اگرچه مُستلزم نفی اسلام مقابل کفر نتواند بود
امّا روایات معتبره که دالّ نفي اسلام باشد از مقولهٔ عد واحصا بیرونست
مفید ۲
ومدلول روایت محمد بن سنان از حضرت رضا علیه السلام که
شیخ برسي ذکر نموده از مویّدات قویّهٔ قویمه است وعبارت منسوبه
بحضرت اینست که الجاحد لولایتنا کافر والجاحد
لفضیلتنا کافر ولا یبغضنا مومنًا ولا یحبنا کافر
ومن مات علی حبّنا کان حقّا علی الله ان سعد

معنا

224

معنا نحن نور لمن تبعنا وهدى لمن اهتدى بنا

ومن لم يكن منا فليس من الاسلام في شيء بنا فتح الله

وبنا ختم وبنا اطعمكم عشب الارض وبنا تمسك

السموات والارض ان تزولا وبنا ينزل الغيث

السماء وبنا امنكم من الغرق في البحر ونخسف في

البر وبحبنا ينفعكم الله في حيوتكم وعند موتكم

وفي قبوركم وعند بعثكم وعند الصراط وعند

الميزان وعند دخول الجنة مثلنا في كتاب الله مثل

المشكوة والمشكوة في القنديل نور على نور فالمصباح

محمد ونور على نور نور علي وفاطمة يهدي الله لنوره

من يشاء يهدي الله لولايتنا من يشاء ومن احبنا

كان حقا على الله ان يبعثه مشرقا وجهه نير برهانه

ثابته عند الله جنته فنحن النجباء ونحن النقباء

ونحن النور والضياء ونحن افراط الانبيا واولاد

الاصفياء وشيعتنا الشهداء وهذا كلام فيه الشفا

وبروايت شيخ مفيد قدس الله سره العزيز از ابن عباس از رسول رب

العالمين منقول است كه ولايته علي بن ابي طالب ولاية الله

وحبه عبادة الله واتباعه فريضة الله واوليائه اولياء

الله واعدائه اعداء الله وحربه حرب الله وسلمه

سلمه الله واز حضرت شاه ولايت مذكور است كه در زمان حكومت

ملاعين ثلاث ميفرموده كه لبيك على الاسلام من كان

باكيا وقد تركت اركانه ومعالمه لقد ذهب

الاسلام الا بغسه قليل من الناس الذي هولاء

وپوشيده نيست كه در ازمنه طغيان امت در غصب خلافت

وجرات جلوس بر مسند حضرت رسالت صلعم ارکان اسلام
که بترک آن تصریح شده ظاهر امر او ازان نماز و روزه و امثال آن از
ارکان شریعت مطهره نبوده مقصود حضرت و هو اعلم به همانا از
ترک ارکان وصایای سید الانام و نزول آیات بینات
ملک علام و ترک اطاعت خلفای منصوصهٔ منصوبه من عند الله است
و درین صورت ارکان اسلام عبارت از اذعان و انقیاد و تسلیم
و قبول نصوص وارده در امر خلافت و وصایت اوصیای رسول الله
و خلفای منصوبه من عند الله است که ترک آن موجب ترک
اسلام و مقتضی اتصاف به نقیض آنست و اگر حضرت از اظهار
ترک اسلام ارادهٔ معنی اعم اشمل نموده بر وجهی که شامل حکم بترک
ضروریات دینیه و فروع ملیه است وجه صحت آن معلل بهمین است
که چون هیات و کیفیات و امتیاز میانهٔ واجبات و مثوبات و علم

بقوانین قویمهٔ ملّت مطّهره از موجبات فساد و صحّت و غیر آن
از قواعد شریعت منوط باطاعت و متابعت اقوال و افعال اوصیای
صادقین و ائمهٔ طاهرین است بنابرین جماعت مُستنکفین از
متابعت و منحرفین از اطاعت اقوال و افعال ایشان در ترصیص
بنیان رفیع مکان ارکان اسلام و عاملین اقوال و افعال مخالفین
دودمان والا مکان نبوّت و ولایت فی الحقیقه تارک امور مذکوره
بوده و از عهدهٔ مکلّف بشرعا بیرون نیامده بر جادّهٔ غیر مامورهٔ منهیّه
بارتکاب مخالفت دین نبوی ثابت قدم بوده صورت مذکوره
مُستلزم انهدام ارکان اسلام و انعدام معالم ملّت خیر الانام است
و کلام حضرت صادق علیه السّلام که در کلینی مذکور است که ابی شبل
بشرف اختصاص بآن مشرّف گشته مفید مقصود است که
یا ابا شبل اما ترضون ان تصلّوا و تصلوا فتقبل منکم و لا تقبل منهم

انما ترضون ان تزکوا و یزکوا فیقبل منکم ولا یقبل منهم انما ترضون
ان ترضون ان تحجوا و یحجوا فیقبل الله تعالی منکم ولا یقبل منهم والله
ما یقبل الصلوة الا منکم ولا الزکوة الا منکم ولا الحج الا منکم و موافق مضمون
روایت مذکوره است آنچه حنان از حضرت صادق عم نقل نموده که لا یبالی
الناصب صلی ام زنی و هذه الآیه نزلت فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا
حامیة و ملایم روایت مذکوره است آنچه مالک جهنی از حضرت صادق عم
ذکر نموده که یا مالک انه لیس من قوم ائتموا بامام فی الدنیا الا
جاء یوم القیمة یلعنهم و یلعنونه الا انتم و من کان علی مثل حالکم یا
مالک ان امیت والله منکم علی هذا الامر لشهید بمنزلة الضارب
بسیفه فی سبیل الله و درین مقام رشتهٔ ارتباط معانی منطویه که در
طی عبارات منثورهٔ خباریه بمدلولات کلمات منظومه اتصال یافته
مزین کلام است بساز ساز قبول و بجوی راه نجات

درین نشیمن ادبار و کلبهٔ آفات ز حب طاعت شاهی که شرع پاک

رسول بدوست زنده چه خضر نبی باب حیات بحق خالق هفت

آسمان و هفت زمین بحق کعبه و ارکان و مشعر و عرفات

که بی ولایت آل رسول نیست درست نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکات

حاصل کلام آنکه روایات مذکوره و مثل آن از آثار معتبرهٔ منقوله از سلسلهٔ

علیّهٔ نبویّه افادهٔ حکم بسلب اسلام اهل خلاف باجمعها و خدا فرما

نموده و غبار تشکیکات شیطانی و توهمات نفسانی بزلال تصریحات

صادره از عیون صافیهٔ عصمت و طهارت ازالهٔ تأملات فاسده

و تصرّفات طباع غیر مستقیمه درین امر از مخایل عدوی قدیم شیطان

رجیمست و از بشارات عظیمه درین باب و اشارات صریحه

در بیان این مدّعیات روایت بریدهٔ عجلیست از حضرت صادق علیه السلام

فی قول الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

وکان جوابه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یومنون بالجبت

والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین

آمنوا سبیلا یقولون لایمة الضلال والدعاة الی النار هؤلاء اهدی

من آل محمد سبیلا اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له

نصیرا و از حضرت باقر عم ایضا از حضرت رسول صلعم از رب العزت جل شانه

قال الله تعالی استکمال حجتی علی الاشقیاء من امتک من ترک

ولایة علی و والی اعداءه وانکر فضله وفضل الاوصیاء من بعده فان

فضلک فضلهم وطاعتک طاعتهم وحقک حقهم ومعصیتک

معصیتهم و موافق مضمون روایت مذکوره است عبارت منسوبه

بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله که یکون من بعدی ایمة علی الناس

من الله من اهل بیتی یقومون فی الناس فیکذبون ویظلمهم ایمة الکفر

والضلال واشیاعهم الا ومن ظلمهم وکذبهم فلیس منی ولا معی

وانا بریٔ منه و از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر کریمهٔ ویوم القیمة تری

الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودّة من قال انی امام ولیس بامامهم

راوی گوید که وان کان علویا قال علیه السلام وان کان علویا و از

صادق علیه السلام مذکور است که ثلاثه لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم

ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیست له ومن جحد اماما

من الله ومن زعم ان لهما من الاسلام نصیبا و در کلام صدق اشتمام

حضرت باقر علیه السلام تصریحات مفیده که بر زبان ساکنان شادروان

عرش اعظم جریان یافته واقع است که کل من دان الله بعبادة

تجهد فیها نفسه ولا امام له من الله فسعیه غیر مقبول وهو ضال متحیّر و در

تتمهٔ روایت درج یافته که اصبح ضالا تایها وان مات علی هذه الحال

مات میتة کفر ونفاق ان ایمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دین الله

قد ضلّوا واضلّوا فاعمالهم التی یعملونها کرماد اشتدت به الریح

في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال
البعيد و بروايت ابان از فضيل از صادق عليه السلام قال من ادعى الامامه
وليس من اهلها فهو كافر و ازين قبيل است روايت محمد بن سنان
از طلحه بن زيد از حضرت صادق ع باين عبارت كه قال من اشرك
مع امام امامته من عند الله من ليست امامته من الله كان مشركا
بالله و در تفسير كريمه و الذين كفروا اولياء هم الطاغوت الآيه از حضرت
صادق ع ذكر شده كه انما عنى بهذا انهم كانوا على نور الاسلام فلما ان
تولوا كل امام جاير ليس من الله خرجوا بولايتهم من نور الاسلام
الى ظلمات الكفر ما وجب الله لهم النار مع الكفار فاولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون و درين باب اشعار ثابته بساطين نزهت آيين آثار
و اخبار متصله بسلسله عليه سيد ابرار زياده از اندازه بوده اين رساله
محل ذكر آن نيست و چون اتصاف بمخالفت حضرات طاهرين صلوات الله

علیهم اعم از مخالفت حضور و غیبت و مخالفت زمانی غیر زمان دیگر و

شخصی غیر شخص او و علی هذا شامل جمیع مواد مخالفت است بنا برین

کافهٔ ارباب خلاف از زمان حکومت ثلاثه تا وقوع وقایع جمل و نهروان

وصفین و اوقات محاربه با حسنین علیهم السّلام و منازعه با سایر

حضرات ایمه صلوات اللّه علیهم از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس

وغیرهم از تابعین و مصدقین اقوال و افعال آن طایفهٔ ضالّهٔ مضلّه باجمعهم

در تحت عموم مفهوم تارکین اسلام اندراج یافته در یک درجه از عتاب

و عقاب معاتب و معاقب اند و درین معنی روایات صریحه بسیار است

و از انجمله روایت مرقومه در رسالهٔ فرقهٔ ناجیه است منقول از حضرت صادق

علیه السّلام برین وجه عن ابی حمزه عن ابیه عن الصّادق

عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب علیه السّلام

قال قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حدثنی جبرئیل

عن

229

عن رب العزة جل جلاله قال من علم الا اله الا انا وحدي

وان محمدا عبدي ورسولي وان علي بن ابي طالب

خليفتي وان الائمة من ولده حججي ادخلته الجنة

برحمتي ونجيته بعفوي وابحت له جواري واوجبت

له كرامتي واتممت عليه نعمتي وجعلته خاصتي وخالصتي

ان ناداني لبيته وان دعاني اجبته وان سالني اعطيته

وان سكت ابتدأته وان اساء رحمته وان فر مني دعوته

وان رجع الى قبلته وان قرع بابي فتحته ومن لم يشهد

ان لا اله الا الله انا وحدي او يشهد بذلك ولم يشهد

ان محمدا عبدي ورسولي او شهد بذلك ولم يشهد ان

علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد

ان الأئمة من ولده حججي فقد جحد نعمتي وصغر عظمتي

وکفر بآیاتی وکتبتی ان قصدنی رخالی حنینه وذلک

جزاؤه منّی وما انا بظلّام للعبید راوی روایت کند

حکایت می نماید که جابر عبد الله که سایه نشین شجرهٔ طیّبهٔ مبارکهٔ مودّت خاندان

نبوّت است در اقتطاف ثمرهٔ مراد از بستان اعتقاد بدستیاری

عقل سلیم وذهن مستقیم دبیر فیض ندیر لسان پاکیزه بیان براتنطق

داده پرسید که یا رسول الله من الایمه من وُلد علی بن ابی طالب شنیدکه

الحسن والحسین سیّدی الشّباب اهل الجنّة ثمّ سیّد

العابدین فی زمانه علیّ بن الحسین ثمّ الباقر محمد بن علی

وستدرکه کما جاء فاذا ادرکته فاقراه عنی السّلام

ثمّ الصّادق جعفر بن محمّد ثمّ الکاظم موسی بن جعفر

ثمّ الرّضا علی بن موسی ثم التّقی محمّد بن علی ثم النّقی

علی بن محمّد ثمّ الحسن بن علی ثم ابنه القایم بالحق مهدی

امنی

230

امتی الّذی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملیت جوراً
و ظلماً هولاء یا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی
من اطاعهم فقد اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی
و من انکرهم او انکر واحدا منهم فقد انکرنی بهم
یمسک الله السماء ان یقع علی الارض الّا باذنه
و بهم یحفظ الله الارض ان تمید باهلها و در کتاب الکمال
دین ابن بابویه رحمه الله منقولست از حضرت صادق ع که من مات
منتظر الهدی الامر کان کمن کان مع القایم فی فسطاطه
لا بل کان بمنزلة الضّارب بین یدی رسول الله صلی الله
علیه و آله بالسیف و عن الص علیه من اقر بالایمه
و ولدی و جحد المهدی من ولدی کان کمن اقر بجمیع
الانبیا علیهم السّلام و جحد محمّدا صلی الله علیه و آله

نبوته فقال الراوی قلت سیدی ومن المهدی من ولدک

قال الخامس من ولد السابع بعثت عنکم شخصه ولا یحل لکم تسمیة

وچون مضمون روایات مذکوره فهمیده شد باید دانست که مدلول

روایات مذکوره نمونه ایست از بدری طالعه از افق تصریحات

آسمانی که عرصهٔ کفر وشقاوت مخالفین خاندان نبوت وولایت را

از تیرکی ظلمت شکوک واوهام متأمّلین درین مقام تجلیه نموده

دلیل ارتداد امت بعد از حضرت رسالت است وهمچنان بمثابهٔ

آفتابیست تابنده از مشرق عنایات ربّانی که ساحت شقاوت

علماء مخالفین ومحبّان آن کروه پدین را احاطه نموده وبوارق

تاثیرات ان اراضی مقدّسهٔ قلوب مطهّرهٔ عامهٔ محبّین خاندان نبوت را

به تنویر علم وعرفان متعلّقه بکفر طایفهٔ مذکوره وزمرهٔ قایله باسلام

جماعت مذکوره متنوّر ساخته چراغ خلوت سرای علم وعرفان وشمع

سرا چه ایمان وایقان است لاسیّما بطوایف مُختلفهٔ ضالّهٔ مضلّهٔ
مستدلّین حقّیت خلافت ثلاثه وقباحت اربعه وغیرها نظر
من القایلین بصحّة ما نقل عنهم نقلاً او عقلاً که بنابر ظهور آثار اعتقادات
فاسده واستدلالات باطلهٔ آن طایفه هالکه مشمول احکام منتزعه
از مضامین صدق آیین روایات معتبرهٔ مذکورهٔ متضمّنه ارتداد سابقین
وکفر لاحقین است حشرهم الله فی زمرة المشرکین وعذبهم عذاباً
لایعذّب احداً بمثله من الاوّلین والآخرین ودرین مقام بر عبارت
منسوبه بسید مرتضی علم الهدی جعله الله ممن ینصر وبنصرته الاسلام
ونظمه فی سلک اجداده المعصومین علیهم السّلام بقصد اختصار می نماید
چنانچه کتاب احتجاج بذکر آن ناطق است که والّذی یدل علی ان
المعرفة بامامة من ذکرناه علیهم السّلام من جملة الایمان وان الاخلال
بها کفر ورجوع عن الایمان اجماع الشّیعة الامامیّة علی ذلک فانهم

لایختلفون فیه و اجماعهم حجة بدلالته ان قول الحجة المعصوم الذی قد دلت

العقول علی وجوده فی کل زمان فی جملتهم و فی زمرتهم وقد دللنا

علی هذا الطریقة من کثیره من کتبنا دپوشیده نیست که روایات

صحیحه کثیره غیر محصوره درین باب مع انضمامها باجماع الفرقة المحقة

معید یقین بوده کفر کثیری از صحابه و تابعین و کافه اهل عناد از سابقین

ولاحقین علی وجه یکون شاملاً للعلماء و المحدثین درجه ظهوریافته

از شائبه شکوک و اوهام مبراست مدلولات روایات مذکوره

از تصریحات واقعه در تعیین و تشخیص حضرات ائمه طاهرین است من

عند الله رب العالمین و ازین جهت بمنزله میل دیده خارجیان ناوک

سینه ناصبیان بوده راغم انوف ملتصقه زمره هالکه بتراب الزام

وافحام است و از روایات معتبره داله بر حقیقت حال و حقیت

مقال روایت منقوله از سرکرده سلسله طاغیه متغمسه در دجله

هالکه

مالکه عداوت اهل بیت نبوّت و نقطهٔ دایرهٔ زمرهٔ باطلهٔ مختفیه
در محاوج مخالفت طبقهٔ مطهّرهٔ رسالت و ولایت موسومه بعاشقه
و ملقّبه بجمیراست انزلها الله منازل ابهام مع سایر طبقات الجحد و الانکار
فی اسافل درکات النار بمحمد و آله الاطهار مضمون روایت آنکه
روزی معتمد درگاه رب العالمین جبرئیل امین عرصهٔ منوّرهٔ حضور
نبویّه را به تنویر نور حضور خود مصدوقهٔ نور علی نور گردانیده جلیس مجلس
رسالت شده بود که پروردهٔ پستان عصمت و طهارت و نوبادهٔ بستان
هدایت و ولایت غصن غصین ثمرهٔ شجرهٔ مبارکهٔ نبوت و رکن رکین
کعبهٔ معظمهٔ امامت و خلافت هادی رهروان راه خدا ثالث ائمهٔ
هدی خامس اصحاب کسا یعنی قتیل دشت کربلا و ملقّب بسید الشهدا
علیه سلام الله الملک الارض و السّما بدخول آن محفل فلک تزیین
چراغ دودمان نبوّت را روشنی فزوده کنار سید ابرار مشکوة

مصباح انوار ازان نور الانوار گردید جبرئیل علیه السلام صحیفهٔ استعلام

حال را بمضمون این مقال مصوّر ساخت که من هذا یا رسول الله

حضرت فرمود که ابنی الحسین علیه السّلام و بنوازشات نبوی

اختصاص یافته جبرئیل ع را سیلاب تأسّف و تلهّف از جبههٔ

مبارکه انحدار یافته اما نا از دوامع ساکنهٔ جبرئیلی چهرهٔ منیرهٔ اش بصورت

انتقاش امارانه سیقتل مصور گشته صحیفهٔ استعلام نبوی بجواب

تقتله امتک مرتسم شده بعبارت و ان شئت اخبرتک بالارض

الّتی یقتل بها مردّف ساخت و اشاره بجانب کربلا نمود و قبضهٔ

خاکی حمرا ازان دشت سرشتهٔ محنت و بلا اخذ نموده این کلام

مسموع آن حضرت علیه السّلام گردید که هذه من تربته مصرعه و این معنی

ذریعهٔ تموّج دجلهٔ عظیمهٔ متلاطمهٔ منحدره بر رخسار مبارکهٔ نبویه شده جبرئیل ع

تسکین نایرهٔ اضطراب نبوی را بزلال این مقال چاره جویی نمود

گرمایمول

که یا رسول الله لابنک فسوف ینتقم الله منهم بقایمکم اهل البیت

وبعد از سوال سید الانبیا از حقیقت قایم آل محمد صلی الله علیه وآله

جبرئیل درّ جوهری جواب بانسلاک جواهر اجوبهٔ منتظمه در سلک بیان

قیام نموده فرمود که امام نهم از صلب حسین علیه السلام است و ذکر

ایمهٔ تسعه از ذرّیت امام سیم برین وجه نمود که اخبرنی ربّی جلّ جلاله

انّه یستخلف من صلب الحسین علیه السّلام ولدا وسماه عبده علیا

خاضع لله خاشع ثمّ تخرج من صلب علی ابنه وسمّاه عبده محمدا قانت

لله ساجد ثمّ تخرج من صلب محمّد ابنه وسماه عبده جعفر ناطق عن الله

صادق فی الله وتخرج من صلبه ابنه وسمّاه موسی واثق بالله محبّ فی الله

ثم تخرج من صلبه ابنه وسمّاه عبده علیاً الرّاضی بالله والداعی

الی الله وتخرج من صلبه ابنه وسمّاه عبده محمّد المرغب فی الله

والذّاب عن حرم الله وتخرج من صلبه ابنه وسمّاه عبده علیاً المکتفی

بالله والي الله ثم تخرج من صلبه ابنه وسمّاه عبده حسنا مومن بالله
ومرشد الی الله وتخرج من صلبه ابنه کلمة الحق ولسان الصدق مظهر
الحق حجة الله علی مرتبة له غیبة طویلة یظهر الله به الاسلام واهله ویخسف
به الکفر واهله واختتام این روایت بحکایت منقوله از ابی سلمه است
مضمون آنکه روزی نزد عایشه کتابی مشاهده گشت که از جمله عبارات
مندرجه در طیّ اوراق آن کتاب اینست که بر زبان غیبی بیان
نبوی جریان یافته که من احسن فی ما بقی من عمره غفر الله له ما مضی
وما بقی ومن اساء فیما بقی من عمره اخذ فیما مضی وفیما بقی ابو سلمه
در استعلام اشخاص معیّنه و افراد متیقّنه خلفای ربانی و اوصیای
نبوی که مسند اختصاص ایشان بامر خلافت و وصایت به
تنصیص آلهی و تشخیص رسالت پناهی تزیین پذیر گشته طومار
سوال آنرا باستظهار جواب از جانب عایشه مرقوم رقم توضیح مرام

کردانیده

گردانیده با وجود تسوید صحیفهٔ خاطرش با خفای ما هو حق و بمقام بر
طبق ان الکذوب قد یصدق زبان بیانش مظهر حقیقت و مظهر
کیفیت امر مذکور گردیده و مهر خفا از مضامین مسطورهٔ کتاب مذکور
برداشته روایت منقوله جبرئیل که صحیفهٔ کاملهٔ شامله غرفی از لجهٔ
عمیقهٔ سلونی عما دون العرش یا حرفی از صحیفهٔ انیقه لو کشف بودهٔ
لمعهٔ از لمعات اشراقات فیوضات واردهٔ ساحت جلال
مرتضویست که عرصهٔ تلمذ جبرئیلی از پرتو انوار آن متنور است تمامی
آن را از کتاب مذکور بتفصیل مسطور نقل نموده و استدعای کتمان
آن از ابو سلمه بعبارت اکتمه علی یا ابا سلمه ما دمت حیا نموده
در تشیید مبانی آن بتاکیدات لفظیه موکد ساخت و باید دانست
که اجماع فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه که بنا بر دخول معصوم از شائبهٔ مخالفت
ربانی مصون و محروس است انعقاد یافته و اخبار صحیحه متواتره منقوله

علوم ۵

از سلسلهٔ علیهٔ نبویّه نیز ضمیمهٔ اجماع مذکور شده متضمّن ثبوت نزول
بدر آسمان خلافت و نیّر اوج امامت و هدایت در برج اثنا عشر و استنارهٔ
گنبد خضرا و استضاءت کرهٔ غبرا بنور وجود کثیر الجودش منوط
و مربوط گشته و قیام عالم علوی و سفلی بهستی آن نور مطلق و خلیفهٔ
بحق متعلق شده بر مسند وجود لطف و نصره لطف آخر که مقول
قول محقّق طوسی قدّس سرّه العزیز است تمکّن یافته جلباب خفا که
نصب کشته دست حکمت و مصلحت ربّانیه است بظهور مصالح مخفیهٔ
غیر معلومه بر نشأ انسانیه مرتفع گشته ظلمت ظلمتکدهٔ دنیهٔ دنیا و تیرگی
زوایای فاسقهٔ این طخیهٔ عمیا بروشنی طلیعهٔ صباح نصرت و اقبال
و آفتاب ساطعه از برج هدایت و اجلال ازاله یافته محمد بن حسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم که صاحب زمان و امام بنی

نوع

285

نوع انسان و خلیفة الرحمن و احد الاوصیاء الرسول المبعوث من

بني عدنان است از سراپرده لو لم تبق من الدنیا الا ساعة واحدة

لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدي یواطی اسمه

اسمي و کنیته کنیتي یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا

ظهور نموده منادي غیبي جهات ستّه را بندای بهجت فزای

ای شهسوار معرکهٔ آخر الزمان   از دست رفت معرکه یا در رکاب کن

در عرصه تاز و رخش ز رسم سنان و گرز   رمح از ستون خیمهٔ افراسیاب

کن   ای عیسی از سپهر کمند نزول خویش   گیسوی زهره یا رسن

آفتاب کن   تسبیح خارجي که نه در ذکر حیدر است   در گردن

سگان جهنم طناب کن   ای خارجي ز کینهٔ من خویش را بسوز

چندین گناه هست تو را یک صواب کن   انگور زهر داده چه دادی

امام را   میخانه قبله ساز و وضو از شراب کن   پر آوازه ساخته روشني

بخشش چهرهٔ وجود و مهر فزای فضای شهود گردد و از جملهٔ اخبار معتبره درین

باب روایت ابن بابویه رحمه الله در کتاب موسوم باکمال الدین واتمام

النعمه است از ابن ابي يعفور از حضرت صادق عم بدین وجه که من

اقر بالائمة من آبائي وولدي وجحد المهدي من ولدي كان كمن اقر

بجميع الانبياء عليهم السلام وجحد محمد صلى الله عليه وآله نبوته فقلت سيدي

ومن المهدي من ولدك قال الخامس من ولد السابع يغيب عنكم

شخصه ولا يحل لكم تسميته و در کتاب مذکور از محمد حمیري از حضرت صادق عم

ایضا ذکر یافته که وهو السادس من ولدي وهو الثاني عشر من الائمة

الهداة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب

وآخرهم القايم بالحق بقية الله في ارضه صاحب الزمان والله لو بقي

في غيبته ما بقي نوح في قومه لم يخرج من الدنيا حتى يظهر فيملاء الارض

قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما حاصل سخن آنست که هر کرا شمع

شبستان ایمان از مشکوة توفیقات آسمانی و تاییدات ربانی
اقتباس یافته و از ظلمت سرای مجادله در امور متعلقه بسلسلهٔ
علیهٔ نبویه در زمرهٔ مقدسهٔ هاشمیه و ذریت طاهرهٔ مرتضویه و حجج
بالغهٔ الهیه رخت اقامت بر عارب بختی انصاف گذاشته
و بر طبق کلام قدسی پیام من قال هناک لم و بم و لم فقد کفر مدلولات
روایات مصححهٔ مسلسله معینه منتهیه بنقطهٔ دایرهٔ نبوت و محیط
مرکز رسالت را تمامی بسمع رضا اصغا نموده و از تهدید سدید و وعید
شدید افتؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض فما جزاء من
یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی
اشد العذاب و ما الله بغافل عما یعملون نایرهٔ خوف را اشتعال
داده و طومار کردار را از ارتسام معانی مطویه در طی کلام صدق التیام
یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون تخلیه نموده

و نامهٔ اعمال و صحیفهٔ اقوال و افعال را از مشابهت و مضاهات
و متابعت و مماشات کلمات ناقصات ارباب خلاف
و تأویلات و تشکیکات اصحاب اعتساف که جبههٔ حالات
و چهرهٔ مقالات ایشان بعلیک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار ذلک بان الله نزل الکتاب
بالحق وان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید مرقوم
عذاب و عقاب است تصفیه نموده سالک مسلک قویم و صراط
مستقیم باشد غشاوهٔ ظلمانیهٔ مضایقه از پیش دیدهٔ مخاصمه بر داشته
داند و بیند که اخبار مشهوره و آثار مسطوره در کتب و رسایل معتبرهٔ
طرفین افادهٔ وجود صاحب الزمان نموده استحکام بنیان
تبیان وی نه بنوعی ترصیص پذیرفته که تیشهٔ مجادله و مخاصمه رخنه گر
حصن حصین آن تواند بود و تحقیق مقام آنست که علمای اهل سنت

با وجود

237

باوجود دعاوی کاذبه اطلاع بر مطالب عالیه و استحصال
مقاصد متعالیه و اظهار انکشاف سروح اشارات خفیه و وقوف
بر مضامین متون مواقف جلیه و ادراک مشکلات مطولات
و مختصرات معانی مخفیه در جلباب مطالع انوار و طوالع اسرار علم
مخالفت مرکز دوایر علم و عرفان و اساطین قسطاط ایمان و ایقان
برافراشته و عنان معارف خود در انجاک تیرهٔ عداوت دودمان
نبوت و ولایت انباشته نامهٔ اعمال و اقوال ناشایسته را بمدلول
یاویلتنا مال هذا الکتاب لایغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها
انتقاش داده ثبت دفاتر کتاب صدق انتساب و وجدوا ما عملوا
حاضرا بوده و بتوقیع منیع ولایظلم ربک احدا موقع ساخته بقلم انکار
و اصرار بر انحطاط درجات معینهٔ اهل بیت اخیار صفحات مجادله
و ممارات را تسوید نموده و بتحریر آن مباهات نموده یوما فیوما

در تسطیر کلمات واهیهٔ مشتمله بر نقص معاملات زمرهٔ علیهٔ نبویه
فزوده طومار کردار مخالفین دودمان سیئه ابرار را بذکر وجوه
فاسدهٔ صحت امور صادرهٔ آن طایفهٔ هالکهٔ خاسرهٔ یاغیهٔ طاغیه
مغشوش گردانیده و اشتعال شعله فروز نیران طغیان ایشان شده
مدلول صدق مشمول کریمهٔ فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم
یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلاً صفت کاشفهٔ آن طایفه
گم کرده راه و آن مصدوقهٔ یا حسرتا ما فرطت فی جنب الله شده
نامهٔ گفتار و کردار را مکتوب کتابت فویل لهم مما کتبت ایدیهم
و ویل لهم ما یکسبون گردانیده و عامهٔ امت را از سلوک طریق وثیق
اطاعت ذریت طاهرهٔ مصطفویه که بر طبق فرمودهٔ فضلک فضلهم
و سنتک سنتهم عین متابعت شریعت احمدی و ملت محمدی است
منحرف ساخته و لجهٔ عمیقهٔ ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره

او ارشد قسوة را بهوای آن حل بی پروا ساخته و مستغرق بحار
ضلالت و غوایت شده هاوی و مهوی و غاوی و مغوی با جمعهم
سالک مسلک اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون گردیدند

چون نشاء ولایت و امامت من حیث هی
می مستلزم کمال و موجب تحقیقات تجلیات انوار جمال و
جلال است هر یک از حضرات ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
مظهر انوار مستورهٔ مخفیه در زوایای اختصاص بارگاه قدم بوده
مخزن اسرار ربانی و مشکوة انوار سبحانی اند و ازینجاست که
آنچه از خوارق عادات و کرامات و اسرار غریبهٔ خارجه از طرق امکان
بشری که در وقت ولادت شاه ولایت سمت ظهور یافته بنوعی که
قبل ازین از کتب معتبره نقل نموده صفحات بینات بیان و تبیان
بذکر آن محرر شد همچنان هنگام ولادت حضرت صاحب الزمان صلوات الله

علیه نیز از معجزات باهره و کرامات زاهره از وراء استار بطون
و مکنون چهره گشوده صفحهٔ معارف عالمیان بصورت تحریر و تعبیر انتقاش
یافته شواهد عادله صحت خلافت آن والا رتبت گشت و مجملی از
امور واقعه مشتمله بذکر کرامات عظیم البرکات مذکوره که رقم پذیر
خامهٔ صدق است آنست که چون شب نیمهٔ شعبان سنهٔ ۲۵۵ آفتاب
جمال صاحب الزمانی از حجاب سحاب اصلاب و ارحام سر بر آورد
و از مشرق اعتدال لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من
قبلهم طلوع نموده و مشارق و مغارب کرهٔ غبرا از پرتو انوار وجود فایض
الجودش تنویر پذیر گشته کتابهٔ ایوان ایمان بمدلول کریمهٔ و لیمکنن لهم
دینهم الذی ارتضی لهم مصوّر گشت و قلم صحت رقم محرّران تنزیل سماوی
صحایف عقاید انس و جان را بماء الذهب و لیبدلنهم من بعد خوفهم
امنا محرّر ساخته از جهات سته و ارکان اربعه و اصول خمسه و موالید

ثلاثه و ایام سبعه و شهور اثنا عشریه این نوا بمسامع اصحاب ولایت

که ای شهسوار معرکهٔ آخر الزمان   از دست رفت معرکه

پا در رکاب کن   القصه چون کارخانهٔ حدوث از پرتو لمعان انوار

ذات آن مظهر تجلیات اسما و صفات منور گشته و عرصهٔ امکان از

لوایح ثنای تجلی ذات متعالی صفاتش نمونهٔ از مدلول کمشکوة فیها

مصباح گردیده و خاندان عظیم البنیان نبوی را بتازگی قنادیل

اعجاز از شمع شبستان کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکه

روشن گردیده و از بوارق لمعات تاثیرات انوار یکاد زیتها

یضیٔ خانهٔ اعتقاد شیعیان دودمان مرتضوی تنویر پذیر گردیده

و مخازن قلوب صافیهٔ آن طایفهٔ عظیمه و زمرهٔ فخیمه از لوامع انوار خلوص

عقیده صمیمی و مصداق مقال و لو لم تمسسه نار نور علی نور شده

بعد از نزول اجلال آن محرم سراپردهٔ وصال محرم کعبهٔ اتصال و عنوان صحیفهٔ

وعلى الاعراف رجال ساحت اطاعت ربانی را بانوار سجدات

صادره بازاء مراتب عنایات سبحانی تنویر داده و کاتب دیوان

ازل کتابهٔ ایوان عظیم البنیان معمورهٔ حصینهٔ ذات ولایت سمات

آن چراغ دودمان نبوی و شمع شبستان مرتضوی را بماء الذهب

قل جاء الحق وزهق الباطل تذهیب نموده و آن درّ دریای امامت

وهدایت بساحل ظهور و بروز افتاده و غوّاص دجلهٔ عمیقهٔ حالات و کرامات

آن بقیهٔ خاندان سید کاینات جوهر از بحر وجود اطهر و گوهر انور

زهرا و حیدر را نسخهٔ منوّر انوار وجود و مظهر اسرار شهود گردانید و لمعات

مشعشعهٔ نیّر ذات اعجاز آیاتش ساحت خاندان قدسی مکان

عسکری علیه سلام الله الملک المنان را رشک انوار ازلی

و آنموذج بهشت برین گردانید بعد از ظهور نشاط و انبساط صادره

از جانب عسکری علیه السلام آنحضرت فرمود که تکلّم یا حجة الله و بقیه

الانبیا

2۱۰

الانبیا و نور الاوصیا و آنحضرت نیز حقهٔ یاقوتی بجواهر کلام اعجاز

انتظام تزیین داده فرمود که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً

عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و بذکر اسامی تمامی حضرات

ائمه علیهم السلام قیام نموده بنام نامی خود اختتام فرمود و بعد از آن

بخواندن کتب منزله سماویه از زمان نوح و ادریس و صالح و صحف ابراهیم

و تورات موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد صلی الله علیه و علیهم اشتغال

نموده معقب بذکر قصص زمرهٔ انبیا علیهم السلام فرمود و بوقایع

ایام آن زمرهٔ مقدسه صفحات بیان را مزین ساخت و صاحب کتاب

بعد از ذکر این روایت چنین افاده نموده که هذا البقیة الله فی خلقه

اغصان شجرة طوبی و اوراق سدرة المنتهی و ریحان جنة المأوی

و فاکهة الفردوس الاعلی خاصة الله و خالصة القوانین بامر الحی القیوم

المخصوص بالمعجزات الباهرات و الآیات القاهرات و الحکم علی الموجودات

والمتصرّف في الكاينات والاطلاع علي الغيوب والعلم بما في الضماير
والقلوب وشهد لكم بذلک الذكر المبين من قوله تعالي وكل شيء
احصيناه في امام مبين واز مارئيه جاريه حرم محترم حضرت عسكري عليه السلام
نقلست كه چون ستارهٔ رخشان آسمان تولّد صاحب الزمان
درخشان گشته كرهٔ غبرا از تشعشع هبوط انوار آن كمشكوة فيها
مصباح گرديده ساحت سرور محبّان از پرتو انوار وجودش منور گشت
انگشت سبابه بر داشته وبه تحميد مستويه عقب عطسه باين عبارت
تكلم نمود كه الحمد لله رب العالمين وصلّي الله علي نبيه محمد وآله عبدا داخرا
غير مستنكف ولا مستكبر وبعد ازان جوهري كلام جهت انتظامش
جواهر معني مخفيه را باين عنوان در سلک بيان انتظام داد كه زعمت
الظلمه ان حجة الله داحضه ولو اذن لنا في الكلام لزال الشک وچون
اين دانستي بدانكه امّت مرحومه منشعبه بشعب مختلفه هفتاد وسه فرقه

بنابر کدورت آیینهٔ خاطر از زنگ امور اعتباریّه و احتمالات وهمیّه
و خیالات فاسده طریق سلوک مسلک دین قویم و صراط مستقیم
از دست داده بغیر فرقهٔ واحده تمامی محجوب از درگاه آله و مغضوب غضب
حاجبان آن بارگاه اند بنابرین مناسب مقام خلوص عقیده کاهله
آن است که در انقشاع غمامهٔ حایله استناره از انوار اطاعت دودمان
سیّد ابرار نموده و بحبل المتین حسن محبّت آن خاندان عصمت نشان
توسّل جسته در مسلک مجاهده باقدام وجاهدوا فی الله حقّ جهاده
بطی مراحل منتهیّه بکعبهٔ مقصود و قبلهٔ مشهود تبادر نماید تا پرتو اشعّهٔ
انوار تجلّیات اسمائی و صفاتی که زمرهٔ مقدّسهٔ مصطفوی و طبقهٔ
مطهّرهٔ مرتضوی مظاهر و مجالی آنند چهرهٔ شاهد معنی از نهانخانهٔ الذین
جاهدوا فینا ظهور نموده بر مسند لنهدینّهم سبلنا متمکّن شده از ظلمت
تردّدات و تشکیکات نجات یافته بنور علم و عرفان منوّر گردد

زملک تا ملکوتش حجاب بر دارند   کسی که خدمت جام جهان نما

بکند طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک   چه درد

در تو نه بیند کرا دوا بکند   و درین معنی از عارف نشابوری منقول است

هر کرا در دل ز هجر و وصل جانان درد نیست   گو مکن دعوی

مردی در رهش کو مرد نیست   درد باید مرد را تا یار درمانش کند

هیچ درمان نیست آنکس را که او را درد نیست   فرد باش از غیر

یار نازنین عطار فرد   زانکه او فرد است و مرد عشق او جز فرد نیست

و باید دانست که شوراب ضغاین عتیقهٔ عمری که شجرهٔ خبیثهٔ

عداوت اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله ازان تنمیه یافته

و طایفهٔ جحود و انکار از اهل سنّت و غیرهم به تسقیهٔ آن پرداخته اند

جسیمهٔ منتنه سموم قاطعه ایست که از تلخاب چشمهٔ عفنهٔ منتنهٔ جبلّی

قلوب قاسیهٔ ایشان انشعاب پذیرفته ادویهٔ کفر ذاتی و نفاق

انفرقه

آنفرقه هالکه ازان مجرای میاه ملح اجاج گردیده بنوعی که قوایم دین

مبین ومعالم ملت متین غرقاب لجهٔ عمیقه چون وچرا ودجله

خطرهٔ مضایقه ومرا گردیده باوجود ظواهر آیات بینات وروایات

صریحة الدلالات ووضوح مقدمات منتجه از عقلیات ونقلیات

واتفاق بنی آدم بر صحت وجود وظهور مهدی هادی صاحب الزمان

از ذریت طاهرهٔ مرتضویه وعترت مطهرهٔ فاطمیه که ختم مرتبهٔ علیهٔ امامت

ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم وانتهای ولایت مفیدهٔ مخصوصه بوجود

آن سفر قرآن ومجدد مراسم ایمان وامام معصوم مطهر از شایبهٔ

زیغ وبطلان تحقق پذیر شده چنانچه ختمیت نبوت بوجود خاتم

الرسالت منوط گشته ختمیت امامت وولایت مطلقه بآن مرکز

دایرهٔ خلافت وهدایت متعلق گشته امر مذکور من عندالله تعالی بآنحضرت

اختتام پذیراست وازینجاست که بساتین نزهت آیین مشابهت

ومضاهات آن ختم سلسلهٔ امامت با خاتم الرساله وخاتم
الوصایه سفر مبین کثیری از صفات مشترکه گشته در اسم وکنیت وخلق
وخلقت وکتمان امر امامت الا بر بعضی از خواص امت وانخلاع
تعلیق مطالبت ومنازعت وانزوا در زوایای عزلت وتقاعد از
مبارزت وتحمل اثقال مصابرت وتجرع کاسات مرارات مشاهدهٔ
غصب وغارت در امر موروثی قدیمی متیقن متعین منقول مرسول
معنعن مبرهن مدلل مسلسل متحقق مدقق منصوص مرصوص مذکور
از اصحاب روایت ودرایت بر وجهی که چهرهٔ منیرهٔ پردگیان سرا پردهٔ
کتب ورسایل از ورای نقاب عبارات شافیه وکلمات وافیه
واشارات خفیه وبشارات جلیه ونصوص ظاهره وظواهر منصوصه
وتعمیمات شامله وتخصیصات کامله وتنزیلات حسنه وتاویلات
مستحسنه ومجملات مرغوبه ومفصلات مطلوبه در عرصهٔ ظهور وبروز

پذیرفته آثار انوار مشکوة نبوت و وفور حشمت پرتو انگیز ساحت افهام

عموم ارباب الباب و خصوص اصحاب احباب طوبی لهم و حسن مآب

گردیده از شایبهٔ تامّل و توقّف دور و از احتمال تصرّف و تبدل مهجور است

دانسته شد از وجوه مذکوره و روایات معتبره که چراغ دودمان

نبوّت و شموع شبستان رسالت و شموس سماء خلافت و نجوم

فلک هدایت و مراکز دوایر امامت و اثمار اشجار طهارت و اشجار

دوحهٔ عصمت و نزاهت و صباح فلاح امّت و سفینهٔ نجات کائنات

و زورق حیات کافهٔ مخلوقات و مقتدای بنی آدم و پیشوای اهل

عالم و اغصان شجرهٔ طوبی و اوراق سدرة المنتهی و ودایع رب العالمین

و ذرّیت خیر المرسلین و لجج غامرهٔ ربّانی و حجج قاطعهٔ سبحانی و اسود عرائن

فتوّت و جواهر معادن مروّت و عمود فسطاط علم و عرفان و باسط

بساط ایمان و ایقان و ید الله الباسطه و عینه النّاظره و امناء الله

فی ارضه وخلفائه فی عباده واخیار دهره ونوامیس عصره وعین
وجوده وبراهین معبوده ومصابیح انوار ومفاتیح اسرار ومناهج قویمه
ومسالک مستقیمه ومعادن حکمت ومساکن برکت ومنازل تقوی
ومحافل هدی واوصیاء الله وامناء امین الله واولاد رسول الله وبقیة الله
وخیرته وغیبه علمه وحجته وصراطه ونوره وخلفائه فی ارضه وانصار الدینه
وحفظته بسره وخزنته لعلمه وتراجمه لوحیه وارکان التوحیده وشهداء
علی خلقه واعلاما لعباده ومناء فی بلاده وهم الذین احیاؤهم الله لعلم
بقیة من آدم وخیرة من ذریة نوح ومُصطفی من آل ابراهیم وسلالة
من اسمعیل وصفوة من عترة محمد صلعم معصوما من الفواحش کلها
معروفا بالحلم ومنسوبا الی العفاف والعلم ائمة من الله یهدون
بالحق وبه یعدلون حجج الله ودعائه علی خلقه جعل هم الله حیوة الانام
ومصابیح الظلام ومفاتیح الکلام ودعائم الاسلام هم القوم ما سموا

فاستقاموا

فاستقاموا علی السوی لهم همم یسموا علی العالم الفرد هل اسام
الصبح فی طالع السّعد و ذوات مقدّسهٔ مذکوره بنابر مصالح خفیّهٔ ربانیّه
موافق عدد مبارک دوازده لوحهٔ ایجاد بتصویر صور منوّرهٔ مطهّرهٔ
ایشان مزیّن گشته مفاد روایات سابقه از شواهد صادقهٔ و بیّنهٔ
عادله و حجج واضحه و براهین ساطعه و دلایل قاطعه است بر آنچه اجماع
فرقهٔ ناجیه بان انعقاد یافته که امام دوازدهم از ائمهٔ اثنی عشر محمد بن
حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی
بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم است
و زنده و موجود و مهدی و موعود است   مژده ایدل که مسیحا
نفسی می آید   که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید   از غم هجر
مکن ناله و فریاد و فغان   زده ام فالی و فریادرسی می آید
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست   این قدر هست که بانگ

جرسی می آید و از طریق اهل بیت علیهم السّلام بروایات معتبره

ذکر یافته که چون حجّت قاطعهٔ ربانی و سیف مسلول سبحانی

و آیة الله العظمی و حجة الله علی اهل الدنیا ظهور نموده و ارادهٔ آلهیّه باطفاء

نیران ادیان باطله تعلّق یافته خواهد که جمال شاهد صدق و یقین را

پیرایهٔ بروز داده بر مسند اشتهار و انتشار متمکن سازد و اوراق

شریعت نبوی و طریقت مرتضوی را از عقدهٔ انکساف و مخالفت

ارباب خلاف بیرون آورده پرتو انوار فیض آثارش بمشارق

و مغارب رساند درین مقام خفافیش ظلمت سرای کفر و عناد را

که مدلول کریمهٔ مثلهم کمثل الّذی استوقد نارًا فلمّا اضاءت

ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون عنوان

حقیقت حال است چه زهرهٔ مقابله و یارای مجادله است لاسیّما

که متون کثیری از روایات معتبره به بیان بعضی از بشارت

الهمانی

214

آسمانی توشیح یافته که چون گوهر گران قیمت دریای امامت از لجهٔ

عمیقهٔ احتجاب صورت سر برآورده جوهری حمایت پروردگاری

وی را بخازن خزینهٔ ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم

تعلمون سپرده بشیر دلپذیر وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات

سکینهٔ صوامع قدس وسدید مجامع انس را مستبشر ساخته طبقات

فلکی وملکی را مایهٔ سرور وحبور گردد درین هنگام رایض تقدیر

الهی از مرتع — داری تو قدر آنکه بود بهر دولت — بر پشت یام

گنبد نیلوفری الگن — عنان یکران اختیار زمین و زمان را

که بزیب زین سعادت قرین — هر روز بامداد ز بهر سواریت

بر سبز خنگ چرخ کشد آفتاب تنگ — تزیین پذیر است گرفته

بر در بارگاه عرش اشتباه آن شاه ملایک سپاه که مرابط خیول

اشباح مقدسه وارواح مطهره است حاضر ساخته جهان پیر را تازگی

صباح زندگانی از افق جوانی طالع گشته و یعقوب روزگار که

که قرّة و ابیضّت عیناه من الحزن دیدهٔ انتظارش را از رؤیت آثار

بازداشته بود

انوار شریعت سید ابرار بدستیاری کمال فیض خصال انّی

لاجد ریح یوسف روشنی پذیرفته و میدان کارزار مجد و اعز قدوم

عصمت لزوم شاه ذو الفقار رونق دیگر گرفته مسبّحان جوامع فلکی

این نوا بمسامع زمرهٔ ملکی رسانند   اندران میدان که مردان

سعادت جویی را   از سر مردی عنان از دست برباید فرس

نشتر شمشیر شیران روی در شریان نهد   چون طبیب مرگ گیرد ساعد

جان را مجس   از میان مشرق میدان برآیی مهروار   رایت دولت

زپیش و آیت نصرت زپس   خلق هفت اقلیم اگر آن روز همدستان

شوند   از سر مردی نیارد پای دستان تو کس   صورتی گردد مجسّم

فتح و گوید آشکار   لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

القصه

القصه مضمون روایت بشارت آیین و مکنون حکایت نصرت
قرین پردهٔ حجاب از جبههٔ پردگی نهان خانهٔ عنایات ربانیه
مرتفع ساخته آنست که چون سهیل یمنی برقع امامت و ولایت
که برج دوازدهم از بروج اثنی عشر مظهر وجود اطهر انور و پیکر
اطهر آن بقیهٔ خاندان زهرا و حیدر راست به بهترین طالعی از
مشرق اجلال و اقبال طلوع یافته دایم زمین و زمان از پرتو لمعات
اشراقات فتوحات لازمهٔ ذات هدایت آیات آن خاتمهٔ
قوایم نظام عالم و جزو اخیر علت تامهٔ انتظام احوال بنی آدم رنگ
دیگر گرفته و تیرگی لیالی ظلمانی اختلاف امت در طریق استفاضات
از اضاءت آفتاب جهانتاب شریعت و اقتباس از مشکوة
لازم النجات اطاعت شرایع ملت و قواعد مضبوطهٔ ماخوذه
از پرتو اشعهٔ انوار فیض آثار زجاجهٔ متوقده از شجرهٔ مبارکه

ثابته در اراضی مقدسه منوره رسالت و ولایت روشنی طلیعه

صباح سعادت از مشرق ظهور ختم سلسله امامت و هدایت

تبدل یافته بارقه سطوت ذات و اشعه انوار صفات پرتو

انگیز ساحت جهات سته زمره کاینات گشته لوحه قابلیت

عامه مخلوقات مرقوم رقم اتفاق در متابعت ملت احمدی و اطاعت

شریعت محمدی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات گردیده

و مخدرات اسرار کامنه مخفیه در نهان خانه مصالح مهمه ربانیه از راه

اشاره وارده آلهیه چهره نموده سریر دلپذیر و لو شاء الله لجعلکم

امة واحده جلوه گاه اظهار و منصه بروز انوار اسرار گردد و در

مقام منادی عنایات ربانی و برید سدید اصطناعات سبحانی

بر طبق فرموده نبوی که لو لم یبق من الدنیا الی ساعة واحده

یطول الله تعالی ذلک الیوم حتی تخرج رجل من ولدی اسمه

اسمی

٤٩٨

اسمي وكنيته كنيتي يملأ الله الارض قسطا وعدلاً كما ملئت ظلماً

وجوراً ابتدائي خوف انتهائي يا رضيع الحطام الم يأن وقت الفطام

يا نسي القلب ذكر نفسك يكن فحلاً يذكر او يا عبد الهوا و بئّر امر

يكن عبد ايد تبرا يا خليفة الله لم تخدم السّلطان ويا مسجود ملكه لم

تعبد الشيطان ويا سل الجور لا تضاجع هذه العجور التوهاء ويا صغير

الحرم حذار هذه بجبه الفوهاء حل وفنائك فانها انتن من جيفة المرائل

واخرج منها فانها اضيق من كفة الحايل طالعها فانها صحيفة ابنائك

وخالعها فانها حليلة آبائك واغتنم فودك اي قدام رأسك

الفاحم اي سديد السّواد العاتم قبل ان يبيض والبحا فانما ايدنيا

جدار يريد ان ينقض اتته جوفاء وارمة عجفاء لو ذلك اعيادها

ولابد فيك عيادها ولا تغرنك قطفها النّضيج ونورها البهيج فهو

غيث اعجب الكفّار نباته ثم يهيج وديرن مقام ظلام ظلم ارصغايح

ایام وصحایف اعمال انام بنور ظهور آن خلیفه سید الانام و حجة الله
الی خلقه الی قیام الساعة والساعة القیام ازاله یافته منقلبین اودیه
غفلت وتایهین فلوات معصیت را علل صادقه واسباب داعیه
از تورط ورطات مهلکه واستیئات موبقه گردیده جلگی کنفش و حدیده
سایه نشین طوبای علم وعرفان وراکب مراکب ایمان وایقان
بوده طالب زلال وصال وراغب سلسال اتصال گردند و
مرویست که اوان ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه
شاه ولایت باتفاق بقیه ایمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الی
یوم المحشر پرده حجاب مرتفع ساخته ومرآت رجوع بنشاء دنیویه را
از زنگ شکوک واوهام تصیقل داده وعلم نصرت پرچم امداد
واسعاد قایم آل محمد صلی الله علیه وآله را بشر علم ظهور در عوالم عنصری
وهیات بشری مرة اخری معلم ساخته وسنجلی طبیعت روزگار

کم از زنگ

که از زنگ کفر و عصیان تیره و تار گشته بصیقلی تیغ آبدار ذو الفقار

مهابت آثار منجلی ساخته بر طبق کلام صدق انتظام ذو الفقاری

که از بهشت خدای بفرستاده بود شرک زدای چون آن زمان

شرک بود ایمان بود آز و کافر کیشش یکسان بود چنانچه زمره

سابقین از صاعقه تیغ بیدریغش مظهر غضب ربانی گردیده مصداق

مقال کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر اند طبقهٔ آخرین نیز

از همان مراره تلخ کام گردیده و سالک مسالک لحوق بایشان

شده مدلول صدق مشمول ان جهنم لمحیطة بالکافرین صفت کاشفهٔ

طایفتین مردودتین مذکورتین گردد و سر کریمهٔ هو الاول والآخر

والظاهر والباطن از مکمن خفا جلوهٔ ظهور نموده کاشف رموزات

مودعهٔ نهان خانهٔ غیب و مرموزات مخزونهٔ خزانهٔ لاریب گردیده و پرده

نشین قصور فیض حور مکنون بلاغت مشحون کریمهٔ یا ایها الذین

آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه

اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله

لا یخافون لومة لائم - اپردهٔ خفا از جبههٔ منیرهٔ ارتفاع داده و در رفعهٔ

محبیت و محبوبیت بارگاه وحدت سمات الوهیت که مفهومها

مفید انحصار این منقبت علیه و مرتبت منیعه دران مرکز دایره

مدلول صحت مشمول کلمهٔ طیبهٔ اولئک هم خیر البریة که از مکنون صدق

مشحون علی خیر البشر من ابی فقد کفر که مقول قول مخالف و موافق است

حکایت نموده بر مسند اختصاص بآن حضرت تمکن داده دیدهٔ

مجوو گمراهان بیابان خلاف که غبار آلود خاک تیرهٔ وادی عصبیت

زحدقهٔ تشکیکات نفس اماره و تدلیسات ابلیس ستمکاره برون

آمده معلوم گردد که پروردهٔ ثدی عنایات مختصهٔ ربانیه و غنودهٔ

مهد اصطناعات مستمرهٔ سبحانیه از نقایض مشابهت و مماثلت

اعجاز

اغیار منزه و مبرا بوده دریکتایی گوهران بهای دریای اسرار
ربانی و مشکوة مصباح انوار آسمانیست و کلام ناظم مناظم دانایی
حکیم سنایی درین مقام مفید مرام است   هیچ منت نیست
کس را با تو کت حق پرورید   گاه بر مهد قبول و گاه بر سعت ظفر
فرد فخر الجهان و رین جهان کشتی چه داد   شیرت از پستان فخر و
میوه از بستان فر   تو بزرگ از آسمانی دیگران از آب و خاک
تو عزیز از کردگاری دیگران ز اصل و هنر   فاسقان را زحمتی هم در خلا
هم در ملا   عاشقان را زحمتی هم در سفر هم در حضر   حاصل کلام
آنکه عندلیبان خوش الحان بستان معانی و بیان بر اغصان گلبن
گلستان مدایح بی پایانش لال و خایع از دایرهٔ مقال بوده بغیر
زمزمهٔ لا احصی ثناء علیک زبان نگشوده مترنم باین ترانه اند
انا فی مدیحک الکن لا اهتدی   و انا الخطیب الهبرزی المصقع

بنابرین قلیل البضاعتی مثل مسوّد این سطور و معتقد این مسطور که بر ساحل دریای کمال آن غواص ابحار ربانی و منوّر زجاجهٔ انوار سبحانی از تلاطم امواج آن دجلهٔ عظیمه سراسیمه گشته چه سان از عهدهٔ سطری از مجموعهٔ صفات یا شطری از رسالهٔ نعوت ذات احدی سماتش بیرون تواند آمد که گفته اند

یک فکرت از پی مدحش همه سخن   یک منزل آمد از تک جودش همه شمار

گر بنگرد بخشم سوی چرخ و آفتاب   در ساعتی دو لیل نماید ز یک نهار

ای دایر ممات ز جود تو هست دیر   وی مرکز حیات بعون تو استوار

روی که یافت گرد و ستاند از درت شرف   هرگز شکن نگیرد چون پشت سوسمار

آبی که دید آتش عزمت کند چه وهم   در نیم لحظه چنبر نه چرخ را گذار

هرگز سپاه مرگ نیابد بر او ظفر   آن تن که دارد از عمل و علم تو حصار

و پوشیده نیست

کم مطوق

که منطوق آیهٔ شریفهٔ مذکوره مشتمله بر کلمهٔ طیبهٔ یحبهم ویحبونه که ذات حمیدت

سمات مرتضوی بآن اتصاف یافته ومن عند الله تعالی مطلع نیر

اعظم وصفین مذکورین گردیده واقعهٔ خیبر وروایت معتبرهٔ مشهورهٔ

لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله متمم

صحیفهٔ کامله مشتمله بر انحصار مقامات محبیت ومحبوبیت بوده مفهوم مهما

آیتی ربانی واشارتی آسمانی وبشارتی نبوی ونویدی مصطفوی نسبت

بانکه طومار عقیدهٔ اول وثانی از تحریر معانی محبت بینهما وبین الله وبین رسوله

خالی بوده به نقیض آن که مستلزم عداوت ومستدعی غیظ

وغلظت است اتصاف یافته مثمر عصیان وطغیان ومنتج خزی وخذلان

وخلود نیران است وبر تقدیر تسلیم که انتفای محبت مستلزم عداوت

نبوده نفی احدهما مثبت دیگری نگردد لکن چون مراد از محبت بنده

برطبق اصطلاح اصحاب مکاشفه امتثال اوامر ونواهی وانزجار

از معاصی و اراده ادراک مقامات علیه و کمالات آن رفیع المرتبت است

و بر تقدیر انتفای امور مذکوره نقایض آن که عبارت از عدم اقبال

و ارتکاب معاصی و عدم میل بمقامات قرب الهی است و کمالات

مترتّبه بر آن تحقّق یافته و محبّت الهی که عبارت از اراده او مقام

قرب بنده بدرگاه و بازداشتن وی از ارتکاب معاصیست و تطهیر

باطن بنده از کدورات جسمانیّه و رفع حجب ظلمانیّه و غیرها من لوازم

المحبّة آن نیز در صورت انتفا به نقیض امور مذکوره اتصاف ندارد است

و اجتماع امور مذکوره که عبارت از انتفای محبّت خدای به بنده

و محبّت بنده بخداست مستدعی عدم ایمان و سوء اعتقادات است

اعاذنا بالله و سایر اخواننا المؤمنین ممّا یوجب بُعد العبد عن درجة

الغفران والرضوان بنبیّه المصطفی المجتبی المبعوث من بنی عدنان

و آله المعصومین المطهّرین من دنس العصیان من اول عمرهم الی

دخول

دخول الجنان مدلول آيۀ سامیۀ سابقۀ مصدره به یا ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه اشارتی ربانی و بشارتی آسمانی
بلکه تنصیصی فرقانی و تصریحی سبحانیست بآنکه حضرت احدیت
جلت عظمته قلوب منورۀ زمرۀ مطهرۀ ایمه اثنی عشر را ادعیه معارف
صوری و معنوی گردانیده و بواطن زکیۀ آن طبقۀ علیه را بانوار
شعشعانی ربانی و اسرار نورانی سبحانی تنویر داده و به قابلیت
تجلیات جمالیه و جلالیه اختصاص داده و شایستۀ عطیۀ عظیمۀ
معارف بیکران و عوارف بی پایان ساخته تا سر از گریبان
صفات الوهیت و مشاهدۀ جمال ربوبیت بیرون آورده متوج بتاج
وهاج محبت و منور بانوار فیض آثار سمات وحدت گردند و برین
تقدیر پردگیان خلوت سرای مقتضیات عقلیه رفع جلباب
خفا از چهرۀ مخدرۀ عقیدۀ کامله نموده اوراق معانی مندرجه در تحت کلمات

بینات داله بر خصوصیات حالات آن حضرت ازین بیان

داده نموده می شود که غرض از آیهٔ شریفهٔ سابقهٔ مصدرهٔ یا ایها الذین

آمنوا من یرتد منکم الآیه والعلم عند الله اظهار علو رتبه و سمو مرتبه

و بیان محبیت و محبوبیت طرفین است که نتایج آن صورت

صحت وحدت صفاتی و جامعیت اسمائی و افعالی و اختصاص

مقام نیابت و خلافت و محرمیت در سراچهٔ وحدت و خلوت خانهٔ

احدیت است بر وجهی که اوامر و نواهی صادره از آن زمرهٔ عظیمه و طبقهٔ

طیبهٔ طاهره عین ارادت و مشیات ربانی بوده از شوایب تطرق

مخالفت ارادت سبحانی مصون و محروس است و ظاهرا بلبل

بستان ثنا گستری مولانا حسن کاشی آملی اشاره باین قضیه نموده

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماست   دور در دوران

فلک دوری ز دوران شماست   آفتابی کاسمان در دامن

اقبال اوست پرتوی از لمعهٔ گوی گریبان شماست چشمهٔ
کوثر وی محیط آفرینش قطره ایست قطرهٔ از لجهٔ دریای احسان
شماست پیر مکتب خانهٔ ابداع یعنی جبرئیل با همه فهم و ذکا
طفل دبستان شماست هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتیست
از کمال لطف و رحمت خاصه در شان شماست آنچه گردون را
بآن چشم جهان بین روشنست جز دو قرصی نیست آن هم
فضلهٔ خوان شماست بدانکه مقصد مخالفین این دولت
عظمی و سلطنت کبری و جاحدین نبوت سید انوری و منکرین
خلافت ائمهٔ هدی آنست که هر کلمهٔ که کتّاب دیوان ذلک الکتاب
لاریب فیه بقلم صحت رقم تعظیم و تکریم مجموعهٔ حالات و کمالات آن
خاندان ملایک مکان را محرّر ساخته بتوقیع منیع اذعان و قبول ملأ
اعلی رسانیده و در روزنامچه واقفان احکام ولا تشتروا بآیاتی

ثمناً قليلاً و ایای ناربهون مرقوم رقم تنبیه و تاکید شده و تهدید یده

یحرّفون الکلم عن مواضعه تعریض بانحراف از نعام تبدیل و تحریف

نموده و بمقتضای فحوای فبدّل الّذین ظلموا مولا غیر الّذي قیل لهم

فانزلنا علی الّذین ظلموا رجزاً من السّماء بما کانوا یفسقون اشاره

بمکافات و مجازات مخالفین نموده و در تشئید معاقد آن غایت تاکید

مبذول داشته و غوائل متحذره بجذور تنبیهات ربّانی را

براریکه ظهور تمکّن داده که و من یبدّل نعمة الله مشیراً الی خلافة

امیر المؤمنین من بعد ما جاء به فانّ الله شدید العقاب ولکن آن

طایفهٔ باغیهٔ طاغیهٔ ضالهٔ مضلهٔ هالکه دیدهٔ ادراک از دخان آتش عدوان

خاندان نبوّت و ولایت تیره و تاریک ساخته و بقلم تراشش انکار

محو آثار کلمات ربّانی از صفایح صحایف آسمانی نموده در تحت وعید

سدیدا و لئک الّذین حبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا پای

بسته زنجیر و من اضل ممّن اتبع هویه بغیر هدی من الله اند و

از آنجمله پرورده پستان طغیان و سرگشته بیابان عصیان

فخر الدین رازی که شجرهٔ خبیثهٔ وجودش در شوره زمین مخالفت

اهل بیت نبوّت غرس یافته و بزه‌راب موافقت معاندین دین

مبین پرورش داده درین امر چهرهٔ شاهد ملّت مطهّره را بناخن

انکار خراشیده و اوراق تفسیر منسوب بوی بتحریر کلمات مخالفت

آیات و تشبیهات فاسد المقدّمات که مدلول صدق مشمول

یغلط کلها و یخش منها ازان حکایت نماید محرّر ساخته حاصل محصول

عبارات وی آنست که چون عقیدهٔ امامیّه متضمّن حکم بارتداد اصحاب

نبوی بوده نزد آن طایفه صحیفهٔ صحیحهٔ نصوص جلیهٔ داله بر خلافت مرتضویّه

مرتسم بظهور مختلفهٔ جحد و انکار از جانب صحابهٔ سیّد ابرار گشته طومار

دعاوی اذعان ظاهری به نبوّت آن عالیمقدار مرقوم رقم جحد و عناد

شده بمائه اصحاب الا ما شذ در سلوک مسلک دین نبوی رجع
القهقری نموده طرق معوجه ذات عجاجه مراجعت بسوابق ملت
موطاء اقدام آن جماعت شده مغضوب اله و معیوب بارگاه رسالت
پناه اند و خلاصهٔ اعتراض فخر الدین ببعض اجمالی راجع شده مقصود
وی آنست که اگر دلیل مذکور بجمیع مقدمات صحیح بوده اصحاب منکر
نصوص جلیه شده از جهت در زمرهٔ اصحاب ارتداد منخرط شده
باشند بایستی که برطبق مضمون صدق مشحون من یرتد منکم عن دینه
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی
الکافرین الآیه ارادهٔ الهی بانبعاث طایفهٔ موصوفه بمحبیت و محبوبیت
تعلق یافته و نیران غضب الهی تهیج نموده و عرصهٔ هستی زمرهٔ
ارتداد از بارقهٔ سطوت ربانی کرماد اشتدت به الریح فی یوم
عاصف گردیده وجوب پار انتقام و انتصار از ذیل اشرار بجریان

زلال فیض خصال غلبهٔ اهل ایمان بر زمرهٔ اصحاب کفر وطغیان

مجرای میاه عذبهٔ ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون شده ومغلوب

255

ومقهور گردیده قهرمان فرمان الاان حزب الله هم الغالبون فرمان
فرماي عرصهٔ امکان گردیدي وچون قضیّه منعکس بوده ولا یزال
فرقهٔ اثني عشریّه کنج نشین محنت کدهٔ مغلوبیّت بوده اند این معنی
برهاني واضحست برآنکه نصوص جلیّه مفقود بوده امور مرتّبه بران
از دایرهٔ صحت بیرون است وعبارت علاّمهٔ نیشابوري در
تفسیر وي بعد از ذکر آیهٔ شریفه برین وجه محرّر گشته که قالت الشیعه
نزلت فی علی علیه السّلام لما روي انه صلّی الله علیه وآله وقع الرّایة
الی علی علیه السّلام یوم خیبر وکان قد قال لا عطین الرّایة الی رجل
یحب الله ورسوله ویحبّه الله ورسوله ولان ما بعد هذه الآیة نازل فیه
باتّفاق اکثر المفسّرین وبعد از بیان این معنی زلال فیض بیان بایش
چنین ترشّح یافته که قال الامام فخر الدّین رازي هذه الآیة من اول
الدّلایل علی فساد مذهب الامامیّه لانّ الّذین اتّفقوا علی امامة

ابی بکر او کانوا انکروا نصا جلیا علی امامة علی علیه السلام فکان کلهم

مرتدین ثم لجاء الله بقوم یحاربهم ویردهم الی الحق ولما لم یکن الامر کذلک

بل الامر بالضد فان فرقة الشیعة مقهورون ابدا حصل الجزم بعدم النص

وبعد از ذکر این مقال که مقدمات فاسده اش کالشمس رابعة

النهار درجهٔ ظهور دارد چنین افاده نموده که ولقائل الشیعة ان یقول

ماید رک انه تعالی لایجی بقوم یحاربهم ولعل المراد بخروج المهدی

هو ذلک فان محاربة من دان بدین الاوایل محاربة الاوایل و پوشیده

نماند که کلمات ناقصات متمسک بهاء فخر الدین رازی و وجوه مفاسد

آن چهره پرداز شاهد دلارای الزام وافحام وی کردیده اولا آنست

که مضامین مبینهٔ صفحات مدلولات آیهٔ شریفه منطوقا و مفهوما از افاده

اتیان طایفهٔ موعوده بمحاربه ومجادله ومقاتله خالی بوده مفید اذلال

مؤمنین واعزاز بر کافرین است ومراد از اذلال بنوعی که متون

تفاسیر

تفاسیر معتبره بذکر آن موشّح گشته اینست که ای عاطفین علیهم المراد
انهم علی شرفهم واستعلاء حالهم واستیلاءهم علی المؤمنین
حافظون لهم اجنحتهم ومراد از اعزاز بر کفره اظهار غلظت و ترفع
برایشان است و در تفسیر نیشابوری مسطور است که ای یظهرون
الغلظه والترفع عنهم و بر منصف غیر متعسف خفایی ندارد که اذلا
و اعزاز بر طبق عبارت منقوله از نیشابوری همیشه تحقّق یافته و گلشن
هستی بشری و چمن وجود عنصری بریاحین معطّرهٔ ذوات مطهّره
و شقایق زاهرهٔ حضرات مقدّسهٔ اثنی عشریّه صلوات الله وسلامه
علیهم آراسته بوده پیوسته بلبلان خوش الحان شیعیان خاندان
ولایت مکان بر شاخسار افاده و استفاده از ان مظاهر انوار تجلّیات
الهیه بهزار دستان دستانسرا بوده و از جانب آن معادن فیض
و احسان بانواع عطیات و صلات و اصطناعات اختصاص یافته

حافظون

و برتبهٔ علیهٔ مجالست مجلس بهشت آئین و محفل عصمت تزئین

فایز گشته و باقتباس انوار ایمان از مشکوة هدایت ایشان منور

فضای دلگشای علم و عرفان گردیده از سایر اقران زمان ممتاز

و بشرف اختصاص بسدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه آن زمرهٔ طاهرهٔ

مطهره سرافراز بودند و اما اصحاب ارتداد لایزال مغلظ و مرفوع علیه بوده

بارقهٔ هدایت و عنایت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله

پرتو انگیز بنای پی بقای ایشان نگشتی و ثانیا آن است که مضمون

بشارت مشحون آیهٔ شریفه متضمن اتیان الهی بطایفهٔ موعوده

بر وجه فوریت نبوده لوایح شیون الهیه و مشیات ربانیه

در هر جزو از اجزای ازمنه چون مصور بصورت ایقاع امر مذکور

گردد کفایت می نماید لاسیما که اکثر ظواهر مواعید و اخبار الهیه

بتوشیح تاخیر و تراخی موشح گشته مرقوم رقم سرعت و فوریت نگشته

نمی

نه بینی که مخدّرات سرادقات مکنونات کلمات صادقه اقتربت
الساعة وانشق القمر و اقترب للنّاس حسابهم و امثال آن که قبل
ازین بهزار سال در ورای جلابیّت مواعید آلهیّه اختفا یافته والی
الآن پرده نشین زوایای حکم آلهیّه و مصالح ربانیه است مسطرو شبستان
مرادش بنور فیض صور محبوبیّت ایشان منوّر بوده علم نصرت پرچم
همی بسر علم انا فتحنا لک فتحا مبینا معلّم درایت بهروزی غایت بشقّه
رفیعه وینصرک الله نصرا عزیزا محکم ساخته فرار از او برکنار و شرار
از او عرصهٔ شمشیر آبدار چنانچه کفته اند   کس ندیده بزرم در پشتش
منهزم شرک از یک انگشتش   خیبر از تیغ او خراب شده
سر آتش همه سراب شده   و چون حضرت رسالت صلعم دران شب
علی سبیل الاجمال اشاره نموده بود که لاعطین الرایة غدا رجلا
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله بنابرین جمعی از اصحاب بامید

آنکه مگر این ستارهٔ رخشان بر در و بام ایشان فتاده و ابواب

اقبال بر روی امانی و آمال ایشان کشاده بسعادت رجوع این

خدمت مستسعد خواهند شد مترقّب این امر بودند لکن چون در

آغاز خلقت قلع این باب بآن فاتح ابواب انتساب یافته

و از بدو فطرت علم نصرت بآن والا رتبت اختصاص پذیرفته

بود بامدادان که شمسهٔ زرنگار آسمانی از پرتو آفتاب جمال نورانی

سید دو جهان کسب کیفیّت تنویر نموده سپه سالار جنود

قلاع سبعهٔ سماویّه رایت اضاءت بقصد خدمت حضرت رسالت پناه

برافراشته و شمشیر حمایت از نیام مشرقی انتظام بیرون آورده

بارقهٔ محبّت نبویّه از شجرهٔ طیّبهٔ محبوبیّت مرتضویّه شعله انگیز گردیده

وساحت وادی ایمن وحدت حقیقی را از ظلمت کثرت اهوای

باطله و آراء فاسده منجلی ساخته شاه ولایت را علم که رایت هدایت

و علم

و علم نصرت پرچم شجاعت و بسالت است طلب فرموده بر
طبق آنکه   تحط دین است برکشای نقاب   سرماپش کن
بفتح الباب   شرک پاو ارشد هلاکش کن   کعبه تبخانه کشت پاکش
کن   بتفویض این امر مفوض شده ظفر بر یمین نصرت اندر یسار
متوجه قلع و قمع خیل اشرار شده و رعشه بر خاک نشینان قلاع خیبر
و لرزه بر نظارکیان غرف سماویه انداخته موافق مضمون حقیقت
مشحون این بیت که   مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند
قطار مفتهٔ ایام بگسلند مهار   اهل خیبر سررشتهٔ مقاومت از دست داده
باندک زمانی مسخر و مقهور و اسلامیان مظفر و منصور کردیدند
و محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل بعد از ذکر واقعهٔ خیبر
چنین میکوید و کان صلوات الله علیه قد اطلع بنور النبوة علی ان علیا
علیه السلام ممن یحبه الله تعالی و اراد ان یتحقق الناس ثبوت هذه

المنقبة السّنية والصّفة العليّة الّتی هی اعلی درجات المتقين

لعلی عم فاحب رسول الله صلعم ان يثبت ذلك لعلی عليه السّلام

فی نفوس الجميع فلا يتوقّف فيه احدًا وبعد از ذكر اين كلام صفحه

عنوان ؟

اعتقاد را باين رقم زد كلك سدا دكردانيده كه وفی ذلك

دلالته واضحة علی علّو مكانه وارتفاع درجته وسمّو منزلته والصاقه

بكون الله تعالی لحبّه وانه عليه السّلام احب خلقه اليه وكانت

حقيقة هذه المحبة قد ظهرت عليه آثارها وانتشرت لديه انوارها

فانه كان قد ارلفه الله تعالی من مقر التقديس فانّه نقل الترمذی فی

صحيحه ان رسول الله صلعم ما انتجيله ولكن الله انتجاه وفخفی نماند كه

روايت فرخنده آيت لاعطيّن الرّاية غدًا لخ بمفهومها بريدی

قدسی ونويدی عرشيست بانكه ساحت اعتقاد اول وثانی

ازين تو لمعات آفتاب محبت آلهی خالی واز ظلمت شقاوت اصلی

اصلی

219

جبلّی بمثلیست وچون ساحت وجود جسمانی از آثار

اشراقات انوار محبّت ربّانی خالی بوده به نقیض آن موصوف

باشد درین صورت اگر امر مذکور عین عداوت نبوده اهل

مجادله را چون وچرا وسیع نماید عداوت مذکوره با ثمره ونتیجهٔ

مترتّبه بران از لوازم عدم محبّت می نماید چه هرگاه مراد از محبّت

بنده امتثال اوامر ونواهی وانزجار از معاصی ومیل ادراک

مقامات وکمالاتست وبر تقدیر انتفاء نقیض آن که عدم امتثال

وارتکاب معاصی وعدم میل بمقامات قرب آلهی وکمالات مترتّبه

بران موصوف خواهد بود ومحبّت آلهی که عبارت از اراده اوست

بمقام قرب بنده بدرگاه وباز داشتن او از معاصی وتطهیر باطن

از کدورت جسمانی ورفع حجب ظلمانیّه وغیره آن از اسباب محبّت

آن نیز درصورت انتفا مستلزم اثبات نقیض است واز

دایرهٔ ۳

اجتماع نقایض مذکوره معنی مساوق کفر و عدم اعتقاد فهمیده

می شود و باوجود تحقّق این قسم از امور حکایت خلافت بنیابت

بی صورت نموده امری که بمحض مناسبات تامه بین الخلیفه

والمستخلف وقوع پذیرد باوجود این مقدار مباینت و فقدان

مناسبت و بیگانگی صرف و بُعد تمام از مقام قرب چگونه درست تواند

شد و در احیا مذکور است که لم یستحق آدم خلافة الله الّا بتلک

المناسبه صاحب کتاب منازل السّایرین پردهٔ

حجاب از وجه شاهد معنی محبّت باین عنوان مرتفع ساخته که المحبّة

تعلّق القلب بین الهمه والانس فی البذل والمنع علی الافراد بهتر

آنست که اولّا انکار الفاظ مفردهٔ واقعه در تعریف قلب که در پس پردهٔ

خفا اختفا یافته چهره کشای معانی آن شده از انجا پردگی معنی

مُحبّت بی پرده بر مسند ظهور متمکّن سازد بدانکه بر طبق

اصطلاح

اصطلاح عرفا مراد از قلب لطیفه ایست ربّانیه بر صفت ذاکریّت
و عارفیّت که مسقط انوار الهی و مهبط اسرار نامتناهی بوده و بازاله
خبث شهوانیّه وکدورات بهیمیّه تصفیه پذیرفته و بانوار ذکر و معرفت
متنوّر شده باستعداد قبول حقایق بر نعت صحّت و استقامت
موصوف باشد و مراد از همّت قوّتیست که موجب انبعاث شده است
به طلب مقصودی که معرّا از شایبهٔ امید ثواب و خوف عقاب باشد
و گفته اند اعظم مراتب همت عدم تعلّق سالک است بتجلّیات
اسمائیّه و صفاتیّه و واردات غیبیّه که موجب تأثّر نفس و استحقار
درجات عالیه و منازل رفیعه است بنوعی که تجلّیات مذکوره
متعلّق همت وی نشده و تجاوز از قید شهود حق نموده تعلّق
وی مقصور بفنا در عین احدیّت و انخلاع از رتبهٔ انیّت
و اثنینیّت باشد و مقصود از لفظ بذل و منع که در تعریف مذکور

واقع شده بذل روح محب بر ساحت محبّت محبوب و منع قلب از تعلّق

بما سوی است بر وجهی که بنعت افراد منعوت گردد یعنی از افعال

وصفات و ذات خود فانی شده محض فناء فی الله باشد و چون منتهی

همّت که در بیابان طلب بسرعت سیر اتصاف داشته منتهای

لغروی ادراک انوار تجلّیات مستلزمهٔ انس بجمال محبوب است

لا جرم محبّت بین الهمّة و الانس تحقّق یافته چون من حیث هی مقتضی

وصال و مستدعی انس بجمال است دست طلب از دامن وصال

بی بذل نفس مقطوع است چنانچه جنید افاده نموده که والرّوح

اوّل نقده یاتی بها فی وصلنا ان کنت من خطابنا و انس

بجمال بی منع قلب از التفات بما سوی ممنوع است بنا بر این محبّت

عبارت از تعلّق قلب است بمحبوب بی ملاحظهٔ تجلّیات اسمائی

وصفاتی بر وجهی که نقد صافی زندگی را نثار وصال گردانیده غبار التفات

بماسوی از میانه برخیزد تا فنای فی الله تحقّق یافته زلال محبّت کامله
از چشمهٔ صافیهٔ عیناً یشرب بها عباد الله یفجّرونها تفجیراً ظهور نماید و گفته اند
اوّلین منزل از منازل اودیه فنا محو افعال در افعال محبوب و بعد از ان
محو صفات و بعد از ان محو ذاتست و چون محبّت از شایبهٔ
کدورت اغراض و اعواض خالی بوده محب مخلص را غیر جمال وجه
باقی مقصودی نیست و اعتلا برین عقبهٔ عظیمه و ارتقا برین درجهٔ
رفیعه بذات احدی الصّفات آن مخزن اسرار محبّت و مطلع انوار
ولایت سالک مسالک سلونی عن طرق السّموات مالک ممالک
ان لنا مع الله حالات اختصاص یافته که بعد از طی منازل اودیهٔ
محبّت و رفع شواغل مانعهٔ محبوبیّت و مطالعهٔ حسن صفات ازلی
و تجلّیات لم یزلی و جاذبهٔ شهود ذاتی و احراق اعواض و اغراض
بسبحات جمال باقی در خلوت خانهٔ راز با محبوب قدیمی دمساز

آمده و پردهٔ کتمان از چهرهٔ پردگی محبّت برداشته که ما عبدتک

خوفاً من نارک ولا شوقاً الی جنّتک مل وجدتک اهلاً للعبادة

فعبدتک و در رسالهٔ تشریقات مذکور است که محبّت نوریست

مفید سروری و مستفید حضوری از مطلع وحدت تافته و بر ظلمات

کثرت گذر یافته و همه را از مکمن امکان و غیب اعیان بعرصهٔ عیان

آورده عشق از سر کوی خود سفر کرد بر مرتبه از همه گذر کرد

صحرای وجود گشت در حال هر کتم عدم که بی سپر کرد می جست

نشان صورت خود چون در دل سنگ ما نظر کرد وا یافت نهایت

خود آنجا آنکه چه نکه بب ام و در کرد خود آن سر کوی بود کاوّل

زانجا بهمه جهان سفر کرد و آن مقناطیس جمال و اکسیر کمال است

که از زینه وجود عاشق را ابریز حقیقت معشوق کرده اند و کنز مخفی

حقیقت هویّت را جهت سکّهٔ معرفت در بوتهٔ حقیقت بنار

احببت درکدا از آورده سبایک خلایق واکوان ازان حاصل نموده
بضرب ضروب نعم کمالات ولطف صنعت تحبب تجلیات
بسکهٔ عرفان رساند و ذوات مقدسه را از اشراقات انوار تربیت بنعوت
ربوبیت منعوت کرداند ازان جهت آن مظهر انوار جلی کبریا مربای
تربیت ازلیست در مقام خلوص عقیدت و فضای دلکشای معرفت
وکشف سبحات استار محرمیت و مراعات ادب دربارگاه
ربوبیت میفرموده که کفی لی شرفا ان تکون لی ربا یعنی مربیا وکفی
لی فخرا ان اکون لک عبدا وچون محبت ثمرهٔ اختلاط طرفین
ونتیجهٔ ارتباط جانبین است این بارقه از جانب معشوق نیز شعله
فروز کردیده وبافشای این راز آواز برآورده چنانچه در بعضی قدسیات
از رب البریات ذکر شده که مخاطبا للملائکة السموات فرموده که الا
انی احب علیا فاحبوه کحبی واین شعشعه بر طبقات فلکی تافته

ساکنان سموات و مقیمان علویات را در بوتهٔ محبت شاه ولایت

با آتش اشتیاق گداخته ادراک مواصلت آن حضرت مسئلت می

نمودند و شاهد این کلام روایتیست که کتاب کشف الغمه بآن موشح

گشته مضمون آنکه چون شب معراج طبقات فلکی بنور حضور نبوی

و ضیاء مرور مصطفوی منور گشت و بر طبق آنکه   کلی بر دندیار این

دهلیزهٔ پست   بآن درگاه عالی دست بر دست   مکانی یافت

خالی از مکان نیز   که تن محرم نبود آنجا و جان نیز   قدم زنگ حدوثش

از جان او شست   وجوب آلایش امکان از او شست

و از تیرگی مکان امکان رسته پرتو انوار وجوب بر ساخت وجودش

تافت و غلغلهٔ تهنیت در طبقات فلکی و ملکی انداخت   شد از

صبوحیان گردون صدا داده   که سبحان الذی اسری بعبده

و امور عجیبهٔ ملکوتیه بران مسافر افلاک و مهمان خوان لولاک

غرفه

عرصه را دند آنچه ازان میان دیدهٔ دوست بین و نظر محبت اثر
رب العالمین بان اختصاص یافت صورتی بود که سیمای
فرشتگی و سیرت ملکی او روشنی بخش قبهٔ سماویه و عرصهٔ
فلکیه کردید و بر منبری از نور که محفوف بصفوف ملائکهٔ
مقربین است متمکن شده جبرئیل علیه السلام بعد از استکشاف
حقیقت این امر از وی کفت که اذن منه و سلم علیه و چون
جاذبهٔ محبت مرتضوی عنان توجه مصطفوی بآن طرف انعطاف
داد آن عرصهٔ منیره و ساحت مستنیره از پرتو لمعات آفتاب جمال
نبوت ضیایی تازه و روشنی بی اندازه یافته و دست فیض
ازلی کشف غطا از چهرهٔ منیرهٔ آن مظهر انوار رهدایت نموده صورت
برادر با جان برابر و پسر عم حمیده سیر ولی خدا و وصی مصطفی
و برکزیدهٔ مخلوقات ارض و سما منظور نظر سعادت اثر حضرت خیر البشر

شده بعد از استفسار کیفیت سبقت آن حضرت جبرئیل علیه السلام

حقهٔ مختومهٔ اسرار ربوبیت را سر گشوده بعرض رسانید که نزول اجلال

موکب همیون فال نبوی بصعود وجود مرتضوی مسبوق نبوده

لکن خیل ملائکه مقربین که مشغوف محبت و مشعوف زیارت حضرت

امیر المؤمنین اند از آلام بعد صوری شکایت نموده واجب الوجود

و مفیض الخیر و الجود جهت توطین نفوس قدسیه و اطمینان خواطر

زکیهٔ ایشان ملکی از نور شبیه صورت پر قصور آن منور انوار

ما عدا و مظهر اسرار لو کشف الغطا بخلعت وجود و خلعت شهود

سرفراز گردانید تا موجب اطفاء نوایر اضطراب ایشان شده

در هر یک از شبها و روزهای جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت وی

نموده ثواب آن را هدیهٔ محبین آن حضرت نمایند و در رسالهٔ

بر سیه از ابن عباس منقول است که جاء رجل الی رسول الله صلعم

قال

قال اینفعنی حب علی فقال لا اعلم حتی اسأل جبرئیل فنزل جبرئیل

مسرعاً فسأله النبی صلعم اینفع هذا الرجل حب علی فقال لا اعلم حتی اسأل

رب العزّة فاوحی الله الی اسرافیل قل لجبرئیل یقرأ محمداً

السلام ویقول له انت منّی حیث شئت وانا وعلی منک

حیث انت منّی ومحبّوا علی منی حیث علی منک و در کتاب مطالب

السئول تصنیف محمد بن طلحه شافعی از حافظ ابو نعیم صاحب کتاب حلیة الاولیاء

نقل نموده از حضرت پیغمبر صلعم که فرموده انّ الله عهد الی فی علیّ

عهداً فقلت یا رب بیّنه لی فقال استمع فقلت سمعتُ

فقال انّ علیّاً رایة الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة

التی الزمتها المتّقین فمن احبّه احبّنی ومن ابغضه ابغضنی ولا شک

هر که بمظهریّت اسما وصفات الهی موصوف گشته ودر خلوت خانهٔ

انس به نزل مکالمت ومصاحبت اختصاص پذیرفته کامی سراز

که بیان غرفهٔ رفیعهٔ محبت بیرون آورده وگاهی بر شرفهٔ منیعهٔ محبوبیت جای

نموده و بمقتضای تحقیق عرفا که گفته اند بدایة المحبة والمحبوبیة ام

منهم لان المحب لایکون محبا الا بعد جاذبة المحبوب ایاه و لا بجذبه

الا المحبة ایاه فکل محب محبوب و کل محبوب محب سر از گریبان محبیت

و محبوبیت بیرون آورده و لوازم صور جسمانیه از روزنهٔ اتحاد

صفاتی بیرون رفته و درین مقام بی ارتکاب تکلفی محبت او محبت

او و معرفت او معرفت اوست و در مخاطبات سلمانیه از انحضرت

منقول است که یا سلمان یا کمل المومن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا

عرفنی بذلک فهو مومن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للایمان او

و من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب و معرفت آن حضرت

بنورانیت مسبوق بمعرفت مقدمه ایست و آن اینست که عالم

که مراد ازان ما سوی الله است بروحانی و جسمانی انقسام پذیراست

محبوب ۲

ونظ

ونظر بآنچه ادراک بآن تعلّق گیرد بحسّي وعقلي موسوم است
ونظر باضافه ونسبتي که بینهما متحقّق است بعلوي وسُفلي اتسام
مي یابد وظاهرا در بعضي اصطلاحات از عالم ملک وشهادت عالم
جسماني واز عالم غیب وملکوت روحاني اراده مي شود واین
اختلاف بحسب اختلاف عبارتست ومرجع تمامي من حیث المعنی
واحد است وفی الحقیقه آنچه عالم بآن انقسام پذیر است جسماني
وروحانیست که تعبیر از اوّل بظلمانیّه واز ثاني بنورانیّه مي نمایند چنانچه
در متن نصوص تحریر یافته که الظلّمانیه اجساد العالم والنورانیّة ار[واح]
العالم والنورانیّة ارواحه ولیس العالم الّا هذه الاجسام الکثیفه
والارواح اللّطیفه فهو حجاب علی نفسه وچون این دانسته شد
بدانکه مراتب ارواح نورانیه بشریّه پنج است مرتبهٔ اولی روح مسمّی
بروح حساس که مناط احساس امور محسوسه است ومرتبهٔ ثانیه

روح مسمّی بروح حیاتیست که واردات حواس خمس را حفظ نموده

عند الحاجة الیها بر روح عقلی عرض می نماید و صبیان را در بدو نشاء

رضاعت ازان نصیبی نیست و مرتبهٔ ثالثه روح عقلی است که

معانی خارجه از حس و خیال بآن مدرک می شود و مرتبهٔ رابعه

روح فکری که تحصیل علوم عقلیّه بآن ارتباط پذیر است و مرتبهٔ

خامسه روح مسمّی بروح قدسی که بانبیا و اولیا اختصاص یافته لوایح

غیبیّه و احکام اخرویّه و جملهٔ معارف ملکوت سماویّه و ارضیّه بلکه

معارف ربانیّه باسرها در او منجلیست و باین مرتبه در قرآن مجید

اشاره فرموده که وکذلک اوحینا الیک روحًا من امرنا ما کنت

تدری ما الکتاب ولا الایمان و پوشیده نیست که رتبهٔ ولایت

که فوق مراتب ممکنهٔ بشریّه است امتیاز آن از سایر مقامات متصوّره

بانصراف غواسق طبیعیّه و خروج از ظلمات جسمانیّه است چه معلومست

که نشأهٔ بشری در غیر صاحب نفس قدسی بنابر لوازم جسمانی وقوای

نفسانی وتیرگی روح حیوانی در ظلمات صفات نفسانیه که

برانوار اسرار قلبیه تافته محجوب ومکدّر گردیده وازینجهت ابواب

مغیّبات براو مسدود شده از شعشعهٔ انوار ازلیه که قلوب زاکیه

بآن تنویر پذیر است بوصف حرمان اتّصاف دارد واگر بحسب خلقت

اصلیه تفرقهٔ میانهٔ ولی وماعدا او از مخلوقات نبوده چنانچه صورت

جسمانی وهیکل عنصری که در سایر افراد بشری پردهٔ دیدهٔ صحه عوارف وذخایر

معارف صمدیه است در نشأهٔ ولایت نیز همین خاصیت دادی

حکایت مزیّت بی صورت نمودی وبنابرین معرفت آن آفتاب

آسمان ولایت نه بمشاهدهٔ صورت بشریه است که حکمت آلهیه

آن را پردهٔ اسرار وخزینهٔ انوار خود ساخته ومخزونات سرادقات

غیبیه را دران هیکل جسمانی ودیعت گذاشته ونه بملاحظهٔ آثار نشأه

کمالات ظاهریه است که دیگری نیز بمثل آن اتصاف تواند یافت بلکه
اقل مقامات معرفت آنحضرت علم است با آنکه او نوریست الهی
که بر ساحت وجودات مخلوقات تافته و فیضیست ازلی که
از فیاض مطلق مظهر فیوضات ایجادی گشته و روحیست قدسی که
اجرام سماویه و اجسام ارضیه از او نشاء حیات پذیرفته و درین مقام
عم مغفورم رحمه الله جوهر حسن عقیدهٔ صمیمیه را باین دستور در رشته
نظم انتظام داده روح قدسی که از او یافته جان جسم وجود
جسم پاکی که از او تازه شده جان نجف عقل کل چون شرف
فضل دو عالم سنجید یافت راجح ز همه پلهٔ میزان نجف
و سر این سخن آنست که چون لآلی معرفت کامله در اصداف محبت
مختفی گشته مستغرق بحار احدیت شده و بعد از تموج آن دریای
بی پایان بساحل وجود افتاده و ذریعهٔ ظهور نور وجود آن حضرت

شده

شده مکوّن بتکوین فیض اوّل گشت وعروج بر آسمان رفعت نمود

وغوص در دریای ملکوتیّه وسیر در سواحل بحار لاهوتیّه نموده رفع

حجب بین المحب والمحبوب روی نمود وبتجلّی ذات احدیّت

متجلّی شده جاذبهٔ محبّت الهی او را بخلعت اجتبا اختصاص داده

وبکسای صفات مختصّهٔ خود از علم وقدرت واحیا واماتت وغیر آن

اکتسا داد تا آثار ربوبیّت وافعال مخصوصهٔ الوهیّت بوساطت وی

بسایر مربوبین رسیده بر مسند خلافت حقیقی ونیابت تحقیقی

متمکّن گردد وبنابرین بعضی از الفاظ شریفهٔ منسوبه بآن حضرت

مثل انا الخالق انا الباری انا محی الاموات انا ممیت الاحیا وغیرها

که موهم دعوی الوهیّت است از ساحت این دعوی دور

واز معنی مجازی مهجور است وتنقیح کلام آنست که همچنانچه نسبت

فعل بفاعل مختار از غبار انکار حقیقت مصفاست با آنکه اختیار

و اقتدار نه باختیار اوست همچنان افعال صادره از ذات احدی

الصفات آنحضرت مترتب بر قدرت و اختیاریست که از

قادر بحق و مختار مطلق باو کرامت شده و بنابرین اسناد بآن حضرت

بارتکاب مجازی و مشقت تاویلی احتیاج نخواهد بود داشت شنیده

باشی که مقناطیس بنابر مناسبت ذاتی بحدید چون او را بخود جذب

کند خاصیت و صفات مختصهٔ خود بوی داده او نیز جذب حدید

دیگر تواند کرد و همچنین هر مجذوبی جاذب دیگریست و چنانچه حدید اول

بنابر محبوبیت وی نظر بمقناطیس متصل باو شده اتصالا ذاتیا

حدیدات دیگر نیز مجذوب وی اند لکن بالتبعیة و الواسطه همچنان

نفس قدسی و ذات سماوی آن حضرت که اولی و بالذات

سایر محبوبیت بی واسطه مجذوب محبت الٰهیست آنچه بنابر خواص

الٰهیه و صفات ازلیه که بآن اختصاص یافته واسطه مجذوب و محبوب

و مخلوق

ومخلوق وي شده باشد انتساب مجموع آنها بآن حضرت بواسطه
وبذات احديت بواسطه اوست وفيه دقيقة لطيفة لا يخفى
على الفطن اگر فهميدن معاني مقصوده در طي عبارات
شوق انگيز زيادتي بصيرت طالبي شده ببسط كلام احتياجي
باشد بعضي از فقرات قدسي اشارات آن حضرت كه ابوذر
وسلمان بخطاب آن تشرف يافته اند رجوع نمودن اولى فيما
وعبارت اينست انا الامر الذي قال الله عز وجل يلقي الروح
من امره على من يشاء من عباده والروح من الله لا يعطي الا
لنبي او لوصي ومن اعطاه الله من روحه فقد اماته من الناس
وفوض اليه القدرة فاحي وامات وعلم ما كان وما يكون بذلك
الروح وسار من المشرق الى المغرب في لحظة واحده وعلم ما في
الضمير وعرج به الى السماء وينزل الى الارض ودران مخاطبه فقرات

علیه که ذکر آن فوق مدرک ما و مثل و امثال ماست ذکر یافته

و بر اندکی از ان اقتصار میرود انا اللوح المحفوظ بیتنا لم یمت

و قتیلنا لم یقتل کالرجل یلبس قمیصا اذا اراد خلقه خلقه انا تکلمت

علی لسان عیسی ابن مریم فی المهد و انا آدم و نوح و ابراهیم و موسی

و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله لا تسمونا اربابا و قولوا فی فضلنا ما

شئتم و لن یبلغوا من الفضل کنهه الذی جعل الله لنا الا معشار

العشر نحن الامات و دلایل حجج الله و امنائه علی خلقه و امینه و لو قال

قایل لم و بم و فیم لکفر و اشرک لانه لا یسئل عما یفعل و هم یسالون

و فرموده که احیای موتی و اماته احیا و اعطای حواس اکمه و ابرص

و بیان ما فی الضمیر و علم بذخایر تمامی از عطیات الهیه است که مارا

بآن اختصاص داده قالوا بل لمن انکر حقنا و ما فضلنا و ما خصنا الله

و ما اعطانا ربنا الا من انکر شیئا مما اعطانا ربنا الا من انکر شیئا

269

مما اعطانا الله وانعم علینا به فقد انکر قدرة الله وشتنیه فینا

وفرموده که از عطایاء آلهی که امتیاز ما از سایر عباد الله بآن تحقّق

پذیر است اطّلاع ما بر اسم اعظم است که مفتاح ابواب مغلقه

و امور مفصله است وفرموده که ارادهٔ تخلق آسمان وزمین وبهشت و

دوزخ وعروج بر افلاک وهبوط ووصول در اندک زمانی بعرش

وجلوس بین یدی الله عزّ وجل وتسخیر سموات وارض وبحار وجبال

ونجوم وشمس وقمر وشجر وغیرها تعلّق یابد بلحظهٔ تحقّق یابد واختتام

آن مخاطبهٔ علیه بربن عبارت نموده که جعلنا الله معصومین مطهّرین

وفضّلنا علی العالمین والحمد لله الذي هدانا لهذا وما کنّا لنهتدي لولا

ان هدانا الله ویا سلمان ویا ابا ذر هذه معرفتي بالنورانیة تمسکا ترشدا

والحمد لله رب العالمین نموده مي شود که کتاب مشارق

الانوار که مطلع انوار ومشرق اسرار وافق مبین کلمات تامات دالّه

بر کیفیات بعضی از حالات آن مرکز دایرهٔ صدق و یقین است

از انجمله روایت می نماید از رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله

که انی تارک فیکم ثلاثاً الکعبة و القرآن و اهل بیتی فانظروا کیف

تجعلونی فیهم صاحب کتاب که ناطق بصواب و خالی از زلل

صدق مشمول سنت و کتاب است میگوید که فاما الکعبة فهدموا

و اما القرآن فحرقوا و اما الآل فقتلوا و ضیعوا و بنابر آنکه وصیت رسول

صلی الله علیه و آله در باب اهل بیت و ذریت آنحضرت متروک

شده و بنقیض آن قیام نمودند بر وجهی که منتهی بر قتل اولاد و سبی

و زاری آن حضرت گردید و در استیصال دودمان رسالت صلی

بارهٔ پیدا و تیشهٔ فتنه و فساد آن طایفهٔ ضالهٔ سرشتهٔ ظلم و عناد

بنوعی قطع و قلع شجرهٔ مبارکهٔ دوحهٔ نبویه نمودند که زبان قلم

شکسته رقم را تاب بیان و تحریر آن نبوده بذکر مجملی از آن که مولانا

محتشم

محتشم کاشی رحمه الله شعله فروز نیران ناله و افغان دوستان

آن خاندان ملایک مکان است توضیح مقام می نماید

بر خوان غم چه ماتمیان را صلا زدند اوّل صلا بسلسلۀ انبیا زدند

نوبت باولیا چه رسید آسمان چه طپید زان ضربتی که بر سر

شیر خدا زدند بس آتشی ز اخگر الماس ریزها افروختند و بر

حسن مجتبی زدند وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود کندند

از مدینه و در کربلا زدند از تیشۀ ستیزه دران دشت کوفیان

بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند اهل حرم دریده گریبان کشاده موی

فریاد بر در حرم کبریا زدند وچون از وصیّت نبوی بر وجهی

که مذکور شد مخالفت نموده و امان عصیان بر میان طغیان

و عدوان زدند متابعت احکام ربّانی و فرمان آسمانی یا آنچ

که از تنزیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا المودّة فی القربی ظاهر و هویداست

به نقضت و عداوت تبدیل نمودند و چون تبعیت فی الجمله اصحاب از نماز و روزه و امثال آن در غایت ظهور است از آیه

کریمهٔ قل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحببکم الله و در بعضی از

کتب ارباب حقیقت به فاتّبعونی فی ولایة علی وجه و تفضیله

مفسّر گردیده و خلاصهٔ معنی آیه مبارکه برین تقدیر اینست که هر

دعوی محبّت الهی نموده خواهد که در جریدهٔ محبّین بارگاه ربوبیّت منخرط

گردد باید که بر جادهٔ محبّت و ولایت آن مرکز دایرهٔ هدایت به ثبات

قدم موصوف باشد تا این معنی ذریعهٔ محبت ربّانیه و غفران

عصیان وی گردیده در زمرهٔ مغفورین و محبوبین جای نماید

و چنانچه مفاد آیه مقتضی اشتراط غفران و محبّت الهیست بجمعی که

محب و مطیع و فرمان بردار آن عالیمقدارند حضرت رسالت پناه

نیز بر حسب فرمودهٔ ربانیّه فرموده که لن یؤمن عبدنا الله حتی اکون

احبّ الیه من نفسه ویکون حبّ اهل بیتی احبّ الیه من اهله چون
غالب اوقات محبّت اهل بیت و فرزندان و ذریّت آنکس
از نفس وی و مراعات حیوة و زندگی او بیشتر و بهتر بوده تقدیم
ایشان در بقای وجود عنصری و لوازم حیوة صوری نصب العین خاطر
ویست ازینجهت حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله وسلّم محبّت
ذات فایض البرکات خود را بمثابهٔ محبت آنکس بنفس وی و محبّت
اهل بیت نبوّت را بمنزلهٔ محبّت او با اهل بیت و فرزندان گرامی
معیّن ساخته فرمود که ویکون حُبّ اهل بیتی احبّ الیه
من اهله و این معنی ایذائیست از حضرت رسالت بجواز زیادتی
محبّت اهل بیت رسالت نسبت بذات اقدس و نفس انفس
آن سرحلقهٔ سلسلهٔ نبوّت و رسالت صلعم و ازینجاست که اهل بیت
صلوات الله علیهم در بارگاه احدیّت نیز اعز و احب سایر خلایق

بوده تعبیه از ذوات مقدسهٔ ایشان بآیات محکمات قرآنی نموده
که هو الذی انزل الیک الکتاب منه آیات محکمات و از ابن
عباس رحمه الله تعالی منقولست که مراد از آیات محکمات شاه
ولایت و عترت طاهره و ذریت مطهرهٔ آن حضرتست چنانچه مقصود
از متشابهات بروایت ابن عباس رضی فلان و فلانست و همچنین
حق سبحانه و تعالی جهة بیان امتیاز ذریت طاهره از سایر اولاد آدم
از سلسلهٔ انبیا و طبقهٔ ازکیا و اوصیا می فرماید که ان الله اصطفی آدم
و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و نظر باتساع دوایر محبت
این زمرهٔ رفیعه و اشاره بآنکه این عطیهٔ ربانیه که از مقام منح و ایادی
الهیست که از ینابیع اکرام و انعام ازلی انشعاب یافته و بر اراضی
قلوب زاکیهٔ محبین این خاندان عصمت بنیان جریان پذیرفته
حق تعالی از محبت خالصهٔ نبی و ولی و اولاد طاهرین مطهرین ایشان

تعبیر برحمت شامله ربّانیه نموده باین عنوان که والله یختص برحمته

من یشاء و بروایت ابن عبّاس مقصود از آیۀ شریفه اظهار محبّت

خاندان نبوّتست و کلام ربّانی را پیرایۀ جمال و آرایش حسن بزوال

برین منوال است که والله یختصّ بمحبّة محمّد و علیّ و ذرّیّتهما المعصومین

من یشاء من عباده و از جهت تنویر عرصۀ امانی و آمال ارباب ایمان

تعبیر از قلوب زاکیۀ صادقۀ صالحۀ اصحاب ایقان بحرم محترم مأمون

از ورود نوایب دنیا و آخرت نموده بدین وجه که او لم یروا انّا جعلنا

حرما آمنا یعنی دل مؤمن حرمیست از حرمهای الٰهی که بواسطۀ

محبّت امیر المؤمنین و ذرّیّت طاهرین او مأمون است در دنیا

از دخول شیطان بر وجه تسلّط و غلبه و در آخرت از زبانۀ

ملتهبۀ نیران چه ظاهر است که حبل متین ربانی و رشتۀ قویمۀ

یزدانی که حق تعالی را مناط ثواب و عقاب و مدار کتاب و حساب

وسوال وجوابست امر امامت و ولایت سلسلهٔ جلیله و زمرهٔ
نبیلهٔ ائمهٔ اثنی عشریه است که در قرآن عزیز از ان خبر داده و عامهٔ
مکلفین را باعتصام وی مامور ساخته که واعتصموا بحبل الله جمیعا
ولا تفرقوا و از ابن عباس منقول است که حبل المتین علی امیر المومنین است
فلا تفرقوا عنه و چون اعتصام بحبل متین ربانی مامور گشته واجب
و متحتم گردد پس تارکین اعتصام و منقطعین از حبل متین من غیر
انصرام باید که در یوم تجمع از یکدیگر ممتاز بوده هر کدام از فریقین بهیأتی
و صفتی اختصاص داشته باشند از جهت اصحاب ولایت به بیاض
وجه و ارباب عداوت بسواد وجه امتیاز یابند چنانچه میفرماید که یوم
تبیض الوجوه یعنی بولایت علی و تسود وجوه یعنی بنقیضه و توضیحا
للمقام فرموده که فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم
و مراد از کفران بعد از ایمان حکایت یوم الغدیر و عهود و مواثیق

امروز

آن روز واقرار بولایت ورضا بخلافت وامامت آنحضرت ست وبعد ازان
نقص آن نموده وابقا بعهود ومواثیق واقعه در آنروز ننموده از مکنون
صدق مشحون ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها محا بانکرده مشمول مدلول
ناکثین رؤسهم عند ربهم گردیدند ومؤیّد مضامین مذکوره است آنچه
در کتاب موسوم به طلامه الفاطمیه بروایت ابی ذر رحمه الله محررست
که بعد از نزول آیهٔ یوم تبیضّ وجوه وتسود وجوه حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله فرموده که تحشر امّتی علی خمسة وامات یوم القیمة رایة مع
عجل هذه الامة فاقول ما فعلتم بالثقلین ویقولون اما الاکبر فحرفناه ومزقناه
واما الاصغر فابغضنا وعادینا فاقول ردوا ظماء مظمئین مسودة وجوهکم
ثمّ ترد علی رایة فرعون هذه الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین بعدی
فیقولون اما الاکبر فخالفنا وعصینا واما الاصغر فقبلنا وعادینا فاقول
ردّوا ظماءً مظمئین مسودة وجوهکم ثم ترد علی رایه سامری هذه الامه

فاقول ما فعلتم بالثقلين بعدي فيقولون اما الاكبر فخالفنا وعصينا

واما الاصغر فخالفنا وعادينا فاقول ردوا ظماءً مظمئين مسودة وجوهكم

ثم ترد علي راية ذي الثدية معها رؤس الخوارج وآخرين فاسالهم ما فعلتم

بالثقلين فيقولون اما الاكبر فخالفنا وعصيناه واما الاصغر فمزقنا وفرسانه

فاقول ردوا ظماءً مظمئين مسودة وجوهكم ثم يرد علي راية امام المتقين

وخاتم الوصيين وسيد المؤمنين فاسالهم ما فعلتم بالثقلين بعدي فيقولون

اما الاكبر فاتبعنا واطعنا واما الاصغر فوازرنا ونصرنا حتى اهرقت دماءنا

فاقول ردوا رواءً مرويين مبيضة وجوهكم ثم بشر شيعته والموفون

بعهده فقال واما الذين ابيضت وجوههم قال رسول الله صلى الله

عليه وآله يا علي شيعتك بيض الوجوه يوم القيمة لا يمسهم سوء مغفور لهم

على ما لهم من عيوب وذنوب وانت قايد الغر والمحجلين الى الجنة ثم جعل

اتباع حسب على رضوانه واتباع اعدائه سخطه فقال افمن اتبع رضوان الله

وهو

وهو حسب علي لكن بانه سخط من الله وهو حب فرعون وهامان

ثم جعل طاعته طاعة الله ورسوله وعصيانه كذلك فقال ومن يعص الله

ورسوله ويتعد حدوده التي حدها في ولاية علي يدخله نارًا خالدًا فيها ثم

جعل من كتم فضل علي وعصى رسول في تقديمه له كافرًا فقال يومئذ

يود الذين كفروا وعصوا الرسول في ولاية علي لو تسوى بهم الارض

ولا يكتمون الله حديثًا من فضايل علي ومناقبه الذين اخفوها وامروا الناس

ان يكتموها ولا يقولوها ثم جعل من خالفه مضروبًا عليه الذلة فقال ضربت

عليهم الذلة قال بن عباس هم الذين جحدوا آل محمد حقهم الا بحبل

من الله وحبل من الناس قال ابن عباس حبل من الله القرآن

وحبل من الناس علي بن ابي طالب وقال له النبي لما رجع من احد

يا علي انت اول هذه الامة ايمانًا بالله ورسوله واولهم هجرة الى الله ورسوله

وآخرهم عهدًا برسوله لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق

ثم جعله و عترته موالی الخلایق فقال و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان

قایلموالی هم الایمه والولدان محمد و علی من قوله انا و علی ابو هذه الامه

و بنا بر امور مذکوره و نعوت مسطوره است که استحقاق بهشت منحصر

در زمرهٔ محبین و دخول نار مخصوص طبقهٔ مخالفین کرد این بنده میفرماید که

و کفی بجهنم سعیرا اشارة لمن اعرض عن ولایته و ثمرهٔ اطاعت آن نقطهٔ

دایرهٔ هدایت و ولایت اشتراک این طایفه است در مقامات علیه و درجات

رفیعه و طی منازل قرب و منزلت و امثال آن از اختصاص بمراتب

زلفت و ارتقا به مدارج رفعت و صعود بر معارج معیت و مماثلت

این طبقهٔ عظیمه با سلسلهٔ رفیعهٔ نبوت و جلوس بر بساط فیض انبساط

مخصوصین بدرجهٔ منیعهٔ خلت و محبت بر وجهی که شاهد صادق فاولیک

مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین

که در کتاب مشارق درین باب ذکر یافته مبین مقام است و از حضرت

رسالت صلّی الله علیه وآله مرویست که مراد از نبیین ذات
با برکات سید کاینات واز صدیقین نفس آن مظهر تجلیات
ذات وصفات واز شهدا حمزه واز صالحین فاطمه است وبعد از
افادهٔ این بشارت عظمی وسعادت کبری نسبت بمحبین ومطیعین
خاندان نبوت ورسالت فرموده که وذلک انّ الله خلقنی
وخلق علی وفاطمه والحسن وحسین قبل ان یخلق آدم حین
لا سماء مبنیه والارض مدحیه ولا ظلمه ولا نور وذلک بان الله
تکلّم بکلمه فخلق منها روحاً ثم مزج النور بالروح فخلقنی وخلق علیاً
فکنّا نسبّح حین لا تسبیح مسبّح فلمّا اراد ان ینشأ الخلق فتق نوری
فخلق منه العرش فالعرش من نوری وانا اشرف منه ثمّ فتق نور
اخی فخلق منه الملائکه فالملائکه من نور علی واخی افضل من الملائکه
ثم خلق السموات والارض من نور فاطمه فهی افضل من السموات

والارض ثم فتق نور حسن فخلق منه السموات والارض ثم فتق
نور حسین فخلق منه الجنة والحور العین ثم سکت الملائکة الظلمة فخلق الله
لهم من نور الزهراء ازهرت منه السموات والارض فقالوا ربنا
ما هذا النور فقال الله لهم هذا نور حبیبی وزوجة صفیی وام اولیائی اشهدکم
یا ملائکتی ان ثواب تسبیحکم وتقدیسکم لها ولشیعتها الی یوم القیمة وچون
مرتبهٔ محبت وخلت درجهٔ علیا پذیرفته وشعلهٔ آتش محبت ومحبوبیت خرمن
سوز مزارع اعتبارات مغایرت درین امر گشته ونخلات باسقهٔ
یحبهم ویحبونه در جویبار خلد آثار الا انی احب علیا فاحبوه بحبی مغروس
شده ازین جهت حق سبحانه جهت تفهیم مراتب مودت ومحبت
فاصله بین المحب والمحبوب تعبیر از بغض آنحضرت بشرک واز محبت
بغفران نموده می فرماید که ان الله لا یغفر ان یشرک به وبروایت
ابن عباس در کتاب مشارق مذکور است که شرک بآن حضرت

شرک بحق سبحانه و ایمان با و ایمان آفریدگار است و کلمهٔ تامهٔ و یغفر

ما دون ذلک لمن یشاء و ظاهر اتیان بکلمهٔ سوف که منافی فوریت وقوع

امر موعود است و از مؤیدات مسلم است و ثالث مغلوبیت مطلقهٔ

مؤیده مستمرهٔ شاملهٔ جمیع ازمنه و شهور که مفاد عبارت معاند مذکور است

در حیّز منع بوده خلاف آن غایت ظهور دارد و واقعهٔ بصره و قتل خوارج

و صد و چهل هزار نفس خسیس از اهل شام که در عرض صد و ده روز توقف

صفّین عرصهٔ شمشیر دلاوران دودمان ولایت گشته از شواهد صادقهٔ

عادله داله بر مطلوب است و ایضاً امور صادره از زمرهٔ اثنی عشریّه

و غلبهٔ ایشان بر طوایف ضالین مضلین و مغلوبیت جماعت مذکوره

در ازمنهٔ کثیره که صحایف مجاری حالات و سوانح واقعات اوقات

ماضیه باثبات آن محرر گشته از تطرق شوایب انکار مبرّا است و ایام

سلطنت و حکومت پادشاهان آن پویه که بدیالمه نیز موسوم اند اظهر

حجج وبراهین قاطعه است و در تواریخ معتبره ذکر یافته که چون علاء الدوله

که منشور اقبالش بتوقیع رفیع محبت خاندان نبوت موقع گشته و بیرو نجم

اعمال و اقوالش مرقوم رقم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی

القربی گردیده و بخاتم حسن عقیدهٔ صافیه اتمام یافته بعد از تسخیر خوزستان

و توابع چون حکومت و دارایی بغداد نیز بقبضهٔ اقتدار و اختیار

وی تعلق یافت دفاتر صوادر لیلیه و نهاریه را بارتسام صور مهام مهم

قلع و قمع زمرهٔ مخالفین خاندان طیبین و طاهرین مرتسم ساخته یرلیغ

فرمان فرمایی وی بطغرای غرای ارادهٔ انهدام بنیان ظلمه و

متغلبه و غاصبین حقوق ائمه طاهره مزین گشته اشاره فرموده که صفحات

ابواب مساجد دار السلام بغداد را به تسطیر کلمات بهجت آیات لعنات

متوافرهٔ متکاثره مسطور ساخته باین عبارت محرر گردانیدند که لعن الله معاویه

ابن ابی سفیان و من غصب فاطمه علیها سلام فدکا و من منع ان

یدفن الحسن علیه السلم عند قبر جده صلوات الله وسلامه علیه وآله الطاهر

ومن نفی ابا ذر الغفاری ومن اخرج العباس عن الشوری ورسوم

تعزیت شهداء کربلا الی الآن استمرار یافته آن نیز از مقتضیات اوام

عماد الدوله مذکور است وحکایت ابو مسلم مروزی ومختار ثقفی ومالک

اشتر نخعی واستیصال طبقات اعدا الله واعدا رسوله که بر طبق فقطع

دابر القوم الذین ظلموا ممکن مقطوع الاثر ومنقرض النسل شده مصدوقه

لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب الیم گردیده ندهمانا قرع سمع

معترض معاند مذکور نگشته در زمرهٔ هالکه لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم

اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها انخراط پذیر است ودر کتب

تاریخ مذکور شده که در زمان عماد الدوله غیر از آنکه در معرکهٔ محاربه مقتول

ومخذول عسکر وی شده بودند سیصد هزار نفس پلید را از دشمنان

اهل بیت رسالت صلعم روانهٔ جهنم ساخته ودر بعضی از نسخ ششصد هزار

نیز مسطور است   باید دانست که در کتاب لوط بن یحیی

بن غانم الازدی که از وجوه اصحاب اخبار و آثار است ذکر یافته که

چون ابراهیم اشتر از جانب مختار بر مرکب توفیق سوار و افواج ملایک

بر یمین و یسار بقصد انتقام از خیل اشرار روانه محاربه ع افراد بدکردار

عبد الله زیاد گردید دران وقت آن سر حلقه ملاعین کبار و الکلب کلاب

النار با صد هزار پیاده و سوار از جانب مروان بقصد قتال مختار متوجه کوفه

بود و چون ابراهیم مذکور همانا از مسبّحان صوامع قدس مخاطب بخطاب

مستطاب مدلول بشارت مشمول قاتلوهم یعذّبهم الله و یخزهم و یشف

صدور قوم مؤمنین شده و نهال امانی و امال در مغرس توکل بدرگاه

متعال و تشبث باذیال کثیر الاتصال مقربان بارگاه جلال غرس داده

باراده استیصال اهل ضلال سالک مسلک هدایت ربانی

و عنایات آسمانی شده ازین جهت در خلال حال و افتتاح این امر

ذی

ذي بال مردان راه وخيل رجال الله اولو الاعنان عزيمت ونيت را بـ

قلعهٔ حصينه انعطاف دادند كه صد وسي نفر از اولاد وزوجات وجواري

عبيد الله ملعون با هشتاد صندوق مملو از طلا ونقره وخز وديبا وساير امتعهٔ

نفيسه در آن قلعه محصون ومذخر شده بود تمامي بامداد واسعاد حاكم

آن قلعهٔ مقهور ومأخوذ ابراهيم شده نفوس خسيسه را از نقاب حجاب

حيوة صوري خلاصي داده امتعهٔ نفيسه را متصرف شد وبعد ازان باتفاق

واعانت حاكم مذكور بعد از طي مراحل توفيق ومراحل تحقيق واستغاثت

از خدعت مستحسنه در امر محاربهٔ عبد الله مذكور در قيد قهر وغلبهٔ ابراهيم مقهور

ومغلوب شده ودران شب كه كوتوال قلاع سبعهٔ سماويه بنظارهٔ

دلاوران ميدان انتقام خاندان ولايت مكان سر از غرف افلاك بر

آورده ومعتكفان شادروان كعبهٔ اجلال اعدي را مضمون مشحون

فمن تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون ورد زبان گرديده

بود چهل هزار نفس از نفوس مظلمهٔ ضالهٔ مضلهٔ متقلبین در اودیهٔ غفلت

ومتورطین بادیهٔ غلظت وجهالت وماهیین هاویهٔ ضلالت وغوایت

ومهجین امت نبوت وولایت ومتلونین باثواب مخالفت قوانین

ملت ومنتسجین بنسایج کفران نعمت در مضمار کفر آثار من کان عدو الله

وملائکته ورسله وجبریل ومیکائیل فان الله عدو للکافرین علم

عدوان برافراشته وپرچم طغیان مروان مغضوب مطرود رسول

آخر الزمان صلی الله علیه وآله معلم ساخته واشقر نفاق پیکر عصیان

وعدوان راکه راتع مراتع اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء

ملجم بلجام صدق انتظام فباؤ بغضب علی غضب وللکافرین

عذاب مهین گردانیده تمامی منعوت بنعوت مذکوره وموصوف

باوصاف مسطوره عرصهٔ شمشیر لشکر کرار غیر فرار ابراهیم شیر شکار

گردیده وهنگامهٔ پیکار که احاطهٔ آن فیقای خونخوار وپیدای مردم ازار

نموده

نموده بود بهبوب ریاح عاصفه رماح لازم النجاح مرسان منتسبه بخاندان
نبوت و شجعان متوسله بدودمان ولایت که چون افاعی متلطمه
مردم خوار و کینه گذارند بصدمات اولیه و حملات غضنفریه متلاشی شده
و دران معرکه آن سرکردهٔ زمرهٔ اعداء الله عبید الله نامه سیاه بعد از آنکه
دیدهٔ ادبار مردمک مردم آزارش بگزلک امر و اشارهٔ ابراهیمیه از زاویه
مظلمهٔ حدقه بیرون آمده و لحوم اعضای وی بخنجر قهر و غضب ذره ذره شده
و بآتش مشتعله از مقدحهٔ مصیبت خاندان رسالت مسوی گشته
و آن جوعان نیران عصیان و عطشان بیابان خسران با کل آن مامور
گشته باین اعزاز دلنواز روانه خانه کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم
یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء
گردیده سر چشمهٔ واسعه و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل مکان استیطاس
گردید لعنه الله و اخزاه و اعد له عذابا مهینا چون خبر مصیبت اثر قتل

عبید الله و سپاه روسیاه و استیصال آن طبقهٔ هالکه بروان لعین
پیدین رسید عامر بن ربیعهٔ شیبانی را با صد هزار سوار راکب برکب
انتقام گردانیده روانهٔ کوفه ساخت و آن نحس نجوم بروج کفر و عصیان را
نگهبان اجل گریبان امل گرفته کشان کشان بجانب ابراهیم دوانید
و منهی اقبال که بشیر دلپذیر معمورهٔ ایمان و دبیر روشن ضمیر قلمرو خسرو
نحگاه مودّت خاندان رسول آخر الزّمان است ساحت سعادت
قرین و عرصهٔ محبت آئین عقیدهٔ خالصهٔ صافیهٔ ابراهیمیّه را بنور موفور
این نوید سعید تنویر داده و بشارت نامهٔ صید را چون اجل آید
سوی صیاد رود را بخازن ضمیر منیر ابراهیم سپرده و بندای بهجت
فزای یا خیل الله ارکبوا صحیفهٔ کاملهٔ حسن عقیدهٔ جبلّیهٔ زمرهٔ محبّین را
مرقوم رقم پا تا همه تن بمردن دهیم مبادا که فرصت بدشمن
دهیم گردانیده قبل از آنکه مدبّر کارخانهٔ تقدیر بتحریر تصویر اجتماع

فریقین

فریقین و تلاقی طرفین صحیفهٔ خاطر خطیر وی را محرّر ساخته نایرهٔ محاربه
و مقاتله اشتغال پذیر و معمار جویبار توفیق در چمن گلشن خمیر الهام
پذیر ابراهیم به تسقیهٔ اشجار ثابتهٔ اراضی امانی و آمال و تصفیهٔ دوحهٔ مقدسهٔ
حسن مآل وی پرداخته رای زرین که خاتم تمکین نگین انامل صدق
و یقین است بر طبق مدلول   بسا قفلی که ناپیدا کلید است
چه واپینی نه قفل است آن کلید است   نسخهٔ مصحّحهٔ افکار صالحه را
موقّع توقیع وی ساخته و سرورق دفاتر مقتضیّات انظار کامله را که
آن موزج تصاویر تقادیر ربّانیست بتوشیح آن موشّح گردانیده و عنوان
صحیفهٔ مرقومه برقم کیفیّت مقابله و مُقاتله در آئینهٔ ملاحظه برین وجه
جلوهٔ ظهور داد که چون تدلیسات مُشتمله بر خدع واقعه در معرکهٔ
مجادله و محاربه از امور مُستحسنه است تغییر هیأت عارضه و صفات
متزایله داده خود را مظهر حالات مختصهٔ مخفیهٔ عامریه گردانیده و باتفاق

یکی از جواسیس وارده از جانب عام مذکور که واقفان وقایع
مواضع واقع وی را مقید ساخته بودند و بعد از احضار بارگاه فخار
و اختصاص وی بزواید الطاف و اعطاف تبدیل کسوت نفاق
بخرقهٔ وفاق داده در خریطهٔ محبین منخرط گشته بود روانهٔ اردوی
عام کرد و چون تاسیس امور و ترصیص معاقد آن و تمهید قواعد
و اتمام و انجام مهام و اخلاص نیت و اتقان اعمال و اعتناق الجد
و هجران الکسل و الرزانة فی الشجاعه از فیقای بعیده و بیدای وعره است
که رجای اطراق در ارجای وی مخصوص محل رجالیست که خوام
حزم بر حیزوم دانش بسته و غبیطهٔ ملاحظه بر غیزوم عزم گذاشته
ازین جهت مطیهٔ عطیهٔ ربانیه مرکوب مرغوب ابراهیم شده چون حدود
سرادق حشمت عامری مخیم جلال وی گشت کلاب عقره شد
و دالقلادهٔ عامریهٔ مأموره بمحافظت طرق مختلفه و امان اقبال

وادیال

واذیال اجلالش را گرفته حاضر مجلس آن طرید درگاه آله گردانیدند
و درین مقام سفینهٔ انکار عمیقهٔ ابراهیمیه بگرداب اضطراب افتاده
و تندباد عناد عامری بتموج دجلهٔ سفینهٔ قلبیه بادبان اختیار و سکون
قرار و فرار را درهم شکسته درین هنگامه ابراهیم دست امید بحبل المتین
مودت خاندان ع استوار ساخته و راکب سفینهٔ منجیهٔ توسل بذریت
طاهرهٔ مطهره گردیده موجهٔ دریای اضطراب و اضطرار را بلنگر
استعانت از مقربان بنیان امامت و ولایت فرونشانیده
و بقطعات حسنات هدایت آیات اعتماد بر شفعای یوم المعاد
مرجو النجات بوده بفرمودهٔ عامر شرک مآثر محبوس ظلمت کدهٔ
زندان گردید و بحراست و محافظت سیصد نفس از نفوس شقیهٔ
ثلمهٔ احتمال انهدام وی مسدود گشته عامر مذکور دران شب جالس
بساط نشاط و لابس کسای انبساط شده و بافتتاح ابواب ملاهی

نبوت ع

وانجاح مقاصد ارباب مناهی بر عرف غفلت و نسیان و بر فراش
طغیان منسحق الاستان گردیده از ندای خوف انتمای ایها الملک
الجبار لا تجد ذیل الافتخار فان لکل نایرة خمودا و لکل عاصفة رکودا
ولا یغرنک هذه البنود المنشوره والجنود المحشوره والسیوف المشهوره
والاعداء المقهوره والکتایب المجنده والقواضب المهنده
محابا ننموده و رشتهٔ ظلمانیه ابتغای ظلم و عنا در ابره تسلیک خوف
ریزهای افکار فاسدهٔ متضمنهٔ اهلاک ابراهیم انلاک داده و بر مسند
غرور مترصد طلوع صباح سروری بود و ازین معنی غافل که سهام
مرمیهٔ صادره از کمانخانهٔ انا عند الله المنکسرة قلوبهم که بهدف اجابت امن
مجیب المضطر اذا دعاه اتصال پذیر است چون از انامل اجابت
شمایل مظلومان زندان من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان
امره فرطا گشاد یافته و بر طبق گفته   گر غمزده شبی بانگشت دعا

اقبال

اقبال تو را کوشش بمالد چکنی   بر نشانهٔ سینهٔ کثیرة الضغینهٔ

زمرهٔ ظلمه و فجره جای نماید ترفع شان و تدلّع لسان سود مند نبود

بر بستر افرایت من اتخذ الهه هواه متصبّص و متربّص بوده پیمانهٔ

حیات از مدامهٔ علیل لا شفی و مریض لا یبرجی لبریز کرد الحاصل

بعد از ارخای ستور شب ظلمانی اساس قطرانی لباس کنه جبههٔ

منیرهٔ صباح نصرت ابراهیمی از ورای جلباب ظلمت انتشارش

نمایان و رشتهٔ طلیعهٔ لمعات بهجت آیات آفتاب علیهٔ آن

سمی خلیل الرحمن با تار و پود ظلام ظلم انتظامش توامان بود عام مدور

مجد دادار تشیید مبانی غیظ و غلظت تقیید او ابد عبارات تقییود

محکمات داده و بر وفق   سلسله بند است و شیران را

بکردن زیور است   بعد از تناسل نسبی و تفاضل حسبی پنهان مسند

نشین مقام انتقام کردیده و منادی الا ان حزب الله هم الغالبون

معمورهٔ عقیدهٔ خالصهٔ ابراهیمیه را پر آوازه ساخته اگرچه من حیث الظاهر

کنج نشین محنت خانهٔ مغلوبیت می نمود اما برید سدید

ملک جهان زان تو خواهد شدن   دهر بفرمان تو خواهد شدن

نامهٔ بشارت آئین و صحیفهٔ صحت قرین سوانح احوال او را بتوقیع

رفیع وما الله بغافل عما یعمل الظالمون موقع گردانیده مترصد نزول رحمت

ربانیه می بود درین حال آن عرب عربا لقب فیقا نسب که در طریق

معرفت راجان و از اسرار مندمجه در ظواهر امور غافل چشمهٔ دیدهٔ

گریانش جوشان و صاعقهٔ سینهٔ باتش سوزان خروشان گردیده

ناله و افغان بملائکهٔ هفت آسمان میرسانید و ابراهیم زبان

فصاحت بیان گشوده او را بحصول درجات لازمهٔ شهادت

استمالت داده بدخول در زمرهٔ منیعهٔ محبان خاندان رسالت و سعادت

مستبشر ساخته بانخراط در خریطهٔ شهدای کربلا مسرور می ساخت

ابراهیم

283

ابراهیم درین حالت شعله فروز نیران خوف و خشیت صاحب اختیار

امور زندان گردیده نگهبان ایمان بکمند دلپسند حرفات غیبیه شخص مذکور را

از ورطات کفر و شقاق بیرون آورده عزم خدمت ابراهیم نمود و آب دیدهٔ

شرمساری اطفای نایرهٔ غضب باری نموده و از تیه ضلالت بوادی هدایت

بیرون دویده بگشودن قیود مستحکمه بر دست و پای ابراهیم قیام نموده

او را از آن ورطهٔ عظیمه نجات داده بعد از لحظهٔ بگریختن ابراهیم آواز

بر آورد و در همان ساعت عامل مذکور با چهل هزار سوار و پیاده که مدلول

و جنود ابلیس اجمعین از آن حکایت می نماید روی بصحرا نهادند

و ابراهیم نیز در میان پیادگان روان گردیده و متوسل بحمایت اهل بیت

رسالت صلعم شده و در پس پردهٔ ظلمانیه آنشب که چهرهٔ مخدرهٔ

فتح و نصرت از تار و پود آن ظاهر بوده مختفی شده مترصد لطیفهٔ از

لطایف الهیه می بود تا آنکه بشیر دلپذیر الیس الصبح بقریب اور از

ظهور کوکبهٔ طلیعهٔ صبح سعادت قرین آگاهی داده بدرختی کثیر الاغصان

والاوراق که دران صحرا همانا غارس مودّت خاندان نبوّت اغراس

داده بود رهنمون گردیده و ابراهیم صعود بر مدارج آن نموده منتظر عنایت

پروردگاری می بود تا آنکه چهار ساعت از روز گذشت و هوا گرمی

نموده و صحرا را حرارت فزوده و لشکر عامر در اطراف آن بیابان

سرگردان گشته و راه وصول بمقام مامول بر ایشان پوشیده درین اثنا

عامر مذکور از شدّت تاثیر نیران طغیان عصیان که احاطهٔ درون و بیرون

و ظاهر و باطن وی نموده بود سراسیمه گردیده ناگاه درخت مذکور

در مغرس رؤیت وی جای نموده بر طبق گفتهٔ   صید را چون اجل

آید سوی صیاد رود   میل بآن طرف نموده و باستظلال آن

خوشحال گردیده و حامی حمایت مودّت اهل بیت رسالت صلعم

گریبان ادبارش را گرفته کشان کشان بجانب آن شجرهٔ مبارکه دوانید

ودرانوقت نهال اقبال ابراهیمی و نخل برومند طالع ارجمندش ثمرهٔ

مراد بار آورده و میوهٔ طریهٔ توفیق از اغصان طیبهٔ شجرهٔ سدرهٔ علو

عقیدهٔ کاملهٔ سدهٔ سنیهٔ عترت طاهرهٔ کام جان و ذایقهٔ روح

وروان وی را التذاذ داده و دست امید بحبل المتین محبت خالصهٔ

دودمان رسالت و ولایت استوار ساخته و بهدایت هادی صدق

نیت و صفای عقیدت و تعلیم معلم خاطر غیبی بسدایر بقایمهٔ عرش

عظیم توسل بدودمان رسالت متوسل و باسطوانهٔ قویمهٔ توکل

ببارگاه احدیت متوکل گشته بنوعی نزول نمود که با عامر مذکور بر مطیهٔ

وی ترادف نموده و او را در آغوش خود در آورده بر زمین انداخت

و دست و پایش را بریسمان شقاوت ازلیهٔ عامریه محکم بسته و بخنجر

قهر و غلبه که استاد کارخانهٔ الحق یعلو ولا یعلی آب داده بود آن مدبر

بیدین را سر از تن جدا نموده و بر مرکب وی سوار شده روانهٔ

کوفه که دید و چون مختار ملحق شده صورت حال برین منوال

مشاهدهٔ وی گشت باتفاق پیست و چهار هزار سوار از هزیمت

یافتگان لشکر عامر را تعاقب نموده ازان گروه انبوه که صد هزار نفس

بوده اند قلیلی که عبارت از دو هزار کس باشد جان بدر برد

تتمهٔ عرصهٔ شمشیر هوا دادان اهل بیت سیّد مختار و ذریت اطهر

حیدر کرار گردیدند و این مقدار غلبه و تسلط که از شیعیان

خاندان ولایت بتواریخ مختلفه صدور یافته و آثار عظیمه از محاربه

و مقاتله و استیصال زمرهٔ مخالفین و غیرها من الامور بران

ترتّب یافته در تحقّق آیهٔ شریفه کفایت می نماید و الله الهادی

الی سواء الطّریق و بیده ازمّة التّوفیق و التّحقیق قبل ازین

مذکور شد که بحکم کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت

الخلق لاعرف مقصود از بروز بعضی از انوار سبحانی در مظاهر

جسمانی

جسمانی و منظور از تعلّق ارادهٔ ازلی بظهور موجودات اعیانی
اظهار کمال جلال و کشف غطا از چهرهٔ جمال بیزوال است
جمالی مطلق از قید مظاهر   بنور خویش هم بر خویش ظاهر
دلارا شاهدی در حجلهٔ غیب   مبرّا دامنش از تهمت عیب
ز هر آیینه بنموده رویی   بهر جا خواست از وی گفتگویی
از او یک لمعه بر ملک و ملک تافت   ملک سر گشته خود را چون
فلک یافت   ازان لمعه فروغی بر گل افتاد   ز گل شوری
بجان بلبل افتاد   رخ خود شمع ازان آتش برافروخت
بهر کاشانه صد پروانه را سوخت   ز رویش روی خود آراست
لیلی   بهر مویش ز مجنون خواست میلی   لب شیرین
بشکر ریز بگشاد   دل از پرویز برد و جان ز فرهاد   سر از جیب
مه کنعان برآورد   زلیخا را دمار از جان برآورد   بهر پرده که بینی

پردگي اوست   قضاجنبان هر دل بردگي اوست زعشق
اوست دل را زندگاني   زمهر اوست جان را كامراني
پس بحكم حكم الاصل يسرى في الفروع انواع مخلوقات على
اختلاف الدرجات در طلب كمال و محبّت ظهور جمال مجبول
ومفطور ولكن بعضي آگاه و برخي عديم الشعور اند و درين معني
گفته شده   نه بيني لاله در صحن اين باغ   كه از عشقش نباشد بر
جگر داغ   نيابي سبزه بر طرف جويي   كه نبود مرور از عشق
بويي   فلك سرگشته از سوداي عشق است   جهان پر فتنه
از غوغاي عشق است   و بر صاحب ذوق سليم و فهم مستقيم
خفايي ندارد كه تا سالك اين راه را ديدهٔ دل از ديدن ما سوا باز
نداشته و از ظلمتكدهٔ لوازم جسماني رخت اقامت بر عاز
بختي قناعت نگذاشته و از خارستان متابعت دلايل لفظيهٔ

اينفار؟

وخیالات رسمیه نرسته باشد از دولت اقتباس این نور

واقتباس این معانی بغایت دور است   ای دوست

حدیث عشق دیگر گو نیست   وز کیل حروف این سخن افزو نیست

گر دیدهٔ دل باز کشایی نفسی   معلوم شود که این حکایت چو نیست

اهل حقیقت گفته اند که تا سالکین طریق محبت ارواح را بسر چار سوی

محبوبیت نتازند مرکب مراد بمیدان من کان خلفه الله کان خلفه

بالله نتازند و تا موحدین اسرار خود را از هر چه رنگ تعلق پذیرد

تصفیه نداده پردهٔ حجاب خیال ماسوی با آتش غیرت نسوزد

بی مزاحمت اغیار در بارگاه مشاهدهٔ دلدار شمع وحدت نفروزد

تا چشم بر بندد و زند از ماسوی بکلی   در خلوت وصالش محرم

نمیتوان شد   و شارح فصوص چنین افاده نموده که اکمل مسالک

سالکین منازل تجرید عبارتست از عبادتی کامله بر وجه مشاهدهٔ ذات

مع قطع النّظر عن الصّفات و این حالیتست که اقرب مقربان

درگاه و اکمل محرمان بارگاه بآن اختصاص یافته از قید ملاحظهٔ

صفات و التفات باضافات بیرون آمده محو انوار وجود

و مستغرق بحار شهود شده باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

و سلامه علیه را واقع بوده و از ملاحظهٔ جواب و سوال هل رایت

ربّک که بست اعبد ربا لم اره فرموده درجهٔ ظهوری پذیرد قال له

ذعلب الیمانی وقد سأله هل رایت ربّک یا امیر المؤمنین فقال

علیه السّلام افا عبد ما لا اری فقال فکیف تراه قال لا تدرکه

العیون بمشاهدة العیان ولکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان

قریب من الاشیاء غیر ملابس بعید منها غیر متباین متکلم بلا رؤیة

مرید بلا همّة صانع بلا جارحة لطیف لا یوصف بالخفاء کبیر لا یوصف

بالجفاء بصیر لا یوصف بالحاسّة رحیم لا یوصف بالرقة و از این

مقوله است گوهری که از قعر بحر رسالت بساحل روایت افتاده

که وجعلت قرة عینی فی الصلوة وبعضی از اصحاب دانش کلمهٔ

الصلوة نور که بحضرت رسالت صلعم منسوبست بر مقام مشاهده حمل

نموده اند و فرموده که ولهذا کان اذا دخل الصلوة ینظر من ورائه

مثل ماینظر من بین یدیه ولم یرد ان هذا الحال کان مستصحباً

فی غیر الصلوة واین مرتبه از عبادات شهودیه ازینجهت به نبی

وولی اختصاص یافته که نتیجهٔ کمال معرفت ذات احدیت است

چه ظاهر است که مورد علم الهی و مصدر معارف لایتناهی سینهٔ

صافیهٔ صدر مسند رسالت و خزینهٔ عامرهٔ خاطر غیبی سرایر سرگروه سلسلهٔ

ولایت است که بنابر مصادقت وجود حق و مشاهدت وجه مطلق

بآن فایز شده و از محیط علم ازلی معارف حقیقی بر اودیهٔ قلوب زاکیهٔ

ایشان انصباب یافته و بحر مواج عوارف گردیده و از تلاطم امواج

آن بر ساحل لسان چشمهاي علوم ظهور يافته تشنكان زلال
يقين ازان سيراب شده ومياه عوارف حقّه حقيقيّه بر جداول
ادراک وسواحی افهام ايشان ازان جريان يافته هر کس بنا
بر مناسبت طهارت نفوس ونورانيت ارواح ازان بهره
کرفته وچون اين دانسته شد بايد دانست که در تحقيق معني محبت
علمارا اقوال مختلفه است بعضی کفته اند که محبّت آنست که خزينه
خاطر محب از غير پرداخته وحجرات قلبيّه را از غبار تعلق بآنچه غير او
محبوبست پاک کردانيده چنان از خود بيخود کردد که مرغ روحش
بر شاخسار محبّت فغان برآورده چنين نغمه سرائي تواند نمود
عشق آمد وشد چه خونم اندر رگ وپوست   تا کرد مرا تهی
پر کرد ز دوست   اجزاي وجودم همکي دوست کرفت
نامیست زمن بر من وباقي همه اوست   واز علامات محبّت بسيار

رفاي

رضای حبیب است بر رضای خود بنوعی که در چارسوی محبت
نقد جان بر کف گذاشته و سلعهٔ نفیسهٔ مراد دوست را بآن
خریداری نموده در مقام جانسپاری تواند گفت   بردارم دل
گر زجهان فرمایی   برهم زنم ار سود و زیان فرمایی   بنشینم اگر
بر سر آتش گویی   برخیزم اگر از سر جان فرمایی   واین مرتبت علیه
و منزلت سنیه باختصاص ازلی ازان مظهر انوار جلی در جهٔ تخصیص
یافته شبی که از دود نفاق دشمنان نبوی چون بخت ایشان ظلمانی
و چون آتشکدهٔ درونشان تیره و دخانی شده بود و ظلمت عداوت
معاندین راه دیدن بر دیدهٔ جهان بین بسته و پردگیان اسرار پردهٔ
کرهٔ ارضیه بر جیب اندوه کشیده در چنین هنگامه آفتاب جمال
جلال نبوی بامر الهی در سحاب خفا میل اختفا نموده و از خوف
هجوم اعادی که در آن شب متحقق الوقوع بود قرار هجرت داده

کلمتین م

ومحنت بر منحت گزیده درین اندیشه که اگر مراعات جانب جان عزیز

که رشتهٔ حیوة صوری ومعنوی جهانیان بآن ارتباط پذیر است نموده

رفتن بر نشستن وغریب بر وطن رجحان داده عنان براق

عزیمت بجانب مدینهٔ مطهره انعطاف داده ازخاک پاک را اکسیر نقود

صافیهٔ فیوضات ازلیه ساخته روانهٔ آنصوب گردد ودایع نبویه

ونوامیس الهیه وحقوق لازمه الا داتعطیل یابد واگر ملاحظهٔ امور مذکوره

ننموده آفتاب جمال یزدانش بمقتضای والشمس تجری لمستقر

لها روشنی بخش ساحت وطن اصلی شده عزیمت رفتن انفساخ یابد

ازغلبهٔ کفرهٔ قریش ومنافقان وهجوم ایشان مبادا رخنه دربنای وجود

کثیر الجود نبوی یاثلمه درحصن حصین بقای مصطفوی راه یافته

شرفهٔ رفیعهٔ بنیان ایمان بالکلیه انهدام یابد وچون ازجمیع امور مشکله

غبار اشکال ازچهرهٔ احوال نبوی بآستین عطوفت مرتضوی

289

مرجو الزوال بوده درین واقعه نیز آن هزبر بیشهٔ شجاعت و تمکین

یعنی جان آزادمردی و تن دین خسرو سنت و تهمتن

دین بر طبق آنکه او دلیل تو بس تو راه مجوی او زبان

تو بس تو هیچ مگوی هرچه او گفت راز مطلق دان هرچه او

کرد کردهٔ حق دان دل پر درد را که نیرو نیست هیچ بیمار دارو چون

او نیست عقل ازان نامدار و مشهور است که در آن کارگاه

مزدور است بعد از استشارهٔ نبویّه بامر خالق البریّه بآن مؤتمن مستشار

و شمشیر قاطع پروردگار که نقد محبّت در آستین و گنج فتوّت در آستان

اوست بمفتاح رای صواب نمای خیر انتما فتح این باب نموده و توجّه

بنویر ابر توقّف رجحان داده و نایرهٔ آتش اضطراب آنحضرت را

بزلال خلوص نیّت و صفای عقیدت اطفا داده و صفحهٔ اندیشه را

بتصویر این معنی مرتسم ساخت که آن سفینهٔ حاجات کاینات و کشتی

نجات عامهٔ مخلوقات را از ان لجهٔ کثیر الخطر و ورطهٔ عظیم الضرر برون
آورده و افق اقبال اهل مدینه را مطلع جمال آن مظهر انوار کمال گردانند
روانهٔ آن صوب نماید و خود بنفس النفس و ذات اقدس سپر بلیهٔ
عظیمهٔ این قضیه شده اگر از شجرهٔ خبیثهٔ منتنهٔ کدورت دشمنان دین که
در مغرس عداوت خیر المرسلین غرس یافته اقتطاف ثمرهٔ مرادی
نمایند کام جان نبوي را از مرارهٔ آن آسیبی نرسیده در ذائقهٔ
اخلاص شاه ولایت چاشنی شربت خوشگوار داده برطبق قول مولوی
که جان فدای جان جانان میکنم خلع لباس حیوة صوري نمود
و حقهٔ نفیسهٔ سربستهٔ گوهر شاهوار عمر عزیز المقدار را که همیشه در کف
جانسپاری جای داده بود درین واقعه صرف توشهٔ سفر سعادت
اثر حضرت خیر البشر نماید و در دیوان منسوب بآن حضرت ابیاتی
بآن واقعه شده که وقیت بنفسي خير من وطاء الحصا ومن

آفتاب صح

طاف بالبيت العتيق وبالحجر   رسول اله الخلق اذ مکروا به

فنجاه ذو الطول الکريم من المکر   وبت اراعيهم متى ينشروني

وقد وطنت نفسي على القتل والاسر   اردت به الاله تبتلا

واضمرته اوسد في القبر   ومشهور است که آنحضرت سه روز در مکه

توقف فرمود و بعد از ان پردگیان سلسلهٔ نبوی را بر داشته رایت

عزیمت بجانب مدینه انعطاف داد و حق سبحانه صفحهٔ ثنای او را بلوم

تعجب و تعظیم تزیین داده بتشریف شریف ومن الناس من یشری

نفسه ابتغاء مرضات الله مشرف ساخت و بر شاربان رحیق محبت

و رهروان طریق مودت پوشیده نیست که خلعت خلت در خور

قابلیت محبتیست که بی مضایقه در گنجینهٔ زندگی گشوده نثار رضای

دوست تواند نمود و در کتاب احیا مذکور است که چون ملک الموت

متوجه قبض روح حضرت خلیل الله گردید آن حضرت با وجود

اختصاص بمقام خلّت و امتیاز از سایر انبیا باتّصاف باین صفت
در اوّل مرتبه از تسلیم بآن فی الجمله اباییٔ نموده فرمود که هل رأیت
خلیلا یمیت خلیله تا آنکه از جانب الهی به تنبیه نبیه هل رأیت حبیبا
یکره لقائه حبیبه متنبّه شده بود فرمود که یا ملک الموت الآن
فاقبض روحی و شاه کشور محبّت و سرور ارباب مروّت مصدوقهٔ
کریمهٔ انّ الله یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله لا یزال زلال حیوة
در جام رضا و تسلیم ریخته بی طلب و تقاضایی مهیّای ایثار آن
شده میفرمود که والله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل
بثدی امه و از اینجاست که الم ضربت ابن ملجم ملعون در ذائقهٔ اشتیاق
جان سپاری آن حضرت چاشنی ثمرهٔ محبّت داده صلای فزت
برب الکعبه در بطنان آسمان انداخت   ببین تفاوت ره
از کجاست تا بکجا   و چون این فهمیده شد مناسب آن است که

قلم محبّت رقم بتحریر معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مذکور پرداخته
پردهٔ اشتباه از جبههٔ پردکی محبّت مرتفع سازد امّا من حیث اللغة
بعضی گفته اند ماخوذ از حبّه بکسر حاست که مراد ازان تخمیست که در
زمین افشانند و وجه تسمیهٔ اشتراک او با حبّه آنکه همچنانکه او لُبّ
نباتست محبّت لُبّ حیاتست و در منتخب قشیری مذکورست
که الحبّ هی الحسنات الّتی یوضع علیها الحرّة فسمّی المحبّة حبّا لانّه
یتحمّل عن محبّه کلّ عزّ و ذلّ و در اصطلاح عبارتست از ارادهٔ قلبیّه
بانچه التذاذی ازان حاصلست و در احیا مذکورست که المحبّة
فی وضع اللّسان عبارة عن میل النّفس الی موافق ملایم و بنا بر عدم
صدق اینمعنی بر محبّت الهی بلکه محبّت بنده نیز بحق تعالی در رسالهٔ
قشیریّه بمفتاح تحوّر که مغالیق ابواب الفاظ و عبارات بان انفتاح
پذیراست توسّل جسته که فمحبّة الحق سبحانه للعبد ارادته لانعام مخصوص

نبیّه کما ان رحمته ارادة الانعام وبنابرین مراد از محبت الٰهی به بندکان

ارادهٔ اوست باختصاص بنده بمقام قرب وایصال وی بدرجات

علیّه وکمالات بهیّه ومقصود از محبت بنده بحق تعالی حالتیست

قلبیّه که ثمرهٔ آن اتیان بعبادت وتعظیم اوامر ونواهی الٰهی وایثار

رضای ربانی واستیناس بدوام ذکر اوست جل شانهُ وبنابرین

محبت خالق بمخلوق وعکس از اتصاف بحقیقه مبرا بوده از مقولهٔ

تجوز باشد ودر کشاف ذکر یافته که محبة العباد لله مجاز عن ارادة نفوسهم

اختصاصه بالعبادة دون غیره ورغبتهم فیها ومحبة الله عباده ان یرضی

عنهم ویحمد فعلهم ولکن حجة الاسلام این طایفه که محبت مخلوق را

بخالق از مجازات اصطلاحیه انکار نموده ودر موضعی از کتاب احیا

لباس تشنیع را طراز تعجب داده که وکیف یعبر بحب بالطاعة والطاعة

تبع الحب وثمرته فلا بد وان یتقدم الحب ثم بعد ذلک یطیع من احب

ودر کتابه

و در کتاب مذکور بعد از ذکر مذهب اکثر متکلمین که تاویل محبت بنده
بامتثال اوامر ونواهی نموده اند چنین افاده نموده که وهولاء هم محجوبون
لجهلهم بحقایق الامور وتفاوت میانهٔ قول وی وباقی علما آنست
که جمهور علما محبتین را از باب مجاز دانسته اند وحجة الاسلام محبت
خالق را لباس مجاز وعکس را کسوت حقیقت بخشیده ودر کتاب
احیا ذکر نموده که محبت خدا به بنده عبارتست از نزدیک گردانیدن
او بمقام قرب ورفع شواغل جسمانی ودفع معاصی ومناهی از وی
وتطهیر باطن او از کدورات دنیویه ورفع حجب قلبیه تا بمقام مشاهده
اتصال یابد ومحبت بنده بخدای عز وجل عبارت از میل اوست
بادراک کمالات مذکوره بنوعی که ادراک هر مرتبه از مراتب کمالیه
که موجب قرب بارگاه احدیت است ذریعهٔ حصول لذتی از
اللذاذات مترتبه بر آنست وشکی نیست که بصیرت باطنیه اقوی

از ظاهریه وادراکات قلبیه اشد ادراک حسیه و صور جمیله و جمال
معانی مدرکه بعقول کامله اعظم از جمال صور ظاهریه است و بنابر
تلذذ قلوب از ادراک آن ابلغ مراتب متصوره التذاذ است
و از ینجهت طباع سلیمه بآن امیل بوده همچنانچه او فق اشیا نظر به
ابدان اغذیه لذیذه است نظر بقلوب عرفا مراتب معارف الٰهیه
خواهد بود و چون مدار محبت بر میل والتذاذ و بنده را این حالت میسّر
آمده این عارفه او را نظر بارگاه احدی ممکن الحصول است فلا یکر
اذا حب الله تعالی الا من قعد به القصور فی درجة البهائم انتهی حاصل
کلام غزالی و باید دانست که چون لطیفه محبت نه گوهریست گران
قیمت که هر غواصی جرات غوص لجه عمیقه آن تواند کرد و نه طایریست
بلند پرواز که دام هر صیادی پیرامون صید او تواند شد بلکه لمعه نار شجره
وادی ایمن است که بر طور قلوب طالبان قبس وحدت تافته

درشته

ورشحهٔ دریای معرفت است که بر سواحل السنهٔ عارفان معارف
الفت انصباب یافته از انجهت حضرت رسالت صلعم در واقعهٔ
خیبر بنا بر مصالح خفیهٔ ربانیّه و اظهار مقامات محبیّت و محبوبیّت
مرتضویّه در بارگاه الٰهیّه مرتبهٔ اوّل رایت سرداری را به پسر ابی قحافه
عنایت نموده آن جان گیر پای در اوّلین حمله قرار بر فرار داده
و ناموس اسلام را بر کنار گذاشته رجع القهقری نمود و روز دوم
زادهٔ فراش خطّاب را بآن سرفراز ساخته او نیز اقتفاء آثار اوّلین
نموده بر حسب آنچه در صحیح بخاری مسطور است که فرجع هو ایضاً
منهزماً انهزام نموده شعله فروز آتش کفر و طغیان گردید و شب سیوم
که از پس پردهٔ مشکین فامش جبههٔ منیرهٔ صباح نصرت نمایان و با تار
و پودش رشتهٔ روشنی روز بهجت توامان بود رایت فتح آیت اسلام
بنام نامی و القاب سامی کسی بلند مرتبه گردید که گلستان اتحادش

بکلّ خوشبوي محبّت خدا و رسول اشاره بغفران سیّئات آن

اثنی عشریه نموده این زمرهٔ منیعه باشارات حقّیّه و بشارت روحانیّه

مستبشر اند و از رسول ربّ العالمین صلّی الله علیه و آله الطّاهرین

نقلست که چون مؤمن از دنیا رحلت نمود بعد ممات فوت و طیّ

عقبات بعد از موت مختبر کردد و علیه مثل ذنوب اهل الارض کان

الموت کفّارة له و بعد از ان اشاره بامیر المؤمنین عم نموده و مرآت

مقامات اعتبارات آن حضرت را در دایرهٔ الوهیّت صیقل بیان

داده تا چهره نمای مخدّرهٔ سراپردهٔ درجهٔ رفیعهٔ شیعهٔ اثنی عشریه شده

صیرفي نقود کلام وحي انتظام سید الانام نقدین خالصین مرتبهٔ

سامیهٔ ولایت و خلافت سلسلهٔ عصمت و طهارت و دوحهٔ

منیعهٔ تولّا بخاندان عظیم البنیان هدایت و امامت را بر محک

اظهار و استبشار تمام عیار دیده و در بلاد معمورهٔ قلوب زاکیه

معطّران

معتقدان دودمان نبویه مسکوک سکهٔ سامیهٔ مخاطبهٔ علیهٔ علویه گردانیده

که یا علی بشر شیعتک فان الله یغفر لهم ما دون الشرک وانهم

یخرجون من قبورهم وهم یقولون لا اله الا الله محمد رسول الله

علی ولی الله فیرکبون علی نجایب من نور لیطیر بهم الی الجنة

لا یحزنهم الفزع الاکبر وچون اصحاب عناد و ارباب حسد بنابر ظهور

ضغاین قلبیه که در مکامن جحد و انکار استتار یافته وبعدم اجتماع نبوت

و امامت در سلسلهٔ واحده غبار انگیز میدان جدال شده منکر وقوع امرین

مذکورین می بودند حق سبحانه لباس تکذیب ایشان را پیرایهٔ

توبیخ داده میفرماید که ام تحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله

فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما و مراد از ملک

بتصریح مفسرین امامت است که تا روز قیامت باقیست وچون

مخالفت اصحاب نبوی در خلافت اهل بیت آن حضرت استوار

واستمرار یافت اشاره بهر یک از فریقین موالف و مخالف و دوست

و دشمن نموده میفرماید که و منهم من امن و منهم من صدّ عنه و کفی

بجهنّم سعیرًا و چون صحیفهٔ اعمال مخالفین ایمهٔ طاهرین نزد رب العالمین

مرقوم رقم کفر و نفاق است ازینجهت فرموده انّ الّذین کفروا

بایاتنا سوف نصلیهم نارًا و وعید مذکور ازین جهت صورت صحت

یافته که از آیات بیّنات قرآنی و روایات حضرت نبوی ظاهر گشته که

منکر ولایت آنحضرت با منکر وحدانیّت بمثابهٔ واحده نموده در یکدرجه

از استحقاق عذاب و عقاب اند پس بنا برین مقصود الهی

و هو اعلم به از کلمهٔ انّ الّذین کفروا منکرین آن حضرت و از آیات

بیّنات ذرّیت طاهرهٔ مطهّره باشد و در کتاب مشارق بر نوجه

مفصّل گشته که سوف نصلیهم نارًا حقّ علیهم العذاب بکفرهم بعلی و عترة

الّذین هم آیات الله الی قوله لیذوقوا العذاب بما صدّوا عن نحق

وکبرنوا

وکذبوا وتولوا عن الولی ذکر مقام اولیائه فقال والذین آمنوا
یعنی بعلی وعملوا الصالحات بعد ایمانهم سیدخلهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا بایمانهم وتقویهم ثم
جعل حبه وحب عترته الامانه وامر الناس باداءها الی اهلها فقال
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی ان الله حملکم
امانته وهی طاعته ولیه وانه یوم القیمه یسالکم عنها وبنا بر امور مذکوره
باید که قلادهٔ اطاعت آن زمرهٔ آلهیه وطبقهٔ مصطفویه در گردن ذریت
آدم صفی زینت حجرهٔ منوره بنور ایمان بوده ودر وجوب اطاعت مثل
اطاعت خدا ورسول نموده جایز التخلف نتوانند بود وازین جهت
کتابهٔ کارخانهٔ عبودیت واطاعت کافهٔ انام که منوط باطاعت ومقرون
بمتابعت الهی وحضرت رسالت پناهیست زیور اقتران واتصال
ایشان باطاعت ربوبیت ومتابعت نبوت داده میفرماید

که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم که بر قول الهی

ایمان وایقان وواقفان مواقف اسرار قران مقصود از اولی

الامر ذات احدی الصفات مرتضوی وباقی ائمه معصومین صلوات

الله علیهم اجمعین است وظاهر است که ذوات مقدسه که بعد از رتبهٔ

ربوبیت ومرتبهٔ نبوت بر مسند مناسبت ومشابهت یا بسط

بساط فیض انبساط مماثلت در وجوب اطاعت اوامر

ونواهی بوده ومن حیث الامریه در الواح ملکوتیه حالات مختصهٔ

آن زمرهٔ رفیعه مرقوم رقم مغایرت ومباینت نگشته اطاعت

ایشان عین اطاعت خدا ورسول تواند بود منحصر در مرتبهٔ عظیمهٔ عصمت

وطهارت مختصهٔ نشاءِ مرتضویه وذریت طاهرهٔ مطهرهٔ سلسلهٔ

نبویه است تا اوامر ربانیه بوجوب اطاعت ایشان از شائبهٔ

قصور وتامل عقل در مقتضای آن مصون باشد پسندیدهٔ طباع

سلیم

296

سلیمهٔ متعالیه از عیب نقصان و زیب انحراف نمودن

از ساحت محبت آنخاندان کردد و موید مقام است آنچه در

ذکر مخالفین و اعادی سلسلهٔ معصومین در قرآن عزیز اشاره

بآن شده که ان الذین آمنوا ثم کفروا یعنی ایمان به پیغمبر من حیث

الظاهر آورده و صحیفهٔ عقیده را از محبت سر کردهٔ سلسلهٔ محبوبیت

بارگاه ربوبیت خالی گذاشتند ثم آمنوا ثم کفروا و ایمان مذکور اشاره

بتصدیق مقدمات روز غدیر و کفر مذبور عبارت از نقض مواثیق

و معاهد روز مذکور است ثم ازدادو کفرا چه ظاهر است که غیظ و غلظت

و شدت عداوت و غصب حقوق ذریت طاهره و ظلم صریح

بر بضعهٔ طاهرهٔ مصطفویه و دیگر امور مرتبه بر انهتاک استار

اعزاز ذراری آنخاندان عصمت بنیان موجب تزاید مراتب کفر

و طغیان و ظلم و عدوانست و بنابرین کتاب دیوان ازلی

طغرای اعمال و افعال اصحاب نکال را موقع بتوقیع کفر گردانیده
در جریده کفره و متمردین انخراط دادند که ان الذین کفروا وصدوا
عن سبیل الله و از ابن عباس منقول است که ان الذین کفروا
وظلموا آل محمد حقهم برین وجه تنزیل یافته محرفین کلام الهی با خراج
بعضی ازان نامه اعمال خود سیاه کردانیدند و ازین قبیل است
آیه قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم و ابن عباس گوید که مراد از حق ولایت
امیرالمؤمنین است و همچنین بروایت ابن عباس کریمه قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا بترتیب لف و نشر اشاره بخاتم
الانبیا و خاتم الاولیاست و بنابرین قسیم از خصایص و مزایا تعبیر
از محبت آن زمره عظیمه بامانت نموده میفرماید که ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها و در تفسیر قرطبی ذکر یافته که قال ابن
عباس الامانات حب فاطمه و عترتها یؤدیها العبد یوم القیمة الی الله

247

والنبي اذا ورد الحوض اذا قيل له ما فعلت لعترة محمّد وآنچه در تفسير مذكور درين امر تسطير يافته اينست كه ثم جعله صديقا وشهيدا فقال اولئك مع الّذين انعم الله عليهم من النّبيّين والصّديقين والشهداء والصّالحين ودر كتاب مذكور مسطور است كه وهذه الآية تختص بامير المومنين عليه السّلام عدى النّبوة لانّ كلّ نبي صدّيق وليس كلّ صدّيق نبي وكلّ صدّيق صالح وليس كلّ صالح صدّيق وكل شهيد صدّيق وليس كلّ صدّيق شهيد وامير المومنين صدّيق شهيد صالح فهو الصّدّيق الاكبر والفاروق الاعظم بين الحق والباطل ومناسب مقام است آنچه ابن عبّاس در كتاب فردوس ذكر نموده كه روزي حضرت رسالت بامير المومنين صلوات الله عليهما خطاب نموده ميفرمود كه يا علي انّ الله يبعثك يوم القيمة انت وشيعتك ركبانا على فوق من فوق الجنة ازمتهامن الذهب

الاحمر عليها رحايل من نور تناخ عند قبورهم ينادیهم الملائکة ارکبوا

یا اولیاء الرحمن فتصفون صفّا وانت امیرهم الجنّة حتی اذا صرتم

دون العرش هبت علیکم ریح کالمسک الا ذکر نعنسی وجوههم فینادون

فی عرصات القیمة لا اله الا الله محمّد رسول الله علی ولی الله

نحن العلیّون فینادون من تحت العرش بخ بخ انتم الآمنون

ادخلوا الجنّة لا خوف علیکم ونظر باین قسم از مزایا وخصایص وثبوت مرتبه

ومنزلت آن حضرت در درگاه ربوبیّت ونهایت تاکیدات ربّانی

وتنبیهات آسمانی واظهار اهتمام الهی در امور متعلّقه بنشاء امر تفویه

سوگند بذات اقدس یاد نموده میفرماید که فلا وربّک لا یومنون

حتی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا فی انفسهم حرجا ممّا قضیت وآنچه

ارباب تحقیق وتفسیر جهت بیان معانی مطویه در طی کلمات مذکوره

ضمیمه عبارت نموده اند برینوجه است که فلا وربّک لا یؤمنون یعنی

بعلی

بعلی حتی یحکموک فیما شجر بینهم یعنی لا یطیعونک علی ما یخالف فیه من
امامة علی ویسلموا العلی تسلیما هکذا انزلت و درین مقام اخبار حضرت
رسالت بآنچه مکنون ضمیر منافقین بوده از مراتب عداوت و عصیان
و بغضت و عدوان فرموده و به بیان نفاق اهل شقاق اتمام اداء
میفرماید که و یقولون طاعة یعنی در آنچه مامور شده اند که عبارتست از ولایت
آن حضرت فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر الذی تقول
و چون مراد از نفاق مخالفت ظاهر و باطن و پنهان نمودن اسرار
مضامین گفتار و کردار است حق سبحانه به بیان این معنی و اظهار حالات
مخفیهٔ آن زمرهٔ باطله و فرقهٔ هالکه تبادر جسته در ضمن کلام صدق انتظام
آیهٔ مبارکه سابقه بآن اشاره فرمودند و ازینجاست که در مقام امتنان
بندگان و اظهار احسان الهی دربارهٔ ایشان میفرماید که و لولا فضل الله
علیکم و رحمته که مراد از آن نبی و ولیست لاتبعتم الشیطان الا

قلیلاً و مراد از قلیلی که مغلوب شیطان نشده و بر جادهٔ وسیعه ایمان

راسخ گشته بمکاید وی از طریق وثیق دین نبوی انحراف ننموده اند

طبقهٔ موسومه بشیعهٔ اثنی عشریه است ولهذا حق سبحانه بلفظ قلیل

اشاره بایشان فرموده وچون زمرهٔ بنی نوع انسان سالک مسالک

طغیان و عصیان بوده الا قلیلی علم مخالفت و عداوت خاندان

نبوت و ولایت برافراشته اند حق سبحانه از کیفیت حالات لازمه

عقاید فاسدهٔ آن طایفه هالکه در وقت مفارقت این خاکدان سفلی

وحین انقطاع ازین لعنت خانهٔ صوری اهل بصیرت و اصحاب غفلت را

نیز خبر داده میفرماید که ان الذین توفّیهم الملائکة ظالمی انفسهم بترک

الولایة التی بها نجاة النفوس من الاهوال قالوا فیم کنتم قالوا کنّا

مستضعفین فی الارض یعنی لم تعرف الامام الحق فیقول لهم

الملائکة الم یکن ارض الله واسعة فیها ح واعنی الم یتفکروا فی انفسکم

الّتی

التي هي ارض الله فتفرقوا الامام بحق بالدليل فتفرقوا امامكم زمانكم
فاولئک ماویهم جهنّم بما ضیعوا و از بروز جواهر ثمینهٔ مخفیه در خزانهٔ
عامرهٔ کلمات ربانیه که کوش دل وکردن جان را زیور بیان
وتبیان است چنین فهمیده می شود که عدم معرفت سلسلهٔ
ولایت وترصیص حصن حصین عقیدهٔ کامله بغیر تنصیص کتاب وسنت
ودلایل بیّنه دالّه بر ثبوت حقّیت خاندان نبوّت وامامت مُستلزم
انهدام اساس ملّت وانعدام کریاس اطاعت احکام ربوبیّت اهل
تقلید از زمرهٔ منتسبین محبت دودمان نبوت وولایت که اکتفا
بمحض استماع بعضي از اقوال نموده وچراغ اعتقاد را از زیت
صافي دلایل دالّه بر امر مذکور خالي کذاشته وخزینهٔ خاطر را از جواهر
زواهر حسن عقیدهٔ کاملهٔ حاصله از براهین ساطعهٔ عقلیّه ونقلیّه تخلیه نموده
بحرفي وحکایتي اکتفا نموده ومنکر طریق وثیق ولایت نبوده وبهمین

اکتفا نموده خود را داخل زمرهٔ حقهٔ اثنی عشریه دانسته بر ان اکمال

نمایند این معنی ایشان را سودمند نبوده و از درجهٔ مستضعفین

تصاعد ننموده اگرچه از تنویر اماکن مقدّسه روحانیه و مواطن رفیعهٔ

قلبیّه بنور عین الیقین بی بهره بوده از چاشنی رحیق تحقیق بی

نصیب اند امّا ببرکت انتساب ایشان بمحبان آنخاندان و التّسام

آن طایفه باسم شیعهٔ آن دودمان رفیع البنیان و عدم اعتقاد

بحقّیت غیر مرجو الغفران بوده در تحت مدلول صحت مشمول

من رکب فیها نجی و من تخلّف عنها غرق داخل اند و بعضی از عرفا

در تفسیر کلمهٔ تامّه قالوا کنّا مستضعفین چنین افاده نموده اند که ذکر

حال من اجبته تقلید العنی دلیل فقال الا المستضعفین من الرجال

والنّسا والولدان الذین لا یستطیعون سبیلاً الی طلب العلم

ولا یجدون حیلة الی اقامة البرهان بل اخذوا ولایته میراثا من ظهور

الاباهم

الا آباء وارتضعوها من ثرایا الوالدات فقال فاولئک عسی الله
ان یعفو عنهم بحبهم لعلی بصدق ما ورد عنهم انهم قالوا ان الله
یدخل شیعة علی بجنة حتی بحقیته وهم قوم یخلفون بحق علی ولم
یعرفونه حاصل عبارت مذکوره آنست که عامهٔ طوایف مختلفه
از گروه ذی شکوه محبین خاندان نبوی که ایشان از قوانین
مقررهٔ اصحاب میزان و ترتیب مقدمات حجت و برهان و ارتباط
صغری بکبری و اشتمال اطراف قضایا بر نتایج مقصود و اختلاف
هیأت اشکال اربعه و استرجاع ثلاثه با ولی در استحصال مطالب
از مبادی و همچنین از سایر مقدمات و لوازم و شرایط صحت دلایل
بیخبر بوده بمجرد مراعات مدلول کریمهٔ انا وجدنا آبائنا علی امة عمل نموده
باشند لکن انمعنی در خواطر و ضمایر ایشان رسوخ یافته و در انتقال
از اصلاب آبا بارحام امهات از رهگذر محبت فطری جبلی حرکت نموده

ودران آرامگاه از مایدهٔ ولای آن دودمان تغذیه یافته ودرین امر

سکون واطمینان پذیرفته ودرایام پرورش وی در نهانخانهٔ مملوّه

بانواع موائد لذیذه ولای اهل بیت نبوت آنچه از غذای جان فزای

مودّت ذاتی که بدماغ سکون لطیفهٔ صالحهٔ محبّت فطری خاندان نبوی گردیده

وبشیر دلپذیر خلوص عقیدت استحاله یافته وازین جهت ذریعهٔ

انس طبیعت بشیر پستان مادر شده بمقتضای آنکه   خاک آدم

هنوز ناپخته بود   عشق آمده بود ودرمن آویخته بود   این باده چو شیر

خواره بودم خوردم   نی نی می وشیر باهم آمیخته بود   بعد از الانفصال

بلا فاصله فریاد برآورده وبچیزی دیگر لب نگشوده طالب بقیهٔ اغذیه

آمیخته بولایت دودمان هدایت شده وعندلیب جان وروانش

برگلبن گلستان ارادهٔ خفیهٔ مندمجه در هیأت عنصریهٔ خاکیه از عهود

واقعه وتسلیم ورضای حاصله در یوم المیثاق فغان برآورده که

نظم

301

عشق تو درین نشیمن پیسروبن آورد مرا که نو کنم عهد کهن

در کامم ریخت جامی از خم لدن سرخوش گشتم زبان گشادم بسخن

و چون این دانسته شد باید دانست که صاحب کتاب مشارق

طایفهٔ از مردان و زنان و اولاد را که چهرهٔ احوال ایشان زیور کمال نیافته

و صورت انسانیت را زینت علم و عرفان و استعداد مواد

حجت و برهان نداده اند محبت این طایفه را امر موروثی ماخوذ از

صلب پدران و پستان مادران قرار داده و ایشان را نیز

مرجو العفو و الغفران دانسته و محبت جبلی فطری معترا از شوایب

معایب و نقایص که سبب حصول این مامول است لکن

مشعور باین طایفه نبوده و از وجوه معارف آن حضرت باسم آن والا

رتبت اکتفا نموده در مناقشات لفظیه و مباحثات رسمیه

آن را مقسم به ساخته گویند که بحق علی این مرتبه از محبت نیز که او

مراتب محبّت است اعتبار نموده و علّت مُصحّحهٔ مغفرت و مرحمت

نسبت باین طایفه دانسته در خریطهٔ اهل غفران انخراط پذیرند و چون

مضامین مذکوره شنیده شد اگر لمحهٔ صرف بعضی از قوی و حواس ظاهری

بلکه باطنی نیز در مصارف عقاید صادقه نموده و باصغا و استماع بعضی

از کلمات محبّت سمات مؤلّف کتاب مشارق صفحات مودّت

آیات حسن عقیدهٔ خالصهٔ دودمان مرتضویه را بارتسام صور معانی

دقیقهٔ ماخوذه از کلمات بیّنات ربّانیه و آیات محکمات فرقانیّه

مزیّن و مرتّب سازد بصواب اقرب می نماید و عبارت معهودهٔ

مشتمله بر ذکر حالات و صفات اعدای آن حضرت بر نهج

انتظام پذیر است که ثمّ ان اعداوه من المنافقین فی الدرک

الاسفل من النار و انهم تحت الکفار بعد اسلامهم و صلاتهم و صیامهم

وجهادهم و قیامهم و ذلک لوجوه الاوّل ان الکفار ما علموا و لو

علموا

علموا الا اهتدوا والمنافقين وكفروا وضلوا واضلهم الله على علم وليس
من علم كمن لم يعلم الثاني ان الكفار مع كفرهم يعظمون آله
السماء ويسمونه النور الاعظم والمنافقون يقعون في ربهم فيجوّزون
عليه الظلم والخطاء وينسبونه الى الصورة والمثال وهو سبحانه
منزه عن ذلك متعال عما يقولون الثالث ان الكفار يعظمون
الانبيا ويسمون النبي الناموس الاكبر والمنافقين وقعوا في الانبيا
فنسبوا اليهم الخطا وفعل القبيح والاثم وعدم العصمة ونسبوا الى
سيد الانبيا ما نسبوا فوجب ان يكون الكفار مع كفرهم ازكى منهم
فوجب ان يكونوا تحت الكفار في الدرك الاسفل من النار
ثم ذكر من تاب منهم واناب عاد الله عليه بالقبول فقال الا الذين
تابوا من اشيائهم واعتصموا بالله ليهديهم الى صراط المستقيم
واخلصوا دينهم في ولاية اوليائه ومعاداة اعدائه فاولئك مع المؤمنين

صاروا في زمرة المؤمنين بعد ان كانوا مع الكافرين ثم ذكر انه سبحانه

غني عن ظلم العباد وانه لا يعذب بالنار الا من كفر بالولي كفر

بالنبي وبالرب العلي فقال ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم نعمة الله

عليكم وآمنتم به وبنبيه واوليائه وكان الله شاكراً لمن آمن عليما

بمن نافق وداهن ثم عرف عباده كرما منه وفضلا ان جميع ما جاء به

النبي الصادق الامين حقا من عند الله فقال يا ايها الناس قد

جاءكم الرسول بالحق من ربكم فآمنوا بالله ورسوله ووليه خير الكم وان

تكفروا بالولاية علي فان الله ما في السموات وما في الارض وما هو

لله فهو لنبيه وما هو للنبي فهو للمولى الولي ثم ختم سورة النساء صاحب

كتاب مذكور كه جوهري فخر اين محبت كاملة ذريت مصطفويه است

بابرار بعضي از يواقيت نفيسه حقايق امور فرح فزاي خواطر

زكيه است خلاصه آنكه سوره نسا بر وجهي صورت اختتام يافته

كه شامل

303

که شامل افتتاح ابواب مداین معمورهٔ مقامات مرتضوی بوده

شاهدی صادق و رهبری حاذق و آیتی روشن و حجتی متقن است

بانکه هر کرا دیدهٔ عقیده از کحل الجواهر ایمان بخدا و رسول اکتحال

یافته و سالک طریق وثیق تصدیق بما جاء به النبی بوده بر جادهٔ

مستقیمهٔ اطاعت اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی

برسوخ قدم موسوم باشد صاحب این منزلت علیه و مرتبت سنیه

بهدایت هادی ازلی بطریق قویم و صراط مستقیم که عبارت از

معرفت امام معصوم منصوص مخصوص من عند الله است مهتدی

گردد جواهر ثمینهٔ منسلکه در رشتهٔ قویمهٔ کلمات مذکوره از لجهٔ عمیقهٔ

آیهٔ شریفهٔ اتیه استخراج یافته و آیه مبارکهٔ موعوده اینست فاما الذین

آمنوا بالله و اعتصموا به فیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا

مستقیما و از بشارات عظیمهٔ ربانی و اشارات حقیه آسمانی

آنست که همچنانچه اختتام سورهٔ نسا باندراج اوصاف مختصه بتقوی

در قوالب کلمات بینات و آیات محکمات مذکوره انتظام یافته

افتتاح سورهٔ مایدهٔ کثیر الفایدهٔ نیز بامر و اشارهٔ ربانیه بابقای عقود یوم

المیثاق و معاهدهٔ واقعه از ذریت مستخرجه از صلب آدم علیه السلام

الی یوم القیام موشح گشته و بمراعات بیعت واقعه بر اعناق اشخاص

مذکوره موکد ساخته که یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود یعنی العهود الماخوذ

علیکم من ولایة علی و عترته و در سورهٔ مبارکهٔ مذکوره تعبیر از اطاعت و انقیاد

اوامر و نواهی نبی و ولی به بر و تقوی نموده و بندگان را باعانت

و نصرت ایشان مامور ساخته میفرماید که و تعاونوا علی البر و التقوی

که درین مقام اشعار است بمحبت و ولایت و اطاعت نبی

و ولی و معقب بنهی صریح از متابعت فلان و فلان که فرعون

و هامان امت خاتم النبوه اند کردانیده که و لا تعاونوا علی الاثم

والعدوان

30.4

والعدوان که بنابر کثرت خطئ وطغیان وعصیان نبزله

عین اثم وعدوان نموده موضوع له لفظین مذکورین اند وچون

امر باطاعت آنحضرت ونهی از متابعت مخالفین انوالابرتبت

که اهم مهمات دینی واتم واکمل عبادات ملیست بذکران آنفظا

وظاهرا ومنطوقا ومفهوما وغیرها من شقوق اسالیب العبارات والاشارات

تزیین وتذهیب صفحات صحایف تنزیلات سماویه صورت ثبوت

پذیرفته ورحمت شامله ربانیه ونعمت کامله سبحانیه اقتضای امتنان

بندگان باکمال دین واتمام نعم رب العالمین نموده بعد از تاکیدات

حسنه وتنبیهات مستحسنه وترغیبات وترهیبات متکاثره وتنزیلات

متوافره وعهود ومواثیق صادره از عامه اصحاب نبوی وارباب اطاعت

مصطفوی که صحیفه کامله مرقومه بارقام صحت انتظام وشهادت ملایکه

کرام دریوم الغدیر شاهد مقام است منادی غیبی ومبین اسرار لاریبی

بعد از طی مقامات طبقات سماوی بکشف این راز آواز بر آورده

و فتح ابواب نشاط و بسط بساط انبساط نموده و مشارق و مغارب

کرهٔ غبرا را بندای مسرت انتمای الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی پر آوازه ساخته تا چنانچه این قضیه که عنوان صحیفهٔ غیب و فهرست

مجموعهٔ لاریبست همچنان نگاشتهٔ دیباچهٔ اجزای زمین و نوشتهٔ

حاشیهٔ اوراق ارضین گردد و از ابو سعید خدری نقلست که چون

حضرت رسالت صلعم عامهٔ اصحاب را در یوم الغدیر به بیعت شاه ولایت

سرفراز گردانیده و همگی باین سعادت مستسعد شده آیهٔ شریفهٔ مذکوره

شرف نزول یافت پیغمبر صلعم استبشار تمام نموده باین کلام بهجت نظام

متکلم گردید که الحمد لله علی اکمال الدین و تمام النعمة برضی الله برسالتی

و ولایة علی من بعدی کثیرا من کثیر و بنا برین باید که هر که از جادهٔ قویمهٔ اطاعت

آن حضرت منحرف گشته سالک مسالک انکار و استکبار

گرداد

که دودی دغدغه در بیابان عناد طریق ارتداد پیش گرفته
و پیمانهٔ طغیان از چشمهٔ منتنهٔ ضغینهٔ قلبیه ملأن ساخته در تحت مدلول
صحت مشمول ابی واستکبر وکان من الکافرین داخل گردد
و از ینجاست که از سعید بن جبیر از ابن عباس منقول است که مراد از
آیهٔ شریفهٔ من یرتد منکم عن دینه الآیه اهل جمل و اصحاب محاربه امیرالمومنین است
و بنابرین حق جل و علا تعبیر از ذات وحدت سماتش بایمان
نموده اشاره باحباط اعمال مخالفین وی میفرماید که ومن یکفر بالایمان
فقد حبط عمله و بندگان را بذکر معاهدهٔ صادرهٔ ازلیه مشتمله بر محبت
و ولایت اولوالمرتبت متنبه می سازد که واذکروا نعمة الله علیکم
ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی فی ولایة محمد وعلی
واتقوا الله یعنی بترسید از نقض عهود و مواثیق صادره در امر ولایت
آن حضرت که نقض میثاق مذکور سبب جواز لعن الهی و محرومیت

از رحمت نامتناهیست چنانچه آیه کریمهٔ فبما نقضهم میثاقهم لعنّاهم

یحرّفون الکلم عن مواضعه که نزد بعضی از اهل علم بر عموم مخالفین

آن حضرت معمول است و نزد بعضی اختصاص به بنی مروان یافته

وازین جهت شیعیان خاندان نبوت و ولایت عند الله تعالی

موسوم باسم طیب اند اگرچه بصفت قلّت موصوف باشند

و دشمنان آنحضرت و دمان بلفظ خبیث ملفوظ اند اگرچه بکثرت منعوت

شوند چنانچه میفرماید که قل لا یستوی الخبیث و الطّیب ولو اعجبک

کثیرة الخبیث که اشاره با عادی دین نبوی و ولایت مرتضوی نیست

و مدلول آیهٔ شریفه از روایت مشهورهٔ من احبّ علیا زکی

وطاب و من انکره ولعن و خاب پرتو انگیز خاطر احباب است

و مناسب مقام است آنچه در کتاب امالی از ابن عباس از حضرت

رسالت صلعم نقل فرموده که شیعه علی هم الفائزون یوم القیمة

یا علی

یا علی انا منک وانت منی شیعتک شیعتی وروحک
روحی واولیائک اولیائی من احبهم فقد احبنی ومن ابغضهم
فقد اغبضنی ومن عاداهم فقد عادانی یا علی شیعتک مغفور
لهم علی ما کان منهم من عیوب وذنوب وانا الشفیع لهم اذا قمت
المقام المحمود فبشرهم بذلک یا علی شیعتک شیعة الله وانصارک
انصار الله واولیائک اولیاء الله وحزبک حزب الله هم الغالبون
یا علی انت وشیعتک القایمون بالقسط وانتم علی الحوض تسقون
من احبکم وتمنعون من ابغضکم وانتم الامنون یوم الفزع الاکبر یا علی انت
وشیعتک تظللون فی الموقف وتنعمون فی الجنان یا علی ان
الجنة مشتاقة الیک والی شیعتک وان الملائکة العرش المقربین
یفرحون بقدومهم والملائکة تستغفر لهم یا علی شیعتک الذین یتنافسون
فی الدرجات ویلقون الله ولا حساب علیهم یا علی اعمال شیعتک

تعرض كلّ جمعة فافرح بصالح اعمالهم واستغفر بسيّاتهم یا علی ذکر
وذکر شیعتک فی التورٰیة لکل خیر قبل ان تخلقوا وکذلک فی الانجیل
فانهم یعظمون الیا وشیعته یا علی ذکر شیعتک فی السماء
اکثر من ذکرهم فی الارض فبشرهم بذلک یا علی قل لشیعتک واحبّائک
یتنزّهون من الاعمال التی یعملها عدوّهم یا علی اشد غضب الله
علی من ابغضک وابغض شیعتک یا علی اقرا شیعتک منّی
السّلام واعلمهم انّهم اخوانی وانی مشتاق الیهم فلیتمسّکوا بحبل الله
ولیعتصموا به ولیجهدوا فی العمل فان الله عزّ وجل رضی عنهم
یباهی بهم الملائکه لانّهم وفوا بما عاهدوا الله علیه واعطوک صفو المودّة
من قلوبهم واختاروک علی الاباء والاخوة والاولاد وصبروا علی
المکاره والاذی فینا وسوء القول فیهم فکن بهم رحیما فانّ الله
سبحانه اختارهم لنا وخلقهم من طینتنا واستودعهم سرّنا والزم

قلوبهم

قلوبهم محبّتنا وجعلهم متحلّین بحلّتنا لا یوثرون علینا من خالفنا
والناس فی غمرة الضّلال قد عموا عن الحجّة وتنکّبوا المحجّة یمسون ویصبحون
فی سخط الله وشیعتک وعن ابی سعید الخدری قال خطب رسول الله
صلعم فقال فی خطبته من ابغضنا اهل البیت لعنه الله یهودیا ولا ینفعه
اسلامه وان ادرک الدّجال امن به وان مات بعثه الله من قبره
حتّی یؤمن به وحی زدانه ان الانسان کما یعش یموت وکما یموت
یبعث فاعداء آل محمد صلعم عبادتهم علی طریق الیهود لانهم خالفوا هرون
فی اصول دینهم وتابعوا الیهود والسّلام علی من اتّبع الهدی
از آیات بیّنات عصیان وطغیان صحابه رسول آخر الزّمان لاسیما
الاول والثانی والثالث المعبّر عنهم فی التنزیل بالکفر والفسوق
والعصیان کما ذکرناه فی هذه الرساله ناقلا عن الکتاب الکافی باوضح عبارة
واحسن بیان حاصل کلام آنست که شیخ فاضل کامل عالم عامل حسن

بن علی البطری نور الله مضجعه روایت می نماید که در سنه ثلاث

وسبعین وستمائه روزی در خدمت علما در مجلس خواجه جهان

بهاء الدین محمد بن محمد صاحب دیوان بطریق افاده بسیاری

از مسایل دینیه در مذهب شیعه عرض شد و آن روز از وقت زوال

تا بغروب آفتاب صد وچهل آیت از قرآن در خاطر جمع کرد که

صحابه حضرت رسول صلعم بآن عمل ننموده اند و از جهت اطالت کلام

چند آیت از ان جمله بضبط در آمد و تتمه مطروح گردید اول آیه

خمس فاعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی

القربی والیتامی والمساکین و درین آیت اصحاب بنابر عداوت

امیر المومنین و فاطمه علیها السلام تاویلات بعیده نموده خمس آل محمد

را از جمیع سادات مشرق و مغرب منصرف ساخته وایشان را

محروم گردانیده غرض اذلال طبقه مقدسه بنی هاشم بود آیت دوم

308

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وحق تعالی درین آیت

مودت اهل بیت رسالت را که بمنزلهٔ اجر نبوتست بر جمیع

اهل ایمان واجب گردانیده واصحاب تبدیل آن بعداوت

نموده با دشمنان ایشان دوستی وبا دوستان ایشان دشمنی نمانند

آیت سیوم اول سورهٔ برات که غرض الهی عزل ابوبکر بود از قیام

بمقام نبوت ونصب حضرت امیر المومنین ع وایشان عمل بخلاف

آن نمودند آیهٔ چهارم ان الله یحب الذین یقاتلون صفا کانهم بنیان

مرصوص وایشان در حرب خیبر انهزام نموده بمدلول آیهٔ مذکوره

عمل ننمودند ازین جهت که ایشان علم محبت الهی را که بر ثبات

قدم در حروب وغزوات معلم گشته بر زمین انهزام انداخته

تارک محبت الهی شده بودند حضرت رسالت ص بعد از

انبعاث ایشان بمحاربهٔ خیبر وانهزام نمودن اشاره باین معنی

و اختصاص شاه ولایت با مر محبّت نموده سپیکهٔ خلوص عقیدت

مرتضویه ابسکهٔ پیان وتبیان رسانیده چنین فرمود که لاعطین الرایة

غدا رجلاً یحبّ الله و رسوله ویحبّه الله و رسوله و در صباح همان شب طلوع

آفتاب نُصرت و اقبال از افق اعزاز و اجلال پادشاه کشور کمال و جلال

روی نموده اسلامیان مظفر و منصور و اهل خیبر مقهور و مغلوب گردیدند

آیه پنجم ولا تطرد الّذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه

و عثمان مادهٔ کفر و عصیان به نقیض مدلول آن عمل نموده ابوذر

غفاری را از مدینهٔ مطهّره اخراج نمود آیهٔ ششم ولا تعف ما لیس لک به علم

و ایشان با وجود اعتراف بعدم علم خود و رجوع در معضلات امور بحضرت

امیر المؤمنین و عبارت لولا علی لهلک عمر و اقیلونی ولست بخیرکم

و علی فیکم متصدّی شرعیات و دینیات شده خود را اشرار مرتبهٔ نبوت

میدانستند آیهٔ هفتم الزّانی و الزانیة فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة

و ابوبکر

وابوبکر خلاف صریح آیه نموده و نامهٔ اعمال و اظهار اسلام را بتسطیر
مضمون رجع القهقری تسوید داده در اجرای حدّ شرعی بر خالد ولید
مساهله ورزیده هرچند بعضی از اصحاب خصوصاً عمر ابن خطاب وی را
درین باب ترغیب و ترهیب نمودند ثمره نداده بر جادهٔ عناد و فساد
ثابت قدم بود و کلام ربانی و تنزیل آسمانی را کان لم یکن پنداشت و انصف
انت فاجلدوهم ثمانین جلده که در تعیین حد شرعی نسبت بشارب الخمر
نزول نموده اطاعت ننموده عمداً و عدواناً از اقامت آن در مادهٔ
شعبهٔ بن مغیره که شراب خورده و مست و مدهوش در محراب افتاده
وقتی کرده تغافل نمود و این معنی سبب جرات سایر اصحاب در ترک
مدلولات آیات قرآنی گردیده اساس شریعت نبوی و کریاس ملّت
مصطفوی بشومی وی منهدم گردید و بر زبان ساکنان صوامع قدس
بضال مضل ملقّب شد و این امر شنیع و فعل فضیح وسیله

تخلف عثمان از مکنونات قرآن کردیده در ایام غصب خلافت

وصعود بر منبر حضرت رسالت ونزول در منزل هدایت وولایت

چون عبد الله عامر باوی علاقه دوستی وقرابت داشته وتکیه بر حمایت

عثمن نموده عمداً وظاهراً بشرب خمر اشتغال نموده حد شرعی ازوی

منصرف ساخت ودر تحت مدلول صحت مشمول لا تجد قوماً یومنون بالله

والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم

او اخوانهم او عشیرتهم مندرج کردیده در جریدهٔ ضالین مضلین داخل گشت

ومشهور است ودر کتب سیر وتواریخ مسطور که عامر مذکور وقت نماز

صبح صبوحی کرده واز صباح روز محشر محابا ننموده بنماز جماعت قیام

نمود وفریضهٔ صبح را بچهار رکعت اتمام داده میگفت که اهل تریدون

ان یزید علی صلوتکم هذه وآن ملعون دران وقت از جانب عثمن

بدین والی ولایت شام کردیده بر دما وفروج اهل اسلام مسلط بود

آیهٔ نهم هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون مالکم
کیف تحکمون که باصحاب باجمعهم خصوصاً حکام ثلاثه اصلا از
مدلول آیهٔ شریفه محابا ننموده برای فاسدهٔ خود تکیه نمودند
وکردند آنچه کردند آیهٔ دهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله وشکی نیست که بعد از رحلت حضرت رسول
صلعم ذی رحم را محروم ساخته وامور متعلقه بخلافت ونیابت رسول صلعم را
به بیگانگان اولی دیده یاغی خدا وطاغی مصطفی ومرتضی گردیدند
آیهٔ یازدهم از ابو سعید خدری منقول است که چون آیهٔ وآت ذی
القربی حقه نزول نمود حضرت رسول صلعم فدک را بسیدة النسا
اختصاص داده بتصرف وی گذاشت وابوبکر واخوان وی
که اخوان الشیاطین اند فدک مذکور را از تصرف آنحضرت انتزاع
نمودند به تفصیلی که در اکثر کتب ورسایل ذکر یافته دوازدهم آیهٔ

لاتدخلوا بیوت النبي الا ان یوذن لکم و همچنین آیه لاتدخلوا
بیوتاً غیر بیوتکم حتّی تستأنسوا و ایشان التفات بمدلول آیتین
مذکورتین ننموده داخل منزل رسول و منزل فاطمه علیهما السّلام
شده درین باب علم عداوت الهي برافراشتند سیزدهم
منقولست که میانهٔ عثمن و یهودي دیگر بواسطهٔ زرعي منازعه شد
یهودي را رغبت به پرسش حضرت رسول صلعم بوده عثمن را بجد مبت
آن حضرت مکلّف میساخت و عثمن تقدیم قاضي یهودي بر
آنحضرت مي نمود بنا بر آنکه دعوي باطل وي شاید برشوه و بر طبل
صورت یابد تا آنکه این آیه شریفه نازل گشت که فلا و ربّک لا
یومنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لا تجدوا في انفسهم حرجاً ممّا
قضیت و این صورت موجب خزي و خذلان عثمان بادیه
عصیان گردیده حضرت رسالت باختصاص یهودي بزره

اشاره

اشاره فرموده و ظاهر است که مدلول آیهٔ شریفه مشعر بلکه مصرحست
بآنکه نامهٔ اعمال و افعال عثمن از تحریر معنی ایمان خالی بوده بشهادت
ربانی منخرط در خریطهٔ کفره و اصحاب طغیان و عصیان است
چهاردهم آیهٔ لا تتولوا قوما غضب الله علیهم و آیه لا تجد قوما یؤمنون
بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم
او اخوانهم او عشیرتهم و درین باب صحیفهٔ ثبوت مدعا بتوقیع منیع
الاشتهار بین العلما موشح گشته که عثمن لعین مروان ملعون را
که بطرید رسول الله ملقب گشته از موضعی که مسکن مطرودیت وی شده
بود باز آورده و منصب وزارت خود را بوی تفویض نموده و مبانی
منبر و قبر شریف آن سرور روی را جای داده زعما للنبی او را معزز
ساخت و همچنین از مدلول آیه و لا تطع الکافرین و المنافقین
و همچنین از آیه و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا انحراف جسته

ومطیع مروان کافر بیدین منافق دشمن خدا و پیغمبر گردید پانزدهم آیه

ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة

واعد لهم عذابا مهینا مخفی نماند که آنچه از اصحاب خصوصا شیخین در مقام

ایذاء فاطمه علیها سلام و آزار و اهانت امیر المومنین و منع خمس از

بنی هاشم و غصب فدک و طرد ابو ذر و ایواء مروان و حکم و حارث

که مدلول علیه آیه ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا اند و کسر

اضلاع ابن مسعود و ضرب عمار یاسر که منتهی بعلت فتق شد و دیگر

امور که موجب تطویل کلامست و اصحاب مصدر آن شده اند

اگر در زمان حیات سید کاینات صدور یافتی بلا شبهه

خاطر خطیر و ضمیر منیر سید کونین آزرده شدی و ملاعین ثلاث

اصلا از مضامین آیات بینات اندیشه ننموده و از مخالفت منطوق

ومفهوم و ظاهر و باطن و صورت و معنی محابا نکرده داد بیدینی و بیحیایی

داد ند

دادند و در موضعی دیگر از قرآن عزیز می فرماید که و من یعص الله
و رسوله فانّ له نار جهنّم خالدین فیها ابدا و معلوم است که لفظ
خلود چون موکّد بابد گردیده زمان غیر متناهی که مخصوص کفره است ازان
فهمیده می شود و این معنی از خواص کفره و مشرکین و ملاحده و مجسّمه
و خوارج و انواع و اصناف کفار است و درجهٔ وضوح یافت که اکثر
اصحاب لاسیّما الاوّل والثانی والثالث در مواضع متعدّده عصیان
ورزیده بر جادهٔ مخالفت خدا و رسول رسوخ تمام نموده بودند و چون
در تحت مدلول آیهٔ شریفه داخل گشته مستحق عذاب ابدی شده باشند
بی دغدغه و تأمّل خاطر در جریدهٔ کفره داخل باشند شانزدهم آیهٔ
فمن تمتّع بالعمرة الی الحجّ و همچنین آیهٔ اباحت متعه فما استمتعتم
به منهنّ فاتوهنّ اجورهنّ از متابعت مضامین آیتین مذکورتین
منحرف شده بسعی و سنّت وی شجرهٔ خبیثهٔ زنا در اراضی لذات

جسمانی و شهوانیات انسانی مغروس گشته خلایق را بضلالت انداختند

و دلیل بر صحّت این امر عبارتیست که در کتب حدیث و تفسیر

و تواریخ و غیرها از عمر مذکور شده که متعتان کانتا فی عهد رسول الله

و انا احرمهما و اعاقب علیهما فمن بدّله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین

یبدّلونه و مشهور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه

علیه و آله میفرموده که لولا ابن الخطاب لما زنی الا الشقی و الا شک اگر

شقاوت ازلی دامن اطوار و کردار عمر از دست نداده و با خاک

و آب وی آمیزش نکرده باشد محرّم ما حلّل الله و محلّل ما حرّم الله

نمیشد و هر که باین وصف توصیف توان داد بیدغدغه از ملاحده

و زنادقه بوده اصلا بمذهبی از مذاهب اسلامیه عمل نخواهد نمود بمقتضای

آیه و لا تکن للخائنین خصیما که عثمان از اطاعت مدلول آن استنکاف

نموده چون اصحاب نبوی و غیرهم بنابر ظهور قبایح اعمال صادره

ازو و ان

از مروان لعین اتفاق بر قتل او نموده عثمن بمقام حمایت در آمد
وانمقدار خصومت نمود که علت تامه اقدام عامه اصحاب بر قتل
وی شده بجهنم پیوست ایجد هم آیه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و ظاهر است که چون اهل خلاف مدعی
اینمعنی شده اند که حضرت رسول صلعم حکایت خلافت و انتظام
امور ملت را معطل گذاشته اغصان شجرهٔ طیبه اصلها ثابت و فرعها
فی السماء مطیر طایر بلند پرواز روح مطهرش گردید ابوبکر باعتراف و اغوای
اصحابه من سایر المعاندین خلاف طریق وثیق نبوی نموده و تاسی
باقوال و اعمال آن حضرت که در اغلب امور ترک آن و تقاعد
از متابعت اقتضای آن موجب ضلالت است اختیار نموده
وصیت بعمر نموده و عمر نیز مخالف قاعدهٔ ابوبکر گشته امر خلافت را
بمشوره میانه شش نفر از اصحاب رسول الله صلعم مقرر داشت و عثمن

از وحیت و شوری دامن کشیده بهیچ یک از امرین توجه ننمود

و بنابرین حکام ثلاثه اطاعت و متابعت اطوار حضرت رسالت پناه

ننموده برآراء فاسدهٔ خود تکیه نمودند و چون متابعت آنحضرت ملزوم

محبت الهی بوده صفحهٔ اعمال ثلاثه از تصویر معانی آن ساذج افتاده

باشد پس محبت الهی نسبت بایشان و محبت ایشان نسبت بذات

ربوبیت از حیز وقوع بیرون بوده بنقیض آن موصوف باشند

نوزدهم آیه وجاهدوا فی الله حق جهاده و از مشهورات است که روز احد

وحنین و کثیری از مواضع حرب رجع القهقری از دین نموده روگردان شدند

چنانچه عثمان بعد از سه روز بمحل استیطان خود رجوع نمود و این نیز در

تواریخ مسطور است که ایشان و جمعی دیگر از اصحاب چون آواز

شیطان برآمد که قتل محمد را ایشان برین قرار یافت که از عبد الله

ابی سلول که سرکردهٔ زمرهٔ منافقین است استدعا نمایند که از

سفیان استدعا نمایند که از ابي سفیان بهجت ایشان طلب امان

نموده بمکه مبارکه عود نمایند و در زمرهٔ کفره داخل شده از اسلام رجع

القهقري نمایند و این حکایت در محاربهٔ احد سمت وقوع یافته از نجهت

حق سبحانه طومار کردار ایشان را که از ارتسام معاني ایمان خالي بوده

بشوایب شقاق و نفاق محرر و مسطور رست به توبیخات آسماني

و تعبیرات رباني اشتقاش داده ساحت جلال نبوي را بنزول

آیهٔ شریفه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او

قتل انقلبتم علی اعقابکم متنور ساخت و همچنین مخالفت مدلول

کثیري از آیات بینات قرآني نموده نامهٔ اعمال خود را از حقیقت ایمان

بي بهره و بي نصیب کردانیدند چنانچه مدلول این آیه نیز اشاره با حوال

ایشان رست که و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار

و کان عهد الله مسئولا و در بیعتي که با رسول رب العالمین نموده

متضمن اشتراط ثبات قدم و عدم فرار از زحف از مقتضای آن
عدول نموده و آن معاهده را کان لم یکن انگاشته مخالفت
صریح نمودندی ستم بر اهل تتبع از اصحاب تفسیر و حدیث و تاریخ
و غیره خفایی ندارد که بزعم مخالفین حضرت رسول صلعم کسی را
باسم خلیفهٔ خود تسمیه نداده رحلت فرمود چنانچه از اهل عناد این عبارت
شهرت تمام یافته که مضی رسول الله ولم یستخلف بنابرین خود را
خلیفة الله و خلیفة رسول الله نام کردن و بامیر المؤمنین که مخصوص
شاه ولایتست و من عند الله بآن ملقب شده ذوات خبیثهٔ
خود را توصیف نمودن ثمرهٔ بیحیایی و عدم ایمان است و حق تعالی
میفرماید که و من اظلم ممّن افتری علی الله کذبا و در کتب ایشان
از رسول آخر الزّمان مسطور است که من کذّب علیّ متعمّدا فلیتبوّا
مقعدة من النّار و درین مقام حکایات و آیات و روایات

و دلالات و اشارات و تصریحات و تعریضات و تنبیهات و کنایات
و عمومات و اطلاقات و غیرها من اسالیب الکلمات الدالة
علی المقصود بیش از انست که درین قسم از رسایل گنجایش تفصیل
تواند داشت و شکی نیست که عامهٔ اصحاب الآثام شنید عمدا و عدوانا
و تجبرا و تکبرا و انحرافا عن الاوامر الواقعه فی باب الخلافه از متابعت
دلایل مبینهٔ صریحة الدلالة فرقانیه و اطاعات روایات صحیحهٔ متواترهٔ
متکاثره متظافره استنکاف ورزیده مصدوقهٔ یحسبون انهم یحسنون
صنعا شده مدلول صحت مشمول یحرفون الکلم عن مواضعه از صفات
کاشفه و نعوت ذاتیه جماعت مذکوره است لکن اقتصار بر قلیل
نمودن اصوب امور مهمه درین رساله است والله اعلم
زعم این کمینه آنست که اگر آدمی بتلوث عداوت شاه ولایت
متلوث نبوده بالطبع سر رشتهٔ مخالفت اوامر و نواهی نباشد

امر خلافت واستحقاق مرتبهٔ امامت وهدایت از آیهٔ شریفهٔ افمن

یهدي الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدي الا ان یهدی فما لکم

کیف تحکمون معلوم ومفهوم متدبر مدلول آیه ومتفکر مضامین مطویه

در طي کلمات تامات قرآنیه است که حق تعالی مدار صحت خلافت

وسرداري واطاعت ومتابعت خلایق را بر هدایت بطریق

حق گذاشته ورجحان جانب هادي امت را بر ما عدا اعلل بوصف

مذکور گردانیده وتصریح بآنکه عقل سلیم وفهم مستقیم را تاملی در

تقدیم فاضل بر مفضول وعالم بر متعلم نبوده خلافت رسول ووجوب

متابعت خلایق مشروط بشروط معینهٔ منتزعه از مدلولات کلمات

مسطوره است واشتمال عبارات مذکوره بر معجب واستبعاد

در متابعت مهتدي وترک اطاعت هادي وتوبیخ تابعین جانب

مرجوح بر طرف راجح تمامي دلیلی ظاهر وبرهاني باهر است بر آنکه

316

استحقاق امر خلافت مقصور بر استعداد هدایت ذاتی وکمالات

وحالات جبلیست وظاهرا کلمهٔ طیبهٔ فما لکم کیف تحکمون اشارتست

بدان است اولیّت خلافت مُستحقین هدایت امت نسبت

بمساعد از موصوفین بخلاف شرایط مذکوره وظاهرا اتیان بکلمهٔ مُشتمله

بر استفهام انکاری جهت تاکید وتبیین عدم توقف عقلا

در امر مذکور است واحدی از اهل اسلام وغیره قایل بهدایت غیر

در زمان حیات انحلال مشکلات نشده دوست ودشمن وآشنا

وبیگانه وکافر ومُسلمان همگی متفق الکلمه در امر مذکور اند وتمامی

اصحاب در معضلات دینی ومشکلات دنیوی رجوع بآن امر کنز

دایرهٔ صدق ویقین نموده صحایف لیل ونهار باین معنی مثبت

ومرقوم است ومفسّرین اهل خلاف در تفاسیر خود ذکر نموده اند

که کلام صحت نظام ولکل قوم هاد که مصدر است بکلمهٔ طیبهٔ

انّما انت منذر که خطاب بحضرت رسالت است مقصود ازان

اشاره بذات احدی سمات آنمظهر تجلّیات اسماء و صفاتست

و در روایات مُصحّحهٔ مشهوره بین الفریقین ذکر یافته که بعد از نزول

آیهٔ شریفهٔ مذکوره و استسفار اصحاب از تشخیص و تعیین هادی

امّت زبان معجز بیان حضرت رسالت که از چشمهٔ نابعهٔ ام

و اشارهٔ ربّانیه ترشّح یافته زلال سلسال سلسبیل ما ینطق عن الهوی

ان هو الّا وحی یوحی علّمه شدید القوی در پیمانهٔ استغاثهٔ جماعت مذکوره

ریخته و بشاه ولایت توجّه نموده فرمود که یا علی انا المنذر و انت الهادی

و بک یهتدی المهتدون و بعد از علم بامور مذکوره و آیات و روایات

مسطوره اگر آئینهٔ خاطر احدی از مکلّفین بانتقاش صورت خلافت

غیری مغشوش گردیده بتقدیم دیگر نفسی از نفوس بشری و ملکی

بران یگانه گوهر دریای علم و عرفان خلجان خاطری یابد از چه گذشت

مادّه

مادّه وخسّت فطرت وتلوّث نطفهٔ بشریّه بدماء غلیظهٔ
منتنهٔ حاصله از مسلخ عداوت ذاتیهٔ اهل بیت نبوی بوده مستحقّ
خلود نار وغضب جبّار قهّار است ودرین معنی از مولانا حسن
آملی برّد الله مضجعه منقولست هوای مرتضی دانی کرا نیست
هرانکس راکه مادر پارسا نیست اکر اصلش درست وپاک باشد
دلش را میل با پاکان چرا نیست خطای مادر اندر روی اثر
کرد صوابست اینکه میکویم خطا نیست خلاصهٔ کلام درین
مقام آنست که اکرچه مثالب اصحاب شمال ومعایب آن کروه
بدفعال از مقولهٔ لاتعدّ ولاتحصی نموده بدفاتر روزکار واوراق لیل
ونهار از عهدهٔ عشری از معشار اطوار وکردار آن زمرهٔ نابکار
بیرون نیامده زبان قلم بریده وبنان بیان ازهم کسسته است ولو
انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه لکن بحکم ما لا یدرک کلّه

لاتیرک کلّه ذایقهٔ عقیدهٔ صافیه را از ذکر بعضی از وجوه مطاعه

ایشان چاشنی خلوص نیّت وصفای طویّت داده معروض

زمرهٔ احبه می کرداند که اوّلین وصف از اوصاف ذوات خبیثهٔ

آن طایفه که عنوان صحیفهٔ الحاد و فهرست مجموعهٔ مبدأ و معاد آن

طایفهٔ ضالهٔ مضلّه وآن زمرهٔ باطلهٔ هالکه در معرکهٔ یوم التّناد علی

رؤس الاشهاد خاطر نشان نزدیک و دور و فهمیدهٔ حاضرین یوم

النّشور است حکایت ولادت حکّام ثلاث است که از عقود

باطلهٔ ازمنهٔ جاهلیّت ونطفهٔ منتنهٔ خبیثهٔ منتقله از اصلاب کفرهٔ

ومشرکین بارحام مدنسهٔ متنجّسه بانجاس فجره ومتمردین تکوّن یافته

مظهر اعمال جاحدین ومصدر افعال مشرکین ومنافقین کردیدند

بخلاف ذوات مقدّسهٔ نبی وولی وذراری هادیین مهدیین طاهرین

مطهّرین که از زمان آدم تا خاتم علیهم السّلام موافق ملّت وشریعت

بوده

بوده صورتاً و معنياً و ظاهراً و باطناً مطهر و مزكي و منور و معلي بوده اند
و كلام حضرت سيد الانام اشاره باين معني است كه يا علي
انا و انت من نكاح لا من سفاح من لدن آدم الى عبد المطلب
و آيه شريفه و تقلبك في الساجدين كه خطاب بحضرت رسالت است صلعم
مفيد اختصاص معني مذكوره بآنحضرت بوده مصحح مدلول روايت
مذكور است و در تحقيق نسب عمر خطاب از سيد مرتضي قدس
سره از حضرت صادق عم منقول است كه والده عمر كنيزي بوده حبشيه
و بصهاك تسميه يافته و مملوكه عبد المطلب بود در غايت جسامت و وسامت
و حسني كامل و لطافتي شامل و با اين همه حال در صحاري و براري راعيه
غنم و مرعيه زمره بني آدم بوده بحفظ گوسفندان عبد المطلب اشتغال
مي نمود و مرويست كه صنف اناث از اهل حبشه مفطور بكثرت مباشرت
و لذت مناكحت بوده چون اين معني در صورتي حسنا و هياتي زيبا تعبيه

یافتی ذریعهٔ استجلاب قلوب صنف رجال گردیده مطلوب جبلّی

بروجه کمال چهره نمودی وازین جهت روزی نُعیل پدر خطّاب

جدّ عمر دران مرعی که صهّاک راعیهٔ اغنام مذکوره بود بطغیان

نفس خبیس و رهنمای ابلیس صاحب تلبیس حاضر آن بادیه گردیده

وجاذبهٔ هوای نفس حبشیه اورا از جهات ستّه بجانب خود

راغب گردانیده نُعیل بیچاره بدام آن مکّاره گرفتار و با مقتضای

هوای نفس وی سازکار آمده و شحنهٔ غلبهٔ شهوت و استیلای

ادراک لذّت از طرفین سدّ ابواب خوف و خشیّت نموده

حکایت مواصلت بموافقت انجامیده دویی و دوبینی از میانه

برخواسته یکانگی صرف و وحدت ظاهری و باطنی از جلباب احتجاب

حجاب ظاهری مرتفع ساخته صهاک مذکوره ازهمان نطفهٔ خطّاب

حامله گردید و چون خطّاب مذکور بسن بلوغ رسیده اورا از همانه

غفلت

غفلت بمداینه مقتضای هوای بشریت و وسعت رخصت
زمان جاهلیت مدهوش و مغرور گردانیده و نظر بصورتی
وسیمه و پیکری جسیمه و حسنی جمیله و سیرتی حمیده انداخته تمامی
عروق و اعصاب خطاب از میل بجانب صهاک مملو گردیده
و فرجه غلبهٔ شهوت باصرهٔ پدر فرزندی را پوشیده باوی مجتمع شد
و از اجتماع ایشان دختری که بحنتمه تسمیه یافته بود بسراچهٔ پدر فرزندی
خطاب را پر آوازه ساخته قرة العین آن ناپاک زاده گردید
و خطاب از خوف این حادثه و وقوع این واقعه حنتمه را در خرقه
پیچیده در میان ازدحام مکه و کثرت مترددین انداخته تفصّی از ورطهٔ
مذکوره بهمین عنوان بر صفحهٔ ملاحظه مرتسم یافت و هاشم بن مغیرهٔ
بن ولید حنتمهٔ مذکوره را ملتقطه یافته حمل منزل نمود و باهل بیت خود سفارش
وی در تربیت و لوازم ماکول و ملبوس و غیرها نموده ایشان نیز

بر حسب فرمودهٔ او متکفّل امور خُشیمه کردیدند و از قواعد مقرّره و سنن

معمولهٔ عرب آنست که هر قسم مولودی که به تربیت و تکفّل امور

محتاج الیها شخصی از اکل و شرب و لباس و غیرها مربّی کردیده

لوازم ابُوّت و بُنُوّت بینهما تحقّق یابد آن تربیت یافته بفرزندان

مربّی مسمّی کشته آنچه از خصایص پدر فرزندی تواند بود میانهٔ ایشان

مرعی بوده تفاوتی میانهٔ او و متولّدین از نطفهٔ مخصوصهٔ وی ملحوظ

عرب نبوده آثار بران مرتّب کرد و بنابرین خُشیمهٔ مذکوره در قبیلهٔ

عرب بدختری هاشم بن مغیره معتزّ کشته بخصوص این اسم و نسب شهرت

یافت و چون شیطان لعین اسباب عداوت عمر خطاب با بارکاه

ربّ الارباب انجام و انتظام داده در ربط اسباب تمشیات

جامع مجامع این امر بوده صفحهٔ بشریّت و صحیفهٔ مخلوقیّت خشمه را بتحریر

حسن صورت و تذهیب آن بزوایه حالات مستقلّه در تالیف

قلوب ضعیف رجال نسبت باصناف نسوان مخمّر ساخته
وعلاقه ونسبت ابوّت وبنوّت بینهما را از مجموعهٔ خاطر خطّاب
محو نموده واورا باتّصاف بامور مذکوره وپیرایهٔ جمال ظاهری خثیمه را
بترتیب وزینت صوریه در آیینهٔ ملاحظهٔ خطّاب مصوّر ساخته بمقام
خطبهٔ او از هاشم بن مغیره در آورد وبعد ازانکه معقودهٔ وی گردید
ولوازم مباشرت میانهٔ پدر ودختر تحقق یافت ابواب نشاط
وانبساط بر روی ابالسه ومژدهٔ انفتاح یافته خثیمهٔ مذکوره بسر ورق
نسخهٔ سقیمهٔ اولاد زنا عمر خطّاب حامله شده ازان نطفهٔ متدنّسه بادناس
عداوت اهل بیت رسالت ومضغهٔ متنجّسه بانجاس مخالفت ملّت
وشریعت خاندان هدایت وولایت تکوّن یافته مخرّب اساس دین
وهادم کبریاس رسالت سیّد المرسلین گردید ودرین صورت خطّاب
مذکور نسبت بعمر پدر وجدّ مادری وخال وی بوده وخثیمه نسبت بوی

مادر و خواهر و عمّه بوده ازین طور نسبتی عالی و قرابتی متعالی آنطور

از افعال و اعمال که کفر کافرین و شرک مشرکین در جنب آن قلیل

المرتبه نماید صدور می یابد و این حکایت میانه سابقین و لاحقین

اهل تاریخ و اصحاب انساب بعنوانی اشتهار دارد که بر زبان

متقدّمین اهل نظم داخل کلام منظوم نیز گشته بر ینوجه   فی جدّه

خاله و والده   و امّه اخیه و عمّته   اَجْدَرَ اَنْ یُبْغِضَ الوَصِیَّ وَاِنْ

یَجْحَدَ یَوْمَ الغَدِیرِ بِیَعْتَهُ   و در کلمات دیگری به لطیف ترین عبارتی

واقع شده   زَنَتْ صَهّاکُ لِکُلِّ عِلْجٍ   عَالِمَةً اَنَّهُ حَرَامٌ   فَلاَ تَلُمْهَا

وَلَمْ رُبَمَا   یَزْعَمُ اَنَّهُ اِمَامٌ   و بی تکلّف صفحات ادراکات اصحاب

ایمان چون بصورت افعال و اعمال ناپسندیده وی ارتسام یافته

ملکات ردیه و سجیات رذیله که آمیخته با آب و خاک عمر خطّاب است

بر مرآت خواطر زکیّه انتقاش یافته هنوز شاهد مقصود از ورای استار

نقیبه

نقلیات صحیحه و روایات صریحه چهره نموده در حجاب احتجاب اختفا
پذیر باشد عقل سلیم و فهم مستقیم در نسبت نسب و تنزیه نطفهٔ منتجهٔ
و مضغهٔ منتنهٔ عمری متأمل بوده اوراق عقیدهٔ کامله بتصویر صور حقهٔ
نفس امری مصور شده نطفهٔ متلوثه بلوث نجاست و چرکینی تنسیبی
آن ناپاکزادهٔ متولده از قاذورات عداوت ذاتیهٔ سلسلهٔ نبویه
در نظر اعتبار قرار یافته کیفیت ولادت وی بر نعت حرمت
و چرکینیت نگاشتهٔ خامهٔ عقیدهٔ صافیه متولدین از نطفهٔ پاک و متین
خاندان خواجهٔ لولاک گشته ظهور اخبار مرویه و آثار معتبرهٔ مرعیهٔ فخیمهٔ
آن گشته حاکم عقل و نقل در اثبات کیفیات ذاتیهٔ آن دشمن
دودمان نبوت و ولایت متفق بوده ظواهر منصوصه و نصوص ظاهره
با مقتضیات متیقنهٔ عقلیه سر از گریبان بیان و تبیان بیرون آورده
هادی عقل بدلالت نقل رهنمای گم گشتگان این بادیهٔ هولناک

واین مرحلهٔ کثیره الاشواک گردد   روایتیست که چون آفتاب
جهانتاب رسالت سید البشر بر آسمان تبلیغ شرایع دین اظهر
روز بروز ارتفاع یافته وطی درجات مقدره نموده بنقطهٔ زوال
قریب الاتصال شد واکمال ملت احمدی واتمام نعمت سرمدی
از افق تنصیص وتعیین خلافت مرتضوی طالع گشته روشنی بخش
جهات سته گردید وفرق اسلام را از تاریکی لوازم طبیعت بر روشنائی
مراسم شریعت رهنمون شده با طاعت خلیفهٔ منصوبه من عند الله
مامور گردانیده کافهٔ امت را طریق نجات دنیا وآخرت تعلیم داد ناگهان
بر طبق مدلول این کلام که   با شمع رخت دمی چه دمساز شوم
پروانهٔ مستمند جانباز شوم   وان روز که این قفس بباید پرداخت
چون شهبازی بدست شهباز شوم   ندای مراجعت بوطن
اصلی وصفیر مفارقت این خاکدان سفلی استماع نموده بآواز

جان

318

جان که از یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة

مرضیة که از مخدرات تتق غیب اصغای نمود پرواز شاهباز

روح مطهر از قفس جسد منور پرداخته مقدمات سفر آخرت ترتیب

میداد آن روز که ساز وصل اساز آید وین مرغ از زین

قفس بپرواز آید از شه چه صفیر ارجعی گوش کند پرواز

کنان بدست شهباز آید اما نایحهٔ این واقعهٔ هایله مقنعهٔ کشف

حقیقت این مصیبت پاره نموده چنین نوحه گری می نماید که چون

دایهٔ دلنواز ارادت ازلی بلطف عمیم و فضل جسیم ذات برکات

سید کاینات را از بستان احسان انک لعلی خلق عظیم

بشیر دلپذیر ولکن رسول الله و خاتم النبیین پرورش داده

جهت توطین نفس نفیسش او را از مبادی رایتهم لی ساجدین

تا منتهای توفنی مسلما والحقنی بالصالحین بخوبترین عبارتی

آگاه کرده انیده که نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک

و بذکر اخبار و آثار سلاسل اخیار خاطر شریفش را از غبار ملال قد

نعلم انّه لیحزنک الذی یقولون تسلّی میداد که وکلاً نقصّ علیک

من انباء الرّسل ما نثبّت به فوادک و در اوقات فرخنده ساعات

تربیت آن والا رتبت که غذای جانفزای دل آگاهش از مایدهٔ

پر فایدهٔ لا ینام قلبی بوده بر بستر احترام ابیت عند ربّی صدر

نشین صفّهٔ اصطفا و اجتبا بود او را از اثمار فایض الانوار مقتطفه

از جویبار خلقت الخلق لاجلک و خلقتک لاجلی التذاذ داد

از شجرهٔ طیبهٔ محبّت اصلی ببستان امکانش را زینت و بها میداد

پی بدرقهٔ عشق ز وادی عدم   چیزی بره وجود ننهاد

قدم   در شورهٔ کون تخم هستی ننهد   تا ز ابر محبّت نرسد

فیض کرم   القصّه بروز بروز از آثار اسما و صفات الٓهی

323

اطوار ظرایف و بدایع گوناگون از موطن خفا و مکون به مجالی

بروز و جلوه میگردد تا سر کریمهٔ اولم یکف بربّک انّه علی کل شئی

شهید ظهور یافته دلایل علم و عرفان گشت   هر نقش که بر صفحهٔ

هستی پیداست   پیدایی آنکس است کاین نقش آراست

چون مخدّرات صفات نزاهت سمات لی مجالی افعال

منصهٔ ظهور نیابد لاجرم حکمت کاملهٔ آلهی مقتضی آن بود که ابواب

حیات و ممات بر چهرهٔ کاینات مفتوح داشته جزایل مواهب

صوری و معنوی بهیاکل بشری واصل و متّصل گردیده بدایع

صنایع کن فیکون که در نشاتین صورت و معنی تعبیه یافته درجهٔ

ظهور پذیرد و بنابرین بعد از انکه نشأ علیهٔ نبویّه که مظهر تجلیّات آلهیه است

در مراتب غیبت و شهود طی مراتب جلال و جمال نموده مقیم

مقام کمال که مستدعی وصول ببارگاه وصالست گردید لاجرم

شبنم وجود عنصری وهیکل بشری او بآفتاب وان له عند نا

لزلفی وحسن مآب انحلال یافته بر طبق انک میت وانهم

میتون بخلع لباس صوری مامور گشت تا صفحات افهام ذوی

العقول از تصویر رجاهای بقای این دنیای فانی خالی مانده

معلوم گردد که خلعت حیات بر قامت عالم ونعلین ثبات قدم

در پای بنی آدم ابدی نیست   چشمه که می زاید ازین خاکدان

اشک مقیمان دل خاک وان   نرگس رعنا نبود هر بهار

آنکه تو بینی بلب جویبار   چشم بتان است که گردون دون

بر سر چوب آورد از گل برون   زنهار تا بافسون لعبت باز این

میدان وغرتکم الامانی فریفته نشده نقد عمر گرامی را سرمایه لذات

وتمتعات دنیویه نساخته در مصارف دسه استیفای مواد مناهی

واستقصای افراد ملاعب وملاهی صرف نکنی که چون رشته زندگی

ازهم

از هم گسسته و شجرهٔ حرص و شهوت از تندباد انقطاع حیوة
از پا فتاده شود صفیر بلبل حرمان بر شاخسار نخی و خذلان
برلب نفیر حسرت در دل زفیر محنت بر سینه
داغ خسران در دیده آب حرمان بی ثمره بوده افغان طایر
پرواز نموده جان ناتوان بر رهگذر سینهٔ سوزان یا عنوان
سودمند نگردد افسوس که وقت کار از دست برفت
اسباب وصال یار از دست برفت در عوض یکدولت
ناپاینده صد دولت پایدار از دست برفت و تحقیق
ارباب ذوق در امر حیوة و ممات سید کاینات آن است
که انبعاث حبی که در مفتتح امر از حضرت باسم باطن متوجه ظاهر بود
دران مظهر مکرم بیکر کمایتنغی بظهور آمده بر وفق سیر دوری
که نهایت آن رجوع ببدایت است باز از ظاهر متوجه باطن

شده بآن تعلق یافت لکن عروس صدق این معنی از اعیان
نظر در مصدوقه یحبهم و یحبونه کامی بر دیدهٔ بصیرت طالبی صافی سریرت
جلوه نماید که شایستهٔ فهم اسرار تواند بود هر کسی را که ز
تحقیق سخن بویی هست بشناسد که سخن را بجز این رویی نیست
راوی گوید که چون کشتی حیوة آن سرچشمهٔ وجود کاینات بموج
خیز افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم قریب الوصول گشت
فیض سحاب رحمت بی پایانش که صحرای بی منتهای ان هو الا
رحمة للعالمین از ان سرسبز و سیراب است رشحه انگیز ساحت شفقت
و نصیحت گردیده شجرهٔ طیبهٔ نجات امت را در مغرس امر باطاعت
شاه ولایت غرس داده آیات بینات معاهدات یوم الغدیر
که رقم زدهٔ کتاب کتاب یشهده المقربون ۲ و بتصحیح قبول عامهٔ اصحاب
مصحح گشته در تشیید معاقد آن اهتمام تمام فرمود و با حضار پردگیان

شده

325

دودمان نبوت اشاره فرموده ایشان مجدداً وصیت با طاعت
آن حضرت فرمود که لکن هذا و اشاراتی علی علیه السلام وقال
فانه اخي ووصيي وخليفتي على امتي ووارث علمي والقايم بدنبي
من بعدي فاطعنه فيما يامركن ولا تعصينه فيكون مثواكن الى
النار وبحضرت نیز اشاره باغماض از موجبات تقصیرات ایشان
نموده باین عبارت بدیل ساخت که فمن عصيتك منهن فطلقها
هي براة من الله ورسوله في الدنيا والآخرة وازمیان ایشان عایشه
براءت ساحت عقیدهٔ خود از غبار مخالفت نبوی متکلم گشته گفت
که ماکنت تأمرنا بامر ونخالفه الی ما سواه حضرت چهرهٔ دعوای او را
بناخن تکذیب خراشیده فرمود که یا حمیراء لقد خالفت امري
في حيوتي اشد الخلاف ولتخالفين قولي هذا التعصينه بعدي
ولتخرجن متبرجة قيقا تليه وانت ظالمة له وليعصينك في طريقك

كلاب الحوت ومرویست كه چون آفتاب شرع و دریای
یقین نور عالم رحمة للعالمین صاحب معراج و صدر كاینات
سایهٔ حق خواجهٔ خورشید ذات مهترین و بهترین انبیا
رهنمای اصفیا و اولیا صلعم احساس اشتداد مرض نموده صدای كوس
رحیل در معمورهٔ پیكر اطهرش مهیج نهضت از سرای صورت گردید
بر طبق نظم ترك صورت كن اگر عالم معنی طلبی كوس عزلت زن
اگر ملكت كسری طلبی سر خود پیش نه ار پای درین راه نهی
غرق این بحر شوار در ثمینی طلبی تصمیم عزیمت سفر آخرت داده
خواست كه ساحت فیض آیت مدینهٔ مقدسه را از غبار وحشت
كثرت تصفیه داده دخان آتش مشتعله از گلخن نفاق اصحاب
شقاق كه فضای دلگشای عهود و مواثیق نبوی را تیره و تاریك
ساخته فرونشاند تا عرصهٔ خلافت شاه ولایت از پرتو نور

ولایت

326

وصایت سابق ولاحق مستنیر گشته منوّر بساط ملّت وشریعت

گردد بنابرین بخروج اسامه بن زید ببلاد روم ورفاقت

ومتابعت اصحاب اشاره فرموده بتاکیدات قولی موکد ساخت

که لعن الله من تخلّف جیش اسامه چنانچه مکرر اعبارت مذکوره

برزبان معجز بیان آن حضرت جریان یافت وبعد از اتیان اسامه

بامور به وطی فرسخی پیشتر از مدینهٔ منوّره چون مزاج مطهّر شافع

محشر صلعم طالب زلال وصال بارگاه جلال گشته طایر بلند پرواز

روح مقدّسش راهوای فضای فرح فزای وللآخرة خیرلک

من الاولی از خود بیخود ساخته طیران طلب گشت عایشه را

مقنعهٔ نفاق پردهٔ جبههٔ وفاق گردیده وکهنه عصابهٔ کینهٔ دیرینه

بر سر بسته در ارسال صهیب بجانب عسکر نبوی واخبار ایشان

از اشتداد مرض سیّد دوجهان ومراجعت ابوبکر وعمر وابوعبیده

بمدینهٔ مقدّسه مبالغه نموده ایشان نیز بعد از دانستن آنحال در

پردهٔ ظلمانی تیره شب نفاق وجدال داخل مدینه شده و در زاویهٔ

شقاوت بر رهگذار اخیار در صدد اخبار از جانب آن سیّد

بزرگوار می بودند و در بعضی از تواریخ از کتاب اخبار الزّمان

ذکر یافته که حضرت رسالت در ان شب مغشی علیه شده و بعد از افاقه

رفع جلباب خفا از چهرهٔ مخالفت اصحاب نموده فرمود که والله

قد طرقت المدینة هذه اللیلة شرّ عظیم قیل وما هو یا رسول الله قال

الّذین امرتهم بالخروج الی جیش اسامه رجع منهم اناس الی المدینة

مخالفین لامری الا وانی الی الله منهم بری ویحکم نفذوا جیش

اسامه لعن الله من تخلف جیش اسامه و مذکور است که در اوقات

صلوة بنفس اقدس متوجّه شده با اصحاب بنماز اشتغال

نمودی یا حضرت شاه ولایت باشارهٔ نبویّه با آن قیام نمودی

مناسب اطوار حقایق آثار شیعیان دودمان ولایت منتسبان
خاندان نبوّت و امامت که تاج و تمّاج دین مبین مصطفوی را
ببدایع جواهر ثمینهٔ کمالات صوریّه و حالات معنویّه مکلّل ساخته
از فیّاض زوارف عوارف و ملهم حقایق معارف بفیوضات
کثیره بهره ور اند آن می نماید که اقتداء لاثار الالوهیته
والاسرار الرّبوبیّته عنوان صحیفهٔ دانشوری و دیباچهٔ مجموعهٔ سخن
گستری بنام نامی و القاب گرامی آن منوّر انوار ما عداو مظهر
اسرار لو کشف الغطاء مزیّن ساخته ممدوح محرمان بارگاه کشف
و یقین باشند و چون طریق معرفت سبقت ایجادی آنحضرت
نظر بسابقین ولاحقین مخلوقات آسمان و زمین بر رهروان
ظواهر مسالک علم و عرفان خفایی تمام دارد و سمند عقول ناقصه
که در زیر زین اوهام و خیالات فاسده ملجم بلجام جحد و انکار است

از جادهٔ وسیعهٔ این مسلک قویم و صراط مستقیم بغایت بعید المرام
می نماید بهتر آنست که در رفع پردهٔ خفا از چهرهٔ تحقیق مدعا بروایات
منقوله از سید البریه تمسک جسته بآن مهتدی گردد و از جملهٔ
روایات مشهوره که کثیری از کتب معتبره بآن موشح گشته
و زبان معجز بیان حضرت رسالت صلعم محل ظهور آن گشته این است
که کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربع عشر
الف عام فلم یزل یمحص فی النور حتی اذا وصلنا الی حضرت العظمة
فی ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله
والخلق کلهم صنایع انا ای مصنوعین لاجلنا پوشیده نماند که
غواص انجار افکار صحیحه لآلی آبدار ملتقطه در سلک تحقیق و تنمط
تدقیق چنین انسلاک می تواند داد که مدلول روایات شریفه از
عهدهٔ وفا بمدعا بیرون آمده رو مدار رحیق تحقیق بکام جان اصحاب

توفیق رساند چه مقصود از ذکر حدیث بیان این بود که قبل زانکه
رحمت شاملهٔ نامتناهي اقتضاي افتتاح ابواب ابداع و قدرت
کاملهٔ الهي انقسام بدایع صنایع با رواح و اشباح نماید انارت
انوار خلقت و اضاءت مشکوة هویّت منوّر نور آن حضرت شیده
در ظهور تباشیر وجود بصورت سبقت بر هر موجود مصوّر گردیده
و مفاد روایت شریفه آنست که نور وجود مرتضوي سبب
ابداع کاینات و موجب ایجاد کافهٔ مخلوقات بوده بطفیل آنحضرت
از تنگناي عدم بفضاي سراي وجود انتقال نمودند و مضمون روایات
آتیه که صیقل مرآت شکوک و اوهام است و اسناد آن بحضرت
سید الانام شهرت تمام دارد به توضیح مقام قیام مي نماید چه فرموده
که اول ارقام ایجادي که بقلم صنع بر ورق هستي نگاشته شده بود
وجود من و وجود علي ابن ابي طالبست و انتزاع انوار وجودات

کافهٔ مخلوقات ازان شده دربدو آفریدن دوازده هزار سال
مقام قرب الهی طی نموده بعد ازان بچهار قسم انقسام یافته از قسمی
عرش و قسمی کرسی و از قسمی حملهٔ عرش و خزنهٔ کرسی خلق نموده
و قسم رابع در مقام محبت ایزد متعال دوازده هزار سال متوقف بوده
و بعد ازان بچهار قسم منقسم گردیده از قسمی قلم و از قسمی لوح و از قسمی
بصورت خلقت مصور گردیده و قسم رابع بعد از آنکه دوازده هزار
سال در ساحت خوف و خشیت ایزدی متوقف و متخوف بوده
باقسام اربعه تقسیم پذیر گردیده از جزوی ملائکه و از جزوی آفتاب
و از جزوی قمر و کواکب از جلباب عدم بمنصهٔ ظهور و جود آمده
و قسم رابع بعد از طی مراحل رجا که بدوازده هزار سال کیفیت
انقضا یافته بچهار قسم انقسام یافته قسمی مشکوة انوار عقول کامله
قسمی بادره بروز علوم شامله و قسمی ذریعهٔ عطیهٔ عصمت و توفیق گردیده

و قسم

وقسم رابع بعد از اقامت دوازده هزار سال در مقام حیا از سبحات

انوار جمال و اشراقات لمعات انظار جلال فروبان یافته صد و بیست و

چهار هزار قطره از رشحات سحاب فیض آیات آن نور متقاطر

گشته هر قطره از ان ذریعه روح پیغمبری گردید و از ارواح ایشان نور

اولیا و سعدا و شهدا و صلحی و اهل ایمان و ارباب طاعت و ایقان

بخلعت وجود مخلع گردید و بعد از ذکر مضمون این روایت چنین فرموده

که فالعرش والکرسی والکروبیین والروحانیین والسموات

السبع وطبقات الجنان والشمس والقمر والکواکب

والعقل والعلم والتوفیق وارواح الرسل والانبیاء والاولیاء

والسعداء والشهداء کلهم من نوری و بعد ازان فرموده که حق

سبحانه دوازده هزار حجاب آفرید و جزو رابع آن نور را در حجابی

هزار سال توقیف داده بعبادت اشتغال می نمود و آن حجب حجاب

کرامت و سعادت و هیبت و رحمت و رافت و علم و حلم و وقار
و سکینه و صبر و صدق و رضا و یقین است و چون نور مذکور
از سرادق حجب بیرون آمده بر تخت گاه ظهور تمکن گردید خداوند
جل و علا او را در ارض تعبیه فرمود انوار آن بمشارق و مغارب رسید
و بنا برین ذرات کاینات علی اختلاف الانواع و الاشخاص
من الازل الی الابد از ان مظهر مراتب وجود و مظهر انوار کل موجود
درجه ظهور یافته باشد و بروایت ابن بابویه رحمه الله از سفیان ثوری
از حضرت صادق از حضرت امیر المومنین علیهما الصلوه و السلام
مذکور است که آنحضرت میفرموده که ان الله خلق نور محمد
و نوری من قبل خلق الخلق باربعمائه الف عام و اربعه
و عشرین الف عام و خلق منه اثنی عشر حجابا و بروایت ابن بابویه
ایضا از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام منقول است که ان الله

بحانه

سبحانه تفرد في وحدانيته ثم تكلم بكلمته فصارت
نورا ثم خلق من ذلك النور محمدا وعليا وعترته ثم
تكلم بكلمة فصارت روحا واسكنها ذلك النور واسكنه
في ابداننا فنحن روح الله وكلمته احتجب بنا عن
خلق الله فمازلنا في ظل عرشه خضراء مسبحين
نسبحه ونقدسه حيث لا شمس ولا قمر ولا عين
يطرف ثم خلق شيعتنا وانما سموا شيعته لانهم خلقوا
من شعاع نورنا وسئل المفضل عن الصادق عليه السلام
ما كنتم قبل ان يخلق الله السموات والارضين قال كنا
انوارا حول العرش نسبح الله تعالى ونقدسه حتى خلق الله
سبحانه الملائكة فقال لهم سبحوا فقالوا يا ربنا لا علم لنا
فقال الله لنا سبحوا فسبحنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا

الا انا خلقنا من نور الله وخلق شيعتنا من دون

ذلك النور فاذا كان يوم القيمة التحقت السفلى بالعليا

ثم فرق عليه السلام بين اصبعيه الوسطى والسبابة

تبين وقال كهاتين ثم قال شيعتنا منا ونحن من

شيعتنا اما ترى هذه الشمس اين تبدو قلت من

شرق والى اين تعود قلت من مغرب قال عليه السلام

هكذا شيعتنا منا بدؤا والينا يعودون و در رساله برسيه

از ابن عباس ذکر یافته که در تفسیر کریمه انا لنحن الصادقون

وانا لنحن المسبحون لآلی معانی در سلک بیان باین عنوان انتظام داد

که کنا عند رسول الله جلوسا فاقبل علي ابن ابي طالب

صلوات الله عليه فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من حيا

بمن خلق قبل ابيه آدم باربعين الف عام فقلنا يا رسول الله

اكان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقني وعليا
نورا واحدا قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفين
ثم خلق الاشياء من نوري ونور علي ثم جعلنا عن
يمين العرش ثم خلق الملائكة فسبحنا فسبحت الملائكة
فهللنا فهللت فكبرنا فكبروا فكل شيء سبح لله وكبر
فان ذلك تعليمي وتعليم علي واز ابن عباس از رسول رب العالمين
منقول است كه ميفرمود كه يا علي لولانا ما خلق ارضا ولا سما
ولا عرشا ولا فرشا ولا بشرا ونحن الذين
سبقنا الى معرفة ربنا نسبحه ونقدسه ونهلله
ونحن اول خلق خلق الله وخلق ارواحنا وانطقنا
بتوحيده وتمجيده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا
ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة

إنّا خلق الله وانّه منزه عن خلقه فسبّحت الملائكة
لتسبيحنا فلا شاهدوا اعظم شاننا هلّلنا لتعلم الملائكة
ان لا اله الّا الله ولمّا شاهدوا اكبر محلّنا كبّرنا لتعلم
الملائكة انّ الله اكبر من خلقه فقالوا معنا الله اكبر و
لمّا شاهدوا ما جعل الله لنا من القوّة والعظمة قلنا
لا حول ولا قوّة الّا بالله العلي العظيم فقالت الملائكة لما
قلنا فينا اهتدى اهل السّموات والارض الى طاعة الله
وتوحيده وتسبيحه وتمجيده ثم اودعنا صلب آدم
وامر الملائكة بالسجود تعظيما لنا واكراما ولاشك
شعب متكثّره زلال معارف حقيقيّه وانهار مختلفه منشعبه سلسال
عوارف يقينيّه از لجج غامره اجار بيكران وعلوم بي پايان آن
مخزن اسرار لاهوتي ومكمن انوار ناسوتي انتزاع يافته قبل از آنكه آثار

مصوّر آثار ازلی در نشاء عنصریّه صفحهٔ تصویر صورت ایجادی

آنحضرت ملاحظه نماید بقرون کثیرهٔ معتبره به نهصد هزار سال

که بدو زمان خلقت جبرئیلست وی را از ندای حیرت فزای

من انا و ما اسمي و من انت و ما اسمك خلعت نجات کرامت

فرموده جواب مرضی المآب انت الرب الجليل و اسمك

الجليل و انا عبدك الذليل اسمي جبرئيل تعلیم داده بتشریف

اختصاص تعلیم از آنحضرت تشرّف یافت و گفتار شیخ عطّار

رحمه الله اشاره بآن است **نظم** مرتضی را جبرئیل از جان غلام

زانکه بود استاد او از بیر تمام ۞ و در کلام دیگری از مجیّین

مدحت سرای و مادحین سخن آرای نیز ایمایی باین رفته **نظم**

پیر مکتب خانهٔ ابداع یعنی جبرئیل ۞ با همه ذهن و ذکا طفل دبستان

شماست ۞ و کلام شیخ محیی الدین در دیباچهٔ کتاب فتوحات

اشاره بهمین معنیست که الحمد لله الذي جعل الانسان

الكامل معلما للملك وادار بوجوده اجرام الطبقات

الفلك وتفصيل حجب مذكوره در كتاب خصال بدينمنوال است

خلق الله عز وجل اثنى عشر حجابا حجاب القدرة

وحجاب العظمة وحجاب المنة وحجاب الرحمة

وحجاب السعادة وحجاب الكرامة وحجاب المنزلة

وحجاب الهداية وحجاب النبوة وحجاب الرفعة

وحجاب الهيبة وحجاب الشفاعة ثم حبس نور محمد

صلى الله عليه وآله وسلم في حجاب القدرة اثنى عشر

الف سنة وهو يقول سبحان ربي الاعلى ويازده

هزار سال ودر حجاب عظمت سبحان عالم السر و در حجاب منت

ده هزار سال سبحان الرفيع الاعلى و در حجاب سعادت هشت هزار

سال سبحان من هو دایم لا یسهو و در حجاب کرامت هفت هزار
سال سبحان من هو غني لا یفتقر و در حجاب منزلت
شش هزار سال سبحان ربي العلي الکریم و در حجاب هدایت
پنجهزار سال سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار
سال سبحان رب العزت عما یصفون و در حجاب رفعت سه هزار
سال سبحان ذي الملك و الملکوت و در حجاب هیبت دو هزار
سال سبحان الله و در حجاب شفاعت هزار سال سبحان ربي العظیم
وبحمده و بدانکه در بعضي از رسایل مذکور است که وقتي که دریاي
معارف آنحضرت متلاطم گشته رشحات امواج آن بساکنان
صوامع قدس و مقیمان جوامع انس رسیده هر مقبل ازان
بهره و هر صاحبدل برشحه فایز گشته زبان بلاغت بیانش
مظهر کلام در نظام سلوني عما دون العرش شده بود جبرئیل

این بصورتی مصور گردیده و بشرف حضور آنحضرت تشرف یافته

در مقام استفسار کیفیت مراتب علمیهٔ آن چشمهٔ صافیه

معارف جلیه و خفیه باین عنوان متکلم شد که هل تعلم ما فی السموات

والارض و ما بینهما و ما تحت الثری قال نعم جبرئیل که از تلامذهٔ آن

بارگاه عرش اشتباه است در اعتراف زلال استفاده

ازان منبع افاده فرموده که یواقیت خمسهٔ مقررهٔ مشهوره که در خزاین

علوم بشریه اند راه نیافته و در نهان خانهٔ اسرار الهی بقفل اختصاص

علوم ربانی مقفل است در صحیفهٔ علوم مرتضوی صورت ثبوت یافته

یا صفحهٔ عوارف آن حضرت از تصویر آن ساذج افتاده فرمود که جواهر

جوامع کلم که بتعلیم معلم قدم در خزینهٔ ضمیر الهام پذیر آنحضرت مستور

گردیده امور خمسهٔ مذکوره نیز دران رشتهٔ منظومه منتظم است فقال

جبرئیل ع فاذن لافرق بین علمک و علم الله فرمود که علوم

آلهیه از مقتضیات ذات احدیت و عوارف مرتضویه ازان

مکتسب است و بنابرین اشتراک در جمیع مقامات علمیه بینه

و بین الخلایق البریه با افتراق در کیفیت قادح رتبهٔ ربوبیت

نخواهد بود و بعد از تحقیق این حال جبرئیل علیه السلام که سایل مسایل

مذکوره است در استخبار حال جبرئیل که در کدام طرف از امکنه

سماویه یا ارضیه متمکن است سوال نموده حضرت بعد از ملاحظهٔ

اطراف قبهٔ خضرا و اقطار کرهٔ غبرا که بیک چشم زدن منظور نظر حقایق

اثر شده بود باتحاد سایل و مسئول عنه اشاره فرموده بروجهی که حاضرین

مجلس فلک تزیین انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته تعلیل این تحقیق

بملاحظهٔ تمامی اجزای سماویه و ارضیه و ما بینهما مع خلوها عنه الا فی

هذا المقام فرمودند و شبیه این حکایتیست انچه از ابن عباس نقل

شده از غرهٔ باصرهٔ نبوی و شجرهٔ طیبهٔ دوحهٔ مرتضوی نهال

بوستان هدایت و گل گلستان ولایت امام الخافقین

ابی عبد الله الحسین علیه صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت در

استکشاف حقیقت ماورای قاف ازان دانای منزّه از

آلودگی بلاف و گزاف چنین فرموده که یا ولی الله اتعلم ماورای

قاف حضرت فرمود که علم لا یصل الیه احد غیری و انا المحیط

بما وراءه کعلمی بدنیاکم هذه و انا الحفیظ الشاهد علیها و لو اردت

ان اجوز الدنیا باسرها و السموات السبع فی اقل من طرفة عین

لفعلت لما عندی من اسم الله الاعظم و از مؤیدات این معنی کلام

خجسته فرجام نبویست که مخاطبا الی الولی فرموده که ان الله

خلق نور قلبک ملکا و کلّه باللّوح المحفوظ فلا یحفظ هناک

غیب الا و انت تشهده و اگرچه حضرات ایمه اثنی عشر صلوات الله

علیهم اجمعین باجمعهم عارف کنوز ربانی و واقف رموز آسمانی

وعالم معالم عوالم علوی وسفلی اند لکن مراتب علوم مرتضوی را
درجات متصاعده بروجهی مرتب گشته که محیط طرفی وجوب وامکان
شده بر مسند اختصاص ما از دوت یقیناً متمکن است ودر کلینی
از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که اِذا کانَ لیلةُ الجمعةِ
وافی رسولُ اللهِ صلعم العرشَ ووافی الائمةُ علیهم السلام
ووافیتُ معهم فما ارجعُ الا بعلمٍ مستفادٍ ولولا ذلک
لنفِدَ ما عندی وایضا از انحضرت علیه السلام در کتاب مذکور
مسطور است که اِنَّ عندنا الجامعةُ وما یدریهم ما الجامعةُ
هِیَ صحیفةٌ طولها سبعون ذراعا بذراعِ الرسولِ صلعم
واملائه وبخطِ علیٍ علیه السلام فیها کل حلالٍ وحرامٍ وکل
شیءٍ یحتاجُ الیه النّاسُ حتی الارشُ فی الخدشِ وفرموده
که وعندنا الجفرُ وهو وعاءٌ من ادمٍ فیه علمُ النبیّین

وعلم العلماء الذين مضوا من بني اسرائيل وان لنا عند نا المصحف

فاطمة ع و مراد از مصحف فاطمه علیهما السلام کتابیست آسمانی

که من حیث الکتابه مقابل کلمات قرآنیست وبعد از رحلت حضرت

رسالت صلعم جهت توطین خاطر حضرت فاطمه علیهما السلام جبرئیل بآن

نزول نموده وباملای وی ونوشتن حضرت شاه ولایت ع

اتمام پذیر گشت وکتاب مذکور مشتمل است بر جمیع امور فلکی و ملکی

وعنصری وغیر ذلک واز حضرت صادق علیه السلام منقول است

که کنت انظر في کتاب فاطمة علیها السلام لیس

من ملك یملك الا وهو مکتوب فیه باسمه واسم ابیه

هدایت مرتاب معاند که ظلمت جهل وعناد غشاوهٔ دیدهٔ بصیرت

وی شده مدلول لهم اعین لا یبصرون بها صفت کاشفهٔ

ویست همانا در وادی اذعان مدلولات روایات مذکوره طریق

مکا

مکابره مسلوک داشته در بیابان ضلال سرگشتهٔ خیالات
منتهیّه بوزر و وبال است وازین معنی غافل که منشاء موجودات
ماسوی و مبداء وجودات حاصله در ارض وسما از رتبهٔ علیّه
ازان متعالیست که این قسم از نوادر فضایل در جنب ارتفاع
قدر آن علی المکان بصفت استبعاد موصوف تواند گشت
چه ظاهر است که هرکه را تاید توفیق عنان اعتقاد بجانب
تحقیق انعطاف داده در دریای اسرار معانی جمع لآلی مکنونه
در اصداف کلمات موفق گردد در شور بازار انکار بخزف
ریزه های بیمقدار التفات ننموده آنچه در خصوص صفات
مسموعه خارجه از طرق ادراکات عقلیّه ازان مظهر رموزات
خفیّه وجلیّه اطّلاع یابد زبان بلم وکیف کشودن وزیاده بری
نمودن تخریب اساس ایمان رخصت دادنست چنانچه

در مواعیظ سلمانیه از انحضرت منقول است که یا سلمان
المؤمن الممتحن الذي لم یرد علیه شيء من امرنا
الا شرح الله صدره لقبوله ولا یشك ولا یرتاب
ومن قال هناك لم وكیف فقد كفر و ظاهر است که هرکه
نقطهٔ وحدت وجود و سر حقیقت هر موجود بوده بمبدأیت جمیع
مخلوقات اتصاف پذیر است لاجرم بجمیع اوصاف الهیه
موصوف بوده چنانچه طایر بلند پرواز عقول كامله در طیران
شوامخ قلل اسرار معرفت الوهیت پر و بال کشاده در فضاي
حیرت فزاي ما عرفناك حق معرفتك راه آشیان حقیقت
از دست داده حیران و سرگردان است همچنان درین امر که
نمونه از معرفت ذات احدیت است متلاشي گشته در زاویهٔ
قلت بصیرت متقاعد گردد نظم چنانکه مي نبرد کس بسر ذات خدا

بکنه ذات علی نیز پی نبرده کسی ۞ وازین جهت است که سررشته

حقیقه معرفت آنحضرت ازدست کافهٔ مخلوقات بیرون رفته

در روایات معتبره ذکر یافته که حضرت صاحب الامر در حین

زیارت آنحضرت علیهما السلام باین عبارت متکلم شده که

السلام علیک یا مجهول القدر و وجه این آنست که طایفهٔ از امت

طومار عقیدهٔ خود را بتصویر معنی معبودیت ارتسام داده مدعی

الوهیت وی گردیدند وآن نتیجه نادانی وجهل بحقیقت حال

آنحضرت است وگروهی سررشتهٔ اعتقاد بالکلیه ازدست داده

ونگارستان جهل وعناد افتاده وغایت ظهور حقیقت حقیت

آن والا رتبت پردهٔ دیدهٔ معرفت ایشان شده بتقدیم جهال

واصحاب ضلال وجدال قایل گردیدند بلی من کان فی

هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وهمانا

مولوي قدس سره اشاره باینطایفه نموده که میکوید **نظم** تو بتاریکی
علي را دیده :: زان سبب غیري بر و بکزیده :: وجمعي که من عند الله
موفق کشته قبه رفیعه خلافت نبوي را مستقر رحل اقامت
وي دانسته باختصاص رتبه علیه نیابت حضرت رسالت
بان رفیع منزلت طریق توفیق یافته ایشان نیز در راه معرفت
واز سر حقیقت این امر غافل وذاهل بوده وبنشور لفظیه اکتفا
نموده الواح خواطر را از تسطیر معاني آیات دلپذیر الباب اسرار
مودعه دران مظهر غرایب خالي کذاشته بحرف وحکایت قناعت
نمودند اکرچه ابواب شناسایي آنحضرت برروي ماعداي نشأ ربوبیت
ومرتبه نبوت بسته کردیده چنانچه در خبر است از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم که یا علي لا یعرف الله الا انا وانت
ولا یعرفني الا الله وانت ولا یعرفك الا الله وانا

338

و در متن نصوص ذکر یافته از حضرت رب العالمین که بخاتم النبیین
خطاب فرموده که فمن عرفك عرفني وانا لا اعرف
فانت لا تعرف وشارح چنین افاده نموده که وقد ثبت ان الله
لا یعرف بالحقیقة اذ لا یعرفه الا هو فعبده الاکمل
الذي هو مظهر الحق الاسم الاعظم لا یعرفه غیره و چون
بمقتضای آثار مرویه معرفت ذات مرتضوی ثبت صحیفهٔ صحیحهٔ
دانش الهي و رسالت پناهي شده و بانحصار در ایشان اختصاص
پذیرفته لاجرم راکب ابلق دانش و بینش هرچند در مضمار صفات
آنحضرت گوی سخنوری بصولجان معارف در آورده و قصب السبق
از همگنان ربوده بمزایای عرفان آن دو دمان شرف امتیاز
پذیرد یا غواص ابحار حالات ذات احدي سمات ان مظهر
اسما و صفات جواهر تحقیق در سلک تدقیق انتظام داده جوهري گنجینهٔ

اعتقاد کردد و هنوز بهرهٔ پرد کیان اصداف معانی خفیّه که دست آلود

عقول مخلوعهٔ غیر موتمنه نشده در پس پردهٔ غیب مستور اندپی نبرده

بقلّت معرفت معترف کردد چنانچه مضمون کلام صدق انتظام

ابن ابی الحدید بان اشعار تمام دارد نظم انا فی مدیحک الکن

لا اهتدی ؛ وانا الخطیب البهزری المصقع ؛

اقول فیک سمیدع کلّا و لا ؛ حاشا لمثلک ان یقال

سمیدع ؛ و ازینجاست که در روایت منقوله از خیر البریّه مذکور است

که لو کانت البحار مدادا و الاشجار اقلاما و السّموات

صحفا و الانس و الجنّ کتّابا لنفد المداد و فنیت الصحف

وکلّت الاقلام و لم یکتبوا معشار عشر فضل علیّ و تصدیق

آن از کلام الهی غایت وضوح دارد که قل لو کان البحر مدادا

لکلمات ربّی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربّی

ولو

239

وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً چه در تفاسیر معتبره ذکر یافته که کلمه ربّی

اشاره بانحضرت است و در رساله حاویه مرقوم است که مقصود

از لفظ کلمات در آیه شریفه فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

فَتَابَ عَلَيْهِ اینست که یا حامد بحق محمد و یا علی بحق علی و یا فاطر

بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان بحق الحسین فاغفر لی

فتاب علیه و در کتاب کلینی مذکور است که مراد از کلمات ربّانیه

واقعه در آیه شریفه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ

اسامی شریفه ذوات خمسه مقدسه هاشمیه است و آیه مذکوره بذکر آن

موشّح بوده ارباب عصیان و طغیان باخراج آن از کلمات

بیّنات فرقانی شعله فروز آتش غضب الهی گردیدند و عبارت

کتاب مذکور اینست که عن عبد الله بن سنان عن ابی

عبد الله علیه السّلام فی قوله تعالی وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ

من قبل كلمات محمّد وعلي وفاطمة والحسن والحسين

والأئمة عليهم السّلام من ذرّيتهم فنسي هكذا والله انزلت

على محمّد صلى الله عليه وآله واز اينجا و از مثل اين از مواضع معيّنه كه

عثمان بسبب اخراج آيات قرآني نموده سر زدن عبد الله مسعود

وسوختن مصحف وي و ديكر مصاحف درجه ظهور مي يابد چه غرض

آن ملعون باطفاء نور مرتضوي تعلّق يافته آنچه از آيات واضحات

وكلمات محكمات صريحة الدّلالات كه افادهٔ حالات وكمالات

واختصاص نشأ مرتضويّه بعطيّات حاصله از خالق الارضين

والسموات نموده از تاويلات بعيده فاسده معرا مي نمود

باخراج آن جرأت نموده بقيهٔ آيات كه في الجمله تاويلي يا تقييدي

يا تخصيصي يا حذف واضماري يا ارتكاب مجازي بآن تطرق

توانند يافت مجتمع ساخته رهزن ايمان و دزد قرآن كشت لعنه الله

340

وعلی محبیه وتابعیه ومقتفی آثاره ومقتدی بفعاله ویرضی باعماله

ویعمل باقواله ویعتقد صحة بیانه ویذهب بمذهبه بل یستظل بحیطاته

ولیکن بجواره محمد واله وچون این دانسته شد بدانکه تعبیر از ذات

احدی الصفات آنحضرت کاهی بلوح محفوظ وکاهی بام الکتاب

وکاهی بکتاب مبین شده مقصود بیان مراتب کمالات حاصله

آن مخزن اسرار ربوبیت است وسرّ این سخن آنست که چون

جمال کمال قابلیات فطریه مستدعی کلکونه استعداد

تجلیات آلهیه بجمیع صفات جمالیه وجلالیه است تا باتمام

افعال واسما وصفات درصور مرادات ومعلومات و مقدورات

متجلی له تجلی نموده خاطر اورا مرآت ارادت خودسازد و چون

استعداد ذات وحدت سمات آنحضرت که غرایب علوم

مودعه کره ساکنه ارضیه وعجایب اسرار کامنه فراین سایره سماویه

از خصایص بیّنه و لوازم معیّنه وی است مقتضی مراتب غیر
محصورهٔ تجلیّات ازلیّه است بنابرین باعتبار تجلی الٓهی در عالم
شهادت و ظهور آیات قدرت و حکمت در او که مناسب
معنی کتاب مبین است مسمّی باین اسم گردیده و باعتبار تجلّی
عوالم غیبیّه و انتقاش صور معلومات و مرادات بلوح محفوظ
تسمیه یافته و باعتبار تجلّی غیوب الغیوب و ثبوت جمیع اشیا
و احاطه و احتوا بر مضامین مشبّهٔ لوح و کتاب مبین بام الکتاب
موسوم گشته و با وجود اتّحاد مسمّی تفاوت میانهٔ مفهومات
الفاظ ثلاث باعتبار جزئیت و کلّیت است چنانچه عبارت
بعضی از عرفا بآن مصرّح است که کُلّ مَا هُوَ مَکْتُوبٌ فِی الکِتَابِ
المُبِینِ مِنَ المَعَانِي الغَیبِیّة فِي صُوَرِ المَوجُودَاتِ بَعضُ
مَا هُوَ مَکْتُوبٌ فِي اللَّوحِ المَحفُوظِ وَلَمَّا کَانَ اللَّوحُ مِن

عالم الغيب فله سعة واحاطة بالزمان وكل ما هو مكتوب في اللوح
بعض ما هو مكتوب في ام الكتاب لان اللوح وان كان محيطا
بالزمان فلا يحيط بالدهر الذي هو احد طرفيه الازل والابد و
وام الكتاب محيط بالازل والابد وما بينهما من الحوادث فهو
اوسع واجمع من اللوح وبمراعات معاني متفاوته اسماء ثلثه و
اشتمال ام الكتاب بر كل واحد از صاحبين واحاطه بازليات
وابديات دانسته مي شود كه علوم مودعه واسرار خفيه مرتسمه
بر صفحه دانش وبينش مرتضوي نمونه علوم الهيه وانموذج حقايق اخلاق
ربوبيه است كه از درجه تخلق باخلاق الله صعود بآن ازان نموده
بمقام تحقق باوصاف الله اتصال يافته وفرق ميان تخلق وتحقق
بر طبق قواعد اصحاب كشف آنست كه مرجع تخلق بكسب وتزكيه
نفس وتحليه آن بصفات الهيه است وتحقق صفات مذكوره

مقصود بر مناسبت ذاتیه است که متحقق بهانظر بان مرآت ذات

شده و مرتبهٔ جامعهٔ جمیع اسما و صفات در وی ارتسام یافته

ارتساماً ذاتیاً که در کتب ایشان مذکور است که لصاحب التحقق

یظهر و ینفذ آثار الصفات والاسماء فی المتخلقین

بها وغیرهم من المجالی الذین هم مجالی آثارها

من الاناسی وغیرهم و بنا بر ارتسام صور مذکوره اتصاف ذات

ان جامع جمیع اسما و صفات بنعوت الهیه در امور شرعیه تحتاج الیها

در صور عنصریه از واسطه مستغنی بوده ظهور تباشیر آفتاب عالمتاب

صفات الهیه در انحضرت آئین و اظهر سایر مظاهر جلالت ربوبیت است

وکلام شیخ اعرابی اشاره است که الانسان الکامل من حیث

حقیقته و مرتبته لا واسطة بینه وبین الحق لکون حقیقته عبارة عن

البرزخیة الجامعة بین احکام الوجوب والامکان فله الاحاطة

بالطرفین

بالطرفين و پوشيده نماند که نظر بحالات مختصّه الوهيّت و آثار

مخصوصه بشريّت و لوازم وجوب و امکان و خصايص حدوث

و قدم که از صفايح احوال آنحضرت متراءيي گشته ذريعه اشتباه

بعضي از عقلا شده در مرآت ملاحظه ايشان بعنوان ربوبيّت

انطباع يافته و کلام ابن ابي الحديد نيز اشاره بان است که

لولا حدوثك قلت انّك جاعل الارواح والاشباح

والمستنزع و در عبارت شيخ محي الدّين در نصوص که الانسان

الحادث الازلي والنشاة الدايم الابدي فله الاوّلية

والتقدم علي الموجودات من هذا الوجه واقع شده

آن نيز مشعر برزخيّت انسان کامل است بين صفات الوجوب

والامکان و از جهت جامعيّت صفات الخالقيه والمخلوقيه است

که آنحضرت باوليّت من حيث الانوار و آخريّت بادوار

و ظاهریت من حیث الاحکام الشرعیه و باطنیت من حیث

احاطته بالغیوب تسمیه یافته جامع جمیع امهات مقامات دین

و دنیاست چنانچه کلام بلاغت نظامش از انها ناطق است

که انا دحوت ارضها و ارسأت جبالها و فجرت

عیونها و شققت انهارها و غرست اشجارها و

اطعمت ثمارها و انشأت سحابها و اسمعت رعدها

و نورت برقها و انزلت قطرها و نصبت نجومها

و انا البحر القمقام الزاخر و سکنت اطوادها و انشأت

جوار الفلک فیها و اشرقت شمسها و انا جنب الله

و کلمته و قلب الله و بابه الذی یؤتی منه ادخلوا

الباب سجدا اغفر لکم خطایاکم و بی و علی یدی

یقوم الساعة فی یرتاب المبطلون و انا الاول والاخر

والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم وهمانا كلام بعضي از
فصحاي عرب ماخوذ از معاني مطويه در طي عبارت آنحضرتست
که **نظم** لك قال النبي هذا علي، اول آخر سميع عليم،
ظاهر باطن كما قالت الشمس، جهارا وقولها مكتوم،
وظاهرا مراد شاعر از كلام ظاهر باطن كما قالت الشمس اشاره بروايت
منقوله از ابن عباس است كه صاحب كتاب غاية المطلوب ذكر
نموده مضمون آنكه بعد از فتح مكه معظمه چون موضعي كه مسمى بهوازن است
مخيم سرادقات جلال نبوي گرديد شاه اوليا از سيد انبيا بابن خطاب
فرح افزا اختصاص يافت كه قم يا علي انظر الى كرامتك على الله
وبنابرين آن مركز دايره صدق وثواب بعد از طلوع آفتاب جهانتاب
بجانب وي توجه نموده فرمود كه السلام عليك ايها العبد
المطيع لله الدائب في طاعة الله آفتاب نيز بامر الله تعالى

وتلقينه بجواب آن فاتح ابواب در آمده گفت عليک السلام

يا اخا رسول الله و وصيه و حجة الله على خلقه يا اولا يا آخرا يا ظاهرا يا باطنا

يا امير المؤمنين و امام المتقين و سيد الوصيين و قايد الغر

المحجلين يا علي انت و شيعتک في الجنة يا علي اول

من ينشق عنه الارض بعد محمد صلعم و اول من

يحيى محمد ثم انت و اول من يكسى محمد ثم انت آنحضرت

بسجدهٔ شکر قیام نموده و لآلي مکنونهٔ دموع عینیه در رشته سلو

و مسرت کشته حضرت رسالت صلعم سر مبارکش در کنار گرفته و چهرهٔ

منوره اش از قطرات آب دیده پاک نموده میفرموده که قم یا اخي

ارفع راسک یا حبیبي فقد ابکیت اهل السماء

و باهي الله بک حملة عرشه و بعد از ان فرمود که الحمد لله

الذي فضلني على ساير الانبياء و ايدني بوصي سيد الاوصياء

ونقنون

و مضمون شعر ابن حماد نیز مشعر بصدق روایت مذکوره است نظم

مَنْ کَلَّمَتْهُ الشَّمْسُ لَمَّا سَلَّمَتْ جَهْراً عَلَیْهِ وَ کُلُّ شَیْءٍ یَسْمَعُ یَا اَوَّلاً یَا آخِراً یَا ظَاهِراً یَا بَاطِناً فِی الْحُجُبِ سِرّاً اَمُوْدَعُ

و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مکالمه آفتاب بآن امام اخراب صفت مرتبه تحقیق یافته اول طریق استغاثه مسلوک داشته که یا امام المسلمین اشفع لی الی ربی ان لا یعذبنی و یکی از شعرای عرب اشاره بانیمقام نموده نظم

صَفْوَةُ اللّٰهِ عَلَی الْحَبِیْبِ رُدَّتِ الشَّمْسُ لَهُ بَعْدَ الْمَغِیْبِ فَاتَی بِالْعَصْرِ فَرْضاً حَاضِراً وَ رَآهَا کُلُّ نَاءٍ وَ قَرِیْبٍ قَالَتِ الشَّمْسُ لَهُ یَا سَیِّدِی کُنْ شَفِیْعِی عِنْدَ رَبِّی وَ حَسِیْبِ

مرتبه ثانیه استر خاص و احراق دشمنان آنحضرت نموده که انی احرق مبغضیک فانی اعرفهم بسیماهم مرتبه ثالثه بارض بابل

که بعد از غیبوبت بام آن حضرت مراجعت نمود بشرف مکالمه آن
رفیع المرتبه تشرّف یافت مرتبه اولی از جانب حضرت ابتدای کلام شده
فرمود که یا ایّتها الشّمس لی اخطیئ جواب داد که بعزت

هل تعلمین

رب العالمین که اگر قلم قدرت مثل تو نبی بر صفحه خلقت تصویر داده
بودی بخلق آتش احتیاج نبودی مرحله در زمان عدوان ابوبکر
وغصب خلافت ومخالفت جماعت با آن حضرت واستشهاد
حضرت از وی واستماع این عبارت از او بر وجهی که گیری
شنیده وسر خجلت بجیب عداوت وغلظت فرو بردند
که الحق بیده وسعه ولعمری دکر روزی که آب وضو جهت انحضرت
حاضر کردانیده بتفصیلی که در محل خود ذکر یافته در سابعه هنگام رحلت
آنحضرت از دار غرور بسرای سرور ومعاهده بینهما وچون این داستان
شد باید دانست که چون حکومت ودارائی صحرای قیامت

بآن پادشاه معنی وصورت مفوّض گشته چهرهٔ رجای شیعیان
آن خاندان رفیع البنیان بنور سرور وحبور منور گشته بر مسند
اختصاص آن حضرت متمکن بوده از ماعدا ممتاز وباین دولت
سرفرازند وکریمهٔ وَاِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ در کتاب شیخ
برسی چنین مفسر گردیده که اَيِ الْمَالِكُ وَالْحَاكِمُ يَوْمَ الدِّيْنِ
اَيْ حَاكِمٌ حَكِيمٌ لِاَنَّهُ هُوَ الْحَكَمُ فَهُوَ حَاكِمُ يَوْمِ الدِّيْنِ وَمَنْ
حَكَمَ الْاَشْيَاءَ فِي مَوَاضِعِهَا فَلَهُ فِي الْقِيٰمَةِ مَقَامَيْنِ
عَظِيمَيْنِ اِنَّهُ مَالِكُ يَوْمِ الدِّيْنِ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ
فَلَهُ الْحُكْمُ وَالْحِكْمَةُ فَهُوَ الْحَاكِمُ وَخَصَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
بِالتَّفْضِيلِ وَالتَّعْظِيمِ وَاَعْطَاهُ يَوْمَ الدِّيْنِ وَجَعَلَهُ
مَالِكَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ السَّوِيِّ لِمَنِ اهْتَدَىٰ ولاشک
چون ولایت ومحبت آن حضرت که معبّر عنه بصراط مستقیم است

برافضل و اکمل مخلوقات تحتم یافته و بآن مامور گشته و توسّل بذات

بابرکات مرتضوي که سرکرده سلسلهٔ نبوّت بآن افتخار داشته

لاجرم هر که در خریطهٔ ایمان منخرط گشته و تمسّک بمایتمسّک به

الرّسول منظور نظر حقیقت اثروي باشد از جادهٔ مستقیم

محبت و اطاعت حضرت شاه ولایت انحراف نورزیده

بانعطاف عنان ایمان از طرق معوجهٔ هالکه تبادر نموده در زمرهٔ فرقهٔ ناجیه

دخول یابد و مؤید مقام است آنچه در کلینی از حضرت باقر علیه السلام

ذکر یافته باین عبارت که عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ

اَوْحَی اللّٰهُ اِلَی نَبِیِّهِ صلعم فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِيْنَ اُوْحِيَ اِلَیْكَ

اِنَّكَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ قَالَ اِنَّكَ عَلَی وَلَایَةِ عَلِيٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ

وَعَلِيٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیْمُ و چون حکومت

یَوْمِ الدِّیْنِ بتفویض رب العالمین بآن نقطهٔ دایرهٔ صدق و یقین

اختصاص یافته و عنان اختیار در امور اخیار و اشرار و تقسیم
جنّت و نار بقبضهٔ اقتدار آن سیّد ابرار حواله شده ازین
جهت در سورهٔ فاتحه بنابر اشتراک در بعضی از حقایق مخفیّه
با آن خیر البریّه بام الکتاب تسمیه یافته بعد از التفات از غیبت
بحضور و اظهار انحصار عبودیت و استعانت از ملک غفور
باصل و اساس مقامات بندگی که طلب هدایت صراط مستقیم است
اشاره نموده که اهدنا الصراط المستقیم چه ظاهر است که عبادت
صحیح کاملی بسمت صدور تواند یافت که سالک راه در سلوک
مسلک قویم و صراط مستقیم راسخ بوده بر جادهٔ حقهٔ حقیقیّه
بثبوت قدم موصوف باشد و چون مراد از صراط مستقیم بتصدیق
کثیری از مفسّرین و محدّثین محبّت آن عالی رتبت است
بنابراین مفاد آیهٔ کریمهٔ شریفه آنست که عبادت خالصهٔ پروردگاری

و استعانت مختصّه از درگاه باري وقتي صورت يابد

که بر شاهراه محبت شاه ملايک سپاه ثبات قدم ورزيده از

دزدان وراه زنان آن طريق وثيق بر خذر بوده زجاجهٔ اعتقاد

صميمي را از انوار مشکوة محبت آن دودمان والا مکان تنوير داده

منوّر ساحت عبوديّت گردد و در روايت معتبره از خير البريّه

مذکور است که لا يقبل الله عمل عامل الا بولاية علي ابن ابي طالب عم

و مطابق مدلولات قرآني و روايات نبوي مي نمايد آنچه از

محقّق طوسي يک بي نظم مکتسي شده **نظم** لو انّ عبداً اتى

بالصالحات غداً، بودّ کلّ نبيّ مرسل وولي،

وصام ما صام صوّام بلا کسل، وقام ما قام قوّام بلا

ملل، وعاش في الناس الافا مؤلفة، عار من الذنب

معصوم من الزلل، فليس في الحشر يوم البعث ينفعه

الا بحب امير المومنين علي وازسيد مرتضى قدس الله سره

العزيز اين كلمات منظومه ذكر يافته **نظم** كسر الشك والخلاف

نكل يكفي الفوز والصراط السوي واعتصامي

بلا اله سواه وبحبي لاحمد وعلي فاز كلب بحب

اصحاب كهف كيف اشقى بحب آل النبي وچون

عبارت صادره از آحاد مكلفين بانظر بر غيبت در ثواب و رهبت

از عقاب ونيل اشرف وادوم لذات وتنعماتست كه نزد ارباب

تحقيق ادون مقامات عبوديت است ودر كلام بعضي از اساطين

اصحاب فكر ونظر نيز ايمايي بآن شده كه المستحصل بوسيطة

الحق مرحوم من وجه اذ لم يطعم لذة البهجة يا نظر

بخروج از تكاليف شرعيه واطاعت اوامر ونواهي الهيست

مع قطع النظر عما ترتب عليه من الثواب والعقاب واين

مرتبه ایست متوسطه یا قطع نظر از امرین مذکورین بمجرد ملاحظه مفهوم
الوهیّت که مستدعی هیبت و معبودیت و مراعات مفهوم
بندگی و مخلوقیت که مقتضی اطاعت و خدمت است و چون
این مرتبه که اعلی درجات عبادت و نزد اصحاب حقیقت مسمّی
بعبودت است باسقاط حرف یا و این معنی در سورهٔ فاتحة الکتاب
از کلمه ایاک نعبد و ایاک نستعین بملاحظه تقدیم ضمیر منفصل فهمیده میشود
و اشرف مراتب متصورهٔ حالات و عبادات انسانیست چنانچه
نزد بعضی از متألهین بر مرتبهٔ رسالت رجحان یافته که العبودیّة
أَشْرَفُ مِنَ الرِّسَالَةِ فَبِالْعُبُودِيَّةِ يَنْصَرِفُ مِنَ الْخَلْقِ
إِلَى الْحَقِّ وَبِالرِّسَالَةِ يَنْصَرِفُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ وَبِالْعُبُودِيَّةِ
يَنْعَزِلُ عَنِ التَّصَرُّفَاتِ وَبِالرِّسَالَةِ تَقْبَلُ عَلَى التَّصَرُّفَاتِ
و عنایات ربّانی مقتضی مجازات و مکافات بنده باحسن مقامات

علیّه و درجات بهیّه است از جهت تعلیم و تلقین بندگان
مخلص و عابدان متخصص توجّه فرموده بسلوک طریق محبّت شاه
ولایت که اعظم مقامات علیّه نشأ مخلوقیت است اشاره
فرموده که اهدنا الصراط المستقیم تا چنانچه عابد حقیقی در درجات
عبادت غیر ذات ربوبیّت که مستحقّ نهایت تعظیم و اطاعتست
بچیز دیگر التفات ننموده و دیدهٔ بندگی را بکحل ایاک نعبد
مکحّل ساخته همچنان سالک مسلک محبت آن سرحلقهٔ سلسله
ولایت سررشتهٔ محبّت بدیگری ارتباط نداده و سر ارادت بر آستان
خلوص عقیدت گذاشته و بر طبق کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
عتبهٔ علیه جان سپاری آن جلیس مجلس خلافت و ولایت را
قایمهٔ عرش اعظم بندگی و فرمان برداری دانسته با محرمان
سرادق انس همراز و با طایران اوج قدس هم پرواز گردد که گفته‌اند

هر دل که محرم حرم اهل راز شد از کاینات و هرچه در وی نیاز شد

وانکس که روی از در این بارگه نتافت پیشک بروی او در دولت فراز شد

و چون نزد بعضی از مفسرین میانهٔ کلمهٔ اهدنا الصراط المستقیم و کلمهٔ ایاک نعبد تقدیم و تاخیر معنویست بنا برانکه عبادت مسبوق بهدایتیست برین تقدیر محبت آنحضرت ذریعهٔ توفیق عبادات کامله و بندگی خالصه مبرا از شرک عوض و غرا بوده تلازم طرفین که موجب انفکاک محبت از متعبدین غیر مخلصین و اسقاط عبادات مقبوله از غیر محبین آنحضرت است درآنجا ملاحظه ارتسام یافته طریق رستکاری و تحصیل رضای باری در محبت آن حضرت انحصار یافته وسیلهٔ نجات و ذریعهٔ فوز باعلی درجات است و درین معنی گفته اند

خمس صلوة هی مردودة الا بحب الخمسة الطاهرة المصطفی

والمرتضی

349

وَالمرتضی هو حیدرٌ وَابناها والزّهرةِ الزّاهرة

واین مضمون بفارسی مترجم گشته **نظم** پنج نمازت نپذیرد خدای

تا نشوی چاکر این پنج تن ٭ احمد مرسل پس از و مرتضی ٭

فاطمه آنگاه حسین و حسن ٭ واز پنی معلوم است که خلاصهٔ مدلول

سورهٔ عظیمهٔ فاتحة الکتاب مع ما فیها من العجایب والاسرار که

مشتمل است بر مجملات مدلولات کلمات قرآنی مقصود الهی از

ارسال و تصدیر کتاب عزیز بتحریر آن اظهار مراتب حقایق اوصاف

ذات احدی السمات آنحضرتست لاسیّما که در اخراج معالم مخفیه

در طیّ عبارات هدایت آیاتش از مخازن صور علمیهٔ آلهیّه انواع

آثار غریبه واطوار عجیبه از نهان خانهٔ قدرت بر صحیفهٔ صنعت برقوم

ارقام خلقت گردیده چنانچه کتاب بصایر الدّرجات ببعضی از ان

توشیح یافته که چون الحمد لله ربّ العالمین مرقوم رقم ظهور گردیده

صفحهٔ لوح بآن مثبت شد نوری که احاطهٔ عرش و کرسی و تمامی
سموات نماید ظهور نموده و بدو قسم انقسام پذیرفته از قسمی
درجات بهشت مخلوق گردیده بدرجات حاملان تسمیه
یافت و از قسمی دیگر فرشتگان که ثواب این کلمه نویسند و جبرئیل
از قلم روایت کند که چون الرّحمن الرّحیم مرقوم شد نوری عظیم از آن
متولّد شده مادّهٔ ایجاد دریای رحمت گردید و چون مالک
یوم الدّین نوشته شد نوری دیگر که مظهر دریای عدل است تکوّن
یافت و از ایاک نعبد و ایاک نستعین نوری تابان گشته و بدو قسم
انقسام یافته قسمی دیگر بمیکائیل سپرده شد که ذریعهٔ ارزاق عباد
گردد و قسمی دیگر مادّهٔ بروز بحر توفیق گردید و از نور اهدنا الصراط المستقیم
دریای هدایت خلق گردیده که اگر گم کرده راهی مستعدّ هدایت گردد
قطرهٔ از آن دریا بوسعت سرای دل وی انصباب دهند که

الرحمن

افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه و از صراط

الذين انعمت عليهم نوري در پر جبرئیل و دیعت گذاشته شد

که اهل ایمان بآن اختصاص پذیرانده و از غیر المغضوب علیهم و

لا الضالین ظلمتی ظاهر شد و از ان ظلمت فرشته عظیم الهیکل

که تمام آسمان و زمین در جنب عظمت وی بمثابه لقمه نماید مخلوق

گردیده فرمان شد که درکات دوزخ را برداشته تحت الثری

که هفتاد هزار سال راه است نقل نماید و وی حسب الامر عمل نموده

بندهٔ مؤمن که عبارت از طبقهٔ حقه اثنی عشریه است چون بقراءت

فاتحة الکتاب اشتغال نماید برکت خواندن آن از آسیب مقصورهٔ

مرتبه بر ایجاد آن درکات مصون ماند بفضل الله وکرمه چون

قبل ازین از صریر دلپذیر خامهٔ مشکین شمامه که طوطی خوش گفتار

حقایق اخبار و آثار است صفحهٔ بیان باظهار کیفیت سبقت ایجادی

نبی و ولی که محبوبان سراپردهٔ فاجبت ان اعرف را سر دفتر

دیوان ازل و مخصوصان خلوت خانهٔ خلقت الخلق را لهم مصدوقهٔ

اول الفکر آخر العمل اند تذهیب یافته حرفی از صحایف لطایف

رحمت موفور و غرفی از بحور نعم نامحصور ملک غفور نگاشتهٔ

دیباچهٔ سرور و حبور کشت تنسیم نسیم صبحگاه عنایت ازلی لهم شاخسار

جویبار ثناگستری را دیگر باره بگلبرگ تری تزیین داده تازه بتازه

میوهٔ از مرارت و حموضت عیب و نقصان بری بکام جان ممکنان

میرساند   هر دم ازین باغ بری میرسد   تازه ترانه تازه تری میرسد

و هرچند عروس حجلهٔ غرایب اطوار حدیث آثار ایشان را بمقتضای

فحوای   حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست   بحلیهٔ

بیان و زیور تکلفات زبان بنان احتیاج نیست اما چون در آغاز

ابراز مکونات شمع معانی از پرتو نور بیان فروغ یافته و تیر دقایق

حقایق از افق مبین کلمه و کلام بر مناظر ضمایر تافته و ساقی خمخانهٔ
محبت بی علت جام محبیت و محبوبیت از مدامهٔ کلام محبت
انتظام یحبهم و یحبونه لبریز ساخته تا از رشحات عبقات فیض
اقتباسش آسمان سرگردان و زمین حیران پای کشیده بداما نست
بسوخت عقل درین بزم و هیچ فهم نکرد   که کیست ساقی و
این باده از کجا آورد   زیک خمست شرابش ولی حریفان را
بجام وصل شفا شد بکاس هجران درد   و ازینجاست که سرورق
دفاتر اسرار نقطهٔ واحدهٔ دوایر انوار خلوت نشین سراپرده
آستین بر روی و نقشی درمیان افکندهٔ   خویشتن پنهان و شوری
درجهان افکندهٔ   آنکه تصور کنه جلالش در سکنای خیال
محال نمونهٔ معرفت ذات احدی جل جلاله و کلام سید المرسلین
مصداق این مقال است که یا علی لا تعرف الله الا انا و انت

ولا یعرفني الا الله وانت ولا یعرفک الا الله وانا زیکونه
کوهري نیست در سلک کون ممکن نه از فتور فاعل بلی کز
قصور قابل دیچو سر حکمت روشن نکردد از عقل هرچند
بر فروزد صد مشعل از دلایل ورقاي برج ملکوت طاوس حظایر
جبروت عندلیب بساطین غیوب خازن خزاین قلوب مقرب
نهانخانه وحدت جلیس بساط احدیت آیینه جمال ذات مظهر انوار
صفات مشکوة مصباح قدم واسطه ایجاد عالم طراز شعار معارف
انبیا مرآت کواشف اولیا مظهر اسرار لو کشف الغطا ساقي
شیعته من حوض خاتم الانبیا فهو کما قال القایل في خیام
الملکوت مجالس انسه وفي سرادق الجبروت مقام
قربه عرش المجید مرکبه وحسن الشهود مشربه
فقربه الحق عنده الیه فطاب سره وغاب في نوره نوره

وهاج فی بیداء وحدانیته شوق فصار هو هو بلا
هو چون دریای عوارف بی پایانش بتلاطم امواج تحقیق و تدقیق
مظهر لآلی آبدار عظیم المقدار حقایق مخفیه گشت خواست که محقه
مختومه مکاشفه را مفتوح ساخته با برازِ ذخایر خاطر فیاض اشاره
فرماید بمفتاح ایضاح آن بعبارت رشیقه و کلمات انیقه تا در
جسته رشته مکالمه را بانسلاک غرر درر کلام معجز نظام حسن انتظام
داده که ظهرت الاشیاء عن باء بسم الله وانا النقطة
تحت الباء حاصل ترجمه عبارت وافی هدایت آنست والله
اعلم که چون بانی بارگاه رب السموات والارض وما بینهما کتابه
کارخانه خلقت الخلق لاعرف را بتصویر معنی دلپذیر آفاق خالق
بشر امصور گردانیده به بروز انوار نبوت وولایت از مکامن مکمن
قدرت اشاره فرموده صحیفه صحیحه ابداع را بدیباچه مهذبه نور وجود

نبی و ولی تذهیب داده بر طبق کلام صدق انجام اوّل ما خلق الله

نوری عنوان مجموعهٔ ایجاد را بآن آراسته ساخته سرورق

دفاتر خلق و تکوین و رصل اصیل اصول کافّهٔ مخلوقات گردانید

و هر یک از انواع و اصناف ممکنه علی اختلاف الطبقات و الدرجات

از ان چشمهٔ صافیه اوّل تعیّنات ذاتیه انشعاب پذیرفته بجامعیّت

جمیع مقامات نبوّت از انوار تجلّی و تدلّی رسالت و نبوّت

و توحید و معرفت و محبّت و حسن و جمال و جلال و کمال و اسرار

و انوار و اسماء صفات و مظهریّت لطفیّات و قهریات و معانی

جمیع انبیا و رسل و کروبیّین و روحانیّین و اکتسابی کسای انوار

ربوبیت و اسرار الوهیّت و براهین ساطعه و آیات باهره و حقایق

باطنه من الازل الی الابد و قبل از زمان و قبل الکون و الکاینات

اتّصاف پذیر گردیده فیاض ذوارف حقایق اشیا از قاموس

تقدیس

383

تقدیس و تطهیر و توحید و نبوّت و ی انهار عظیمهٔ اصطفا و
اجتبا برادویهٔ قلوب زاکیهٔ مصطفین اهل بیت اخیار
و ذریّت اطهار آن حضرت سیلان داده بما رزقهم الله تعالی
من بحر اسراره و انواره اختصاص یافته مظهر تجلّیات ذاتی
و صفاتی کردیدند و چون آیینهٔ ذات احدی الصّفات ولایت
مطلقه که مرتسم بصور حقایق اشیاء کونیّه است مرآت صفات
جامعهٔ جمیع انبیاست که مجمع و منبع آن ذات برکات سیّد
کاینا تست و بر طبق قواعد اصحاب مکاشفه تجلّیات الٰهیّه
اسمایی و صفاتی و افعالی از مظهر نبوّت بر مظهر ولایت تحقّق
پذیر است از ینجهت نبوّت باطن ولایت و ولایت ظاهر نبوت
بوده ظهور نور نبوّت و اسرار الوهیّت و احکام شرایع ملّت
و اتمام معالم دین و احکام مراسم امنای رب العالمین از سابقین

ولاحقين من الازل الی الابد بان نشأ علیه و عالم معالم غیبیه
ارتباط یافته لمعه نور و اول ظهور و منشأ انتزاع وجودات جمهور است
و درین معنی گفته اند   جنبش اول ز محیط قدم   نقطه پرکار
وجود و عدم   علت غائی ز وجود بشر   حاکم دیوان قضا و قدر
عرش برین خاک نشین درش   حامل وحی از دل و جان چاکرش
گوی فلک در خم چوگان او   توسن تقدیر بفرمان او
وتحقیق کلام آنکه فیض اول که باصطلاح عرفا وجود مطلق مقوم
ماهیات است و در بعضی از عبارات معبر عنه بعقل است که اول
ما خلق الله العقل و گاهی معبر عنه بقلم و لوح و دوات نیز شده و وجه
تسمیه از عبارت عرفا فهمیده می شود که لانه یکتب بنفسه
من جهة القلمیة علی نفسه من جهة اللوحیة من
نفسه من جهة الدواتیة و هو المعینات و مجمع مجموع

عبارات که از وجود تعبیر بآن شده مراد از آن وجود فایض الجود
نبوّتست که اوّل ما خلق الله نوری از آن حکایت می نماید و چون
فایده مهمه از نشأ علیه وجود استکمال آن بمعارف حقه
الهیّه است که عبارت خلقت الخلق لاعرف مبیّن آنست و این
معنی مسبوق بوجود اکمل ذوات مقدّسه است که مظهر کمال
معرفت ذات الوهیّه است ازین جهت دایره نبوّت تدویر
یافته بنقطه وجود نبوی منتهی گشت تا نجوم مضیئه معارف و مقاصد
الهی از آسمان ایجاد نبوی رخشان گشته تنویر عالم کون و فساد
بپرتو نور وجود او مربوط شده فهرست مجموعه ایجاد گردد و برین
تقدیر مراد از نور اول و عقل اول و لوح و قلم و دوات و مداد
وآنچه از وجود تعبیر بآن شده وجود کثیر الجود آن حضرت است
و عبارت عرفا درین مقام متمّم مرام است که فهو امّ الخلائق و ابوهم

وصدر الدیوان و آخر الفذلکه و بنابرین مقصود شاه ولایت هو
اعلم به از باء بسمله وجود ختم سلسله نبوتست که باعتبار
سبقت آن حضرت در وجود بر سایر اشیا و انتزاع مجموع
آنها از نور وجود او بمنزله علت مستقله است و بعلت غاییه
نیز اتصاف دارد چنانچه مفاد عبارت منسوبه بحضرات طاهرین است
که نحن صنایع الله والخلق کلهم صنایع لنا ای مصنوعین لاجلنا
و چون مبین شد که حرف با کنایه از وجود آنحضرت است و عرفا
نیز تصریح باین نموده اند که الباء کنایة عن الجامعیة التی
یقال لها المعنی المحمدی صلعم و در کلام مولوی نیز ایمایی
واقعست که   آنچه اول شد بدید از جیب غیب   بود نور جان
او بی هیچ عیب   بعد ازان آن نور مطلق زد علم   گشت
عرش و کرسی و لوح و قلم   بنابرین ابواب مستی بمفتاح

وجود فایض الجود آنحضرت ارتباط یافته عمود فسطاط وجودات

ونزد بعضی از ارباب فروق آنست که مراد از ظهور اشیا

حضرت علیه است که درین مقام عبارت از معالم دین واحکام

شریعت سید المرسلین ورموزات کارخانهٔ ایجاد ومکنونات

دین مبداء ومعاد وکشف اسرار خمخانهٔ محبت وظهور انوار خلوتخانهٔ

وحدتست که مشکوة مجامع انوار آن مرآت ذات نبوت مطلقهٔ

محمدیه است صلعم که زجاجهٔ وجود ولایت مطلقهٔ مرتضوی از تاثیر بوارق

اقتباس واستشراق آن کانّها کوکب درّیّ توقد من شجرة مبارکه

منوّر ساخت ایجاد ومظهر غرایب عالم کون وفساد است وعلامهٔ

نیشابوری در تفسیر خود اشارتی باین معنی نموده که کُلُّ العُلُومِ یَندَرِجُ

فِی الکُتُبِ الاَربَعَةِ وَعُلُومُها فِی القُرآنِ وَعُلُومُ القُرآنِ

فِی الفَاتِحَةِ وَعُلُومُ الفَاتِحَةِ فِی بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ وَعُلُومُها

پوشیده نماند که این عبارت از
علامهٔ نیشابوری ماخوذ از کلام بلاغت
اعجاز آیات حضرت صادق علیه السلام بوده
از مشکوة افادات آن منور انوار علوم و معارف
اقتباس یافته چنانچه بعد از ...
اندراج ... یافته است ...

فی الباءِ وذلك أنَّ المقصودَ مِنْ كُلِّ العلومِ وُصُولُ

العبدِ إلی الرّبِّ وهذا الباءُ للالصاقِ فهو یُوصِلُ العبدَ

إلی الرّبِّ وهو نهایةُ الطلبِ واقصی الایهِ وبنابرین حرف

باکنایه است از باطن فیض مواطن مصطفویه که جامع جمیع علوم

ربّانی ومعارف سبحانی بوده ومشکوة انوار عوارف سابقین و

لاحقین است وچون خزاین علوم محمّدی بانامل قدسی شمایل

مرتضوی مربوط بوده فتح ابواب مغلقهٔ انا مدینة العلم وعلیّ بابها

بکف کفایت آن مرکز دایرهٔ هدایت حواله شده صحیفهٔ کاملهٔ سرایر

کلیّات نهانخانهٔ غیب که بخاتم اختصاص انّما انت منذر ولکل

قومٍ هادٍ مختوم گردیده درنشئهٔ علیّهٔ مرتضویه انحصار یافته ساحت

خلقت اوّلین وآخرین از پرتو اشراقات لمعات انوار بیان

وتبیان انکشاف رموز زمین وآسمان تنویر پذیر است ونسبت

مفتاح

مدارج علیه عوارف آنحضرت و معارج معارف انوالا رتبت
در ظهور معالم نبوی و تکمیل مراسم مصطفوی و قیام بمقام وی
در عالم عنصری و هیکل بشری و ظاهریت وی نسبت بمرتبه
رسالت و باطنیت رسالت نظر بدرجه ولایت مثل نقطه
واحده است نظر بحرف با که مظهر مرتبه وی و ممیز درجه او از
درجات و مبین اشتمال مراتب او بر کثرت و غیرها من الاتصاف
بظاهریتها و باطنیتها بالنسبة الیها است از نیجهت تعبیر از
نبوت کامله بحرف با و از ولایت شامله به نقطه واحده در تحت او نموده
اشاره بمظهریت ذاتین اقدسین در تجلیات اسمایی و صفاتی
فرموده در کتب اصحاب تحقیق مذکور است که الرُّسُلُ کُلُّهُمْ
یَأخُذُونَ مِنْ خَاتَمِ الرُّسُلِ وَخَاتَمُ الرُّسُلِ یَأخُذُ مِنْ
بَاطِنِهِ مِنْ حَیْثُ اَنَّهُ خَاتَمُ الْاَوْلِیَاءِ وَلکِنْ لَا یُظْهِرُهُ

لانّ وصف الرّسالة منقطع فاذا ظهر باطنه في

صورة خاتم الاولياء يظهره و در موضعي از شرح نصوص مذکور است

که فجاء خاتم الرّسالة من حيث الحقيقة هو خاتم الولاية

ومن حيث کونه خاتما للولاية معدن هذا العلم

وعلوم جميع الاولياء والانبياء وحاصل آنست که آنحضرت خاتم

الانبيا از خاتم الاوليا اخذ نموده از مقوله رجوع بباطن اوست

وخاتم الاوليا اگرچه در ظواهر احکام شريعت که خاتم الرّسل بآن

مبعوث شده پرتو انوار الهامات غيبي که بآنحضرت اختصاص

يافته بشهادت حضرت رسالت که يا علي انا صاحب الوحي

وانت صاحب الالهام صفحهٔ ضمير منيرش بحقيقت آن انتقاش

يافته از جهت مسند نشين مقام استغنا توانند بود لکن من

حيث الظاهر اکتفا بآن ننموده به تبعيّت شريعت واخذ از حضرت

رسالت که ظاهر ولایت است مامور است و عرفا گفته اند
که وَوِلَایَة هِيَ الْمُسَمَّاةُ بِالْوِلَایَةِ الشَّمْسِیَّةِ وَوِلَایَةُ
سَایِرِ الْاَوْلِیَاءِ یُسَمّٰی بِالْوِلَایَةِ الْقَمَرِیَّةِ لِاَنَّهَا مَاخُوذٌ
مِنْ وِلَایَةٍ کَنُورِ الْقَمَرِ مِنَ الشَّمْسِ و از مدلولات عبارات
فیض آیات فهمیده شد که تاخیر وجود نبي و ولي از ازمنهٔ انبیا
و اولیاء سابقین مانع اقتباس انوار نبوّت و ولایت الشان
از مشکوة حقیقت خاتم الانبیا و خاتم الاولیا نبوده فیاض
اولین و آخرین و حاضرین و غائبین اند و همانا کلام صدق
انجام کُنْتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ صدای این معنیست
و در تحقیقات اصحاب کشف و یقین مذکور است که وَغیرهٗ
مِنَ الْاَنْبِیَاءِ مَاکَانَ نَبِیًّا اِلٰی حِینِ بُعِثَ وَکَذٰلِکَ خَاتَمُ الْاَوْلِیَاءِ
کَانَ وَلِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ و این عبارت شاهدیست

از آلایش خلاف مبرّا بلکه از پرتو انوار ولایت مطلقهٔ آنحضرت

ساحت خلقت کافهٔ مخلوقات تنویر یافته و جمهور کاینات بمبادرت

اذعان و قبول مأمور گشته زمانی دون زمانی اختصاص نیافته

بعمومها شامل جمیع ازمنهٔ ماضیه و حالیه و استقبالیه است

ولکن تصرّف وی در امور دین و دنیای برایا من حیث النیابه

موقوف باشارهٔ نبویّه است و بطریق مختلفه از آن حضرت

مذکور است که ولایت آنوالا تبت بر جمیع اشیا عرض شده

هر که را آیینهٔ اعتقاد از تصویر آن ساذج افتاده ازین جهت

مغضوب غضب الهی گردیده چنانچه در مادّهٔ بوم و عنقا بلکه

خیل انبیا نیز محقق گشته بنوعی که بعد ازین مرقوم رقم صدق

و یقین خواهد شد ان شاء الله تعالی و حکایت سؤال منکر و نکیر

از فاطمه بنت اسد و مسئول شدن وی و تلقین حضرت رسالت

358

بعبارت اينك موید مقام است و از حافظ ابو نعيم

از حضرت رسالت مذکور است که قال النبي صلعم لو علم

الناس متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی

امیر المومنین وآدم بين الروح والجسد قال الله تعالی

واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم وذريتهم و

اشهدهم علی انفسهم الست بربكم قالت الملائكة بلی فقال

الله تبارك وتعالی انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم ومذکور است

که یکی از عرفا از وقوع روز بلی وارتسام حقیقت آن در آئینه ضمیر

وی مسئول گردیده وصفحه سوال سایل را بتذکر خاطر انتقاش داده

صورت وقوع ووضوح ان را بمثابه امور حادثه دیروز که غالبا از شائبه

نسیان مبراست تمثیل نموده بتصدیق آن تلقی نمود وشیخ الاسلام

عبد الله انصاري فرموده که این جواب مستلزم نقص درجه تصوف است

چه فرق امروز و دیروز نزد صوفی از امور اعتباریه است و امروز

هنوز بشب منتفی نکردیده روز امروز است ای صوفی وشان

کی بود از دی و از فردا نشان آنکه از حق نیست غافل یکنفس

ماضی و مستقبلش حالست و بس و در کلام بعضی از اصحاب

توفیق ذکر یافته که کشف و یقین حقایق نبوت و ولایت

مطلقه بر غیر ذوات مجرده از وقوع بیرون است بلکه از جریده

علوم آلهی تجاوز نموده از اسرار کامنه خزاین ربانیه است

وَقَالَ بَعْضُهُمْ وَنِعْمَ مَا قَالَ فَذَلِكَ سِرٌّ مِنْ اَسْرَارِ اللّٰهِ

لَا يُمْكِنُ نَعْتُهُ مِنْ نَاعِتٍ وَلَا رُخْصَةَ فِي وَصْفِهِ

اِلَّا بِاَنْ يُقَالَ هُوَ اَمْرٌ رَبَّانِيٌّ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى قُلِ

الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي وَالْاُمُورُ الرَّبَّانِيَّةُ لَا يَحْتَمِلُ

الْعُقُولُ وَصْفَهَا بَلْ تَتَحَيَّرُ فِيهَا عُقُولُ اَكْثَرِ الْخَلْقِ

واما

359

وامّا الاوهام والخيالات فقاصرة عنها بالضرورة
قصور البصر عن ادراك الاصوات ويتزلزل
في ذكر مبادي وصفها معاقد العقول المقيدة
بالجوهر والعرض المحبوسة في مضيقها فلا يدرك
في العقل شيء من وصفه بل بنور اخر اعلى واشرف
من العقل يشرق ذلك النور في العالم الولاية
والنبوة نسبته الى العقل نسبة العقل الى الوهم
والخيال وقد خلق الله تعالى الخلق اطوارا فكما
يدرك الصبي المحسوسات ولا يدري المعقولات
لان ذلك طور لم يبلغه بعد وانه لمقام شريف
وشرب عذب ورتبة عالية فيها يلحظ جناب
الحق بنور الايمان واليقين وذلك المشرب اعز

من ان یکون شیء بعض لکل واحد بل لا تطلع علیه الا

واحد بعد واحد   چون مجملی از نسبت وجود نبوی

بباء بسمله دانسته شد بدانکه مراد از نقطهٔ تحت با نقطهٔ واحده

ولایت مطلقه است که باعتبار ظهور صور عالم جسمانی متمم

مقام نبوت است چنانچه اتمام با بنقطهٔ واحده که در تحت اوست

واگرچه ظهور نقطه نیز بوجود با مربوط است لکن نقطه بظاهریت

با و بباطنیت نقطه موصوف است بخلاف نبوت و ولایت

که ولایت باطن نبوت و نبوت ظاهر ولایت است و همچنانکه

نقطهٔ تحت با با دارتباط یافته دال براو و مشیر باو و ناطق

از او و متمم و مظهر اوست همچنان نقطهٔ ولایت نیز نسبت به

نبوت جامع امور مذکوره است من حیث الظاهر و فی الحقیقه

نظر بحقیقت بطون و ظهور که مشعر اتحاد است بی تفاوت

می نماید و از صاحب ذوقی منقول است که ان ایة العالم مرتبطین
بالنقطة وهی الولایة وهی نور سبعین الف عام فمن لم یبصر
بنورها فهو اعمی من الازل ولم یزل والنقطة هی الباب فمن جاء
بها وصل الی الجناب ومن تولی عنها ضل وخاب لان الولایة
هی باب الهدایة وعین العنایة وظاهر امراد حضرت در تعبیر ذات
نبوی بباء بسم الله آنست که همچنانچه حرف با اول مراتب کثرات است
که وجود او مظهر نقطه واحده وحدت ذاتیه است وجمیع افراد
متکثره عددیه از ان منتزع است همچنان وجود کثیر الجود نبوی که
منشأ وجود انواع و اصناف اشخاص موجودات است باتصاف
مظهریت نقطه واحده ولایت مطلقه متصف بوده ظهور
آثار نبوت و اطوار رسالت بوجود او مربوط است و مما نکته
در تعبیر ذات مرتضوی بنقطه آنست که همچنانچه انتهای اجسام

بسطوح و سطوح بخطوط و خطوط بلفظ و لفظ بکلام و کلام

بکلمه و کلمه بحروف و حروف بنقطه تحقق پذیر است همچنان ذات

با برکات آنحضرت منتهی الیه سایر مخلوقات عوالم نوریه و ظلمانیه

بوده باولیت من حیث الانوار و آخریت با دوار اتصاف

پذیر است و در تفسیر کریمه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم

از حضرت صادق علیه السلام ایمائی بما هو المقصود واقع است که در

جواب سوال سایل از مدلول آیه شریفه فرموده که نحن والله هم الینا

یرجعون و علینا یعرضون و عندنا یقفون و عن حبنا یسالون

و نحن السادة و القادة و اصرح ازین روایت شیخ برسیست

باسناده الی النبی صلعم باین عبارت که آنحضرت قال یا علی

انت دیان هذه الامة و متولی حسابهم و انت الرکن

الاعظم یوم القیمة الا و ان ایاب الخلق الیک و حساب

علیک والصراط صراطک والمیزان میزانک والموقف موقفک

و متمم مرام است روایت ابن عباس از رسول رب العالمین

که مخاطبا الی امیر المومنین ع فرموده که الا ان الملک والرضوان

یاتیانی غدا عن امر الله فیقولان لی یا محمد هذه مفاتیح الجنة والنار

هدیة من الله الیک فسلمها الی علی ابن ابی طالب ع فادفعها

الیک فمفاتیح الجنة والنار یومئذ بیدک تفعل فیهما تشاء

و در کتاب غایة المطلوب از حضرت صادق ع منقول است که اذا

کان یوم القیمة نادی مناد من بطنان العرش این

خلیفة الله فی ارضه فیقوم داود النبی ع فیاتی الندا

من قبل الله تعالی لسنا ایاک اردنا ثم ینادی ثانیة

فیاتی فیقول الندا من قبل الله تعالی لسنا ایاک

اردنا ثم ینادی ثالثة فیقوم امیر المومنین ع فیاتی

النداء من قبل الله عز وجل يا معشر الخلايق هذا
علي ابن ابي طالب ع خليفة الله في ارضه وحجة الله
على عباده فمن تعلق بحبله في الدنيا فليتعلق بحبله
في هذا اليوم وليستضئ بنوره على حبه حصن منيع
من النيران في يوم الحساب بهذا جاءت الاخبار عنه
بمنطوق الروايه والكتاب ومولانا نظام الدين مادح استرابادی
رحمه الله که نظام کارخانه نظم بوجود وی انتظام یافته صحیفه صحیحه خلوص
عقیدت را به بیان معانی مخزونه در ضمیر منیر چنین تذهیب داده که
بحسب حکم الهی رود احباش بسوی خلد برین بیحساب
روز حساب زهی شهی که نه اباء چرخ زا نبود برای طفل نذیر
تو نطفه در اصلاب بدوستی تو گر خلق جمع گشتندی
بروز حشر نبودی غم حساب و عقاب موافق تو مقیم سواحل امید

مخالف تو گرفتار موج خیز عذاب کنار رجسته ز اعدا کشیده

دامن کشند دامن خود پاک دامنان ز گلاب بکور خفته

بد آنکس که پیش چون تو امام بود برای امامت ستاده در محراب

تو آن شهی که اگر کرده اند فی الواقع هوای بغض تو اصحاب وای

بر اصحاب مفاد شرطیه درین عبارت مفید آنست که مگر صور

ملبسه بغض و عداوت اصحاب بر صفحه خاطر ناظم نه بعنوان الیقین تحریر

یافته مشکوک فیه می نموده و این امر از متیقنه محققه معلوم بعلم الیقین است

که احدی از مؤمنان و محبان آن دودمان را شبهه خلافی در

خاطر نمانده و همانا که مولانامی الیه طومار تقیه را با آن مغشوش

گردانیده در اظهار ما هو الحق بعبارتی صریح تبادر جسته و چون این

دانسته شد باید دانست که در تعبیر ذات وحدت سمات آنحضرت

بنقطه اشارتی لطیفه است با آنکه همچنانچه باء بسمله که کنایه از وجود

مصطفوی است مظهر وجودات اعیان ثابته ومجمع اسرار

الوهیّت ومنتهی الیه سایر اشیاست نقطهٔ واحده ولایت

مطلقه نیز که مظهر فیض ازل از فیوضات ربّاني وتعیّنات سبحانیست

متمّم وجود سایر مخلوقات بوده ازینجهت مشابه ومماثل وجود نبویست

که در تجلیات ذاتي وصفاتي بي تفاوت نمایند وآنچه از آنحضرت

در مخاطبات سلمانیه ذکر یافته صداي این معنیست که انا ابو کلّ

مؤمنٍ ومؤمنةٍ قمیصٌ مضی وقمیصٌ بقی ایّدت بِما ایدتُ به الانبیاءَ

بالرّوحِ وانا تکلّمتُ علی لسانِ عیسی ابنِ مریمَ فی المهدِ وانا فی کلّ المهد

وانا آدمُ ونوحٌ وابراهیمُ وعیسیٰ ومحمّدٌ المصطفی وعلیٌّ المرتضی وظاهر

بعضي از عرفا کشف جلباب خفا از چهرهٔ حقایق اشیا کرده

واقتباس انوار این معني از مشکوة عبارات آنحضرت نموده اند

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود وزمان

بود علي بود   هم آدم وهم شيث وهم ايوب وهم ادريس

هم يوسف وهم يونس وهم هود علي بود   موسي و عصا و يد و بيضا ونبوت

در مصر بفرعون که بنمود علي بود   عيسي بوجود آمد و در مهد سخن

گفت   آن نطق و فصاحت که دراو بود علي بود   فرزند

خلف در صدف نقطهٔ توحيد   کادم بجمالش نگران بود علي بود

وحقيقتا اين حکايت نوباوه ايست از بستان حقايق اسرار

که باقتطاف اهل معارف نبي وولي از شجرهٔ طيبهٔ دوحهٔ معالم غيبي

منتزع گرديده وکام جان طالبان زلال ايقان ازان التذاذ پذير است

وتحقيق اين مقام آنست که چون وجود کثير الجود مرتضوي بتصاعد

وترقي در عوالم ملکوتي منتهي بافق اعلي گرديده وپرتو انوار تجليات

ذاتي وصفاتي ساحت فيض آيت احدي الصفاتش را احاطه

نموده مظهر اسرار رباني ونور انوار سبحانيست لاجرم نقطهٔ دواير اسرار

ومنور مشکوة انوار است وکلام عرفا درین مقام چنین محرر

گشته که فانه یترقی بالعلم والعمل حتی انتهی الی الافق الاعلی

ورجع الی البرزخ الجامع کما نزل منه وبلغ الحضرات الالهیة واتصف

بصفات الله بحسب ما قدر له من الامکان وسبق العلم به عند تعیین

عینه واتسم بما امکن له من الاسماء الالهیة التي هي مفاتیح

واطلع علی ما في تلک الخزاین من العلوم ولم یبق بینه وبین

الحضرت الاحدیة حجاب وارتفاع حجب که بعضی از ذوات مقدسه

بشریه بآن اختصاص پذیر گشته مظهر تجلیات ذاتي وصفاتي

واسمایي وافعالي گردد وبنا بر مناسبات ذاتیه است که نظر بآن

از ما عدا امتیاز یافته رافع حجب واستتار است وباین معنی

شیخ اعرابي قدس سره اشاره نموده که الانسان الکامل من

حیث حقیقته ومرتبته لا واسطه بینه وبین الحق وکمال انساني بروجهی

که مصطفی

که مصطلح عرفاست عبارتست از ظهور نور الهی بر مظهر بشری

بروجهی که وجود وصفات واخلاق وافعال وی الهی گشته

صفات انسانی بر حمانی مبدّل کردد تا زلال علم توحید از آسمان

روح قدسی برارض نفس انسانی تقاطر نموده اسرار معانی

مخزونه کریمهٔ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

چهره کشوده درین هنکام بمحو آثار بشری و دفع همّات شیطانی

وسواس

مرآت قلب از زنکار صفات نفس متجلی کشته بصیرت

برؤیت بمجرّد فعل حق از فعل غیر محجوب ماند تا سرّ معانی مخفیهٔ

درطی کلام حقیقت نظام إِنَّ لَنَا مَعَ اللّٰهِ حَالَاتٍ هُوَ

فِيهَا نَحْنُ وَنَحْنُ هُوَ وَهُوَ مَعَ ذٰلِكَ هُوَ وَنَحْنُ نَحْنُ

از پس پردهٔ خفا حقیقت اتحاد صفاتی جلوه نماید اکر شنیده

شود که از فیض اول تعبیر باول تعینات ذات احدیت نمایند

همان معنی مبدأیت اعیان موجودات اراده می شود چنانچه در
تحقیق فردیت وجود محمدی که عین حقیقت مرتضویست ع
شارح نصوص ذکر نموده که وانما خصت الکلمة المحمدية
بالحکمة الفردية لانه علیه السلام اول التعینات
الذی تعین به الذات الاحدية قبل کل تعین به
من التعینات الغیر المتناهیة وقد سبق ان
التعینات مرتبة ترتب الاجناس والانواع و
الاصناف والاشخاص مندرج بعضها تحت بعض
فهو یشمل جمیع التعینات فهو واحد فرد فی الوجود
لانظیر له اذ لاتعین یساویه فی المرتبة ولیس فوقه
الا الذات الاحدية المطلقة المنزهة عن کل تعین
وصفة ورسم واسم وحد ونعت فله الفردية مطلقا

وظا ۱۲

وظاهر اختصار بر اسم شریف حضرت رسالت صلعم منوط بمراعات

اتّحاد معنی و ذکر احد المترادفین است و از بعضی شعرا منقول است

که بودند یکی علی و احمد در دیدهٔ احولان دو آمد

و مخزن اسرار دانائی حکیم سنائی که ماشطهٔ سخنوری وی در

چهره پردازی ابکار معانی ید بیضا می نماید بهمین معنی اشارتی

فرموده مرتضی را که کرد یزدانش همره جان مصطفی

جانش هر دو یک قبله و خردشان دو هر دو یک نور و

کالبدشان دو هر دو یک نور یک صدف بودند

هر دو پیرایهٔ شرف بودند از پی سایلی بیک دو رغیف

سورهٔ هل اتی ورا تشریف در منظوم مصطفی کانش

لوح محفوظ پادشا جانش ابن عم رسول و شوی بتول

در دین را باو سپرده رسول باز اندر دل علی هر سو

عرش و کرسی چه نیمدانک وطسو   چرخ پری و خاک رهگذرش
عقل خالی و عاشق نظرش   او دل عالم معانی بود
لفظ او آب زندگانی   و بر ضمایر اصحاب کشف مخفی نماند
که پرتو نور نبوت و رسالت بعد از طلوع صبح آفتاب ولایت بر
باطن نبی و رسول تجلی نموده سایه ولایت بعد فنای ظلال رسوم
خلقیه و بقایای صفات خالقیت چه ظاهر و باطن ولی ع
گردید از ینجهت نبی شایسته خلافت حقیقی مستخلف شده
و بهمان استخلاف ولی مستعد خلافت و ولایت گردیده
حدیث مشهور کنت سمعه و بصره ویده و رجله مصحح عقد این عقیده
آمده این رمز از ان سر است   من با تو چنانم ای نگار ختنی
کاندر غلطم که من توام یا تو منی   نی من منم و نی من توام نی تو منی
هم من منم و هم تو توی هم تو منی   و در فتوحات مذکور است که

366

فالنبوة مقام عند الله سبحانه ينالها البشر وهو مختص بالاكابر
من البشر يعطى للنبي المشرع وهو يعطى للتابع لهذا النبي المشرع
الجاري على سنته ومدلول حديث اول از حديثين مشهورين
مفيد آنست كه نور وجود آنحضرت مطلع ظهور نور موجودات
ومنبع صدور جمله مخلوقات است ومولوی را بآن اشارتيست
يک علم از نورپاشش عالمست يک علم ذريتست وادمست
ومضمون حديث ثاني اشاره بآن است كه آنچه جميع انبيا و رسل را
در نشأ ثانيه جسداني بحسب قابليت حاصل شده آنحضرت را
در نشأ اوليه روحاني بر حسب استعداد ذاتي وقابليت اصلي
حاصل بوده وقطرات فيوض تكميل مناسب هر وقت وزمان
بر قلوب انبيا از آدم عليهم السلام از درياي حقيقت كامله
وي فايض شده واين رشحه از تموج درياي نبوت مطلقه

صورت وقوع پذیرد واعتقاد اکثر ارباب حقیقت در شان
خاتم الرساله آنست که نبوّت مطلقه که ذاتی ازلی وابدیست
مخصوص آنحضرت است صلعم همچنانچه ولایت مطلق که ذاتی
ازلی وابدیست بشاه ولایت اختصاص پذیرفته وبآن مفوض
ومنصوص گردیده ونبوّت مقیده وهمچنین ولایت مقیده
که سایر انبیا واولیا بآن اختصاص یافته اند حصول آن نظر
بسلاسل علیهٔ ایشان بر سبیل استفاضه واستفاده از
نبوت وولایت مطلقتین است وحضرت رسالت را خاتم
نبوّت مطلقه وعیسی علیهما السّلام را خاتم نبوت مقیده دانند
چنانچه حضرت امیر المؤمنین را خاتم ولایت مطلقه وحضرت
صاحب الامر را خاتم ولایت مقیّده شناسند چون از
روایات وتحقیقات سابق دانسته شد که ظهور کافهٔ مخلوقات

من

من الازل الی الابد بظهور نور نبوّت که مظهر آن نقطهٔ واحدهٔ
ولایت مطلقه است ارتباط پذیر است باید دانست که چون
ظهور نور وحدت ذاتی بظهور نور نبوی و ظهور آن بظهور
نور مرتضویست پس ظهور نور الهی بظهور نور ولایت تعلّق
یافته مظهر مراتب تعیّنات وجوب و امکان است چنانچه
از اسرار مودعه در خزاین کلمات بیّنات آنحضرت فی الجمله
وضوح می یابد که اِنّ اللهَ سُبحانه لم یزل فرداً متفرّداً فلمّا
اراد ان یتم نوره تکلّم بکلمة فصارت نوراً ثمّ تکلّم
بکلمة فصارت روحاً واسکنها فی ذلک النور وجعلها
حجاباً فهی کلمته ونوره وحجابه و وجه دلالت آنست که کلمهٔ
فلما اراد ان یتم نوره اشاره بآنست که چون حق سبحانه وتعالی
ارادهٔ ظهور وحدت ذات ربوبیت نموده خواست که از نهانخانه

خفا بجلوه گاه ظهور اشاره فرماید کلمهٔ تامهٔ نور وجود مصطفوی که تکلم

بکلمهٔ فصارت نورا عبارت ازان است بر صفحهٔ صحیحهٔ اول تعینات

ذاتی ارقام داده بنور وجود مرتضوی که ثُمّ تکلّم بکلمةٍ فصارت

روحًا مشیر بآنست مردّف ساخته و در تعبیر از وجود نبی بنور

وجود ولی بروح اشارتی لطیفه است بآنکه ولایت که از اسرار

آلهیه است نسبت وی بنور نبوّت بمثابهٔ نسبت روح بجسد است

لانّ نور النبوّة لا یتمّ الّا بالولایة کما لا یصلح الجسد الّا بالرّوح و عبارت

عرفا افادهٔ اتحاد معنی می نماید که الولایة عدیل النبوّة روحًا و

جسدًا و لحمًا و دمًا و نورًا و شرفًا و ازینجاست که کتب معتبره

مشحون است بآنکه عبادت صادره از متعبّدین که معرّا از

ولایت امیر المؤمنین است از درجهٔ اعتبار ساقط بوده هباءً منثور است چنانچه

مفاد روایت مذکوره در کتاب غایة المطلوب است که اسناد

368

آن حضرت رسالت صلعم مصحح گشته که لو تعبد الله احدکم

الف عام والف عام والف عام بین الرکن والمقام

ثم لم یات بولایة اخی علی ابن ابی طالب ع والایمة

من ولده لم یقبل الله منه ولاکبه الله علی منخریه فی النار

لان الولایة مقرونة بالتوحید الذی لا یسقط فرضه

علی الصغیر والکبیر والحر والعبد والغنی والفقیر

واز طریق اهل بیت علیهم السلام منقول است که لا یقبل الله عمل العبد

الا بولایتنا فمن لم یتولانا کان من اهل هذه الآیة وهو قوله تعالی

وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و مناسب این قول

روایات مذکوره است آنچه در کتاب مسمی بخصایص الوحی المبین

درج یافته از طریق ابو نعیم بروایت ابن عباس که مراد از خطاب

در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین

آن مرکز دایرهٔ صدق و یقین است و همچنین کریمهٔ وارکعوا مع الراکعین

که در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که

انها نزلت فی رسول الله و علی علیهما السلام خاصة و هما اول

من صلی و رکع و صاحب آن کتاب گوید که و هذا دلیل علی وجوب

اتباعه ع فی حیوة النبی و مماته و الکون معه و دل ایضا علی ان ولاءه

هو المزکی للاعمال و دل ایضا علی ان الاقتداء به و الکون معه علی

حد وجوب ذلک لرسول الله من غیر فرق و ذلک مضاد لقوله

تعالی انما ولیکم الله و الذین آمنوا الذین الی آخره علوت

عن المدایح حیث کانت اذا کان القدیم علیک مثنی فزلال

اقوال بعضی از محبین از هوای محبت فزای اینمعنی ترشح انگیز است

آنکه مداحش خدا مدحم رسول الله بود   کی کسی همتاش باشد

هم رسول الله بود   و از حکیم سنایی که شکر پارهٔ عبارات

فایض البرکاتش حلاوت بخش کام جان ایمان است نقل شده

چنان ثنای تو در طبعها سرشت که مرغ بشاخسار

همی بی ثنات نسراید ز دور نه فلک و چار طبع و هفت اختر

بهر دو گیتی یکتن چه تو برون ناید کسی که راوی آثار سیرت تو بود

بسان طوطی گویی شکر همی خاید و چون اتمام ظهور توحید

بنبوّت و نبوت با مامتست بنابرین اقرار بوحدانیّت

بدون نبوّت و اقرار به نبوت نبی بدون امامت حضرات ائمه

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از حلیهٔ ایمان بری بوده

سرگردان بیابان کفر و عصیان است و از مؤیدات مقام اثبات

آنچه در طریق مخالف و مؤالف ذکر یافته که ولایة علی ابن ابی

طالب حِصْنِي مَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذابِي که با کلمهٔ مشهوره

لا اله الا الله حِصْنِي سر از گریبان مماثلت بیرون آورده صنوان و توامان امامت است

و در کتاب مصباح الانوار و رسالهٔ فرقهٔ ناجیه بروایت حضرت

صادق ع از حضرت رسالت صلعم در حدیث طویل الذیل کثیر

الفایده مذکور است باسناد آن بجبرئیل از رب جلیل که مَن لم

یَشهَد اَن لا اِلٰه اِلا الله انا وحدی او یَشهَد بذلک

وَلَم یَشهَد اَنّ محمّداً عبدی وَرسولی او شهد بذلک

ولم یَشهَد اَنّ علی بن ابی طالب خلیفتی او شهد

بذلک ولم یَشهَد اَنّ الائمّة مِن وُلدِه حُجَجی فقد

جحَدَ نِعمَتی وَصَغّر عظمتی وکفر بِاٰیاتی وکُتُبی وشیخ

مفید رحمه الله بروایت ابن عباس از رسول صلعم نقل نموده که

ولایت علی بن ابی طالب ولایة الله وحبّه عبادة الله

واتباعه فریضة الله واولیاءه اولیاء الله واعداؤه

اعداء الله وحربه حرب الله وسِلمهُ سِلم الله است

370

ودر بعضی قدسیات مذکور است که علی مقیم حجتی لا اعذب من

والاه وان عصانی ولا ارحم من عاداه وان اطاعنی وانچه

بساطین حقایق آیین قلوب محبین ازان سرسبز وشاداب است

ونسیمات طیبهٔ اخبار معتبره که غنچه گلبن عقاید اصحاب ایمان

ازان شکفته شده آنست که اقرار بولایت که معبر عنه بعقیدهٔ

صحیحهٔ طبقهٔ اثنی عشریه است مسقط سیآت ومحبط خطیات

ایشان بوده اسامی این طایفهٔ حقه وزمرهٔ محقه از دفاتر مواخذ

جبار السموات محو گردیده موضوع ومرفوع القلم می نماید چنانچه

مفاد روایت منقوله از ذکریا ابن آدم از حضرت رضا ع بآن

ناطق است که یا ذکریا ابن آدم شیعة علی رفع عنهم القلم

وهمچنین از ذکریا رحمه الله مذکور است از حضرت رضا صلوات الله

علیه که یا ذکریا ابن آدم ما اخذ شیعة علی علیه السلام اصبح

صحیحه اتی بسیئة وارتکب ذنبا الا امسی وقد نال غم حط عنه

سیئته فکیف یجری علیهم   چون رشتهٔ حکایت بانسلاک

گوهر گران قیمت روایات مذکوره مزین گشته فیاض مجالس

انس ومحافل قدس است دیگر باره صفحهٔ بیان را باتمام ما هو المقصود

توشیح داده نموده می شود که چون مجملی از کیفیت معانی مطویه

در طی کلام معجز نظام ظهرت علی الاشیاء بباء بسم الله مرقوم رقم

وضوح شده باظهار بعضی از اسرار نزهت فزای فضای دلگشای

خواطر اخیار گردیده دبیر فیض پذیر قلم که سرورق دفاتر علم

بالقلم ما لم یعلم مرقوم ارقام حقایق نظام اوست طالب تکمیل

وتتمیم آن بروز رموز مخفیه گردیده دیباچهٔ نسخهٔ طلب را بمدلول

زدنی بیانا مصون می ساخت وهرچند خازن خزاین جواهر مکنونات

خاطر فاتر محرر این مقال که نهال وجودش از اوان کان فی المهد

صبی

صبیا تا زمان واشتعل الرأس شیبا پرورده زلال رشحات

مطهرات دریای گوهرزای خلوص عقیدت آن بارگاه عرش

اشتباه و به بنان حقیقت بیان السعید من سعد فی بطن

امه جبین جبلت او بمضمون صدق مشحون خلق چون روز

جزا نامه بدیوان آرند رقم مهر تو بر صفحه جان ما را بس

نگاشته رقم توفیق و تحقیق اوست خواست که حقه جواهر اسرار

که مختوم خاتم علم مخزون فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون

و لا یدرکه الا الربانیون و لا یناله الا المومنون الممتحنون است

در نهانخانه خفا اختفا داده صفحه صحیحه سؤال سایل را بمضمون کلام

بحسب انتظام و مستخبر عن سر لیلی اجبته بعمیاء عن لیلی

بغیر یقین یقولون خبرنا فانت امینها و ما انا ان خبرتهم

بامین محرر ساز و لکن فیض سحاب ثم رش علیه من نوره

نفیسه صح

کشت زار دقایق معانی را بتازکی سرسبز ساخته معروض زمرهٔ احباب

میکرداند که از اسرار کامنه در عبارت شافیه سابقه تم تکلم بکلمه اشارتیست

بآنکه چون کلام که مدار انتظام اسالیب عبارات است بامتزاج کلمتین

تحقق پذیر است مادام که کلمهٔ صحیحهٔ ولایت بکلمهٔ شریفهٔ نبوت انضمام

نیابد کلام تام که عبارت از اتمام و انجام مراسم شریعت ملت

مطهره است انتظام نیافته فواید مأموله رسالت صورت نه بندد

وازینجاست که هر فردی از افراد مخلوقات چنانچه باذعان نبوت

نبی علیه السلام مأمور است همچنان بقبول ولایت آنحضرت

نیز مأمور بوده برد و قبول آن مسئول است و بطریق مختلفه در کتاب

مؤالف و مخالف ثبت شده که چون در لیلة المعراج بمقتضای فحوای

خطاب مستطاب ربانی که از اشعهٔ انوار فیض آثار آیهٔ شریفهٔ واسئل

من ارسلنا من قبلک من رسلنا بما ذا ارسلتم ساحت اطاعت

و ماموریت حضرت رسالت صلعم تنویر پذیرفته زمرهٔ انبیا را از فایدهٔ

مترتبه بر ارسال ایشان مسئول شده من جانب الله به بیان حقیقت

آن صحایف اتیان ایشان تسطیر یافته صفحهٔ سوال نبوی را بمضمون

این سرّ مکنون تصویر داده فرموده‌اند که علی الاقرار بنبوتک وولایة

اخیک علی بن ابی طالب ع و ازینجاست که در کلام الهی بتوضیح لطیفه

که اقرار به نبوّت بدون ولایت اعتبار نموده اند اشاره شده

که و من الناس من یعبد الله علی حرف یعنی علی النبوة بدون الولایة

و لطافت تعبیر از نبوّت بحرف بر طباع سلیمه خفایی ندارد چه

نبوّت چون بولایت اتمام پذیر است ظاهراً و باطناً همانا بمثابهٔ

حرفیست که ظهور معنی آن منوط بذکر کلمهٔ دیگر است و در عبارت عرفا

واقع است که الاقرار بکلمة التوحید بمثابه الحرف و الاقرار بکلمة

النبوة بمثابه حرف الآخر و بنا بر ضوابط اهل لغتست که در اسم

و فعل مرکّب از حرفین تقدیر حرف دیگر نمایند و اقرار بولایت بمثابهٔ

حرف ثالث است که متمّم حرفین سابقین است و در عبارت اصحاب

کشف واقع است که الولایة بمثابة حرف الثّالث وان لم یذکر

فی الکلمة الطّیبة وفی الاذان والتّشهد لانّها معناها واللّفظ بلا معنی لغو

ولا شک آفتاب جهانتاب ولایت مطلقه که مظهر صفات و افعال

الهی و متمّم حالات رسالت پناهیست اگر در تنویر ساحت ایمان

با انوار وحدت و نبوّت توامان ننموده مطلع انوار کلمتین مشرق

آثار آن نبودی تعبیر از او بایمان بصورت نمودی و از زید بن علی

در تفسیر و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین

منقول است که یعنی من یکفر بولایة علی ع و در کلام اصحاب کشف

ایمائیست بآنکه چون کلمهٔ داله بر ولایت بمنزلهٔ معنیان کلمتین است

اگر قایل بکلمتین و تشهد و اذان ذکر آن کلمه نیز بخصوصها ننموده صفحه

متلوه کلمتین راند که آن مرقوم رقم تلفظ کرداند هر آینه بمنزلهٔ تکرارست

واگر معنی مقصوده از ولایت و امامت که بآنحضرت اختصاص

پذیراست ثبت جراید مقاصد و منویات وی نشده بنا آنچه

موضوع بکلمتین مذکورتین است اختصار نماید همانا اتیان بالفاظ

منسلخه از معانی مطلوبه نموده فایدهٔ ماموله ترتب نیابد و فحوای

این کلام و مضامین روایات مصححهٔ مرویه از طریق اهل بیت ع

با اغماض از افادهٔ آمیزش صوری و معنوی و امتزاج روحانی

واتحاد عوالم نوریه وغیرها من الاسرار بین النبی والولی مفید آنست

که آنچه من عند الله نشأ نبوی باآن اتصاف یافته ذات احدی

الصفات مرتضوی نیز بمثل آن از مبدأ فیاض اختصاص پذیراست

وعبارت آنحضرت در مخاطبات سلمانیه اشاره بهمین معنیست که

صَارَ مُحَمَّدٌ نَبِیَّ اللهِ الْمُصْطَفَی وَصِرْتُ اَنَا وَصِیَّهُ عَلِیُّ الْمُرْتَضَی

وصار هو المنذر وانا الهادي وذلك قوله عزّ وجلّ انّما
انت منذر ولكلّ قوم هاد وصار محمّد خاتم النبيّين وانا
خاتم الوصيّين وانا النبأ العظيم الّذي هم فيه مختلفون
وصار محمّد صاحب الجنّة وانا صاحب النّار اقول هذا
لي وهذا لك ومحمّد صاحب الدّعوة وانا صاحب السّيف
والسّطوة ودران مخاطبه بعد از ذكر صفات مشتركه بآنچه مخصوص
درجه ولايتست اشاره فرموده كه وانّي اعطيت علم الانبياء
والاوصياء وفصل الخطاب جعل لي مالم يجعل لاحد
من الاوّلين والآخرين لانّه تمّ نبوّة محمد بي وانا الّذي
اخرجت يونس من بطن الحوت وانا الذي اهلكت
القرون الاولى وانا الّذي كنت مع موسى يوم البحر وانا
المنادي من مكان قريب يسمعه الثقلان من الجنّ والانس

يعرف قدر كل قوم بلغتهم وانا الخضر معلم موسى و درين معني روايات
معتبره زياده از اندازه است که حذراً من طول الكلام از ذكر آن متقاعدست
ظاهر آنست که اسناد ظهور اشيا بحرف با دون حرف الف
باعتبار اوليت مراتب كثرت و اثنينيت است که از لوازم وجود
اوست بخلاف الف كه بنابر تجرد از جميع قيود و اعتبارات منافي
ظهور مراتب كثرت است و مدلول لا يصدر عن الواحد الا الواحد
صداي اين معنيست و ازينجهت كفته اند كه قبل از الحاق حرف با باسم
جمال الف بي نقاب خفا هويدا بوده بعد از لحوق حجاب حرف با
الف در پس پردهٔ خفا اختفا يافت و اين كنايه است بانكه قبل از
ظهور موجودات سرّ وحدت نهايت ظهور داشته بعد از ظهور مراتب
كثرت مختفي و محتجب كرديد الف اسم پيشتر ازبا بود بسيار
ظاهر و پيدا بي چه آمد بديد الف در اسم مختفي كشت همچه جان در جسم

بود پیش از وجود خلق جهان　　سرّ وحدت چنانکه هست عیان

حکم کثرت چه یافت وصف ظهور　　وحدت از چشم مردمان شد دور

واین معنی موافق عبارت شیخ بر سیست که از عرفا نقل نموده که

الباء حجاب الربوبیّة ولو ارتفعت الباء لشهد النّاس ربّهم

ودر جواهر التفسیر مذکور است که حرف با اشاره ببدایت سلوک است

وازاو تا سین که عبارتست از سرّ معرفت بپایانیست بیکران و بادیه

بی پایان ومحو شدن الف در میان ایشانست صح بانکه تا مرد این راه از با

بدایت این کار الف انانیت محو نسازد بسین سر شناخت نرسید

وتا بسین سعادت این سر مستسعد نگردد در دایرهٔ میم مراد راه نیابد

تا محو نگردی بخدا راه نیابی　　وگفته اند ترفّع واقتدار این حرف

در اینکه صدر نشین مسند کلام است به نسبت تواضع وانکسار اوست

که من تواضع لله رفعه الله　　با که از بسمله است حرف نخست

بر بواقی ازان ترفع جست   که ز رفعت گذشت و خفض گزید

بچنین رفعتی ز خفض رسید   بتواضع چه ساخت خود را پست

حق گرفتش بدان تواضع دست   پست شو پست تا بلند شوی

بهره بفکن که بهره مند شوی   و بعضی تقدیم او را معلل بعلو

همت او ساخته اند که از نقاط حروف باقل افراد آن قناعت

نموده و آن را نیز بتحت قدم همت در آورده یعنی هر که دولت

سبقت جوید تا هر چه دارد بحکم سبق المفردون در تحت قدم

نگذارد و در خلوت خانهٔ قرب بار نیابد   تا بر نخیزی از سر دنیا و

هر چه هست   با یار خویشتن نتوانی دمی نشست   و از واسطی

منقول است که ان الله تعالی اول شیء خلقه القلم و اللوح فقال

للقلم اکتب بما هو کائن الی یوم القیمة فاول ما کتب بسم الله الرحمن

الرحیم فسطع منه نور فجعله نصفین خلق من احدهما الدوات

ومن الآخر القرطاس وقال بعزتي وجلالي من قراك جعلت له

خطاً من ثواب جميع ما يكتب على القرطاس بالدواة ثم

كتب الحمد لله رب العالمين فحدث منه نور بجبل نصفين

خلق من احدهما بحر النعماء ومن الآخر بحر الآلاء ثم قال بعزتي

من قراك جعلت له خطاً من بحر النعماء او بحر الآلاء ثم كتب

الرحمن الرحيم وحدث منه نور وخلق منه بحر النعمة وبحر المغفرة

وغمس روح محمد صلعم في البحرين عميق فذلك قوله تعالى وما ارسلناك

واياك نعبد واياك نستعين وخلق من نوره بحر التوفيق والعصمة

وخلق من اهدنا الصراط المستقيم الهدى والزيادة على الهدى

يعني الثبات عليه وخص بها امة محمد صلعم وهو قوله والذين اهتدوا

زادهم هدى وخلق من غير المغضوب عليهم ولا الضالين

بحر الغضب وبحر اللعنة ومنقول است كه بحرين مذكورين مخالفان

376

خاندان رسالت اختصاص یافته در نشأتین دنیی و عقبی

مغضوب علیهم بوده مستغرق دریای ضلالت و غوایت اند

چون مجملی از حقیقت باطن و کیفیت ظاهر بای بسمله

مرقوم رقم بیان شد طفل دبستان هوس به انستن اسرار

اختفای حرف الف در گفتن و نوشتن لجاجت نموده

بالضروره جهة تسکین نایره اشتیاق وی بامر مذکور از چشمه

صافیه علّم بالقلم باغتراف جرعه استعانت نموده میگوید که

لفظ اسم زاید است و فایده ذکر وی امتیاز میان یمن

و تیمّن با موافق قواعده مقرره مستمره زمان جاهلیت است

که باسم اللّات والعزّی تکلم می نمودند پس مراعات آن نموده

بهمان قاعده بسم الله بر زبان اهل ایمان جریان یافت و شاهد

صدق مقال اینطایفه وقوع آن در قرآن عزیز است که سبّح اسم

ربک که مراد از ان سبّح ربک است الّا بزعم طایفه که اسم را عین
مسمی دانسته زیادتی در کلمات فرقانیّه نزد ایشان ممنوع است
وبعضی از محقّقین را تحقیق آنست که اکر از اسم لفظ مخصوص
متألف از حروف واصوات اراده شود مغایرت وی با مسمّی
درینصورت نهایت وضوح دارد وبعضی اختلاف اسم را
باختلاف امم واعصار وتعدّد وی تارة کالمشترکه واتّحاد وی
تارة اخری را دلیل مغایرت با مسمّی دانسته اند چه مسمّی باختلاف
امم واعصار مختلف نتواند بود واین دلیل خالی از ضعفی نیست
چنانچه ظاهر است واکر از اسم ارادهٔ مسمّی شود ودر اطلاق
آن ذات مسمّی ملحوظ کردد عین مسمّی خواهد بود اکرچه این معنی
غیر مشهور است ونزد این طایفه کلمهٔ اسم در سبّح اسم ربّک
زیاده نیست چه ظاهر است که چنانچه تنزیه ذات وصفات

متمّات

آلهي از واجبات و متمّات است همچنان تنزيه اسما و الفاظ

موضوعه بازاء ذات و صفات واجب بوده از آنچه مستلزم

رفث و سوء ادبي باشد احتراز ازان بر مسلمانان واجب است

و اگر از اسم اراده صفتي از صفات معيّنه شود منقسم خواهد بود

بآنچه نفس مسمّي است و بآنچه غير مسمي است و بآنچه نه نفس و نه خارج است

چنانچه در مطلق صفات نزد ايشان مقرر شده و آنچه در شرح مواقف

ذكر يافته اينست كه اشتهر الخلاف في انّ الاسم هل هو

نفس المسمّى او غيره ولا يشكّ العاقل في انّه ليس النّزاع

في لفظ فرس انّه هل هو نفس الحيوان المخصوص

او غيره بل في مدلول الاسم بل هو الذّات من حيث

هي هي ام باعتبار امر صادق عليه عارض له ينبئ عنه

فلذلك قال الشيخ قد يكون نفس المسمّى نحو الله فانه

اسم علم للذات من غير اعتبار معنى فيه وقد يكون غيره

نحو الخالق والرازق بما يدل على نسبته الى غيره ولا

شك انهما غيره وقد يكون لا هو ولا غيره كالعليم القدير

مما يدل على صفته حقيقة ففي مذهبه انه لا هو ولا

غيره وتحقيق كثيري از اهل حقيقت ازين عبارت فهميده مشهور

كه اسماء حق تعالى القديمة التي تذكر عما انفسه من كونه

متكلما وغيره لا يتصف بالاشتقاق ولا بالتقدم

والتاخر واما الاسماء التي بايدينا التي ندعوه

بها فهي على الحقيقة اسماء تلك الاسماء وفيها يمكن

الاشتقاق من اسماء المعاني لا من المعاني وقد يحتمل

ان يكون اسماء المعاني مشتقة من هذه الاسماء التي

اي اسماء الاسماء وهذه الاسماء التي بايدينا هي التي

378

لِطَلَبِ الْمَعَانِي بِحُكْمِ الدَّلَالَةِ لَا لِلْأَسْمَاءِ الْقَدِيمَةِ فَمَنْ
قَالَ اَنَّ الْاِسْمَ غَيْرُ الْمُسَمّٰى اَرَادَ هٰذِهِ اَعْنِي اَسْمَاءَ الْاَسْمَاءِ
فَاِنَّهَا اَلْفَاظٌ وَاَلْقَابٌ وَمَنْ اَرَادَ اَنَّ الْاِسْمَ هُوَ الْمُسَمّٰى
اَرَادَ الْاَسْمَاءَ الْقَدِيمَةَ اِذِ الْوَحْدَانِيَّةُ هُنَاكَ مِنْ جَمِيعِ
الْوُجُوهِ فَلَا تَعْدَادَ وبعضي از محققين كويند كه اكرچه بحقيقت
لفظ اسم صله است اما ذكرا وتضمن فوايد است كه ازانجمله تصفيه
دل است از علايق وتخليص وي از غواشي عوايق چه بي تخليه
وي از اغيار وتحليه روح باسرار وتذكيه سر بانوار ذكر آلهي بر وجهي
كه شايسته دركاه صمديت باشد متعذر است وبنا برين حضرت عزت
لفظ اسم درين كلام اندراج داد تا اهل توفيق از ذاكرين وعارفين
چون خواهند كه بذكر دوست رطب اللسان كردند بتصفيه دل
وتنقيه روح پرداخته وسينه را از لوث تعلق بما سوي پاكيزه ساخته

وزبان را آب استغفار از یاد اغیار شست و شوی داده

بان شغل اشتغال نمایند   هزار بار بشویم زبان بمشک وگلاب

هنوز بردن نام تو را نمی شاید   و گفته اند حضرت عزت عز اسمه در اعلی

مراتب تنزه و تقدس و بندهٔ خاکی در اقصی درجهٔ تعلق و تدنس است

و بی واسطه از حضیض ذلت باوج عزت و جلالت ترقی نمودن

متعذر است پس لفظ اسم را جهة رابطه یعنی واسطه کردانید

تا هنگام تلفظ باین کلمهٔ شریفه قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده

تو قابلیت مشاهدهٔ انوار اسم بزرگوار از روزنهٔ غیب پرتو

انگیز کردد و در بعضی تفاسیر منسوبه ببعضی از متالهین ذکر یافته که ذکر

اسم جهة بقای سلسلهٔ مخلوقات است که اگر حق سبحانه وتعالی

افتتاح کلام بلفظ الله نمودی افراد مخلوقات در تحت پرتو

اشراقات سطوات وی کداخته شدی مگر آنها که در سراپردهٔ

379

عصمت وحجلهٔ ستر و وقایت محفوظ ومستور اند   گر روی

تو گرد از پس پرده عیان   از پرتو نور آن بسوزد دو جهان

این پرده فرو گذاشتن از پی چیست   تا خلق ز سوختن بیابند

امان   واز حضرت صادق علیه السلام نقل نموده اند که فرموده

که حقیقت سخن آنست که هرچه در تمام کتب ذکر یافته قرآن عزیز

بتمامی آن مشتمل است ومجموع حقایق قرآنی در فاتحه وتمامی معانی

فاتحه در بسمله وجمیع لطایف بسمله در حرف با مندرج است واین

گوهر از همان دریا استخراج یافته که ظهرت الاشیاء عن باء بسم الله

وانا نقطة تحت الباء وبعضی از عرفاء محققین که چهرهٔ سخنوری را

گلگونهٔ ثنا گستری داده وایوان ایمان را بشرفهٔ عرفان بلند مقام

گردانیده اند در بیان مدلول عبارت آن دُرّ یکتای دریای گوهر زای

فصاحت وبلاغت جواهر معانی خفیه در رشتهٔ کلام باین دستور

اشعار داده اند که حرف با اشاره ببدایت امر است و ظهور نقطهٔ

وحدت با و مربوط بوده صفت ذات و مظهر موجودات است

پس من حیث الظاهر از صفات الٰهیّه و من حیث الباطن

از امور غیبیّه نموده فهی ظاهر اسم الاعظم و علیها مدار سایر العالم

فهو مبداء کلّ شیٔ و حقیقة کل شیٔ و سرّ این سخن اینست که هر اسم

از اسماء الله تعالی را چون صورتیست باطنی مسمّی بصورت غیبیّه

و صورتیست ظاهری مسمّی بصورت عینیّه و حقیقهٔ مرتضوی که صورت

اسم جامع الٰهیست جمیع اشیا بوی اشتهار یافته و مربّای تربیت

آن حقیقه گردیده بصورت ظاهری مظهر اسم ظاهر است که بان

اعتبار مربّی صور عالمست و بصورت باطنی مربّی باطن عالم و قبل

ازین معلوم شد که حرف با ظاهر نقطهٔ واحده وجود اوست و از حقیقت

تعبیر به نبوّت شده که ظهور موجودات بآن مربوط است و باطن

380

حرف با نقطهٔ جامعهٔ اسرار الوهیت است که از انجمله امر نبوت

و امامت است که مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالیست

وچون تجلیات آلهیه در هر مظهری ظهوری کرده و در نشأ نبوت

باخلاق متجلی کشته که انک لعلی خلق عظیم و در ولایت بافعال

تجلی نموده از انجهة آنحضرت مظهر امور عجیبهٔ غیر ممکنهٔ بشریه کشته

مظهر غرایب و عجایب صوری و معنویست قال الشیخ رحمه الله

فالنقطة الواحدة ظاهرها جسد سایر الخلایق و باطنها روحها ففی

لکل الموجودات اب و ام و از حضرت امیر المومنین ع منقول است

که عن الباء ظهر الوجود و عن النقطة تمیز العابد عن المعبود و از

مدلول عبارات فهمیده میشود که نقطهٔ واحده اشاره بظهور افعال

آلهیست چه حق سبحانه و تعالی موجد و مظهر انست بروجه تجلی

اسما و صفات و افعال و وحدت محضه از لوازم ذات ربوبیت است

و چون ظهور وحدت ذاتیه که حرف با افادهٔ آن مینماید بنقطهٔ واحده است

که از ذات مرتضوی بآن تعبیر شده بنابرین نقطهٔ واحده مبدأ

موجودات و حقیقت کاینات و قطب دوایر مخلوقات و علم

غیب و شهادات و ظاهر نبوت و باطن ولایت است و فی الحقیقه

این اسمین اعظمین و مسمیین اعلیین را در عوالم نوریه و ظلمانیه از

از یکدیگر تفارق نبوده لایصلحان الا معا و گفته اند که حضرت در

ضمن عبارات معجز آیات کلام بهجت نظام نهج البلاغه با مر مذکوره

اشاره فرموده که بعد از ذکر عصیان و طغیان پسر ابی قحافه فرموده

که و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی یعنی چنانچه ظهور منافع

ممکنهٔ مترتبه بر وجود رحی بی وجود قطب ترتب نیابد همچنان ذات

بابرکات مرتضوی که قطب دایرهٔ وجود است مدار آثار آلهیه و مظهر

اسرار ربوبیه گردیده نقطهٔ پرکار هدایت و باطن دوایر ولایت و خلافت

وخط

وخطّ بدایت ونهایت بوده ظهور حقایق موجودات بوجود
وي تحقق پذیراست چه سریان ولی درعالم کسریان الحق فی الاعیان است
یعني چنانچه قدرت کامله ربّانیه احاطهٔ جمیع مقدورات نموده امور
دیني ودنیوي ومهام صوري ومعنوي کافهٔ مخلوقات من الازل
الی الابد درتحت ارادهٔ آلهیّه بوده حاکم وآمرونا هي واولی بتصرّف
درامور متعلقّه بصور عنصریّه ولوازم بشریّه است همچنان آنحضرت
که بولایت مطلقه ونیابت حقیقیّهٔ آلهیّه وخلافت منصوصهٔ
مفوّضهٔ نبویّه اختصاص پذیراست قایم مقام الهي در وجوب اطاعت
اوامر ونواهی بوده انتظام مهام بني آدم درنشأتین دنیي وعقبی
وحالتین صورت ومعني بانکاشف رموز متعلّق بوده بر مسند
نیابت مطلقه متمکّن است وباینمعني درمنظومات ابن الحدید اشارتی
شده   تَیَقَّنتُ اَفعَالُ الرُّبُوبِیَّۃِ الَّتِی   غَدَرتُ بِهَا مِن شَکِّ

انک مربوب واما کلمه طیبه بیخد رحمن السبیل تواند بود که اشاره

بغوامض علوم دینی و دنیوی و معارف صوری و معنوی و مراتب

کمالات متصوره نشاه امکانیه باشد که هر طبقه از طبقات ارباب

کمال باندازه استعدادات فطری و قابلیات جبلی باغتراف

زلال معارف ظاهری و باطنی و عوارف ممکنه عوالم عنصری

ازان دریای بیکران علوم لدنی نخلات باسقه دانش و بینش

تسقیه نموده و برشحات فایضه ازان فیاض ذوارف عوارف

به تنمیه آن پرداخته تا از ثمرات کثیر البرکاتش طبقات فلکی و ملکی

واشخاص بنی نوع انسانی و افراد مخلوقه از طیور و وحوش و حیتان

باسرها واجمعها ازان سهمی کامل و فیضی شامل بهره ور گردیده مخازن

علم و عرفان و معادن فضل و احسان اند و مشهور است که می

فرموده که لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم

382

وهيانهٔ متکلمين که فرقهٔ شيعه باقسامها و معتزله و اشاعره و خوارج است

خلافي مذکور نشده که جميع علوم بانواعها از انحضرت ماخوذ شده

هر طبقه از طبقات علماي سلسلهٔ استناد بانحضرت متصل ساخته

راکب مطاياي تصنيف و تاليف اند و تواند بود که مراد حضرت

از کلمهٔ مذکوره کنايه از خروج ماسوی الله باشد که از کتم عدم بفضاي

وجود بنا بر توسط فيض ازلي از ذوات وحدت سمات آنحم کنز

دايرهٔ کاينات مشابه سيل منحدر از اعلی بادني است که فوايد

نزول و هبوط آن نظر ببقاع و اراضي و صحاری و خراب و معمور

وغير آن متفاوت نموده و در مضرت و منفعت نيز مختلف

بوده در هر محل از محال اثري مخصوص بر آن ترتب يافته چنانچه

نشاءٔ مخلوقهٔ علوي و سفلي و عنصری و فلکي و ملکي و بشري و جني

و روحانيات و جسمانيات و صفوف مقدسهٔ انبيا و اوليا و ائمه

و ازکیا و علما و عرفا و صلحی و اتقیا و اهل ایمان و اصحاب طاعت
و ایقان و زمرهٔ ابرار و اخیار و صاحبان اسرار و انوار و مقربان
و ارباب اختیار و اقتدار و مظاهر تجلیات اسمایی و صفاتی
و افعالی و صفاتی و ذاتی و ذوات محبوبهٔ مقدسهٔ موصوفه بصفات
حسنه و نعوت جمیله از حلم و علم و سخا و جود و ایثار و کظم و غیظ
و صبر و سکون و تحمل و قناعت و سماحت و صفح و مدارا و رضا
و تسلیم و تمکین و صدق و یقین و اطاعت شریعت و متابعت
قوانین ملت در سرا و جهرا و شدت و رخا و اجتناب از مقامات
کذب و ریا و مرا و رکون باهل دنیا و اخلاص و احسان و عبودیت
و مراقبت و خوف و رجا و محبت و ذوق و مکاشفه و مشاهده و طمانینه
و اطلاع بر غیوب و غیوب الغیوب و فکر و ذکر و حکمت و معرفت
و صعود بر معارج علم توحید و حقایق تفرید و تجرید و قبض و بسط

وسکر وصحو وفنا وبقا ورموز واشارات وافتتاح ابواب
مکنونات ومخزونات واسرار معارف ذات وعجایب صفات
وخروج از اقیسه وبراهین ربوبیه ونزول در منازل جذبات
والهامات وذوقیات که مترتب بر اسقاط رسومات وعادات
وانجلای مرآت قلب از زنگ کدورات وخیالات وچرکنت حقد
وحسد وکینه ونفاق وعلامات امارات یابستگی بلذات
وشهوانیات واسباب عجب وخودبینی وتکبر وتفوق بر عامهٔ
مخلوقاتست تا مرقات روح بصعود بر مدارج روحانیات گردیده
بوصول مقامات علیه ودخول در زمرهٔ مجردات فایز گشته در
مقامات مراکب قلوب که منتهی بدرجات اصحاب مکاشفاتست
رحل اقامت گذاشته روشنی صباح توحید از مطالع معرفت
پرتو انگیز شده شکوک واوهام از آیینهٔ خاطر بالکلیه زایل گردد

و از افراد بشری طایفه باوصاف متقابله متضاده امور مذکوره
اتصاف یافته سراچه علوم ظاهری را بهنگامه خودنمایی پر آوازه
ساخته و بر مسند عجب و تکبر و خودبینی و تفوق و شهرت و کثرت
مال و جمع زخارف دنیویه از حرام و حلال و تغوص در گرداب
امانی و آمال و تدنی مقام قرب از ادانی و اراذل که ثمره شجره
وزر و وبال است متمکن گردیده خلاصه عمر شریف صرف کمالات صوریه
نموده و ترتیب مقدمات عقلیه از موضوع و محمول محبت جاه
و ریاست در صغری و کبری و تقدم بر اقران و امثال از اهل صناعت
نموده و نتایج قیل و قال و فواید اظهار کمال و جلال از ان حاصل
کرده و از منافع مأموله از ریاضات و مجاهدات که ماورای امور
مذکوره است غافل و ذاهل افتاده در میدان مناظره که جولانگاه
یکران مباحثه و مجادله است گوی غلبه بصولجان شکوک و شبهات در آورده

و معنی معارف ظاهریه

284

منتظر تحسین و آفرین اند و این جماعت از علوم رسمیّه بیعلمون

ظاهراً من الحیوة الدّنیا خوش دل شده و سمند جرأت در مضمار و

تکتموا الحق و انتم تعلمون برانگیخته و از غبار وحشت آثار واللّه

علیم بما تصنعون محجوب نموده در گرد باد فتنه و فساد از اصغای

ندای خوف انتمای و ما الحیوة الدّنیا الّا لعب و لهو و للدّار

الآخرة خیر للّذین یتّقون افلا تعقلون بمدلول صمّ بکم عمی فهم

لا یعقلون مفتون گردیده کلام بلاغت نظام شرّ العلوم من

طلب للامراء و اذل العلماء من یطرق باب الامراء را از ساطین

اولین شمرده راکب مطایای حرص و غرور اند و از طریق وثیق

معصومین و عارفان معارف صدق و یقین و عاملان معالم دنیا

و دین و واقفان مواقف غثّ و ثمین و خازنان مخازن ربّ العالمین

منقول است که هشام بن الحکم بخطاب مستطاب آن ممتاز

وسرافراز گردیده که یا هشام ان لقمن قال لابنه تواضع للحق

تکن اعقل الناس وان الکیس لدی الحق یسیر یا بنی

ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیه عالم کثیر فلتکن

سفینتک فیها تقوی الله وحشوها الایمان وشراعها

التوکل وقیمها العقل ودلیلها العمل وسکانها الصبر

یا هشام دلیل العقل التفکر ودلیل التفکر الصمت ولکل

شیء مطیة ومطیة العقل التواضع وکفی بک جهلا

ان ترکب ما نهیت عنه یا هشام ان العاقل الذی

لا یشغل الحلال شکره ولا یغلب الحرام صبره یا هشام

من سلط ثلاثا علی ثلاث فکانما اعان علی هدم عقله

من اظلم نور تفکره بطول امله ومحی طرایف حکمته

بفضول کلامه واطفی نور عبرته بشهوات نفسه

فكانّما اعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله
افسد عليه دينه و دنياه يا هشام الصبر على الوحدة
قوة العقل فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنيا و
الراغبين فيها و رغب فيما عند الله وكان انسه في الوحشة و
صاحبه في الوحدة وغناه في العيلة و معزّه من غير
عشيرة و چون اين رساله محلّ ذكر اين قسم از معارف نبوده خاطر
بذكر شطري از مفاخرات وحدت سمات آن جامع جوامع
اسما و صفات مصروف است عنان قلم از صوب تحرير آن
انعطاف دادن و به بيان ما هو المقصود اشتغال نمودن اصوب
مي نمايد و بدانكه اشتغال باين امر جليل و ساير امور دينيه و مشاغل
اخرويه كاهي مثمر شجرهٔ طيبهٔ روحيهٔ مجاهدات و مراقبات تواند بود
كه بذر عمل در شوره زمين ريا و سمعت مزروع نگشته و بزهرات تلبيس

وتلبیس پرورش نداده وبه تتمیهٔ آن از تزیین ظاهر قوانین شریعت

وتخلیهٔ باطن از تلوّث بحرکنت سریرت از تمنای شهرت وتسمیه

باسامی حسنهٔ تقوی وعفّت وانقطاع وعزلت وماشابههما

من آثار الورع الحاجز عن المحارم پرداخته وطومار کردار وگفتار از

تصویر مدلول انّ الرّیا اخفی من دبیب النّمل فی لیلة الظّلماء

علی صخرة الصّماء دور داشته اعمال وافعال واقوال وی بروفق

رضای الٰهی سمت تحقیق پذیرد تا حصن حصین بندگی وفرمان برداری

از رخنهٔ مداخلت عدوی قدیم شیطان رجیم محفوظ مانده نگهبان

فرمان فمن کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة

ربّه احدا را رعایت نموده مکنون صدق مشحون عبارت وافی

هدایت شاه ولایت که ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رای

النّاس ویکسل اذا کان وحده ویحبّ ان یحمد فی جمیع اموره منظور

نظرِ خشیت اثر گردیده آید تا نامهٔ اعمالش از تحریر معانی مطویه در
طیّ عبارت منسوبه بحضرت صادق ع که مَنْ اَظْهَرَ لِلنّاسِ مَا یُحِبُّ اللهُ
وَبَارَزَ اللهَ بِمَا کَرِهَهُ لَقِیَ اللهَ وَهُوَ مَاقِتٌ لَهُ است تخلیه یافته در تحت
مدلول حدیث منقول از حضرت رسول صلعم که سَیَأْتِی عَلَی النّاسِ
زَمَانٌ تَخْبُثُ فِیهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِیهِ عَلَانِیَتُهُمْ طَمَعاً فِی الدُّنْیَا لَا یُرِیدُونَ
بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ یَکُونُ دِینُهُمْ رِیَاءً اندراج نیافته در رشتهٔ قویمهٔ مُخْلِصِینَ
لَهُ الدِّینَ منسلک گردد تا رشحهٔ از چشمهٔ صافیهٔ مَا عَبَدْنَاکَ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ
وَلَا شَوْقاً اِلَی جَنَّتِکَ که کل بر ومند فی الصت آن معمار جویبار یَا عَلِیُّ
اَنْتَ دَیَّانُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ از ان نضرت وطراوت پذیر است کشت
زار عبودیت را تازه و سیراب کرده نیده مقتفی آثار ان محرم اسرار
تواند شد و چون این فهمیده شد باید دانست که با وجود ضعف قُوای
بشری از مقاومت وساوس نفسانی و تدلیسات شیطانی و از

مکاید وي ایمن بودن و راه نجات از دست دادن و در مغوله
مخالیب وي نفتادن است و از طریق استشاد نبوي صلعم منقولست
که اِنَّ الشَّیطانَ یَجرِي مِنَ ابنِ آدَمَ مَجرَی الدَّمِ و مهبط رحمت
رسالت صلعم نقل شده که لَولا اَنَّ الشَّیاطینَ یَحُومُونَ علی قلوبِ
بَني آدَمَ لَنَظَرُوا اِلی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ ایضاً عَنهُ علیه السلام اِنَّ
الشَّیطانَ لَمَّةٌ بِابنِ آدَمَ وَ لِلمَلَکِ لَمَّةٌ اَمّا لَمَّةُ الشَّیطانِ فَایعادٌ
بِالشَّرِّ وَ تَکذِیبُ الحَقِّ وَ اَمّا لَمَّةُ المَلَکِ فَایعادٌ بِالخَیرِ وَ
تَصدِیقٌ بِالحَقِّ فَمَن وَجَدَ ذٰلِکَ فَلیَعلَم اَنَّهُ مِنَ اللّٰهِ فَلیَحمَدِ اللّٰهَ
وَ مَن وَجَدَ الاُخرٰی فَلیَتَعَوَّذ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ
و غزالي در کتاب احیا ذکر نموده که لِلشَّیطانِ جُندانِ جُندٌ یَطیرُ
وَ جُندٌ یَسیرُ وَ الوَسواسُ عِبارَةٌ عَن حَرَکَةِ جُندِهِ الطَّیّارِ
وَ الشَّهوَةُ عِبارَةٌ عَن حَرَکَةِ جُندِهِ السَّیّارِ وَ هٰذا لِاَنَّ الشَّیطانَ

خلق

خلق من النار وخلق الانسان من صلصال كالفخار
والفخار قد اجتمع فيه من النار الطين والطين طبعه
السكون والنار طبعه الحركة فلا يتصور نار مشتعلة
لا يتحرك بل لا يزال يتحرك بطبعها وقد كلف الملعون
المخلوق من النار ان يطمئن عن حركة ساجدا لما خلق
من الطين فابى واستكبر واستعصى وعبر عن سبب
استعصائه بان قال خلقتني من نار وخلقته من طين
فاذن حيث لم يسجد الملعون لابينا آدم ع فلا عليه
ولا تظنن انه يخلو عنه قلب فارغ بل هو سيال مجرى
من آدم بمجرى الدم وسيلانه انه مثل الهوا فالقدح
ان اردت ان يخلو عن الهوا من غير ان تشتغله بالما
او بغيره فقد طمعت في غير مطمع بل بقدر ما يخلو

من الماء يدخل فيه الهواء لا محالة فكذلك القلب
المشغول لفكر لهم في الدين يخلو عن جولان الشيطان
والا فمن غفل عن الله ولو في لحظة فليس له في تلك
اللحظة قرين الا الشيطان بل يعشش فيه الشيطان
ويبيض ويفرخ ثم يزدوج افراخه ايضا ويبيض
مرة اخرى ويفرخ وهكذا يتولد نسل الشيطان
توالدا اسرع من توالد ساير الحيوانات لان طبعها
من النار واذا وجد الخلقان اليابس كثر تولده
فلا يزال يتولد النار من الناس ولا ينقطع البتة بل
يسرى شيئا شيئا على الاتصال وشهوت در طبيعت جوانان
در حصول آثار شيطاني چون خرقه خلقه يابسه است نظر باثار مترتبه
بر وجود آتش كه بملاقات آتش دفعة سوخته و خاكستر گرديده از لوازم

وجود وی اثری نماند و ما دام که شهوت غلبه نموده و بر طبیعت مستولی
نشده باشد مجال مداخلت شیطان نمانده از آثار آتش وساوس وی
مصون و محروس است فَاِذَا تَأَمَّلْتَ عَلِمْتَ اَنَّ اَعْدَا عَدُوِّکَ
شَهْوَتُکَ وَهِیَ صِفَةُ نَفْسِکَ و در عبارت عرفا واقع است که وَکَیْفَ
اِحْتِیَالِی اِذَا کَانَ عَدُوِّی مِنْ اَضْلَاعِی و منقول است که حسین بن منصور
حلاج را وقتی که حکایت مصلوبیت وی منتهی شد از حقیقت تصوّف
مسئول شدند گفت که هِیَ نَفْسُکَ اِنْ لَمْ تَشْغَلْهَا شَغَلَتْکَ و فاضل
نیشابوری رحمه الله در بیان خطور اشیا در خاطر و اشتباه خطا
بصواب و عدم فرق میان امرین مذکورین چنین افاده نموده که
سبب این یکی از چهار چیز می تواند بود یا ضعف نفس از ادراک
آن یا قلت علم بصفات نفس و اخلاق لازمه وی یا متابعت هوا
که بانهدام و انجزام قواعد صلاح و تقوی ارتباط پذیر است یا بواسطه

غلبهٔ محبّت دنیا و خصایص و لوازم آن از آرزوی جاه و منصب

و مال و سایر امور متعلّقه بآن و هر که از تأییدات ربّانیه از تلوّث

بلوث امور اربعهٔ مذکوره اعتصام یافته از آلودگی بحرکت آن تنظیف

و تطهیر یافته فرق میانهٔ واردات ملکی و وساوس شیطانی بر وی

آسان نمود از لوازم آن منزّه است و بعد از آن میکوید که اتّفق

المحقّقون علی ان من کان اکله من الحرام لا یفرق بین الالهام و الوسوسه

و فرق میان هواجس نفسانی و وساوس شیطانی آنست که نفس بعد از

مطالبت الحاح در حصول مراد و تحصیل آن متقاعد شده مطمئن کردد

بخلاف شیطان که اگر در امری از امور مُجاب شده بوی التفات

نماید بامری دیگر و همچنین بامری دیگر وسوسه نموده در هیچ مرتبهٔ از

مراتب تقاعد پذیر نگردد چه مراد وی اغوای بنی آدم است کیف

ماکان و مرجع وسوسه بتذکیر امور و احداث میل و رغبت در طبیعت است

389

تا نظر بآن میل و رغبت مصدر فعل آن امر شده بمقصود شیطانی

تبادر نماید و در کلام مجید اشاره باین معنیست که وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم

مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا

أَنْفُسَكُمْ و بنا بر استخلاص از اشتباک مخالیب وی امر باستعاذه

و مواظبت افکار و صلوات و دعوات و امور رادعهٔ مانعهٔ وی

از دخول حصن حصین ایمان سمت صدور یافته تا ببرکت ممازجت

اوقات بمقارنت طاعات از مخالطت سیآت و متابعت

مقتضی خیالات وی باز آمده مأمن شریعت مسکن ان عبادی

لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ موطن حقیقی و مسکن تحقیقی وی کرده

و بدرع منیع طاعات و عبادات لاسیّما صلوات مفروضات

موقتات متدرّع گشته از توهّم دخول وی مصون و محروس باشد

تا ببرکت استعانت و اعانت عسکر ظفر اثر اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهیٰ

عن الفحشاء والمنکر بموافقت جنود وی پرداخته در مرصد

صدق ویقین مطمئن گردد و در جامع طبرسی مذکور است که در

خدمت حضرت رسالت پناه صلعم شخصی را ذکر نمودند که اوقات

نهاریهٔ او محفوف بمحافظت صلوات فیض اقتباس و ساعات

لیلیهٔ او ملفوف بمداومت سرقت اموال ناس است حضرت فرمود

که ان صلوته لتردعه وانهم وانهم در کتاب مذکور مسطور است که

من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم یزد من الله الا بعدا

وهمچنانچه مواظبت صلوات رادع مکلف از ارتکاب خطیات است

انتها از مناهی نیز قرینهٔ قبول صلوات است چنانچه مدلول روایت

منقوله از حضرت صادق ع افادهٔ آن می نماید که من احب ان یعلم

قبلت صلوته ام لم تقبل فلینظر هل منعته صلوته عن الفحشاء والمنکر

فبقدر ما منعته قبلت منه وبدانکه در تحقیق معنی انتها که آیت وروایت

مرکوز تتن

مذکورتین بذکر آن توشیح یافته شیخ علی جلوسی رحمه الله چنین افاده
نموده که وفی هذا دلالة علی ان الصلوة لطف للمکلف فی
ترک القبیح والمعاصی التی ینکرها العقل والشرع فان انتهی عن القبیح
یکون توفیقا والا فقد ابی المکلف عن قبل نفسه وعلامه
نیشابوری نیز بهمین معنی تصریح نموده که وذلک اذا کانت الشروط
من الخشوع وغیره مرعیة وهمچنین ذکر نموده که صلوة بمنزله قابلیست که
مکلف را از فحشا و منکر نهی نماید فیکون مثل الآمر والناهی بالقول
واین سخن مشعر است بانکه صلوة فی نفسها رادع ومانع است از اقتراف
خطیئات ووجود آن بمنزله علت مستقله است نظر بانتهای مکلف
از مناهی وعدم تحقق معلول از موادی یا بواسطه شدت غفلت
واستیلاء شهوت وتمادی ایام خطیئت که مانع تاثیر علت است
یا جهة فقدان حقیقت صلوة است چنانچه ذوق بعضی از متألهین است

و از پیجهت گفته اند ان الصلوة هي الصلوة الناهية فكان غيرها

ليس بصلوة و ازين قبيل است آنچه در بعضي از تفاسير بطريق

روايت از حضرت رسالت صلعم نقل شده كه من لم تنهه صلوته

عن الفحشاء و المنكر فليست صلوته بصلوة و هي وبال عليه و چون

اتصاف ذات موضوع بوصف محمول اعم از دايمه و وقتيه

و غيرهاست ارباب تحقيق را موجب اختلاف شده نزد بعضي آن است

كه مراد از صلوة ناهيه وقت اشتغال بصلوة است و اين تاويليست

بغايت بعيد از تحقيق چه مقام مقتضي بيان فضيلت و مزيت صلوة

از ما عدا است و اتصاف اكثر اعمال صالحه بوصف مذكور از بديهيا تست

و بعضي بر آنند كه اتصاف مذكور از مقوله دوام است لكن تفسير فحشا

بانكار وجود صانع و تفسير منكر باثبات تعدد اله نموده اند و زعم

ايشان آنست كه صلوة موجب انتهاي مكلف است از انكار

3091

وجود واثبات تعدد واین نیز چندان قوتی ندارد چه تخصیص
لفظین مذکورین در آنچه مقصود ایشان است بی قرینه
تخصیص من غیر مخصّص است و اینکه گفته اند که انتهای مصلّی از
انکار وجود واثبات تعدد وعدم اجتناب وی از بعضی معاصی
قرینهٔ تخصیص است ضعف آن غایت ظهور دارد زیرا که اشتغال
بصلوة مسبوق بانتها از انکار وجود واثبات تعدد است و
بطلان تاثیر مسبوق بالنسبة الی سابقه از امور بدیهیست واگر
مراد علت بقا واستمرار است چنانکه بعضی گفته اند آن نیز صورتی
ندارد چه علت حدوث علت بقاست چنانچه اهل تحقیق برانند
وهمانا موجب اختلاف اقوال عدم انتهای بعضی از مکلفین است
که سبب توهم عدم اتصاف صلوة است بکونها ناهیة و این
توهمی فاسد است و معلوم است که وجود ناهی مقتضی تحقق

نهی است نه تحقّق انتها و اما انتها تواند بود که با وجود نهی تحقّق نیافته باشد
چنانچه در کثیری از مواد مشاهده میرود که با وجود نهای و مبالغه در نهی
انتها صورت پذیر نیست مگر درین زمان که از نواهی خبری و از انتها
اثری ظهور نیافته آمرین معروف ارتکاب آن از منکرات دانسته
ناهین منکر نهی این امر از خود نموده گرفتار متابعت قوای جسمانی
و مطاوعت رضای شیطانی گردیده قضیه و من العجایب کحالِ
ذو غمش او سقاءِ ذو عطشٍ صفت کاشفهٔ ایشان گردیده قوانین
شرایع دین نبوی نامضبوط و قواعد سرایر ارشاد طریق وثیق مرتضوی
نامربوط قضایای امور دینیّه منحصر در سوالب و مقدّمات مدعیات
صوریّه منتج مطالب آیات بیّنات قرآنی مصداق مقال
ما یأتیهم من ربّهم من ذکرٍ محدثٍ الّا استمعوه وهم یلعبون و کلمات
معرّا از حقایق معانی موضح کلام و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انّا معکم

392

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ بعضي از رموز واشارات وکنایات که در طيّ عبارات سابقه در بیان حقیقت اتحادي نبي و ولي مرقوم رقم علم وعرفان شده عَلَى سَبِيلِ الإِجْمَالِ بان اشارتي رفته از مقامات ظهور وبطون و وحدت وکثرت وامور متعلّقه باین قسم از حقایق مهمه زبان بیان مقطوع البیان نموده رایض تأمّل وتدبّر عنان سمند تقریر وتحریر از میدان ظهور آن انعطاف داده در مرتع خفا پابستهٔ اختفا ساخته بنگهبان کتمان سپرده ومحافظت وي از سرکشي ونافرماني مبالغه باقصی الغایه مي نمود تا آنکه بقوّت چابکي وچالاکي وتندي وبي باکي وغفلت از موجبات ندامت عنان از دست مضایقه ربوده وروی بفضای نزهت فزای دقایق معاني وحقایق بیان آورده واز منابع میاه عذبهٔ صافیهٔ ارباب مکاشفه واصحاب مشاهده ریّان و مستعدّ جولان گردیده وبیک دونده

خانهٔ مشکین عمامه برنمای جادهٔ مستقیم خیر الامور اوسطها او را
تعلیم داده و از مسلک افراط و تفریط که موجب اطناب مخل یا اجمال
مخل است باز داشته و در طی مراحل تجرید که منتهی بمنازل تفریدات
بخطوات تحقیقات پی بپارگاه عرش اشتباه وحدت حقیقی آورد
در مهمان سرای کشف و ایقان نزل خطاب مستطاب این زمزمه
از اصحاب عرفان اختصاص پذیر گشت که علم بذات بسیط
بمجرد امور سلبی که مفهوم تسبیح و تقدیس است حاصل نگردد و بی
انضمام امور اضافی صورت نه بندد و مجموع این سلب و اضافه
در غیر مرکب تحقق نیابد چه علم بشیٔ از اشیا بدون علامات و معرفات
در حیز امکان نگنجد و ذات هستی من حیث هی هی مقتضی وحدت
صرف بوده غیر هستی جز نیستی نبوده و هستی دیگر که غیر هستی مطلق است
بروی تقدم نیابد دفعاً التقدم الشیٔ علی نفسه پس هستی واجب یگانه بود

نیستی

نیستي که نقیض ویست بوي راه نیابد وآنکه نه نیست ونه هست
یعنی امکان که اعتباریست حقیقه وي در خارج وجود ندارد وممکن
هرچند من حیث الظاهر صورت وجود پذیرد امّا بر حقیقت عدمي
اعتباري خود باقیست والّا قلب حقایق لازم آید وهمچنان واجب همیشه
بر وجوب ذاتي باقیست پس باوجود وی وجودی دیگر تحقق نیابد
وبدانکه یکانگی ذاتي که لذاته اقتضاي انتفای غیر نماید جز هست حقیقی را
نشاید واین یکانگي مسمّی باحدیّت است که مجرّد بود از اعتبارات
واضافات تا غایتی که منزّه بود از مفهوم این الفاظ واز نفی مفهوم
این الفاظ واز جملهٔ مفهومات ویکانگی صفاتی که ذات از صفات
الوهیّت نفی مماثل ومشارک کند ومسمّاست بوحدانیت وهمچنان
مخصوص است بهستي ودر حقیقت حق مغایرت میان آن دو مرتبه
نیست ولکن نظر بمفهوم فرمود که الهکم آله واحد قل هو الله احد

دتنایر و کثرت یا ذاتي بود بحسب اجزا یا بحسب تغایر وجود یا هست

صفاتي بود بحسب جنس یا نوع یا شخص بنابرین ذاتي را باحد وصمد نفي فرمود

وصفاتي را بلم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و وجود اگرچه دایما بر

حقیقت وحدت خود باقیست وعدم نیز بهمین طریق بر عدمیت

لکن از ظهور وجود در عدم که ضد وي است وبضدها تتبین الاشیا

موجودي دیگر بعین ممکن وجود نموده شود بمثابه عکس آینه چنانچه در ظاهر

مظهر نموده شود از وجه نمود عین نمود نیست من حیث هو واز

کثرت نمود بحسب امر خارجي کثرت در بود لازم نیاید که نمودي که

غیر بود است عین بود نیست بنابرین مجردات و جسمانیات و عالم

ممکنات ومخلوقات بجملگي از امور اعتباري بوده من حیث الحقیقه

از دایره وجود خارجي بیرون اند کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج

فتریه مصفرا ثم یکون حطاما باید دانست که هنوز که حکم ظهور در بطون

و واحدیّت در احدیّت مندرج دهر دو در سطوت وحدت مندمج بود

اسم عینیّت وغیریّت و اسم و رسم و نعت و وصف و ظهور و

بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان و نشان ظاهریّت و

باطنیّت و اولیّت و آخریت مختفی بود و شاهد خلوت خانهٔ غیب

هویّت خواست که خود را بر خود جلوه دهد بر صفت وحدت جلوه

نموده تعیّنی که از غیب هویّت ظهور یافت وحدتی بود که اصل

جمیع قابلیّات بآن باز میگردد و او ر اظهور و بطون مساوی بود

باعتبار قابلیت هر دو احدیّت و واحدیت را مظهر آمد چه احدیّت

و واحدیّت که منتسبین اند ظهور ایشان بوحدت است که رابطهٔ

و نسبت بینهماست پس احدیّت و واحدیت از وحدت مشتق

و منشی شدند چنانکه محبیّت و محبوبیّت از محبّت و باعتبار وسطیت

مر طرفین را برزخیّت تسمیه یافته و در حقیقت عین واحدیّت احدیّست

چنانکه عالم و معلوم و علم در مرتبهٔ ذات عین یکدیگراند و نظر بعالمیت و

معلومیت علم نسبت است میانهٔ آن هر دو که متباین اند پس وحدت را

دو اعتبار ذاتیست یکی از جهت اسقاط تعدد که ذات را باین اعتبار

احد گویند و یکی از حیثیت اثبات تعدد که ذات را باین اعتبار واحد

گویند پس وحدت را حکم وسطیت ثابت باشد باوجود آنکه عین طرفین

خوداست و این پیدائی و پیدا کنندگی و شهود که کثرت اعتباری اند

مناسب واحدیت است نه احدیت و باید دانست که این تجلی اولی

متضمن کمال ذاتی و کمال اسمائیست بر طریق اجمال و کلی چه طریق

تفصیل تماما متوقف بر تمیز حقایق است چنانچه بیان کرده شود و غنای

مطلق که عبارتست از مشاهدهٔ آنچه تفصیل تواند یافت من الازل الی الابد

لازم کمال ذاتیست پس باین شهود کلی مستغنی از تفصیل است و درین

صورت مطلوب کمال اسمائی باشد و این نوع از کمال مشروط بوجود عالم

و آدم است اجمالاً و چون ذات من حیث الاسماء و الصفات مقتضی
آنست که همچنانچه خود را بر خود مجملا جلوه داد مفصلا نیز جلوه نماید که کمال
دیگر است چنانچه وجدان و حضور و نور ذات را فی نفسها مجملا حاصلست
مفصلا نیز حاصل شود و این جلوه بی تمیز حقایق اشیا بعضها عن
بعض صورت نه بندد و در ان حضرت تمیز و غیریت را راهی نیست
پس کمال مذکور که مطلوبست متوقف بر تعین و تجلی دیگر باشد و ازین
جهت تجلی دیگر روی نموده و این تجلی از متجلی بر طریق نفس منبعث
از باطن متنفس ظاهر گشت که با آن انبعاث جمیع حقایق الهی و کیانی
و انسانی از یکدیگر متمیز شدند و جمیع آنچه تفصیل بان راه تواند یافت
درین تجلی ثانی بدید آمدند بر ترتیب و این نفس ع بر طریق ابر رقیق که اندکی
از قرص آفتاب را بپوشاند آفتاب احدیت را بظهور خویش اندکی
در احتجاب آورد و آنچه از نبی سوال کردند که این کان ربنا قبل ان

بتجلّی لخلق قال کان فی عماءٍ مافوقه هواء و ما تحته هواءٌ تا سایل ازین عماء

ابر ظاهر توهم نکنند زیرا که آن مرتبه را عما از انجهت خوانند که آفتاب وجود

حقیقی بظهور وی اندکی اختفایی یابد چنانچه از ظاهر ابر قرص آفتاب

فی الجمله مختفی کردد این مرتبه را تعیّن و تجلّی ثانی و مرتبهٔ الوهیّت

و اسم الله و فلک الحیوة و عما میکویند و چون ثانی مرتبهٔ وجود است

بحرف با نیز تسمیه یافته و صاحب کتابی که این سطور از مضمون و مدلول

عباراتش مسطور شده میکوید که در شبی که این سطور صدور می یافت

در خواب دیده شد که شخصی از کاملی روایت می نمود که اکر نه حرف ب

بودی خلق حق را عیان دیدندی و معنی حرف ب نزد اهل اسرار

سبب است و سبب حجاب مسبّب است چنانکه دلیل حجاب مدلول است

و صنع حجاب صانع اکرچه از وجه دیکر معرف اوست و ازین تقریر قول

حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که قبل ذکر یافت که فرموده

کہ بالبلو

796

که بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد عن المعبود درجهٔ ظهور می یابد

و تواند بود که این عبارت ازان حضرت موافق عبارت سابقه منقوله

باشد که درین رساله مذکوریت یافت که فرموده که ظهرت الاشیاء

عن باء بسم الله و درینصورت معنی عبارت این تواند هم بود که حرف با سبب اول

ظهور مراتب وجودات کافهٔ مخلوقات شده وجود حقیقی است باین معنی

که تجلّی ثانی که مرتبهٔ وجود است ظهور آن بحرف مذکور است پس وجود

باو ظهور یافته بالباء ظهر الوجود درست باشد و تواند بود که مراد از وجود

وجود موجودات باشد چنانچه سابقا بان اشاره شده و معنی این باشد

که موجودات باسرها بحرف با که تعبیر از نور وجود نبی و ولی بان شده

ظهور و وجود یافته اند پس بالباء ظهر الوجود صورت وضوح یافته اینجا

از وجود موجود اراده شده اگرچه بر سبیل تجوّز است و چون ظهور

این تعیّن و تجلّی ثانی نفسی از تجلّی اولی بود لاجرم بصورت او

ظاهر گشت چنانکه او مشتمل بود بر واحدیت واحدیت و برزخیت

این مرتبه نیز مشتمل گشت بر وحدت وکثرت وبرزخی فاصل وجامع

پنهاکه وحدتش را ظاهر وجود گویند که وجوب وصف خاص اوست

وکثرتش را ظاهر علم نام نهند من حیث تعلقه بحقایق الکونیه که امکان

از لوازم اوست واین ظاهر وجود را که درین مرتبه ثانی صورت

احدیت است وحدتیست حقیقی از سرایت احدیت در روی

وکثرتیست نسبی از سریان واحدیت در او که آن وحدتش باطن

ظاهر وجود است که شامل شیون کلی واعتبارات اصلیست وکثرت

نسبیش منشأ اسما صفاتست واین ظاهر علم را که درین مرتبه دوم

صورت واحدیتست کثرتیست حقیقی از سرایت واحدیت در روی

و وحدتیست نسبی مجموعی از اثر سریان احدیت در او که آن کثرت حقیقی را

اعیان ممکنات وحقایق کونی میخوانند وآن وحدت نسبی مجموعی را

صورت

حضرت ارتسام و عالم معانی میگویند و آن برزخ که در ظاهر وجود و ظاهر
علم است حقیقه انسانیست چون ظهور مرکبات مادّی را
از علل اربع ناگزیر است و حق جل و علا در ضمن آیه شریفه انی خالق بشرا
من طینٍ فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین اشاره
بآن فرموده بدلالت انی خالق فعلت فاعلی و بشرا الصوری و من
طین بمادی فقعوا له ساجدین بغایتی و نهایت ظهور مراتب کلّیات
و اختلافات ذاتی نوع آخر که نشأ انسانیه است ارتباط یافته و بعد از
تتمیم و تکمیل مرتبهٔ ایجادیه بوجود وی و تنزّل حقیقت از مقام کلّی و عدم
ایجاد نوعی دیگر مغایر نوع بشری چه ایجاد بعد از وی متعلق باصناف
و اشخاص آن نوع است که فی الحقیقه بروزیست از قوت بفعل
دانسته میشود که احسن مراتب وجود نوع اخیر است که مشتمل بر
نفوس زکیّه و ذوات قدسیّه و ارواح مطهّره و اشباح نوریّه

زمرهٔ عالیه وطبقهٔ متعالیهٔ انبیا واولیاست که شرف اول این نوع وامتیاز

وي از ساير انواع مخلوقهٔ بشري وملكي وفلكي وغيرها من انواع المخلوقات

ومظهريّت وي نظر بساير صفات ربّاني ونعوت سبحاني

واخلاق معاني الٰهي ومسجوديّت ملائكه ومحبوبيّت وي در باركاه

صمديّت وغير آن از قابليّت تجلّيات اسمائي وصفاتي وغيرهما

من التجلّيات الالٰهيه باعتبار علوّ رفعت وسموّ منزلت خاتم الانبيا

وخاتم الاولياست كه در مقامات دين ودنيا وحالات صورت

ومعنی از ما سوی باقصی درجه كمال واظهر مظاهر متجلّيات انوار جمال

وجلال اند ولهذا در مرتبهٔ دوم از تجلي الٰهي كه باعتبار ظهور وحدت

در كثرت واز جهتي ظهور كثرت است در اختفاي وحدت مظهر

تنوّعات تجلّيات صفاتي شده چون قوام كثرت بوحدتست كه

مبداء مفهوم اوست ومحيط مراتب كثرتست از روی كلي وكلّيت

پس کثرت امری اعتباری و اعتبارات و اختلافات که از خواص
کثرت است امری عدمی باشد و ازینجهت است که ظهور امور
متضادّه از صفات خالقیّت و مخلوقیّت و خصایص و لوازم
وجوب و امکان و آثار حدوث و قدم در مظهر ولایت مطلقهٔ
مرتضویّه ظهور نموده و با وجود آن تفاوت کلّی میانهٔ مفهومات جزوی
و کلّی و انواع ملکی و بشری و اشخاص معیّنه و افراد متعیّنه سایر موجودات
ممکنه و میانهٔ ذات و صفات آن مظهر اسما و صفات تحقّق یافته
حقیقت ذات و کیفیت صفاتش مجهول و مشکوک فیه است
و درین معنی گفته اند حجّة الله علی الخلق علی متعال که در آیینهٔ
شک شد بخدایی مدرک دو جهانند یکی عالم فانی و یکی
عالم قدر تو کاندر کنف اوست فلک و ندرین دایره در
پهلوی او هر دو جهان چرخ بسیار بزرگست بغایت کوچک

بک فی دایره الارض و ما حاولها طرق سالکها فی کنف سلکه

و رتبهٔ انسانیت از جهة مظهریت علم و قدرت و احدیت جمع وجوه ابت

اوّل اقتضای تکلیف کرد چه تکلیف اظهار مرتبیست بظهور

عجز غیر و اسطرار بعبادت و تعظیم ذات محبوب حقیقی تا آنچه

شایستهٔ مرتبهٔ امکان است و آن عبدیت است از رتبهٔ الوهیت

که وجود است ممتاز گردد و چون رتبهٔ انسانیه بالکلیه فعلیت یابد

مستحق بعثت و تکمیل نفوس و همچنین تکمیل ادیان و اتمام معالم

آن بظهور نور نبی و ولی و خلیفه و قایم مقام از سرادق احدی لزوم یافته

و از ینجاست که بعد از اکمال دین نبوی و اتمام نعمت سرمدی بمراسم

شرایع مصطفوی که احاطهٔ مشارق و مغارب نموده از پرتو اشعهٔ

شقهٔ علم نصرت پرچم نبوت عرصهٔ بلاد اسلام مستنیر شده و نیر

اوج امر و ارادهٔ آلهیه از افق تاکیدات آسمانی طلوع کردهٔ و عامهٔ افراد

میلمن

399

مسلمین را از حضیض ضلالت و گمراهی بارتقاء بر معارج خطاب مستطاب

یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلّغت

رسالتک مرتقی گردانیده تاج و هّاج و دیباج مرتاج مرتضوی را مکلّل

بجواهر ثمینهٔ منغوطه از دریای تبلیغ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

ساخته و لباس اعزاز و امتیاز آن مرکز دایرهٔ اصحاب را به پیرایهٔ من کنت

مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه آراسته

گردانیده و تتمیم امر رسالت و تکمیل قواعد خلافت بانصورت صحت یافته

سند نیابت ربّانی و خلافت نبوی را با سطوانهٔ قویمهٔ انّ هذا القرآن

یهدی للّتی هی اقوم تزیین داده و بمدلول انّ هذا صراطی مستقیماً

فاتّبعوه و لا تتّبعوا السّبل فتفرّق بکم عن سبیله اشاره بطرق توثیق

اطاعت شاه ولایت نموده و بنیان رفیع المکان این گلشن قدسی

موطن را از احتمال ایقاع رخنهٔ تجاوز از مقتضای ارادهٔ الٰهیه و اعتماد

بر افکار ناقصه و اختیار فاسده به تنصیص رصیص و ما کان لمؤمن

و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة محروس و مرصوص

گردانیده و مشکوة حیوة صوری و معنوی ان اصل اساس سایر

موجودات را بزیب صافی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی

روشنی داده و زجاجه خاطر فیاضش پرتو انوار و علمناه من لدنا

علما منور ساخته و مصباح اختیار و اقتدارش را در بارگاه اشاره و

اراده از تنویر بنور لهم فیها ما یشاؤن مقتبس گردیده تا ساحت وحدت

ذاتی از پرتو مشاعل انوار فی یبصر و فی یسمع و فی ینطق بیضا مقرون

بضیا شده بر مسند عبدی اطعنی اجعلک مثلی و لا مثل لی متمکن

شده جالس مجلس خلافت حقیقی گردیده از علوم غامضه و اسرار

خفیه در خزاین مکنونات آسمانی آنست که آفتاب عالمتاب نور

وجود مرتضوی که منور عالم ارواح و اشباح است از صرافت

نورانیت محض بیرون آمده و بانضمام هیکل بشری و صورت عنصری
که از عالم سفلی و مادیست صورت امتزاج و اشتراک یافته
از اسرار مودعه در هیاکل بشریه گردید تا بمناسبت انضمام جسمانیت
و مادیات قابلیت انعکاس انوار احدی یافته و بمراتب تجلیات
ذاتیه اتصاف یافته مظهر انوار و اسرار توحید گردد و مراد از نور توحید
بمذاق اصحاب تجرید معرفت روح و لوایح تجلی خصایص صفات
و کشف لوامح بروز نور قرب القرب بین سبحات العظمه و سطوات
العزت است و این امریست که بعد از سیر روح در جبروت و عروج وی
از عالم ملکوت و فنای او در عالم بقا و بقای او بعد از فنا ترتب یابد
و اما سر توحید عبارت از ادراک سر موحد است و مشاهده
صرف حق جل و علا را معرا از وسم التباس و نعت اشخاص بلکه
مراد رؤیت صفت است بصفت و رؤیت ذات بذات

و رویت نور بنور و رویت سر بسر و هویت بهویت و صمدیت
بصمدیت و رویت وحدانیت بوحدانیت و فردانیت به
فردانیت و عزت بعزت و هیبت به هیبت و رویت کبریا
بکبریا و رویت قدم بقدم و بقا ببقا بعد ازان قرب عقل کل از حجاب
ربوبیت و بعد ازان قرب قلب روحانی از سرادق سلطنت
و قرب روح قدسی از حجاب عزت و بعد ازان قرب سر از حقیقت
جمال و جلال و کمال و ضیا و بها و بعد ازان قرب قرب و دنو دنو
ثم الاحتراق ثم الطمس ثم الرمس ثم العنا ثم فناء الفنا و ظاهر از عبارت
عرفا آنست که منتهای حقایق متصوره که سالک را ناچار است از
تحقیق آن امور مذکوره موصوفه است و بعد از طی حقایق مسفوره و علم
بکنه هر یک ازان بوجهی که پرده اشتباه و التباس از میانه برخواسته
بعد از استکمال نفس باطلاع مجموع آن باسرها و حقیقتها باید که اشتغال

451

ازان بدیگر امور ضروریه درین مسلک نموده برذروهٔ منیعه ودرجهٔ
رفیعه ازان تصاعد نماید واوّل آن مقام حیرت وبعد ازان عجز
وبعد ازان دهشت وبعد ازان ذوله وهیجان بعد ازان استغاثت
در تجلّی قدس القدس است وبعد ازان قرب صفت از صفت وبعد ازان
حصول علم مجهول وصرف انانیّت عارف که مراد ازان تلبس است
والتباس خاص یعنی خدعه ومعرفت جمیع وجود که بمکر تسمیه یافته
وبعد ازان ظهور انوار قدم وبروز اسرار ابد ثُمَّ السُّبُحَاتِ ثُمَّ السَّطَوَاتُ
ثُمَّ الوُصْلَةُ ثُمَّ اللُّطْفُ بعد ازان معرفت مُنكَرَهْ ونکرهٔ در معرفت بعد ازان
فنای معرفت ونکره در معرفت بعد ازان فنای معرفت ونکره
وبعد ازان انقطاع عارف از معروف وبعد ازان اتصال
معروف بعارف وانجا انقطاع واتصال معروف بعارف وانجا
انقطاع واتصال ازمیانه برخیزد وانفصال واقتدا وانتها وکیف

وحیث واین وقبل وبعد الا موجودی وسرمدی وغیری قدیمی

وبعد ازان مرتبۂ تلاش عالم وعلم است در کُنه ذات حق جل وعلا

وبعد ازان عز انکشاف انوار وظهور خصایص اسرار وبروز حقیقت

وحقیقة الحقیقت وحق الحقیقت مرتبه نماند الا رؤیت مشاهدۀ

عجایب حقیقه حق ولقاء مکاشفۀ غرایب حق الحقیقه وبعد ازان

مرتبۂ مشاهده ومکاشفه است وباهر مکاشفۀ مشاهدۀ وباهر مشاهدۀ

مکاشفه است ودر تحت هر سری از اسرار علمی است از علوم مجهوله

که از احاطۀ ادراک افهام واوهام بیرون است مگر آنکه خبری

ازان نزد اصحاب اخبار وغیبی ازان پیش ارباب غیوب که

دست زد عقول ناقصه واوهام فاسده نشده موجود باشد که پرتو

اشعه اقات لمعات تحقیقش بر ساحت اهلیت وقابلیت مقبولان

درگاه ومطیعان بارگاه تافته باندازۀ قبول وامکان وصول

بمقام مأمول ازان نصیبی یابند و شکی نیست که مصدر اخبار

و آثار و همچنین مظهر انوار و اسرار و غیوب و غیوب الغیوب و جمیع

شقوق عوارف و معارف ذات بابرکات سید کاینات

و معدن ولایاتست و ازینجاست که حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله بنا بر وصول بمقام معرفت حقیقت نکره میفرموده که

لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْکَ و نظر بدنو سرّ توحید و حقیقت معرفت

بنعت نکره میگفت که اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ و المعنی

ازان دریای حقایق و دقایق لمعه ایست از انوار اسرار

که مصباح خاطر سید ابرار محل ظهور آن گشته و بنا بر ترقّی در

مدارج ربوبیّت و رویت حقیقه مشاهده و تموّج بحار اسرار

معرفت از تلاطم جمال حقیقت اخبار از سرّ توحید نظر بحالت آن

حضرت باجناب ربوبیّت نموده و امّا از جهت حالت قرب جل

علا نظر بآن حضرت ساکت بوده متعرض آن نشده ضر توحید

در حقیقت از صفات حقیقه توحید کرده شده است نه از صفات اوات

توحید کننده و توحید و موحّد بفتح حا من جمیع الوجوه بصفت وحدت

موصوف بوده بهیچوجه مغایرت صورت نبندد و پس اگر زبان نبی

نوع انسان اشاره بتوحید نمایی مشابه مشبّهه باشی و اگر بمغایرت

با ذات یا حدوث آن قایل شوی از ثنویّه باشی و از جنید منقولست

که العلم جحود و المعرفة انکار و از شبلی ذکر یافته که من اجاب عن

التوحید بالعبارة فهو ملحد و من اشار الیه فهو ثنوی و من ازمن الیه

جار و من نطق فیه فهو عامل و من سکت فیه فهو عاقل و من سکت فیه

فهو جاهل و من توهم انه واصل فلیس له حاصل و من ظن انه قریب فهو

بعید و کلما میزتموه باوهامکم و ادرکتموه بعقولکم فی اتم معانیکم

فهو مصروف مردود الیکم محدث مصنوع مثلکم و از منصور حلاج اول

نقلست که المعرفة عن الافهام غایبة وحقیقتها عن العقول

متنفرة تلاشت اسرار الانبیا فی انوارها وذابت ارواح الاولیا

فی سطواتها وقنت عقول المقربین فی اسرارها واحترقت

قلوب الصدیقین فی نیرانها فحجبهم الحق باسمها ورسمها عن غوامضها

واخبر عن عجز معرفتهم فی وحدانیته وتحیر عقولهم فی فردانیته فعال

وما قدروا الله حق قدره واز حکیم سنایی مذکور است

عقل مانند ماست سرگردان در ره کنه معرفت حیران

عقل کل یک سخن ز دفتر او نفس کل یک پیاده از در او

بخودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بدو توان دانست

عقل پی کنه آشنایی او بیخبر باشد از جدایی او کس نگفته

صفات مبدع هو چند و چون و چرا چه و که و کو در ازل بستگی

بود عملش یک غلام است خانه زاد ازلش بنهایت نه ملک او

معروف ببدایت نه ذات او موصوف پیکر آب و گل
ز شوقش غور لعبت چشم و دل ز کنهش کور وصف او
زیر علم نیرو نیست هر کجا وهم و خاطر است او نیست وهم و
خاطر ز آفریدهٔ اوست آدم و عقل نو رسیدهٔ اوست
صُنع او را مقدم است عدم ذات او را مسلم است قدم
کرد بیهودهٔ محال مکرد بر در خانهٔ خیال مکرد از خیال محال دست بدار
تا بدان بارکه پای بار زنهار که همچنانچه ذات واحد من جمیع
الجهات آلهی را وجود مطلق معرا از شایبهٔ شوک شرکت دانسته
تشبیه و تمثیل و لوازم جسمانیت و اشتراک در ذات و صفات را
با آن بارگاه راه مجال مسدود است همچنان از ظهور مظاهر متکثرهٔ
مختلفهٔ صورت و هستی و اشتراک با واجب در وجود که
مستلزم ترکیب ذات بسیط وحید مقدس او از اضافات

واعتبارات است در آینهٔ خیال ارتسام نداده بتعدد مظاهر

از تورط در ورطات خیالات زنادقه وحنابله مجتنب باشی

چه ظهورات متنوّعه وتجلیّات متکثره در وحدت ذات وکمال

صفات او قادح نیست وَمَا الوَجهُ اِلّا واحِدٌ غَیرَ اَنَّهُ اِذا اَنتَ

اَعدَدتَ المَرایا تَعَدَّدا تمام آفتاب که پرتو انگن روی زمین است

فی حد ذاته از نسبت انقسام مبرا است لکن بر شیشهای

متلون مختلفة الالوان نماید ودر نفس الامر از آلودگی برنگ

منزه است بنابرین اگر بر لعل تابد موجب زیادتی شرف وی

نباشد واگر بر قاذورات افتد سبب اختلاف حقیقت آن

نگردد ای زخیال ما برون در تو خیال کی رسد با صفت تو

عقل را لاف کمال کی رسد گر همه مردم وملک خاک شوند

در رهت دامن عزت تو را گرد زوال کی رسد کنگر

کبریای توهست ورای لامکان طایر دل دران هوا زین پر و
بال کی رسد هست تجلیگاه دل جلوهٔ قرب روز و شب
لیک بجلوهٔ چنان چشم خیال کی رسد زان چمنی که بلبلش روح قدس
نمیسزد گلچنیان خاک را بوی وصال کی رسد و چون این
حکایت مسموع شد باید دانست که شجرهٔ طیبهٔ فطنت و ذکا از چشمهٔ
صافیهٔ حسن عقیدت و ولا نضرت و بها یافته و بساطین حقایق
آیین محامد ذات مستغنی از صفات آن سرچشمهٔ حیات کافهٔ
مخلوقات که بفواکه لذیذهٔ زواید مودت خالصه و نخلات باسقهٔ
عقاید صافیه آراستهٔ ثمرات طریهٔ محبت جبلیهٔ آن زمرهٔ علیه
و طبقهٔ سنیه ازان اقتطاف نموده و بر طبق اخلاص گذاشته
کام جان طالبان زلال ایمان را ازان مورد لذات کامله گردانیده
بنیان والا مکان رتبهٔ رفیعهٔ آن موسس اساس وجودات

مخلوقات که بر اکثر عالمیان پوشیده و پنهان است باوجود اعتراف

بمضمون صدق مشحون انا فی مدیحک الکن لا اهتدی باندازهٔ بضاعت

و مقدار استطاعت بکشف آن راز آوازبر آورده غلغلهٔ انگیز

هنگامهٔ سبوحیان صوامع قدس و طرب فزای زمزمهٔ قدوسیان جوامع

انس کردد لکن بمقتضای این کلام ترسم که اشک در غم ما پرده در شود

وین راز سر بمهر بعالم سمر شود کویند سنک لعل شود در مقام صبر

آری شود ولیک بخون جگر شود از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان

شاید کزان میانه یکی کارگر شود ایدل حدیث ما بر دلدار باز گوی

لیکن چنان مگن که صبا را خبر شود در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب

یارب مباد آنکه گدا معتبر شود از کیمیای مهر تو زر گشت رای من

آری بیمن لطف شما خاک زر شود بس نکته غیر حسن بباید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود اکر حرفی از صحایف کمال

یا غرفی از ذوارف عوارف ابحار جمال و جلالش که مرقوم قلم صدق
انجام کتاب لازم الاحترام لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو
جئنا بمثله مدد است بر صحیفهٔ آرزو اشتقاش بابد حساد دار الفساد
اِنَّ الْحَسَدَ یَاْکُلُ الْحَسَنَاتِ کَمَا تَاْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ برابرش سرکشی
جحد و انکار اخبار و آثار متعلّقه باحوال انمقتدای عالم و مقدم اولاد آدم
بسنان زبان عصیان آن چراغ دودمان بنی عدمان در جراحت
خاطر محبان آن خاندان که از بدو فطرت و آغاز خلقت بغذای
جانفزای قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی تغذیه یافته
و از ماء الحیوة اِنَّ فِی الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ لِعَلِیٍّ وَ حُسَیْنٍ وَ حَسَنٍ
پیمانهٔ اعتقاد لبریز ساخته و از طغیان طوفان مخالفت آن دودمان
قدسی مکان که مخرّب بنیان ایمان و ایقان است بسفینهٔ حصینهٔ
مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجیٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا

غرق نجات یافته و در زمرهٔ طبقهٔ علیه و فرقهٔ ناجیه داخل است سعی
بسیار نموده بمقتضای فحوای المسلم من سلم المسلمون عن یده
ولسانه از خیل منتسبین اسلام بیرون و در پیچش مخالفت آن
خاندان عظیم البنیان بمکافات و محاذات حکایات واهیه
مقرون بکنون کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب مستحق نکال و وبال اند و نایرهٔ آزار و شرار آتش گفتار و کردار
سلاسل اشرار که خرمن سوز مزرع انتظار و اصطبار است در جنب
لذات تنعمات بساتین خلد آیین محبت خاندان اطهار که از جنات
تجری من تحتها الانهار حکایت نماید و اختصاص نسبت باندودمان
والا نهمت که دخول جنت بازاء آن و در تفاضل و تساوی و راجحیت
و مرجوحیت قلیل المقدار نموده ابهی المقامات واشهی ما یتنعم
به الموجودات است   احبک حبین حب الهوی وحبا لانک

اهل لذاک فاما الذی هو حب الهوی فشغلی بذکرک

عمن سواک واما الذی انت اهل له فکشفک للحجب

حتی اراک فلا حمد للذا ولا ذاک لی ولکن لک الحمد

فی ذا و ذاک ومراد از حب هوی محبت محبوبست نظر با حسان

وانعام و حظوظ و تنعمات عاجله دنیویه که محبت از جانب محبوب

بآن اختصاص پذیر است و معلوم است که آنچه در نشاء عنصریه

از نعمای متکاثره و آلای متوافره ایمان و ایقان و لوازم آن از

علم و عمل و همچنین حصول حاجات صوری و تلذذات معنوی

و توفیق سلوک طریق وثیق متابعت ذریت طاهره و انحراف

از سایر طرق هالکه منتهیه بمهالک اخرویه و سایر امور متعلقه بدین

و دنیا مسبب از محبت آن خاندان رفیع البنیان است که در

روز الست بآن ممتاز و سرفراز است و اما محبت مطلوب محبوب

لاهو اهله عبارت از محبت اوست از جهت جمال و جلال

و کمال که او را لذاته حاصلست و حصول این قسم از محبت بستدعی

انمحاق هموم شهوات و غفلات بوده و قلوب محبین مستغرق

نعیم آن شده درینصورت عرض نعیم جنان والقای نیران

یکسان نماید و چون فواید مترتبه بر کشف غطا و عدم ازدیاد

یقین موقوف و مسبوق بر مقدمه ایست که بیان آن الزم است

عنان قلم بصوب تحریر آن انعطاف داده نموده می شود که

آنچه در آئینه ادراک ارتسام یابد منقسم است با آنچه جزئیه خیال

موقع آن تواند بود صحیح مثل صور متخیله و اجسام متلونه و اجساد متشکله

باشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و غیر ذلک و ظاهر است

که چون فردی از افراد انسان مثلا محسوس بحس بصری گردیده

بعد از انعطاف بصر از جانب رؤیت آن شخص و پوشیدن

دیدن از ادراک وی همان صورت مرتّبه در ظرف خیال حاضر
بوده بمنزلهٔ منظور بنظر ظاهریست و تفرقه میانهٔ صورت مذکور
که با دراک خیال و صورت مدرکه با دراک حسّیهٔ بصریّه زیادتی
ایضاح و انکشاف است که در صورت رؤیت اتم و اوضح از
صورت خیال است و معلومات حاصله در نفس منزّه بر دو وجه
ترتّب پذیر است و مراد از درجهٔ اولی حصول اوست من حیث هی
هی و درجهٔ ثانیه استکمال نفس است بسبب حصول ان و این مرتبه
نیز در امور معقوله مسمّی برؤیت و مشاهده و لقا و ماشابهها ست
و همچنانکه در امور خیالیه اطباق اجفان مانع از انکشاف تام بوده
حاجبة مِنَ البَصَرِ وَالمَرئِیِ وَ ما عَدَمِ ارتفاع الصورت مرئی
بر وجهی که غایت انکشاف اوست چهره نکشاید همچنان آینهٔ نفس
بزنگ عوارض بدنی و اشتغال بمقتضیات شهوانی و صفات

بشری محجوب از مشاهده و لقای معلومات خارجه از حیثیت

وما دام که حجب حایله مرتفع نگردد از ادراک مدرکات بر وجه

مشاهده و انکشاف محجوب ماند و مراد از حجاب پردهٔ حیوة

صوریست که بعد از ارتفاع موانع نفس از استکمال او مصروفست

و بعضی از نقوش سایره تراکم اخباث نفسانی که بر جوهر اصل نفس

مستولی گشته و برسوخ در مخالفت اوامر و نواهی نبوی و جحود و انکار

در خلافت مرتضوی که سلوک طریق ایمان و استحقاق دخول

جنّات و حصول درجات بان مربوط است از قابلیت اصلاح

مرآت نفس و تصیقل آن بصفت ایمان موصوف بوده در

پس پردهٔ حجاب محجوب اند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و این فرقهٔ

ضالهٔ مضله اعم از سابقین و لاحقین بنابر هواجس نفسانی و نیل

لذّات دنیای فانی مرآت نفس را برنگ تعلّقات جسمانی

ومخالفات قرآنی وترک وصایای نبوی وتنزیلات سماوی

از استیصال آن بوصول مقامات غفران محجوب ومحروم

شده در زمرهٔ مغضوبین ومردودین انداولئک اصحاب النار هم

فیها خالدون شنیده باشی که از عمرو عاص ملعون باوجود کمال

معرفت بخصوصیات ذات وصفات آن مرآت تجلیات

اسمایی وصفاتی وافعالی ومشاهدهٔ مراتب معجزات وکرامات ظاهره

ازان مظهر انوار ومظهر اسرار هنگام صلوة که اوان مناجات بدرگاه

قاضی الحاجات است اقتدا بآن مقتدا نموده صحت صلوة وقبول

مناجات رابه تبعیت آن حضرت محکوم بصحت میدانست اگرچه

(نظم)

گفته اند بحق خالق بیچون خدای سبحانی بحق جملهٔ کروبیان

روحانی که دشمنان علی را نماز نیست درست اگرچه سینهٔ

اشتر کنند پیشانی وچون آتش جوعش شعله کشیده ودیگ

مستلذّات دنیویش بجوش آمده وطفل طبیعتش را آرزوی لقمهٔ

وسیمه در خروش آورده بمجلس معاویهٔ ملعون شقی وسگ نفسش

تسلّی یافته هنگام محاربهٔ طرفین بر موضعی رفیع قرار یافته کفتی که الصلوة

خلف علی اتم وطعام المعویة اوسم والصعود علی التل یوم الحرب

اسلم پس معلوم شد که مادّهٔ منی الفت اهل بیت رسالت صلعم واشتغال

نیران ضلالت واشتغال نایرهٔ فتنه وفساد که این طایفه را بمقتضای

تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا

از تلذّذات عقبی وتنعّمات روز جزا محروم وبی نصیب ساخته

مجرّد پیروی هوای نفس است که بآن وسیله مهوای سقر ماوا

ومستقرّ ایشان شده خسر الدنیا والآخرة اند وبنابرین بر اهل ایمان

لزوم تمام یافته که از متابعت نفس امّاره بر حذر ولباس دین داری

وکسوت پرهیزکاری را از آلودگی بمقتضیات تدلیسات دی

مصون داشته ظاهراً و باطناً از اشتراک در امور مخالفین
محترز باشند و مذکور است بروایات معتبره که بعد از هلاک
فرعون حضرت موسی علیه السلام مامور شد بانکه لشکر بنی اسرائیل را
بحرب عمالقه مامور گرداند و سرداران ایشان که به نقبا مشهور اند
دوازده نفر بودند و هر کدام سردار صد و بیست هزار نفس اند و بروایت
اشهر حضرت موسی علیه السّلام مدت سی و نه سال بر ایشان فرمان ده
بود و از لباس پوشش چرم و پوست اکتفا نموده پوستینی
واژگونه پوشیدی و کلاه نمدی بر سر گذاشتی و نعلینی از چرم خام
در پای کردی و هر جا شب شدی اقامت فرمودی و بنی اسرائیل
او را بنوبت طعام دادندی و این روایت و امثال این دلیلست برانکه
بدانی که بندهٔ شکم در خدمت دهندهٔ جسم و جسد از زمرهٔ مقربان
آن درگاه بیرون بوده با داغ محرومی و بی نسبتی حاضر صحرای محشر گردد

حجاب ره آمد جهان و مدارش ز ره تا نینداز دت بر

مدارش چه میجویدت رنج راحت مخوانش چه میدارت خار

عزّت مدارش بدنیای دون مرد پیدین کند فخر ولی مرد دین را

ز دنیاست عارش قبول خرد گر بدی رد نکردی شه اولیا

صاحب ذو الفقارش اوّل بعد از طی حکایات سابقه و نشر طوامیر حلد

کیفیّات حالات و کمالات و تفاوت میانهٔ محسوسات و مخیّلات

و معقولات و مشاهدات و همچنین مغایرت میانهٔ انکشافات تامّه

مترتّبه بر تجلّیات واقعه دران نشأ و میانهٔ معارف حاصله درین نشأ

دانسته می شود که صحایف دانش مرتضوی که بتحقیق صور اشیا

کماهی من الازل الی الابد مصوّر گشته لوح محفوظ ربّانی و کتاب

مبیّن آسمانی و مرآت صور مرادات سبحانی و تفصیل مجملات کونی

و جامع امّهات مقامات دینی و دنیوی و حاوی مطاوی صور علمی

و عملی و آیینهٔ صافیهٔ حقایق صوری و معنوی و خازن خزینهٔ اسرار
و مشکوه مصباح انوار و صیقل منجلی ادراک و اوراق مختلفهٔ
افلاک و رق منشور ازل و ضنک مسطور اهل بیت معمور عوارف
و بحر مسجور معارف و موضح منجاح فلاح و منجح اصحاب نجاح و مخزن
علم الله و معدن کلمه الله است و شاهد این مدعا عبارت لو کشف
الغطا ما ازددت یقینا که حضرت در ضمن آن اشاره بمضامین مسطوره
نموده و شاهد علم و عرفان را بر مسند علم حضوری تمکن داده و ازمنهٔ
ثلاثه را در یک مرتبه و درجه و دنیا و آخرت را بمنزله واحده داشته
و بی تفاوتی در رشتهٔ معالم خود منسلک گردانیده و آنچه از مغایرت
میانهٔ معلومات و مشاهدات در آیینهٔ ملاحظهٔ انطباع یابد صحایف
معارف آن مرکز دوایر عوارف از تصویر آن خالی بوده مکنونات
سرادقات غیب و مکتوبات لوایح لاریب و وقایع ایام حالیه

وسوانح اوان قابله وخصایص بارگاه قدم وحوادث وواقعه

عالم وتقلب دهور واعصار وتدرب در امور ممتزجه بلیل ونهار

ومشاهده وقایق دنیوی وحقایق اخروی تمامی دریک درجه

ومرتبه در جریده ملاحظه آن حضرت مندرج گشته دنیا وعقبی وصورت

ومعنی وامروز وفردا وظاهر وباطن وغایب وحاضر وآمده وآینده

ورفته ورونده وثابت ومنفی ووجود وعدم وحدوث وقدم ووجوب

وامکان وجمیع صفات متقابله ومتضاده یکسان نموده اشیا

باسرها بصورت علم حضوري نزد آن حضرت مصور گشته ونزول

درمنازل محسوسات بصری نموده بي تفاوت نماید ودر عبارت

عرفا مسطور است که معلومات هر شخص من الازل الی الابد

درهر زمان از ازمنه بنوعی که نسبت معلومیتش بآن شخص صورت

علمیت یافته بهمان صورت در نشاء آخرت آینه ملاحظه وي

بآن اشتقاش پذیر است و تفاوت بین الصورتین بزیادتی وضوح
در مرتبهٔ ثانیه بر مرتبهٔ اولی و مفاد عبارت آنحضرت آنست کیا اختلاف
بین موجب تفاوت معلومات آنحضرت بنوده حقایق علمیه
ایشان من حیث الایضاح والانکشاف فی تفاوتی ملحوظ ملاحظهٔ
آنمرکز دایرهٔ کشف و یقین است واین عطیه ایست من الله و مزیتی
من جانب الله که آن حضرت من بین سایر الانبیاء والاولیا بان
اختصاص یافته ذریعهٔ امتیاز آنحضرت در نشاتین دنیا و آخرت است
و غزالی در کتاب احیا بعد از ذکر مستحقین دخول جنت و وقایع
روز قیامت و تجلیات آلهیه در انصورت که رؤیت تنازع فیه
عبارت از انست چنین افاده نموده که فعند ذالک یعنی بعد از
عرض و حساب و کتاب و تنقیح معاملات و تکمیل نفوس مومنین
بتطهیر و تزکیهٔ او از کدورات و لوازم جسمانیات که در نشاء اولی

بان ابتلايا فته يستعد بصفائه ونقايته عن الكدورات

لا يرهق وجهه غبرة ولا قترة لان يتجلى فيه الحق سبحانه

وتعالى فتجلى له تجليا يكون انكشاف تجليه بالاضافة

الى ما علمه كانكشاف تجلى المرئيات بالاضافة الى

ما تخيله وهذه المشاهدة والتجلى هى اللتى تسمى رؤية

فان الرؤية حق بشرط ان لا يفهم من الرؤية استكمال

الخيال فى متخيل متصور مخصوص بجهة ومكان فان ذلك

مما تعالى عنه رب الارباب علوا كبيرا بل كما عرفته

فى الدنيا معرفة حقيقة تامة من غير تخيل وتصور و

تقدير شكل وصورة فتراه فى الآخرة كذلك بل اقول

المعرفة الحاصلة فى الدنيا بعينها هى اللتى يستكمل

فتبلغ كمال الكشف والوضوح وينقلب مشاهدة

ولا يكون من المشاهد في الآخرة والمعلوم في الدنيا

اختلاف الا من حيث زيادة الكشف والوضوح

فاذا لم يكن في معرفة الله تعالى اثبات صورة في وجهه

فلا يكون في استكمال تلك المعرفة بعينها ويرقيها في

الوضوح الى غاية جهة وصورة لانها هي بعينها الا في

زيادة الكشف واليه الاشارة بقوله يسعى نورهم

بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا اذ تمام

النور لا يؤثر في زيادة الكشف ولهذا لا يفوز بدرجة

النظر والرؤية الا العارفون في الدنيا لان المعرفة

هي النور الذي يتقلب في الاخرة مشاهدة كما

يتقلب النوا شجرا والبذر زرعا فمن لم يعرف الله

تعالى في الدنيا فكيف يراه في الاخرة ومدلول ابن عباس

113

نیز مفید آن است که تفاوت فی الجملة در نشأتین دنیا و عقبی مانند

معلومات بزیادتی کشف و ایضاح است ولکن من حیث الذات

بی تفاوت نموده آنچه درین نشأه معلومیّت یافته دران نشأه

نیز جلوه نموده معلوم و مشاهد است و عبارات مذکوره مشعر است

بانکه اختلافات و تقلّبات زمانی و مکانی و حالی و استقبالی

و دینی و دنیوی نسبت بمعارف آنحضرت علی السّویه نموده در نشأتین

صورت و معنی بمنزلهٔ واحده است و از عبارت غزّالی این نیز

فهمیده میشود که آنچه در مسئله رؤیت میانهٔ اصحاب ما و اهل سنّت

صورت مخالفت پذیرفته مجرد تفاوت الفاظ و عبارات است و تحقّق

علماء امامیّه رحمهم الله درین باب عین افادهٔ غزّالی می نماید چه غرض

از رؤیت در نشأهٔ اخرویه زیادتی وضوح و انکشاف است و در نشأه

اولی چون علم بذات و صفات آلهی منزّه از حصول صورت

و مقدار و تشکّل و جهت و مکان و سایر لوازم جسمانیست در مرتبهٔ
اخرویه نیز بهمان عنوان الا بمزید علم و عرفان که معبّر عنه بکشف
و زیادتی وضوح است روشن کردد و اینمعنی موافق رای علمای
اهل بیت علیهم السّلام بوده مرجع منازعات بمناقشات لفظیه است
ظاهر آنست که زیادتی یقین که مدلول کلام حضرت امیر المؤمنین است ع
معلّل است بانکه آنچه از علوم مما لطبقهٔ انبیا که در خاتم النبوّة ما علی درجه
حاصل شده بوحی آسمانی و خطاب ربانی تمامی آن بتعلیم نبوی
نزد خاتم الاولیا حاضر بوده چیزی ازان در پس پردهٔ خفا اختفا نیابد
و نزد ارباب تحقیق آنست که تواند بود که ولی بنا بر تکمیل ذات
رفع احتیاج وی از نبی شود چنانچه نبی نیز از ملک مستغنی کردد
و در روایت منسوبه بحضرت رسالت صلعم مذکور است که ما افرغ
جَبْرَئِیلُ فِی صَدْرِی شَیْئاً اِلَّا وَ قَدْ اَفْرَغْتُهُ فِی صَدْرِ عَلِیٍّ مع تتمیّته و کلمهٔ اخیره

مفیده آنست که زیاده ازان نیز در جریده معالم آن حضرت اندراج یافته

موجب افضلیت آنحضرت از سایر انبیاست الا خاتم النبوه بدلیل

یدل علی ذلک المذکور فی محله و تواند بود که زیادتی مفهوم از روایت

مترتب بر عوارف الهامیه آنحضرت باشد که انا صاحب الوحی و انت

صاحب الالهام علت اختصاص آنمعنی بمرتبه ولایت شده است نه زاید

بر ما یختص به الوحی باشد یا قطع نظر از مقتضیات الهامیه بدیگر امور مستحصله

از نجومی و مراسلات سبحانی و مخاطبات ربانی حصول یافته باشد

چنانچه مفاد روایت منسوبه بحضرت صادق علیه السلام است که در جواب

سوال سایل از حقیقت نجومی آن حضرت با رب العالمین چنین فرموده

که اجل کان بینهما مناجات بالطاف نزل بینهما جبرئیل علیه السلام

و در غایت المط بعد از ذکر بعضی از فضایل آنحضرت مذکور است که وهو

نزل علیه جبرئیل علیه السلام فنادی یوم بدر لا سیف الا ذو الفقار

ولافتا الا علی وایضا در کتاب مذکور مسطور است که ان جبرئیل

علیه السلام سأله وهو علی منبر البصرة فقال یا امیر المؤمنین

این جبرئیل فرمق بطرفه الی السماء والی الارض

من الجهات فلم یره فیها فقال له انت جبرئیل فکبر

جبرئیل علیه السلام وصعد طائرا الی السماء قایلا

لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی وذکر محمد بن الحسین

الصفار رحمه الله فی کتابه المسمی ببصایر الدرجات

عن ابی رافع قال ان علیا علیه السلام لما فتح خیبر

وقف بین الناس فاطال الوقوف فقال الناس ان

علیا یناجی ربه فلما مکث امر بانتهاب المدینة

التی افتتحها قال ابو رافع فاتیت رسول الله صلی الله

علیه وآله فقلت ان علیا وقف بین الناس کما

امرتة

۶۱۵

أمَرْتَهُ فقال قوم اِنَّ اللّٰه ناجاهُ فقال نعم يا رافعُ

اِنَّ اللّٰه ناجاهُ يوم الطّائِفِ وَيَوْمَ عقْبَةِ تَبُوكِ

وَيَوم حُنَيْنٍ و در كتاب مذكور در حكايت يوم الطّايف از علي

بن اَعْيَنْ روايت شده خلاصه آنكه راوي كويد كه دران روز

حضرت امير المومنين ع بر بالاي كوه ايستاده حضرت رسول صلّى الله عليه وسلم

بآنحضرت خطاب نموده فرمود كه اِثْبِتْ فَثَبَّتْ وبعد ازان صداي

مثل صرير الرّحا شنيده مي شد و چون سوال از حضرت نبوي شده

حُضّار استدعاي دانستن حقيقه آن صدا نمودند حضرت فرمود

كه اِنَّ اللّٰه يُناجي عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ وازين روايات وامثال

آن از احاديث متفرّقه درين باب معلوم مي شود كه آنچه بر زبان

اهل زمان جريان يافته كه جبرئيل بر غير نبي نزول نمي نمايد از صورت

صحت بيرون است چه نزول جبرئيل بر حضرت امير المومنين از مولوي

روایات در غایت وضوح است وقول حضرت رسالت نیز که
ما انتجیته ولکن الله انتجاه نیز مفید مطلوبست وهمچنانچه در زمان
حیواة نبوی این امر تحقق داشته بعد ازان نیز متحقق الوقوع است
چنانچه مصحف منسوب بحضرت فاطمه علیهما السلام که باملاء
جبرئیل وکتابت آنحضرت اتمام یافته شاهد مقام است وتوفیق
میانه روایات داله برین مطلب وآنچه معتقد اهل زمان است
اینست که آنچه مناط احکام شریعت وتبلیغ رسالت است بحضرت
رسول صلی الله علیه وآله اختصاص یافته جبرئیل ازان جهت بر غیر
آنحضرت نزول ننماید وآنچه از مقوله دیگر حقایق ومقاصد آلهیست
مثل مدلولات کلمات واقعه در مصحف حضرت فاطمه علیها السلام
نزول جبرئیل در آن امر بر غیر نبی صحیح نموده انکار آن از قلت تتبع
آثار واخبار است وتحقیق کلام درین مقام آنست که چون ایام

اقامت آنحضرت در عالم اجساد قلیل بوده ظهور آن عالی رتبت

در عوالم غیب که عبارت از عالم ارواح است بدهور کثیره

انقضا پذیر نیست چنانچه از عبارت وافی هدایت سلونی عن

طُرقِ السّمٰواتِ فانّی اَعرَفُ بِها مِنْ طرقِ الارض فی الجملة اشارتی

باین حالت فهمیده میشود و بنابرین علوم حاصلهٔ ذاتیه و اکتسابیهٔ

عوالم نوریّه که از شایبهٔ مقایسهٔ آن بعلوم بشری معراست از خصایص

ولوازم ایّام متطاوله و اوقات متکثّره ان نشأ است که جامع جوامع

وحی والهام و علم شابهها من لوازم اقامته فی تلک الدار است

واین حالت از حقایق مخفیّه و دقایق خفیّهٔ مختصّه مرتضویّه نمونهٔ حالات

ربوبیّت وانموذج صفات صمدیّت است که جاذبهٔ محبت الٰهی

ذات وحدت سمات آنحضرت را در بوتهٔ احببت با آتش خلقت الخلق

لا اعرف از هرچه خیال ماسوی است ذوبان داده وتخلیص آن

غواسق طبيعي و عوايق بشري نموده و بر مسند تحقق باوصاف ربّاني

متمكن ساخته تا شعله غير سوز نار الله الموقده مو بي و دو بيني را ببارقه

انكار احتراق داده و باركاه وحدت را از غبار وحشت آثار تصورات

انساني و تصديقات جسماني كه غالب اوقات در نتايج حقايق

الاشيا كماهي عقيم افتاده تصفيه نموده تا صورت حقيقه وحدت

ذاتي در آيينه جمال نماي ذات احدي الصفات الخضرت بي مشقت

اكتساب نظري و ترتيب فكري چهره كشوده مظهر آثار باطن و ظاهر

و مخزن اسرار غايب و حاضر كردد و درين معني در مثنوي اشارتي شده

كه عاشقان را شد مدرس كوي دوست دفتر و درس و

سبقشان نشخه روي دوست خواشند و نعره تكرارشان

مي رود تا عرش و تخت يارشان درسشان آشوب و چرخ و زلزله

في زياد است و باب سلسله سلسله اين قوم جعد مشكبار

4117

مسئله دور است لیکن دوریار عاشقان را هر زمانی مرده نیست
مردن عشاق خود یک نوع نیست او دو صد جان دارد از جان
هدی وان دو صد را میکند هر دم فدا هر یکی جان را ستاده
ده بها از نبی خوان عشرة امثالها که بریزد خون من آن دوست رو
پای کوبان جان برافشانم براو آزمودم مرگ من در زندگیست
چون رهم زین زندگی پایندگیست اقتلونی اقتلونی یا ثقات
ان فی قتلی حیات فی حیات وچون مجلی از معانی مخزونه در خزینه
الفاظ شریفه آنحضرت درضمن لوکشف الغطا معروض اصحاب والا گردید
با آنچه از شیخ برسی درین باب ذکر نموده اتمام کلام می نماید وعبارت
او اینست ولقوله لوکُشِفَ الغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقیناً مَعْنَیانِ
ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ فَمَعْنَاهُ الظَّاهِرُ لَوْ کُشِفَ لِیَ مِنَ الغِطَاءِ
مَا خَفِیَ عَنِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ وَالْمَلائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ

ما ازددت يقيناً لانّ ذلك انا اشهدُ من وراءِ الحجاب

و امّا معناه الباطن من عرفني من شيعتي بحقيقة المعرفة

اليوم فانّه لا يزداد غداً من معرفتي اذا كشف الغطاء

و غرض از ذكر اين قسم از حقايق آنست كه سالار عقل كه معيار نقد زن

حسن و قبح اشيا و مميّز حالات دين و دنيا و صورت و معني است سكه

حقيقه كلام صدق انتظام ان والامقام را بسكه علم و عرفان مسكوك

ساخته رايج معمورهٔ قلوب واقفان راز و عارفان بلند آواز كردانيده

دراهم ناسرهٔ كاسرهٔ خاسرهٔ مغشوشهٔ عقايد فاسدهٔ مخالفان

آن سدّهٔ سنيّه را كه رايج بلاد و عناد و فساد درست بدستياري امين

دار الضّرب عقيدت خالصه عنان توجّه اهل غفلت را از صوب

صرف آن در مصارف دينيّات انصراف داده و از زير معيوب مسكوك

تدليسات و تلبيسات آن طبقهٔ هالكه را در چارسوي كفتار و كردار

418

بر محک اختیار فرید ارزده تا خالص از مغشوش وحق از باطل

وعالم از جاهل وواقف از ذاهل وناقص از کامل وکاهل از عامل واعمی

از بصیر ومغمی از خبیر وظلمت از نور وبینا از کور وروز از شب وصورت

از معنی وظاهر از باطن وشقی از سعید وصادق از کاذب وصالح از

طالح وطایع از عاصی ومنحوس از مسعود ومقبول از مردود وهادی

از ضال ومهدی از مضل امتیاز یافته جواهر ثمینهٔ معالم خفیهٔ سلسلهٔ

مرتضویه که جوهری روزگار چون گوش وگردن زمان را از تزئین

بان لایق ندیده وبنابرین در اظهار خفیهٔ آن ضنت نموده بر منصهٔ

ظهور جلوه گر سازد ونسبت بخیال نایرهٔ عداوت حساد وارباب

عناد نیز دارد که گفته اند حاسد بعیشه حالی وهو لا یجری ببالی

قلبه ملآن منی وفؤادی منه خالی آری چراغ روشن شدهٔ

از نور ولایت مطلقه از تند باد عناد حساد منطفی نگردد وجرهٔ سینهٔ

سکینه که منوّر بنور موفور السّرور عقیدت صافیهٔ خاندان عظیم البنیان نسبت
از تیرکی انفاس حقد اقتباس اصحاب جدال ظلمت پذیر درین دو
معنی از جوهری کلام بهجت نظام عارفی کامل و عالمی عامل گوهری
گران قیمت در سلک نظم آمده   در فردوسم اگر نشیمن باشد
در آتش افروخته مسکن باشد   نی شاد شوم ازان نه غمناک ازین
باید که غم عشق تو با من باشد   غایت محبّت و نهایت صفای
عقیدت مقتضی عدم مبالات از مدح و ذم کاینات است
مدح و ذمّت کر تفاوت میکند   کافری باشی که او بت میکند
و چون ثمرهٔ محبّت آن خاندان مفید عدم دخول نیران چنانچه
عکس مقتضی نقیض آنست پس هر جا که بارقهٔ این نور پرتو افکن
شده هم ساحت عقیدهٔ کامله ازان تنویر پذیر شده باشد باید که هیچ
امر از امور شادی و غم و راحت و الم خوش دل و طربناک و آزرده

وغمناک نبوده طرفین مدح و ندمت علی السویه نموده بلکه طالب

مقام ذلت وانکسار و محنت و صغار بوده بان خورسند

و بحصول آن بهره مند باشد چنانچه مدلول عبارت مولوی افاده

آن مینماید   عاشقم بر رنج خویش و درد خویش   بهر خوشنودی

یار فرد خویش   عاشقانی که بجان مردانه اند   نور شمع در درا

پروانه اند   نی تنعم نی سلامت میخرند   محنت و درد و ملامت

می خرند   وآنچه مضامین عبارات سابقه که موشح بذکر محبت

اهل بیت رسالت است مسعره الوجوه کردانیده مقرون بحجت

و برهان کرده اند روایت منسوبه بحضرت صادق علیه السلام است

که شیخ برسی رحمه الله در رسالهٔ خود ذکر نموده که نَحنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّة

وَمَعدَنُ الرِّسالَةِ وَنَحنُ عَهدُ اللهِ وَنَحنُ ذِمَّةُ اللهِ

وَنَحنُ وُدُّ اللهِ لَم یَزَل اَنوارٌ حَولَ العَرشِ تُسَبِّحُ فَیُسَبِّحُ

اهل السماء فلما نزلنا الی الارض سبحنا فسبح اهل
الارض فکل علم خرج الی اهل السموات والارض فمنا
وعنا وکان فی السابق ان لا یدخل النار محب لنا و
لا یدخل الجنة مبغض لنا لان الله یسال العباد یوم
القیمة عما عهد الیهم ولا یسال عمی قضی علیهم مراد
از عهد امر خلافت وامامت حضرات ایمه طاهرین است صلوات الله
وسلامه علیه که قبل از خلق اجساد در عالم انوار بر روح مومنین عرض
نموده و بقبول آن مبادرت جسته اند وآنچه در غایه المطالب از طرق
مخالف نقل نموده توضیح مقام می نماید که روی الجمهور
عن النبی صلعم انه قال لو یعلم الانسان متی سمی علیا امیر المومنین
ما انکروا فضله سمی امیر المومنین وآدم بین الروح
والجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم

420

مِنْ ظُهُورِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ

بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى فَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَنَا رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ

نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ اَمِيرُكُمْ و باید دانست که کریمهٔ اِنِّي جَاعِلُكَ

لِلنَّاسِ اِمَامًا که خطاب بحضرت ابراهیم علیه السلام است و جواب

آنحضرت که وقال وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

صریحست بآنکه مراد از عهد امامت و رسالت است و از اهل

ظلم آن بالکلیّه مسلوب است و بنا بر قاعدهٔ مقرره نزد کثیری از

اصولیین آنست که صدق مشتق مستدعی بقای معنی مشتق منه

نیست و مدلول آیهٔ شریفه صریحست در آنکه استحقاق مرتبهٔ

امامت و خلافت در غیر از اهل بیت نبوّت منتفی بوده شایستهٔ

این رتبهٔ عظیمه نتوانند بود و چه ظاهر است که کفر و ظلم و ضلالت خلفای

ثلث در زمان جاهلیّت نه امریست که مخالفین دران باب

بتاویلات فاسده و احتمالات باطله توسّل جسته ظلم در صورت عدل

و کفر در لباس ایمان ظاهر توانند ساخت بنابرین خلافت حضرت

رسول الله که از عهد الهی بآن تعبیر شده فی الحقیقه نیابت ربانیست

که عقل صحیح و نقل صریح و مدلول منصوص که کانه بنیان مرصوص است

به نفی ان از ما عدای ذرّیت طاهره ناطق است چنانچه لاینال عهدی

الظّالمین افاده آن می نماید پس نسبت آن بخلفای ثلث از جهة

صحت خارج بوده خروج از مقتضیات مدلولات قرآنی و اشارات

سبحانیست و این رتبهٔ عظیمه و مرتبهٔ فخیمه باقتضای عقل و نقل و علم

و عرفان و ظاهر و باطن منحصر دران مرکز دایرهٔ ایمان و ذریت طاهره

آن علی المکان که مظاهر ... و صفات الهی و محال تجلیات ذاتی

و صفاتی اند انحصار پذیر است و درین معنی گفته اند توئی که

مشرق انوار ذات و اسمائی توئی که قطره و موج و حباب و دریائی

توئی که آدم و نوح و خلیل و داودی   توئی که احمد و موسی و خضر و عیسایی
محیط و مرکز افلاک و انجم و املاک   توئی که اصل اصول نهان و پیدایی
بنقش تست نموده نقوش هر دو جهان   ازان جهت که تو هم
اسم و هم مسمّایی   توئی که بحر حیاتی و کوه علم و یقین   توئی که
جمله جهان را چه چشم بینایی   و پوشیده نماند که روایت مذکوره
یعنی منقوله از رسالهٔ برسیّه مشعر است بانکه معاملات صحرای
محشر و ایصال نفع و ضر و مجازات و مکافات خیر و شر منوط
باعتقاد صحیح و مربوط بمحبّت صریح خاندان ائمهٔ اطهار و دودمان سیّد
ابرار بوده چون طومار عقیدت خالصه بتوقیع قبول اهل بیت رسول ص
موقّع گردد از دیگر حکایات خوف و رجا و موجبات مواخذات
چون و چرا و اسباب موصّله بمقامات اجر و جزا که مدلول علیه
لا یُسْئَلُ عَمّا قَضىٰ عَلَیهِم است سؤال ننموده طومار جرایم این طایفه

مکتوب کتابت عفو و اغماض است   روزی که در او جرم و خطا

می بخشند   تقصیر گدا و پادشاهی بخشند   خوش باش دلا که در چنان

معرکه   ما را به علی مرتضی می بخشند   سالی براه کعبه

پویان و از میقات اشتیاق لبیک گویان بعزم حریم و حرم و قصد

حطیم و زمزم بمقتضای آنکه   زین حسرت اگر ز دل برآرم آهی

برهم سوزم همه جهان ناگاهی   در هر قدمیش یوسفی در چاهی

بس دور و دراز پیش دارم راهی   جهان جهان خرمن وزر و وبال

که از بدور مختلفه امانی و آمال حاصل شده از آتشین آه پشیمانی برباد

داده و بنوید سدید   ای دل این ره بقیل و قالت ندهند

جز بر در نیستی وصالت ندهند   و آنگاه دران هوا که مرغان وی‌اند

تا با پر و بالی پر و بالت ندهند   از خیال هستی دور و از پر و بال خود

چون تهی بهوره بقلع شجره خبیثه هوا و هوس و خلع نعلین دلبستگی

داربن که نه شایسته آن ارض مقدس است قیام نموده وبنا

برندای خوف انتمای الکبریاء ردائی عمامه تکبر از سر انداخته

واز قید مخبط خیالات فاسده رسته واز رکن یمانی کعبه دل نورانی

که ان اول بیت وضع للناس ازان حکایت نماید آغاز استجابه

بمستجار اسرار الهی نموده واز اکسیر حجر الاسود قطع علایق صوری

مس زنک کرفته وجود را از تمام عیار دار القرب اخلاص نموده

ودر سکه خانه من دخله کان آمنا بسکه شریعه واتخذوا من مقام ابرهیم

مصلی رسانیده واز زمزم ندامت بانصباب زلال خجلت وانابت

ثواب احرام اطاعت از آلودکی بغبار معصیت نظافت داده

وبرنمای هادی ان الصفا والمروه من شعایر الله از باب الصفای

قلب سماوی بیرون رفته ومسعای جد ارضی بزیر قدم در آورده

ودر مروه خوف معاتبه زبان بعذر تقصیر کشوده ای جان من سوخته

دل زندهٔ تو   وز خجلت فعل خود سر افکندهٔ تو   بپذیر مرا که جز

تو کس نیست مرا   گر نپذیری کجا رود بندهٔ تو   و بموافقت مضمون

این کلام   ای جملهٔ خلق را ز بالا و ز پست   آورده ز فضل

خویش از نیست بهست   بر درگه عدل تو چه درویش و چه شاه

در جامهٔ عفو تو چه هشیار و چه مست   سالک مسلک استغفار

گردیده و بعد ازان در تحت میزاب فیض الهی مجدد و احرام بندگی

شده و داعی عنایات ربانی را که بندای شرکت زدای

ولله علی الناس حج البیت آوازهٔ الطاف ازلی بمسامع اصحاب

اطاعت و اتقیا درسانیده و لبیک اجابت گفته و از مرقد طبیعت

بر طبق یخرجون من الاجداث الی ربهم ینسلون سر بر آورده

و روی امیدواری بعرفات الطاف باری آورده و در صحرای

محبت الهی و بندای خشیت تماشای که منزلگاه دلهای آگاه است

بحفظ مداخل قلبیه از وساوس شیطانی اشتغال نموده وبمآخذ
مدارل کلام مولوی که   دل جز بره عشق نپوید هرگز غیر از سخن
عشق نگوید هرگز   صحرای دلم عشق تو شورستان کرد تا مهر کسی
دگر نروید هرگز   فضای درون را از غبار اندیشهٔ ماسوی بجاروب
اذکار باطنیه تنظیف داده که گفته اند   ذکر جاروب خانقاه
دل است   محو آشوب بارگاه دل است   وازانجا با مسبحان
جوامع قدس هم آواز گشته وبمشعر وحدت اثر رجوع نموده و مشاعر
جسمانی و پرده داران پردگی عقل انسانی را سر بسجدا داده که
ای پرده نشین عقل شیدای تو   وی پردهٔ روی تو هویدای تو
پنهان شدهٔ بصد هزاران پرده   تا پرده برانداخته پیدای تو
ونزول موکب سلطان عشق که سینهٔ صافیهٔ عشقبازان کوی
معرفت مخیم سرادقات وحدت سمات ویست دیدهٔ دو بینی

را از روزن حدقهٔ خاطر بیرون کرده و حدود مملکت حقیقت را از
تصرّف جنود متفرّقهٔ عقل پراکنده بیرون آورده که گفته اند عشق آمد و
عقل کرد غارت ای دل تو بجان برین بشارت ترکی
ترک عجبیست عشق و دانی گر ترک عجب نیست غارت
میخواست که در عبارت آرد وصف رخ او باستعارت
نور رخ او زبانه زد هم عقل بسوخت هم عبارت وبعد ازان
در موقف رجا از اسرار باطنیّه میمان خلوتخانهٔ ابیت عند ربّی
کسب کیفیّت بیتوتهٔ وادی تجرد تفرید نموده وبه تهیهٔ تحفهٔ درگاه
و توطیهٔ هدیهٔ بارگاه پرداخته و از بارقهٔ دهشت شعلهٔ هیبت فروز
و از نایرهٔ خشیّت حرارتی عالم سوز در دل افتاده که اَحُرِقُنِی
بِالنَّارِ یَا غَایَةَ المُنَی فَاَیْنَ رَجَائِی مِنْکَ وَاَیْنَ مَخَافَتِی وزادی
قَلِیْلٌ لَا اَرَاهُ مُبَلِّغِی اَلِلزَّادِ اَبْکِی اَمْ لِبُعْدِ مَسَافَتِی وبعد از طی این

مقام بحصیات خلوص نیت رمی جمرهٔ ریا و سمعت نموده و

مقتضای آنکه عشاق بیک دم دو جهان در بازند صد ساله

بقا بیک زمان در بازند بر بوی دمی هزار منزل بروند وز بهر

دلی هزار جان در بازند تسکین قطع علایق صوری بذبح گوسپند

نفس امّاره که مطنه تدلیس ابلیس صاحب تلبیس است قیام نموده

به تیغ عجز و فروتنی سر نخوت و غرور از کثافت عجب و خودبینی پاک

گردانیده و بطوف خانهٔ تسلیم و رضا که منتهای مناسک سالکان

عرفات توحید است اتمام ارکان طواف کعبهٔ ملک و ملکوت داده

و بعد ازان سالک سمند اعتقاد و سالک مسلک سداد گردیده

و مراحل منتهیه بمدینه مشرّفه و قبهٔ مطهرهٔ نبویه علی ساکنها الصلوة والتحیة طی

نموده در هر گامی کامی میدید و در هر قدمی پیغامی می شنود و از نسایم

طیبهٔ گلزار نبوّت استنشاق روایح طیبهٔ هدایت می نمود و آز بهر

عنایت ازلیه نوید شفاعت نبویه بگوش امیدواری کنه کاران وادی

عصیان می رسد و منادی انا حاوی العشق بالله سمر یقطع الغنا

وطی المنازل سامعهٔ اشتیاق را لذت فزوده و در هر منزلی مشکلی

کشاده و در هر مرحلهٔ منزلی آماده میرفت و می گفت   می آیم و

باحال تبه می آیم   افتاده و سرگشته زره می آیم   ای پاک زآلودگیم

پاکی ده   کافتاده بانواع گنه می آیم   تا شوارق فیوضات نبویه

پرتو انگنه ساحت امیدواری رهروان راه توفیق گشته قبهٔ

محفوف بالواح ملکوتیه و اشباح قدسیه و ارواح مطهره که شعشعهٔ

بر بروق لمعان جلالش منور دیدهٔ اعتقاد است نمایان گشته

مرغ روح پیش دستی نموده پروازکنان و قالب بیجان افتان و

خیزان محو آثار ازلیه گردیده و لآلی آبدار عظیم المقدار که کف پای

جانسپاری از دریای رحمت سنگ ریزهای آنساحت فیض

آیت بدست آورده وباتش خوف ورجا آب کردیده بر سم العرفه
بهان خاک آستان عرض نموده بتقبیل آن سده سنیه وعتبه
علیه تشرف یافت ودیدهٔ امید چون از کحل الجواهر خاک روبه آن
آستان ملایک آشیان مکحّل کردیده چراغ بصیرت از پرتو انوار
نبوّت روشنی بخش حجرهٔ ایمان کشت چه دیدم بارکاهی عرش مانند
که باعرش برینش بود پیوند صفای آستانش رحمت انکیز
هوای بوستانش عطر آمیز شریعت شرفهٔ قصر کمالش شفاعت
پرتو نور جمالش معطّر عرصه اش منزلکه حور منوّر روضه اش نور
علی نور وبعد از خلع لباس هستی صوری وقیام بمقام رویت شهودی
واضمحلال صفات واعتبارات نفحات روضهٔ رضیهٔ نبوی بهامی
عصبات جسمانی وجوارح انسانی رمان کردیده ومستحضر قبایح
صادرهٔ از منهٔ ماضیه کشته وآب دیدهٔ ثمر مساری اطفای شعلهٔ انکشر

آتش غضب ناری طلب نموده وبلسانی ازشغل معصیت لال

وبیانی معرّا ازکلفت مقال طریق استغاثه باین دستور مسلوک

میداشت که اگرچه غرق گناهیم فتاده خشک لب بر خاک

دریای هم

راهیم تو ابر رحمتی آن به که گاهی کنی برحال لب خشکان نگاهی

اگر نبود چه لطفت دستیاری زدست ما نیاید هیچ کاری

قضا می افکند از راه ما را خدا را از خدا درخواه ما را که بخشد

ازیقین دل حیاتی دهد آنگه بکار دین ثباتی چه هول روز

رستاخیز خیزد بآتش آبروی ما نریزد دهد با این همه

گمراهی ما تو را اذن شفاعت خواهی ما وچون

استعداد قبول فیض ازلی که از لوازم بیّنه وخصایص متعیّنه

آن عتبهٔ علیّه وروضهٔ بهیّه است صورت تکمیل یافته وکیمیای

جذبات غیبیّه واکسیر توجّهات خفیّهٔ نبویّه خاک تیرهٔ وجود

صوری مظهر جواهر از کبریت احمر و طلای اصفر کردید انعمی مجددًا
ذریعهٔ عنایت بیغایت الهی گشته رقبهٔ خلوص عقیدت که پیوسته
دربدو فطرت به بندگی شاه ولایت ممتاز و سرافراز است
بتازگی در ربقهٔ رهروان آن راه که عارفان اسرار لی مع الله اند
درآمده و بآتش محبت ذاتیه خاشاک لذات اعتباریه محرق ساخته
برطبق آنکه   هرکرا این عشقبازی در ازل آموختند   تا ابد
درجان او شمعی ز عشق افروختند   واندلی را کز برای عشق او
پرداختند   هیچ بازش از دو عالم دیدها بردوختند   هرچند
مطایای وساوس بعضی از رفقه عنان عزیمت بجانب دیگر
انعطاف میدادو ابلق تیزرو روح سبک سیر بقضیهٔ یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة سلوک طریق
وثیق نجف اشرف تصمیم داده و بمراعات مدلول این کلام که

ای قبله هر که مقبل آمد کویت   روی دل جمله بختیاران سویت
امروز کسی کز تو بگرداند روی   فردا بکدام دیده بیند رویت

عنان تردد در عزیمت مختلفه انصراف داده و بعد از اقتباس انوار
هدایت از مشکوة ولایت و استمداد همت از بواطن صافیهٔ صدر
نشینان ایوان عصمت و امامت حضرات ائمه اربعهٔ بقیعه صلوات الله
علیهم اجمعین با خیل کروبیان از سکان آندودمان ولایت مکان
رفاقت نموده و با مقیمان حظایر قدس که متردد بین محال الانس اند
هم عنان گشته و با کبوتر تیز پر عقیدت ازلیه که در هوای جانفزای
آستان بوسی معتکفان آن روضهٔ رضیه پر و بال کشوده در
طیران فضای دلکشای ارادات جلیه از سوانح قلل علیه دلایل
عقلیه و نقلیه در گذشته و غیر اغصان ثابته سدرهٔ مکاشفه که اوراق
مختلفهٔ آن بالوان متنوعهٔ حقایق حالات مرتضویه نهمت فزای

627

خواطر زکیهٔ مقیمان مقامات سماویه است بآشیان دیگر
رغبت ننموده وبصوب دلفریب ارادهٔ ازلیه بامرغان خوش الحان
عوالم غیبیه هم آواز گردیده که اصل که ز عشق زکان دگر ست
منزلکه عاشقان جهان دگر هست وانمرغ که دانهٔ غم عشق تو خورد
بیرون ز دو کون ز آشیان دگر است مرغ روح راهم پرواز
وطایر جان را شریک وانباز ساخته واز هاتف غیبی که مبشر
مقامات لاریبیست باصغای آن بشارت مستبشر گردید که
جان باز که وصل او بدستان ندهند شیر از قدح شرع بمستان
ندهند انجاکه مقربان بهم می نوشند یک جرعه بخویشتن
پرستان ندهند وچون قبل ازانکه استاد کارخانهٔ خمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا صلصال وجود انسانی را مظهر انوار
سبحانی سازد بر طبق این کلام که خاک آدم هنوز نا بیخته بود

عشق آمده بود و در من آویخته بود — این باده چه شیرخواره بودم

خوردم — نی نی می و شیر با هم آمیخته بود — زلال محبت صافیهٔ

مرتضویه در مجرای طبیعت محبان خاصیت چشمهٔ حیوان داده

کاشف اسرار مکنونهٔ فاحیینا با حیوة طیبة شده بود و نهال هستی

معنوی بماء الحیوة خلوص عقیدت صمیمی پرورش یافته لاجرم سمند

شوق که مطیهٔ عاشقان صاحب ذوق است میدان وسیع

درون را جولانگاه خود ساخته و مرکوب راکب ارادت حقیقی

شده و روی صفای نیت بطریق مجاهدت آورده هرچند قراین

حالیهٔ داله بر اذیات واقعه دران راه دم بدم ظهوری یافت

و ساعت بساعت طغیان می نمود امّا دلیل عشق حجاب خوف

و خودی از پیش برداشته و با بدرقهٔ بیخودی همراز کردیده و بر همای

کعبهٔ وصال آواز برآورد که — ای دل بیدل تو نزد آن دلبر رو

428

در بارکه وصال او بپسر رو تنها ز همه خلق چه رفتی بدرش

خود را بس در بمان وانکه در رو و درین مقام عشق خون آشام

قایم مقام جان گرامی کشته و مرغ روح را پروانه شمع جمال آنمظهر

انوار کمال گردانیده و شهپر ظلومی و جهولی که از تعلق عناصر حصولی

یافته با تش غیرت سوخته تا به پر و بال خلوص نیّت قدیمی که از شایبه

شرک شرکت معرّاست گرد سرادقات بارگاه وحدت سمات

شاه ولایت پرواز تواند نمود و بر قضیّه مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ شِبْراً

تَقَرَّبْتُ اِلَیْهِ ذِرَاعاً مظهر الطاف الٓهی گردیده و بساط انبساط

راه یافته و با ارواح مقدّسه و اشباح مطهره مخاطبه و مکالمه فایز

گشته لآلی مکنونه معانی مخزونه که در اصداف از الفاظ ودیعت

یافته او نیز ... تعلم تواند کرد که ای عاشق اگر بکوی ما کام زنی

هر دم باید که ننگ بر نام زنی سر رشته روشنی بدست تو دهند

گر تو آتش چه شمع در کام زنی   وچون ارتقا بر معارج الطاف الهی

ومدارج اعطاف نامتناهی و وصول مقصد اعلی ومطلب اسنی

بتدریج وتکمیل استعداد ازلی ارتباط پذیر است بنابرین درطی

مسافت منتهیه بان قبهٔ علیه مرغ روح را چند روزی در اقتباس

قفس تعویق وتاخیر توقیف داده بحبات اختیاریهٔ آلام صوریه

غذا می دادند تا مستعد فیوضات کثیره گشته غلبات شوق

او بان آستان والامکان ذریعه واردات غیبیه گردیده بر طبق

واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة از ظواهر وبواطن حالات مختصه

سکنهٔ آن عتبهٔ علیه بهره ور گردد و درین هنگام هر خدنگ معرفت

که در جعبهٔ مکاشفه مختفی بود تیر دل دوز ارباب مضایقه نموده سهام

مرمیهٔ اقوال وافعال صادرهٔ ایشان را بسپر مصابرت دفع می

نمود وبود ونبود لوازم هستی صوری را در ششدر عشق باخته

روضهٔ روح را به روح و ریحان انقطاع امور اعتباریه آراسته
و دامن همت از تلوث بقاذورات منتنهٔ مال و جمعیت بلکه
درجات علیهٔ دنیا و آخرت دور داشته و خزینهٔ خاطر را از غیر جواهر
نفیسهٔ اعتقادیهٔ آن عتبهٔ علیه پرداخته در هر قدمی گلی از بستان حقیقت
می چید و در هر مقامی از نسیم صبا بوی گلستان طریقت می شنود
تا آنکه روزی جان مشتاق از سینهٔ کثیر الاشتیاق فریاد برآورد
سراسیمه هر سومی دوید که   باد آمد و بوی زلف جانان آورد
آن عشق کهن کشتهٔ ما را نو کرد   ای باد تو بوی آشنایی داری
زنهار بگرد هیچ بیگانه مگرد   درین مقام نسیم انس شعله فروز آتش وادی
ایمن اشتیاق شده و مرغ روح بر شاخسار شجرهٔ طیبهٔ ذوق مشاهدهٔ
آن روضهٔ رضیه آشیان منقار گردیده خواطر فسردهٔ گم گشتگان
صحرای غفلت را به بشارت انی آنست نارا استبشر می ساخت

وباستشمام روایح طیبهٔ گلزار ولایت از خود بیخود گشته یعقوب

وار فریاد انی لاجد ریح یوسف بر داشت وبزلال این معنی اطفای

نوایر اشتیاق نمود که چون یوسف باغ در چمن می آید

بوی زلیخا سوی من می آید یعقوب دلم نعره زنان میگوید

فریاد که بوی پیرهن می آید درینوقت نجوم مضیئهٔ توفیقات علیه

از بطنان آسمان اقبال درخشیده شب زنده داران وادی

حرمان را بطلوع آفتاب جهانتاب قبهٔ نورانیهٔ غرویه علی ساکنها

الصلوة والتحیه مستبشر ساخته برید غیبی صدای البشاره از مرکز

خاک بدایرهٔ افلاک می رسانید ومرغ روح بر طبق اینکلام که

ندانم این گل خودرو چه رنگ وبو دارد که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد

در فضای دلگشای اسرار باطنیه رهروان آن روضهٔ بهیه بگفتگوی

متجرعان جام سلسبیل معرفت ومتعطشان شراب تجلی

محبت آنحضرت پر و بال کشوده هر طرف پروازی می نمود خود را
بر قلهٔ قاف قرب مکانی متمکن یافته متذکر عهد قدیم شد و از
مدامهٔ خمخانهٔ شربت الحب کأساً بعد کاس فما نفد الشراب و لا رویت
یاد آورده بیخودانه آواز برآورد عشق تو بدین نشیمن پیشرو من
آورد مرا که نو کنم عهد کهن در کام مرا ریخت جامی از خم لدن
سرخوش گشتم زبان گشادم بسخن درین حالت قبهٔ شریفهٔ منورهٔ
محفوفه بانوار قدسیه که خزینهٔ اسرار پرده داران سراپردهٔ قدم است
نمایان گشته از ساکنان صوامع ملکوتیه این صدا بمسامع اصحاب ذوق
رسید که ای خواجه ز حسن خاکیان خو واکن آهنگ جمال
اقدس اعلی کن تا چند در آب چاه می بینی ماه ره تافت ز اوج
چرخ سر بالا کن والحق بدری بود کامل از افق جمال طالع و آفتابی
مشرق از مشرق جلال ساطع پرتو انگیز صحرای وجود رهروان راه طریقت

وروشنی بخش فضای مهرفزای قلوب زاکیهٔ سالکان مسلک

حقیقت چه میکویم شرفهٔ منیعهٔ بیت معمور ساکنان سموات عرفان

وغرفهٔ رفیعهٔ بنیان والامکان ایمان وایقان که مصوّر معمورهٔ

ایجاد کتابهٔ ایوان کمالش را بماء الذهب انّما یرید اللّه تذهیب داده

وعنوان صحیفهٔ جلالش را بلوحهٔ تعظیم انّما ولیّکم اللّه تزیین نموده

زینت معمورهٔ دنیا ودین کعبه صفت قبلهٔ اهل یقین فاتحهٔ

فتح وفتوح همه انس دل وراحت روح همه درین مقام که میقات

رهروان کعبهٔ حقیقت اهل ایمان است از چشمهٔ صافیهٔ محبت این

خاندان که بر قوایم عرش جریان کرده وازنسایم ریاض جبروت ورواح

کلزار لاهوت فیض پذیر کشته وبر حجب سرادقات ملکوتیه کذشته

ثواب احرام آستان بوسی را لطافت داده چون سریان

این زلال کوثر مثال در جمیع عروق واعصاب تعمیم یافته چون جان

درون وبیرون رامنزلگاه ساخت از رگهای جان بجای تلبیه

این صدا برخواست که   باز این منم که دیدهٔ بختم منوّر است

زانخاک ره که سرمهٔ خورشید انور است   باز این منم که قبله گهم ساخت

آسمان   زان آستان که قبلهٔ خاقان وقیصر است   باز این منم

برابر این کعبه کنز جلال   با منتهای سدره مقامش برابر است

ای دل شکایتی که ز دوران روزگار   داری نهان مدار که درگاه

داور است   ای بنده حاجتی اگرت هست عرض کن

کاین بارگاه پادشه بنده پرور است   درین حالت بروق لمعان

قرب آن بارگاه لوامع اشتیاق را رنگ دیگر داده وخزینهٔ خاطر را

از لوایح آن تنویری تازه روی نموده وپردگیان سرادق قلبیّه را آواز

آورد که   یا اَیّها البرقُ الّذی یَلْمَعُ   مِنْ اَیِ اَکْنافِ الحِمی تَطْلُعُ

وتاثیر آن بارقه قوّت یافته غلبات شوقیّه ورغبات ذوقیّه در کثرت

مجاهده فزوده از هر حرکتی نوری تازه و در هر سکونی فیضی بی اندازه

می یافت و طایر روح انسانی بقصد مرکز اصلی و آشیان حقیقی

و ذوق الهامات غیبی از پابستگی بحواس ظاهری و باطنی بیرون آمده

چون از بدایت کار مخاطب بخطاب مستطاب ارجعی الی ربک

راضیة مرضیة شده بود بنوید سعید فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی که بتشریف

اضافه بحق جل و علا تشرف یافته و اسرار خفیهٔ آن بر اکثر خواطر

اختفا پذیرفته در جلباب عوارف غیبیه محجوب است مستطهر و متشوق

می بود و درین هنگام نعلین سکینه و وقار از پای امتحان و اختیار

بیرون کرده و مجرای آب دیده را از آلودگی بغبار رؤیت ماسوی

شسته و شوی داده غرق دریای گوهرزای مدامع غیبیه شده

و جواهر خفیه که در خزینهٔ الفاظ شریفه این ودیعت ودیعت یافته

در رشتهٔ اعتبار کشید که وکیف تری لیلی بعین تری بها سواها

432

وَلَمْ طهرتها بِالْمَدَامِعِ وَتَلَتَّذُ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَقَدْ جَرَى حَدِيثُ

سُوَالِهَا فِي عُرُوقِ الْمَسَامِعِ ودرین مرتبه بمقتضای این کلام که

روز وصلم قرار دیدن نیست شب هجرانم آرمیدن نیست

دست بیچاره چون بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

از ظلمت طبیعت بیرون رفته و پیراهن شکیبایی پاره ساخته و به

انخلاع لوازم هستی صوری در زمرهٔ مقدّسان جوامع ملکوتی که جهات

ستّه و اطراف اربعهٔ آن قبّهٔ علیه محفوف بصفوف متنوّعهٔ ایشان است

منخرط گردیده و از ارواح مقدّسه و اشباح مطهّره که مقیمان شادروان

آن آستان و الامکانند بآواز لازم الاعزاز مرحبا مرحبا تعال تعال سمند

جرأت از جای برانگیخته و از حضیض عالم سفلی باوج عالم علوی ترقّی

نموده و با ساکنان صوامع قدس همراز گشته و از ساقی محبّت ازلیه

در خمخانهٔ یسقون فیها کاسًا کان مزاجها زنجبیلا شراب طهور شهود

در پیمانهٔ وجود ریخته و در مصطبهٔ بیخودی آواز بر آورده که زان می

خوردم که روح پیمانهٔ اوست زان مست شدم که عقل دیوانهٔ اوست

دودی بمن آمد آتشی در من زد زان شمع که آفتاب پروانهٔ اوست

و بعد از وصول بآن بارگاه عرش اشتباه پردهٔ حجاب از چهرهٔ

مخدّرات سراپردهٔ علم و عرفان برخواسته و از پرتو انوار تجلّیات

جبروتیّهٔ نوری هیبت انگیز که از شائبهٔ لون و صورت و ابتدا و انتها

معراست متلالی گشته و محو آثار هستی نموده بقطرهٔ از جام کبریائی جلالی

که از ساقی و سقیهم ربهم شرابا طهورا بر ساحت وجود چکیده صیحهٔ

مستانه و نعرهٔ بیخودانه برداشت که زان باده نخورده‌ام که هشیار

شوم وان مست نیم که بار هشیار شوم یک جام تجلی جمال تو بس است

تا از عدم و وجود بیزار شوم درین مقام که هنگام تجلی ذات احدی

الصفات مرتضویست دهشتی که از واقعهٔ صعقهٔ موسویه حکایت نماید

روی نموده و عقل بدست و پا از سر بیرون ندیده همانا از شاطی
وادی ایمن ان بقعه مبارکه و از شجره طیبه دوحه رفیعه رضیه
صورتی از معانی مطویه در طی کلام معجز نظام انی انا الله بر صفحه
سامعه ارتسام یافته و واهمه سراسیمه نمونه از مدلول کریمه فلما تجلی
ربه للجبل در صحیفه خیال مثبت گردانیده و تجلیات انوار ذات
ان مظهر اسما و صفات اعتبارات کفر و ایمان و دوریکی و وصال
و هجران را از میان برداشته از عندلیب جان حقیقت آشیان
این نوا بر خواست که   با روی تو روی کفر و ایمان بنماند
با نور تجلیت دل و جان بنماند   چون ماهی ما ز تا تجلی بستد
امید وصال و بیم هجران بنماند   درین حالت پردگی خیال سر از
جلباب اشتباه بیرون آورده و در مسلک حیرت طریق سالک
طریق معرفت گردیده بمراعات کلام هدایت نظام فرزنت مینک

الیک در استکشاف آثار مشتبهه بآن کاشف اسرار ازلی توسّل

جُست که قَدْ تَحَیَّرْتُ فِیکَ خُذْ بِیَدی یا دَلیلاً لِمَن تَحَیَّرَ فِیکا

تا بندای بهجت فزای منادی غیبی وسوسهٔ اشتباه مرتفع گردید

در معمورهٔ اعتقاد آوازهٔ بلند گردید که بی ادب پا منه اینجا که عجب

درگاهیست سجده گاه ملک و قبلهٔ شاهنشاهیست این طرز

اعظم و عرش معظّم کعبهٔ اهل عالم قبلهٔ اولاد آدم روضهٔ امام المبعوث

بالکرم المولود فی الحرم اسم الله الاعظم الاکرم قرّة العین ابی

السّبطین الضّارب بالسّیفین والطّاعن بالرّمحین صاحب البدر

والحنین حلّال مشکلات حاوی معجزات هِزَبرِ غزوات لیل السّموات

امین مسبّحات سفینهٔ نجات مکلّم اموات مخاطب ذئب فلوات

وَلِیِّ رَحمٰن مرکز دایرهٔ ایمان سفیرِ قرآن وَجهُ اللهِ الحاضِرِ فی کلِّ مکانٍ

هُوَ الّذی دَعا آدَمُ بِاسْمِهِ فَتابَ اللهُ عَلَیهِ وَلَبّاهُ وافْتَخَرَ بِه

134

جبرئيل اذ صار تلميذاً اياه وافتخر به ميكائيل فقال من مثلي وقد قبلت
من علي فاه وافتخر به اسرافيل اذ حرك مهده وناغاه وفي حقه قال
النبي من كنت مولاه فعلي مولاه اين قبهٔ رفيعهٔ آسمان عز و تمكين
يعني عتبهٔ عليهٔ امير المومنين است ع آنوصي رسول و زوج بتول
در جهان هنر جهان هنر آسمان نفوس را خورشيد كيمياي
عقول را مظهر معني عقل كل در او مبهم صورت نفس كل در او مفهم
مقتداي جهان نبوده جهان پيشواي بشر نبوده بشر لجهٔ بحر
اصطفا را دُر مخزن علم مصطفي را در گر بنوعي دگر نينديشي
اوّل او بود و او بود آخر آخرين سر آفرينش را اوّلين روز خوانده
از دو قدر ز اوّلين حرف كرده در مكتب معني علم آخرين از بر
پي اشارات او روان نشده امتثال قضا بملك قدر
در جنابش اشارتي رضوان و ز درش استعارتي كوثر

چاکرش جبرئیل و میکائیل مدح خوانش خدا و پیغمبر و درین
حالت که غبار آن آستان عرش آشیان کیمیای معانی ارادت
جبلّی را فایدهٔ گوگرد احمر داده و مس شکستهٔ وجود را چیکه
طلای احمر ساخته کشتی اعتقاد بساحل مراد رسیده عندلیب
طبیعت در گلستان معرفت آواز بر آورده این نوا بمسامع
ارباب ولای رسانید این منم در عالم دل خطهٔ جان یافته
وین منم در عالم جان ملک ایمان یافته وین منم با خضر بعد از مدت
راه دراز در سواد مصر رحمت آب حیوان یافته وین منم در بارگاه
مقتدای انس و جان با قصور عجز خود را منقبت خوان یافته
حجّت قاطع امام حق امیر المومنین بحر دانش کان معنی لطف
ربّ العالمین و درین محل بحبل المتین عنایت آن مرکز دایرهٔ
ولایت توسّل جسته طریق ضراعت باین دستور مسلوک میداشت

که یا مَن سَکَنَ فی قُلُوبِ اَوْلِیائِهِ فَاَعْرَضُوا عَمّا سِواهُ وَحَلَّ فی خَواطِرِ
اَصْفِیائِهِ فَلَمْ یَخْتارُوا اِلّا اِیّاهُ فَعَکَفُوا فی رُوضاتِ الاُنْسِ مُسْتَریحِینَ
فی اَوْقاتِ المُجاوَرَةِ لَهُ فَرِحِینَ و زبان تبتیل بآیات بینات
ثناگستری باین عنوان تنطق می یافت السّلام ای سایهٔ
خورشید رب العالمین آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین
عالم علم سلونی شهسوار لو کشف ناصر حق نفس پیغمبر امام المتقین
در جهان از راه حشمت چون جهانی در جهان بر زمین از روی
رفعت آسمانی بر زمین حاجب دیوان امرت موسی دریاشکاف
پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین مثل تو چون شبه ایزد
در همه حال و محال ور بود ممکن نه الا رحمة للعالمین درین حالت
بروق لمعات قرب شعله انگیز آتش شوق گردیده تشنهٔ وصال را
تشنگی فزوده و دل بستهٔ اتصال از نوایر هیبت ذوبان یافته قرب و بعد

و وصال و فراق را یکسان میدید و مرغ روح بر شجرهٔ طیبهٔ مشاهدهٔ فغان
می نمود   سوز دل خسته از وصالش ننشست   وین تشنگی از آب
زلالش ننشست   نیرنگ وجود و نقش هستی برخواست   وز سر
هوس عشق جمالش ننشست   و چون درین مقام طایر روح خجسته
از بارقهٔ دهشت پر و بال سوخته خود را بیخود دید روی بر خاک انکسار
گذاشته با پردگیان سرادق انس هم آواز گردیده چنین نغمهٔ سرایی نمود
که   در عشق تو شادی و غمم هیچ نماند   با وصل تو سوز و ماتمم هیچ نماند
یک نور تجلّی توام کرد چنان   کز نیک و بد و بیش و کمم هیچ نماند
بنابرین لمعات آفتاب رحمت رخشان شده و جذبات اشعهٔ
شمع ولایت مطلقه او را پروانه وار در ربوده و بلوایح انوار قدسیهٔ
مختصهٔ مرتضویه اختصاص داده ستر کریمهٔ اُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ
الْاِیْمَانَ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ درجهٔ ظهور دانسته شد که چنانچه این آستانه

عتبهٔ عالم فناست همچنان سر حدّ عالم بقاست   عشق آمد و

جان ما فرا جانان داد   معشوقه ز جان خویش ما را جان داد

سزاوار این رتبهٔ علیه و درجهٔ منیعه آن بود که مقتضای

لئن شکرتم لازیدنکم بشکرانهٔ این عطیهٔ عظمی رحل اقامت

دران آستان والا مکان که قبله گاه راستان و مسکن مجردان

و مامن روحانیان است بر زمین اطاعت و اخلاص گذاشته

و از جملهٔ اغیار دامن همت در کشیده و بدرجات علیه و نعم اخروی

نیز التفات ننموده و چشم هوس اندوخته را از دیدن ما عدا

میل انقطاع کشیده و پای مجاورت بدامن مصابرت کشیده

آرزو از گوشهٔ چادر شاهد دنیا و ما فیها دور دارد که گفته اند حاشا

که دلم از تو جدا تاند شد   یا با کس دیگر آشنا تاند شد   از مهر تو بگسلد

کرا دارد دوست   وز کوی تو بگذرد کجا تاند شد   اما بنابر آنکه

در آغاز خلقت که عالم نبود نشانی ز اولاد آدم نبود طلیعهٔ

آفتاب اتّحاد منوّر ساحت اعتقاد شده زمین دل از بذور متنوّعهٔ

محبّت سلسلهٔ نبویّه کمثلِ حبّةٍ انبتت سبع سنابل فی کلِّ سنبلةٍ

مائةُ حبّةٍ مزرع محصولات اصطناعات ربّانی و مغرس نخیلات

باسقهٔ عنایات رحمانی گردیده و از سلسبیل مدلول قل لا اسئلکم

علیه اجراً الّا المودّة فی القربی که بشعب متعدّدهٔ اثنی عشرة عیناً

منشعب گشته و بچشمهٔ واحدهٔ عیناً فیها تسمّی سلسبیلاً اتّصال یافته

نضرت و طراوت پذیر است و در صور عنصریّه بزواید اختصاص

بعضی از امکنهٔ مقدّسه بر مسند افتخار استقرار یافته خصوصاً آستانهٔ

مقدّسه و عتبهٔ علیه و سدّهٔ سنیّهٔ حسینیّه علی ساکنها الصلوة و التحیّه

که در عنفوان شباب و اوان غفلت از مواخذات روز

حساب بجذبات توجّهات غیبیّه که مقناطیس قلوب زکیّه است

حجرهٔ دل از آلودگی بتعلّق آب و گل تصفیه یافته و بمقتضای تلک
الدّار الآخرة نجعلها للّذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فساداً
صفحهٔ خاطر از ارتسام نقوش مختلفه آرزوی علو جاه و رفعت و سمو
قدر و منزلت پرداخته و باسکّان آن آستان قدسی مکان که
کبوتران حرم و آهوان صحرای ارم اند بر طبق وکلبهم باسط ذراعیه
بالوصید سر ارادت بر آستان اطاعت نهاده و نهال خلوص
عقیدت کشجرة طیّبة اصلها ثابت وفرعها فی السّماء در جویبار صدق نیت
وصفای طویّت آن روضهٔ رضیّه تنمیه داده و باغصان مختلفه
و اوراق متفاوته ثناگستری آن دودمان عرش آشیان مزیّن ساخته
لاجرم بر قضیّهٔ حسن العهد من الایمان احتراق احشای شوقیّه
و تلهب قلوب ذوقیّه محرک نهضت بان پیشگاه اقبال و بارگاه
جمال و جلال گردیده اوراق متفرقه سوابق خدمت و جان سپاری را

بشیرازهٔ ارادت جبلیه انتظام داده وبمطالعهٔ آن مفتح ابواب فتوحات
ازلیه گشته از اسرار مودعه در خزاین سطور فصص حوصلش این جوهر
معنی در رشتهٔ اعتقاد کشید که　　هرگز نرود ای مه برگزیدهٔ من
مهرت ز دل و خیالت از دیدهٔ من　　گر از پس مرگ من بجویی یابی
مهر خود از استخوان پوسیدهٔ من　　بنابرین از سمند عزیمت اقامت
آستانهٔ عرویه فرود آمده بر طبق آنکه　　سرخیل عشق مرحله پیمای درد را
چندان امان نداد که خاری ز پا کشد　　توقّف از سراچهٔ تأمّل
بیرون آمده و تأمّل را مجال توقّف نمانده　　با دلی غرقاب
خون از داستان کربلا　　شد روان افغان کنان تا آستان کربلا
وبالجمله از لوعت اشتیاق وحرقت افتراق در دریای آتش غوطه
خورده وخرمن هستی صوری را بر باد داده وبآب دیدهٔ اندوه وبلا
خاک تیرهٔ صحرای کربلا گل ساخته ومرغ روح از نایرهٔ ماتم زدگی پر و بال

شجر ادراک کرد مدرکات درک زمسواک کرد بر تری از

عیسی گردون مآب نیست تو را یکسر سوزن حجاب

و درین اثنا حضرت رسالت صلعم از ان بیخودی باز آمده چون گوهر

یکتای دریای ولایت را غرقهٔ لجهٔ عمیقه دموع ساکنه دید و غنده لب زبان

تعزیت بیانش را مترنم این مقال که ان را که ز فرقت تو جان

فرساید وز نوک مژه خون جگر پالاید که کوه ز درد او بنالد زیبد

ور سنگ بحال او بگرید شاید اینصورت مستدعی رقت آن

سرچشمهٔ زلال رسالت گردیده و پادشاه ولایت دست در آغوش

آورده و سر از گریبان وداع بیرون کرده و سینهٔ صافیه را آرامگاه

وی ساخته و بعد از معانقه و تقبیل روی و موی یکدیگر گریبان

هر یک آیینهٔ جمال دیگری گشته ازین جهت فغان از پردگیان سرادق

جلال کبریایی برخواسته و مخدرات غیبی مقنعهٔ مصابرت بر هم دریده

ومحرمان سراپردهٔ قدس از هر طرف آواز بر آورده و مقیمان شادروان
احدیت را بنای صبر و سکون متزلزل گشته وحاملان عرش اعظم را
کرسی ثبات قدم از پا افتاده وکتّاب بارگاه صمدی بقلم محنت رقم
كلّ نفس ذایقة الموت لوحهٔ لوح کاینات را بتصویر صُور مصیبت
تحریر داده زلزله در بنیاد کون و مکان وغلغله در طبقات زمین وآسمان
افتاد و منقولست که دران حالت حضرت رسالت صلعم شاه ولایت علی را
بخاتم نبوّت و شمشیر و درع و فرس وناقه وبغله وتمامی آلات محاربه حتی
عصابه التی کان یشدّها علی بطنه اذا لبس سلاحه الی الحرب اختصاص داده
مجموع مذکورات را بجلّه وعطیّته بان حضرت عنایت فرمود وابن عباس
از مشاهدهٔ این حالت وقراین اقتراب اوان رحلت آن مظهر انوار
جمال اسند آن سوال نموده گفت قد دنی اجلک یا رسول الله
فما تأمرنی فی دینی ودنیای فرمود که یابن عباس خالف من خالف

علیّا ولاتکوننّ لهم ظهیرا ولا ولیّا یا بن عبّاس اذا اردت ان

تلقی الله وهو عنک راض فاسلک طریقه علي بن ابي طالب

ومن معه حیث ما مال ومل معه وارض به اماما وعاد من عاداه ووال

من والاه یا بن عباس احذر ان تدخل فیه شک فان الشک

فیه کفر بالله وبعد ازان جمعي از اصحاب حاضر شده عمّار یاسر ازان

میان با چشمی از خوناب حسرت لاله کون وبا دلي چون غنچه ناشکفته

غرقاب خون قامت صنوبرش از بار دل خمیده ومرغ نشاطش از بستان

امّید پریده واز غایت بیخودي چون دریا با لبي خشک ودیده پر جوشان

وخروشان وچون شعلهٔ آتش سراپا سوزان وچون کوه از شکوه

اندوه پاي در کل وسنک بر سینه زنان کفت فداک ابي وامّي

من یغسلک ومنّا اذا فارقت الدنیا فرمود که اخي وابن عمّي

علي بن ابي طالب وشاه ولایت را طلب نموده بتصدّي غسل وکفن

ونماز وصیّت نموده فرمود که یا بن عمی اجلسنی وسند ظهری وبعد ازان

فرمود که اذا نزل فی الموت فضع راسی فی حجرک فاذا فاضت

نفسي ووجّهني الی القبلة ثم غسّلني وکفّنّي في ظهري هاتين او في

بياض مصر او جبرة ولا تغالی فی کفنی ثم صلّی علي واعلم ان الاول

من يصلّی علی الجبار جل جلاله ثم جبرئيل وميکائيل واسرافيل ثم

يحافون بالعرش لا يحصی عددهم الا الله تعالی ثم سکان اهل السماء

وبعد ازان باحضار اصحاب اشاره فرموده ايشان را باقامت سُنّت

واقتدا بعترت وتحذير از مخالفت اهل بيت نبوّت وصيّت نموده

بديگر وصايا که از دايرهٔ تحرير اين رساله خارجست قيام نموده صحاب

آفتاب طالعه از مشرق وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل را

در افق حجاب قريب الاحتجاب يافته واز وصاياى مسموعهٔ متروکه

العاقبه تنگ دل شده وصحيفهٔ عقيدت را مبدل اوّل افان مات او

قتل

1140

قتل انقلبتم علی اعقابکم بعد ارتداد تسوید نموده بیرون رفتند
وحضرت اهل بیت رسالت را از نوحهٔ باطله وآواز بلند ودیگر
امور لازمهٔ مصیبت منع نموده باین قسم از وصایا قیام فرمود ودیگر
باره باحضار اصحاب اشاره فرموده بعد از دخول حجرهٔ مطهره
واجتماع ایشان ابوبکر از انمیان برخواست وحضرت را از
قرب وبعد اجل سوال نموده درجواب فرمود که قد حضر الاجل
وابوبکر درین مرتبه از کیفیت انقلاب وحالات لازمهٔ
وصول بدرگاه رب الارباب سوال نموده باین خطاب مستطاب
مجاب گردید که الی سدرة المنتهی وجنة المأوی والرفیق الاعلی
والکاس الاوفی والعیش المنهی وچون صفحهٔ سوال ابوبکر به تحقیق
متولی غسل آن حضرت مرتسم گشت بجواب حلّ من اهل بیتی
الاولی فالادنی منقش گردید طومار گفتار را بتصویر تدبیر در تکفین

سیّد المرسلین مصوّر ساخته باین عبارت معنون گشت که فی

ثیابی هذه او فی حلّة یمانیّة او فی بیاض مصر و چون از کیفیت نماز بر

آنحضرت مسئول شد نایرهٔ اضطراب و شرارهٔ التهاب زمرهٔ احباب

از مشعلهٔ سینهٔ سوزان و خروشان گشته و طوفان طغیان دیدهٔ

گریان زمرهٔ منتسبان دودمان کلی بر وندازین دهلیزه بست

با آن درگاه عالی دست بر دست قدم رنگ حدوث از جان

او شسته وجوب آلایش امکان از او شسته انوار فیض

مقدّسه قلوب زاکیّه و شوامخ قلل مترفّعه ذوات مطهره انجدار یافته

مدلول صدق مشمول اذا رجّت الارض رجّا و بسّت الجبال بسّاً

و کانت هباءً منبثّا بر صفحات خلقت کاینات ارتسام یافته زبان

افغان هفت آسمان و لسان مصیبت بیان زمین و زمان ماتمان

کون و مکان را در خروش آورده پرده داران سرادق کبریائی را

ازبار

از تار و پود معانی متّسعه در ضمن این کلام جامهٔ ماتم زدگی را بر شستهٔ
خلوص عقیدت تنسیج دادند که ای بر فراز چتر الٰهی علم زده
بر منتهی سدره رسیده قدم زده بوی تو برده باد به تبخانهای
چین بس خانهای چین و خطا را بهم زده از بهر آنکه شاه
تو باشی بهر دو کون چندین هزار سال فلک این رقم زده
بگرفته صیت سلطنتت قاف تا بقاف کوس قبول در عرب و
در عجم زده الحاصل چون حضرت از میان تغسیل و تکفین ذات
عرشی صفات پرداخته چشمه سار دیدهٔ خونبار اخیار و ابرار بلکه عامهٔ
حفّار از صغار و کبار رو یمین و یسار را منبع ماء معین و مشرع زمرهٔ مقرّبین
از سکان سموات و ارضین و کافهٔ حافین صافین و حملهٔ عرش رب العالمین
ساخته غلغله در حلقهٔ نیرهٔ عاکفان شادروان کعبهٔ حقیقیهٔ وحدت آئین
و زلزله در زمرهٔ مقدّسه ملائکه رحمت قرین افتاده وجبر و سکون را

جامهٔ شکیبایی پاره و دل و دین از معمورهٔ هستی سوی آواره
بستان نشاط آدمیان بی برگ و نوا گلستان حیات روحانیان
ماتم سرا گردید [illegible] این رساله شریفه [illegible] رحمت [illegible]
داده کرده [illegible] والله اعلم
بالصواب



Restauré par I. Bonrad
oct. 2000
1900 F HT


GretagMacbeth™ ColorChecker Color Rendition Chart